سخن سردبیر

درسی که از فصل بهار باید آموخت[1]

در حدیث شریف آمده است: لکل شیء ربیع و ربیع القرآن شهر رمضان... هر چیزی بهار و فصل تجدید حیاتی دارد، بهار و فصل تجدید حیات قرآن در دل اهل ایمان، ماه رمضان است. می‌گویند بهار طبیعت را خورشید به وجود می‌آورد و ملاک آن دوری و نزدیکی به خورشید است. طبیعت وقتی می‌خوابد و می‌میرد که از خورشید فاصله می‌گیرد و وقتی بیدار و احیا می‌شود که به اشعه‌ی گرم خورشید نزدیک می‌گردد. معنویت در دل انسان وقتی می‌میرد که از خورشید تابنده‌ی قرآن دور می‌شود و وقتی احیا می‌شود که با بهار معنوی قرآن دل‌های مرده و روح‌های افسرده تجدید حیات می‌یابند.

تجدید حیات در ذات عالم طبیعت نهفته است و انسان در ماهیت خلقت، بخشی از عالم طبیعت است. بنابراین حالتی دارد که از یکنواختی ملول می‌شود. همانطوری که طبیعت تحمل یکنواختی را ندارد، انسان به ذات فطری و طبیعی خود طالب تجدید و تنوع است و تجدد و نوخواهی نیز

۱. این عنوان و بخشی از مطالب این نوشتار برگرفته از مقاله‌ی **درسی که از فصل بهار باید آموخت** استاد شهید مرتضی مطهری است. ر.ک بیست گفتار، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۳۵۹، چاپ پنجم.

احتیاجی است در وجود بشر. هم به فطرت اولی و هم به فطرت اکتسابی (فطرت ثانی).

در تقویم سیاسی ـ اجتماعی ایران در دوران معاصر، فصل بهار جایگاه ویژه‌ای دارد. فصل تجدید حیات زندگی، فصل نشاط و خرمی و فصلی است که ایران را در شرایط تازه و جدیدی قرار می‌دهد و جامعه‌ی ما را مستعد پذیرش بزرگترین تحولات سیاسی ـ اجتماعی و فکری ـ مذهبی دوران خود می‌کند. این ادعا در حد یک شعار سیاسی نیست با نمادهای سالنمای ایران در دویست سال اخیر پیوند نزدیکی دارد. با رجوع سطحی به تقویم ایران و بازنگری وقایع فصل بهار در دویست سال اخیر، تجدید حیات تاریخ سیاسی ایران با تجدید حیات تاریخ طبیعی آن همسانی عجیبی پیدا می‌کند.

تجدید حیات تحولات سیاسی ـ اجتماعی ایران در دو قرن اخیر با داستان جنبش تحریم به رهبری آیت‌الله میرزا حسن شیرازی در ٢٤ اردیبهشت سال ١٢٧٠ شمسی آغاز می‌شود و با جنبش امام خمینی (ره) در پانزده خرداد سال ١٣٤٢ به نقطه‌ی عطف تازه‌ای در تاریخ بدل می‌شود.

اگر پیروزی جنبش تحریم را آغاز تجدید حیات سیاسی ـ اجتماعی در بهار زندگی ایرانیان تلقی کنیم، همچنان که دوست و دشمن اعتراف کرده‌اند که جنبش تحریم نقطه‌ی عزیمت دگرگونی‌های اجتماعی، سیاسی و فکری ایران در دوران معاصر است، پانزده خرداد سال ٤٢ ثمره‌ی این بیداری در بهاری دیگر از تاریخ این ملت می‌باشد و نقطه‌ی عطفی در مبارزات ملت ایران است. در رأس هر دو جنبش، دو مجتهد و مرجع بزرگ تاریخ دوران اخیر قرار دارند و در هر دو جنبش، جامعه‌ی ما به دستاوردهای گرانبهایی نایل می‌آید.

اگر زمزمه‌ی انحطاط و زوال نظام سلطنتی در ایران و شکستن اسطوره‌ی شهریاری در جنبش تحریم با میرزای شیرازی آغاز شد، با جنبش پانزده خرداد سال ٤٢ تار و پود این نظام از هم گسسته گردید و امام خمینی (ره) آخرین ضربات را بر افکار پوسیده و منحط و ضد عقلی نظام شاهنشاهی وارد کرد.

بهار تجدید حیات سیاسی و اجتماعی ایران از آن تاریخ تا به امروز در تقویم رسمی جامعه‌ی ما مملو از خاطره‌های تلخ و شیرین، حماسه‌ها و شجاعت‌ها و شهادت مردان بزرگ این سرزمین است. هر کدام از این اتفاقات و رخدادها به نحوی در حیات مذهبی و سیاسی جامعه‌ی ایران تأثیرگذار بودند. آنهایی که عقلی و فهمی، دلی و احساسی و عواطفی دارند، می‌توانند از بهار تاریخ سیاسی و اجتماعی و مذهبی ایران الهام بگیرند. این بهار حیات‌بخش و آموزنده است. نکته‌ها و رمزها و حقیقت‌هایی دارد. تجدید حیات سیاسی و اجتماعی تقویم ایران امسال با تجدید حیات سیاسی و اجتماعی باورهای مذهبی او عجین گردید و این پیوند

عجیب، رمز همه‌ی دگرگونی‌های تاریخ معاصر ماست.

در بهار سال ۸٤ به استقبال اربعین حسینی و کاروان به جا مانده از کربلا هم رفتیم و در این استقبال گران‌قدرترین شهدای تاریخ اسلام و انقلاب اسلامی را نیز بدرقه کردیم. فاجعه‌ی دوم فروردین ٤۲ و به خاک و خون کشیده شدن طلاب علوم اسلامی در آن روز، رحلت حضرت رسول اکرم، شهادت حضرت امام حسن مجتبی (ع)، شهادت حضرت امام رضا (ع)، شهادت حضرت امام حسن عسگری (ع)، وفات حضرت معصومه (س)، شهادت حضرت فاطمه‌ی زهرا (س)، رحلت رهبر بزرگ انقلاب اسلامی امام خمینی (ره)، شهادت شهید مطهری و... و از جهتی میلاد حضرت رسول اکرم (ص)، میلاد حضرت امام جعفر صادق (ع)، ولادت حضرت امام حسن عسگری (ع)، ولادت حضرت زینب (س)، حماسه‌ی فتح خرمشهر، روز معلم، روز کارگر، روز ارتش جمهوری اسلامی ایران، روز جمهوری اسلامی ایران و... عجب بهار پر تلاطمی؟!

ملت ما در بهار امسال از سوگی به سوگی و از بزمی به بزمی دیگر رفت.

تاریخ تحولات ایران، تاریخ عجیبی است! سوگواری و شادمانی آن به هم آمیخته است. همان طوری که شکست‌ها و پیروزی‌هایش نیز به هم آمیخته است. تقویم رسمی ایران، تقویم پر تلاطم و پیچیده‌ای است. تقویم غفلت و فراموشی نیست، تقویم بیداری و آگاهی است. آنهایی که به این تقویم دل می‌بندند و امور خود را با روزها و مناسبت‌های آن تنظیم می‌کنند، هیچ گاه دچار فراموشی، غفلت، سستی و رخوت نخواهند شد.

رمز پیروزی ملت ایران در این تقویم خوابیده است. هر روز این تقویم آگاهی بخش، الهام دهنده، حرکت آفرین و بیدار کننده است و بهار این تقویم در میان فصول از جنس دیگری است. نکته‌ها، رمزها و حقیقت‌ها دارد. حقیقت حیات جامعه‌ی ما در دل بهار آن خوابیده است.

دیدن روی تـو را دیـده‌ی جـان بـین بایـد این کجا مرتبه‌ی چشم جهان‌بین مـن اسـت

یاد یار

امام خمینی در نگاه اندیشمندان جهان

رحلت امام همانند حیات او در دنیا انقلابی بی‌نظیر بود. انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی برای تمام مسلمان‌های دنیا و بی‌تردید برای انقلابیون دنیا، یک الگو است. امام بدون تکیه به هیچ قدرتی توانست انقلاب اسلامی ایران را به پیروزی برساند و افکار همه‌ی مستکبران و کافران را زیر و رو کند. زندگی و مرگ امام یک انقلاب بود...

اسماعیل اوچ ما از دانشمندان ترکیه

...غم از دست دادن امام نه‌تنها برای مردم ایران، غمی جانسوز بود، بلکه برای همه‌ی مسلمانان جهان یک ضایعه‌ی بزرگ محسوب می‌شود... امام یکی از سربازان واقعی اسلام بود که با طاغوت، استعمار و استثمار مبارزه کرد و سرانجام پیروز شد...

زندگی ساده‌ی امام، بایستی سرمشق تمام مسلمین جهان باشد...

نیمان مایشان ـ معاون انجمن اسلامی چین

...امام خمینی متعلق به تمام بشریت است. اندیشه‌های امام خمینی تنها متعلق به مسلمانان

نیست، بلکه جهان بشریت باید از تفکرات و دیدگاه‌های ایشان برای برپایی جوامعی برتر بهره گیرند.

نقش امام خمینی در وقوع انقلاب اسلامی در ایران نمایان شد، اما این انقلاب، تنها یک اثر از ایشان بود، اگر تفکرات امام خمینی بدون هیچ مانعی در سراسر جهان نشر یافته بود امروز حرکتی بنیان کن و پیگیر در میان تمامی پیروان ادیان در جهان آغاز شده بود.

امام خمینی از شخصیت‌های مظلوم جهان است. اگر ایشان مظلوم نبود، امروز آثار و تفکرات او به آسانی در اختیار میلیون‌ها چینی مشتاق قرار میگرفت. امروز مسلمانان چین شیفته‌ی شخصیت امام می‌باشند و به اندیشه‌های او عشق می‌ورزند... مسلمانان جهان رهایی خود از بسیاری موانع را در گرو اجرای تفکرات او می‌دانند...

اسماعیل زحمت (دونگ وان) متفکر و نویسنده‌ی چین

امام خمینی مثل دریای بیکران پرسکون و آرام بود. امام خمینی امریکا را از ایران اسلامی بیرون راند و ایران را از زیر یوغ استعمار بیرون کشید... امروز اثر این حرکت را ما در آفریقا می‌بینیم که چگونه یک پزشک مسیحی به یکی از علمای الازهر می‌گوید ما اسلامی را که در دست اعراب و ایران و شاهان اسیر است نمی‌خواهیم، ما اسلام خمینی را می‌خواهیم که درمقابل ظالم می‌ایستد و از مظلوم حمایت می‌کند.

مولانا سیدصادق علیشاه ـ از دانشمندان پاکستان

... امام خمینی همانند انبیا فقط با حضور خود، دین، سیاست، انقلاب، خدا و مردم را و ارتباط ناگسستنی آنها با انسان متفکر را نشان داد و معنی قیام خویش و قیام انبیای الهی را یادآور شد، جهان‌بینی مذهبی را احیا کرد و نور ایمان را روشن ساخت.

ناگفته نماند که حتی در جهان مسیحیت شخصیت‌های ژرف‌اندیشی هستند که مفهوم واقعی پدیده‌ی خمینی و انقلاب اسلامی را درک می‌کنند، میتوتاکیس، کشیش ارتدوکس یونانی آیت‌الله کبیر را دست خدا بر روی زمین نامید. به عقیده لنسر استاد فلسفه از اتریش، خمینی فصل جدید نزدیک شدن انسان به خدا را باز کرد.

والنتین پروساکوف ـ از تاتارستان

... امام خمینی با برپایی حکومت اسلامی و ارائه‌ی تئوری ولایت فقیه که از ویژگی‌های ضد غربی و ضداستعماری بالایی نیز برخوردار بود، در برابر سه جریان عمده‌ی حاکم یعنی

مادیگرایی غربی، نظام‌های لائیزم حاکم بر برخی کشورهای اسلامی مانند ایران دوران شاه و ترکیه که تحت نفوذ سیاسی و فرهنگی گسترده‌ی غرب نیز قرار داشتند و همچنین جریان افراطی و التقاطی وهابیت که موجب تشدید شکاف و اختلاف در میان جوامع اسلامی گردیده بود، قیام کرد و کوشید اسلام واقعی را وارد عرصه‌های زندگی کند.

دکتر عمران معاولیم ـ استاد فلسفه و ادبیات دانشگاه کاست سات ـ تایلند

... آیت‌الله خمینی ایران را به قدرتی مهم در خاورمیانه تبدیل کرد... امروز ایران به یک قدرت عظیم مبدل گردیده که با نیروی هیچ یک از پادشاهان تاریخ ایران قابل مقایسه نیست...

ژاپن تایمز

امام خمینی تمام مرزهای تقلیدی حاکم بر مؤسسات مذهبی را اعم از اسلامی و غیر اسلامی پشت سر گذاشتند و در حالی که قرآن به دست داشتند، بازگشت اسلام را به زندگی اعلام نمودند و بدان روح جدیدی بخشیدند، بنابراین مهم‌ترین اقدامی که به دست امام راحل انجام گرفت، تحقق مسئله‌ی مذهب به عنوان یک نظام سیاسی قادر به ایجاد حکومت و اداره‌ی جامعه می‌باشد و عدم اعتماد به غرب به عنوان پایه‌ی عدالت و آزادی.

دکتر محمدسعید شهابی ـ سردبیر مجله‌ی عربی العالم

... زندگی امام خمینی برای ما الگوست و بایستی از مبارزات، فداکاری‌ها و صبر او در تحقق آرمان‌هایش درس بگیریم.

از دیدگاه امام خمینی سیاست از مذهب جدا نبود و مبارزه برای عقیده بدون هیچ ملاحظات دیگری مد نظر بود. خانه‌ی ساده، نداشتن دارایی زیاد، رهبری مدبرانه‌ی معظم‌له در پیروزی انقلاب اسلامی از ابعاد مهم شخصیتی امام خمینی است... امام خمینی بدون در دست داشتن هیچ سلاحی بر رژیم شاه که تحت حمایت ابرقدرت‌ها بود، پیروز شد.

رضا سیبوری ـ از اندونزی ـ متخصص در امور خاورمیانه

۱۵ خرداد، برافتادن مشروطه و برآمدن انقلاب اسلامی

مقدمه‌ای بر یک جنبش بزرگ اجتماعی با اسناد جدیدی از این نهضت

دکتر مظفر نامدار[۱]

بارها شنیده‌ایم که پانزده خرداد سال ۱۳۴۲ در تاریخ تحولات سیاسی ـ اجتماعی ایران نقطه‌ی عطف است. اگر چه عده‌ای تلاش می‌کنند، با عادی‌سازی دگرگونی‌های این مقطع تاریخی، از تبیین نتایج آن پرهیز کرده و نقطه‌ی عطف بودن آن را برنتابند. اما مگر می‌توان اثرات یک جنبش اجتماعی فراگیر، مثل ۱۵ خرداد را از تاریخ ایران حذف کرد؟!

پانزده خرداد در ظاهر یکی از حوادث معمولی در میان ده‌ها حوادثی بود که کشور ما در آن مقاطع بحرانی با آن دست به گریبان بود. هزاران نفر در این دوران دستگیر، زندانی، تبعید و شکنجه و یا کشته شدند که دستگیری امام خمینی و زندانی، تبعید، شکنجه و شهادت یاران او هم یکی از آن هزاران بود. با این توصیف اگر به پانزده خرداد به شکل یک رخداد اجتماعی نگاه کنیم، تفاوت چندانی با رخدادهای دیگر نخواهد داشت. اما چرا پانزده خرداد نقطه‌ی عطف تاریخ تحولات دوران معاصر ایران شد؟!

---

۱. دکترای علوم سیاسی.

آنهایی که به دگرگونی‌های اجتماعی و نقش جنبش‌ها در این دگرگونی‌ها، به شکل یک رخداد نگاه می‌کنند و آن را برشی از برش‌های متفاوت تاریخ یک اندیشه یا یک ملت می‌دانند، نه تنها توجیهی برای نقطه‌ی عطف بودن پاره‌ای از جنبش‌ها در دست ندارند بلکه مهم‌ترین و قوی‌ترین دلیلی که می‌توانند ارائه دهند، عادی‌سازی چنین جنبش‌هایی در فرآیند توسعه‌ی یک جامعه‌ی عقب مانده است.

از دیدگاه چنین تفکری (که یکی از رسمی‌ترین تفکرها در حوزه‌ی اندیشه‌های سیاسی غرب برای تحلیل جنبش‌های اجتماعی می‌باشد)، هر رخداد اجتماعی در شرایطی ظهور کرده و با از بین رفتن آن شرایط، تاریخ آن جنبش نیز به پایان خواهد رسید. بنابراین، جنبش‌های اجتماعی جریانات عادی در حوزه‌ی دگرگونی‌های جوامعی است که تمایل دارند از یک جامعه‌ی سنتی و عقب مانده به یک جامعه‌ی پیشرفته و توسعه یافته (جامعه‌ی مدرن) عبور نمایند.

جنبش‌های اجتماعی عموما برآمده از مقاومت نیروهای کهنه، تحول ناپذیر و طرفدار وضع موجود در مقابل نیروهای جدید، اصلاح‌طلب و خواستار دگرگونی وضع موجود است. با این توصیف خاستگاه اصلی و اساسی چنین جنبش‌هایی در جوامع توسعه نیافته است. این تحلیل که تحلیل جناح لیبرال فلسفه‌ی سیاسی غرب است، خاستگاه همه‌ی جنبش‌های اجتماعی را به نوعی به دگرگونی‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بر می‌گردانند و در این دگرگونی‌ها به ندرت جایی برای باورها، اعتقادات، ارزش‌ها و گرایش‌های فکری و ایمانی مردم باز می‌کنند. بخش اعظمی از متونی که جنبش پانزده خرداد ایران را تحلیل کردند، تحت تأثیر چنین تفکراتی قرار داشته و در نتیجه تلاش‌های آنها معرفت جدیدی به ارمغان نمی‌آورد. در تحلیل‌گران چپ و راست این متون با موضوعات مشابهی روبه‌رو هستیم، مدرنیزاسیون ایران، مقاومت‌های فئودالیستی و ارتجاعی، طرح «اتحاد برای پیشرفت» کندی جهت مقابله با نفوذ کمونیسم در خاورمیانه، نفوذ امریکا و اسرائیل در ایران، طبقه، سیاست، ایدئولوژی، بازار، توسعه‌ی ناهمگون، توسعه نیافتگی سیاسی و غیره[1]. نیروهای سیاسی این تحلیل رسمی نیز عموما به دو

---

۱. متون متفاوتی قبل و بعد از انقلاب اسلامی تحت تأثیر این تحلیل رسمی به چاپ رسیده است که به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌شود.

ـ یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه‌ی احمد گل‌محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، نشر نی، تهران، ۱۳۷۷، چاپ دوم.

نیروی اجتماعی طبقه‌بندی می‌شوند:

۱. طبقات و نیروهای اجتماعی سنتی شامل اشرافیت زمین‌دار، روحانیت، طبقات بازاری و دهقانان.

۲. طبقات و نیروهای اجتماعی مدرن شامل طبقه‌ی متوسط جدید، طبقه‌ی کارگر و روشنفکران و سازمان‌ها و احزاب وابسته به آنها.[1]

در غلبه‌ی گفتمان این دیدگاه، جنبش پانزده خرداد یک حرکت کور اجتماعی از ناحیه‌ی جریانات مذهبی تلقی می‌شود که در تحلیل‌های مدرن از جنبش‌های اجتماعی، جایی برای این جریان در اندیشه، ساماندهی و رهبری تحولات اجتماعی وجود ندارد.

لطف اله میثمی در خاطرات خودش به نوعی، نگرش حاکم بر این جریانات را در برخورد با جنبش پانزده خرداد نشان می‌دهد و می‌نویسد:

> **ابتدا، نهضت آزادی در قبال حرکت روحانیت، موضعی غیر فعال گرفت. اعلامیه‌ای داد که معلوم نبود موضعش چیست. تأیید است یا مخالفت؟ و یا اینکه می‌خواهد برخورد فعال کند. اما انجمن اسلامی دانشجویان، اعلامیه‌ای داد که می‌خواست انگیزه‌ی علما و**

ـ نیکی آر.کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، انتشارات حکم، تهران، ۱۳۶۹.

ـ منصور معدل، طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب، ترجمه‌ی محمد سالار کسرائی، انتشارات مرکز بازشناسی اسلام و ایران، تهران، ۱۳۸۲.

ـ مسعود کمالی، دو انقلاب ایران، مدرنیته، جامعه مدنی، مبارزه‌ی طبقاتی، نشر دیگر، تهران۱۳۸۱.

ـ جان، دی، استمپل، درون انقلاب ایران، ترجمه‌ی منوچهر شجاعی، انتشارات مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۷.

ـ محسن میلانی، شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی، ترجمه‌ی مجتبی عطار زاده، انتشارات گام نو، تهران، ۱۳۸۱.

ـ هوشنگ امیراحمدی و منوچهر پروین، ایران پس از انقلاب، ترجمه‌ی علی مرشدی‌زاده، انتشاارت مرکز بازشناسی اسلام و ایران، تهران، ۱۳۸۱.

ـ جهانگیر آموزگار، فراز و فرود دودمان پهلوی، ترجمه اردشیر لطفعلیان، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۵.

پاره‌ای از محققان مسلمان نیز تحت تأثیر این قرائت رسمی به تحلیل پانزده خرداد پرداخته‌اند که برای آشنایی با اندیشه‌های آنها می‌توان به کتاب: داوود مهدوی‌زادگان، عادی سازی جنبش‌های مردمی در ایران معاصر، انتشارت پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۱۳۸۰ مراجعه کرد.

۱. متعصب‌ترین شیوه‌ی این طبقه‌بندی رسمی را می‌توان در آثار دکتر حسین بشیریه علی الخصوص کتاب دیباچه‌ای بر جامعه شناسی سیاسی ایران مشاهده کرد. ر.ک. حسین بشیریه، دیباچه‌ای بر جامعه شناسی سیاسی ایران، دوره‌ی جمهوری اسلامی، نشر موسسه‌ی پژوهشی نگاه معاصر، تهران، ۱۳۸۱.

مراجع را توضیح دهد و روی انگیزه‌های ضد استبداد[ی]، آنها بیشتر تأکید کند. این اعلامیه، تأثیر زیادی در اعضای نهضت آزادی گذاشت. چون اعضای انجمن و نهضت، مشترک بودند و اکثر بچه‌های انجمن، عضو نهضت آزادی هم بودند. این موج به شورای مرکزی هم کشیده شد. تا آنجا که من اطلاع دارم در شورای مرکزی، در واکنش به این اعلامیه، سه جریان به وجود آمد:

... یک جریان که به جبهه‌ی ملی بیشتر گرایش داشت، می‌گفت: باید بی‌تفاوت بود. این حرکت‌ها قشری است و با اصلاحات و آزادی زن‌ها مخالف است. سرلوحه‌ی کارهای مصدق، اصلاحات اجتماعی بود. حالا که عملی شده باید از آن استقبال کرد... این جناح نهضت آزادی، حرکت روحانیت را قشری می‌دانست و با آن مخالف بود گرچه جرأت مخالفت علنی نداشتند. جناح دیگری می‌گفت باید حرکت علما را تأیید کنیم... جناحی هم معتقد بودند که باید با روحانیت برخورد تعالی بخش کرد و حرکت آنها را عمق داد.[1]

آنچه نقل شد رسمی‌ترین تحلیل جریانات سیاسی و فکری‌ای است که در تاریخ تحولات دوران معاصر ایران، به طور کلی دگرگونی‌های اجتماعی را خارج از واسطه‌گری و هدایت نیروهای روشنفکری که آبشخور اندیشه‌های سیاسی و اقتصادی آنها دگرگونی‌های غرب است، بر نمی‌تابند و در همان دوران نیز علی‌رغم عظمت جنبش اجتماعی پانزده خرداد، باور نمی‌کردند که مذهب و رهبری مذهبی توانایی پایه‌ریزی و هدایت یک جنبش اجتماعی علیه نظام مشروطه‌ی سلطنتی که یک نظام مدرن اروپایی بود را داشته باشد.

نقطه‌ی عطف بودن پانزده خرداد را دقیقا باید در تبلور همین باور جستجو کرد.

پانزده خرداد مبانی مبارزات ملت ایران، شیوه‌ی مبارزات، رهبری، نیروهای اجتماعی و به طور کلی هدف و آرمان‌های مبارزات را دچار دگرگونی کرد و از این طریق با همه‌ی وجوه تاریخ این سرزمین، باورها، اعتقادات و ارزش‌های ملت ایران پیوند خورد.

دستاورد نهضت ۱۵ خرداد ۴۲، پیروزی ۲۲ بهمن ۵۷ بود.[2]

پانزده خرداد به تعبیر حضرت امام مبدأ نهضت اسلامی ایران است و از این جهت نقطه‌ی عزیمت و عطف تحولات تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شود. زیرا انقلاب اسلامی به تمام معنا یک انقلاب بزرگ اجتماعی و متفاوت از تمامی دگرگونی‌های اجتماعی بود.

---

۱. از نهضت آزادی تا مجاهدین، خاطرات لطف الله میثمی، جلد اول، نشریه‌ی صمدیه، تهران، بی‌تا، ص۱۲۰.

۲. فرازی از پیام امام در تاریخ ۱۳۶۰/۳/۱۵ به ملت ایران صحیفه‌ی امام، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران: ۱۳۷۸، ج ۱٤، ص٤۰۳.

انقلاب اسلامی اگر چه از جنبه‌ی پیشینه‌های تاریخی، به نوعی دستاوردهای فکری، سیاسی و اجتماعی جنبش‌های سیاسی قبل از خود را در بردارد، اما به تمام معنا یک انقلاب متفاوت از حرکت‌های پیشین است و این تفاوت را باید در مبدأ انقلاب اسلامی یعنی جنبش پانزده خرداد جستجو کرد.

نهضت ملت بزرگ ایران که در ۱۲ محرم، ۱۵ خرداد به شکوفایی گرایید، پرده‌های تزویر و عوام فریبی شاه را پاره کرد و قتل عام شاهانه و فداکاری ملت، مبدأ عظیمی در تاریخ ایران گردید و مفتاح نجات اسلام و عدالت به دست آمد و نطفه‌ی مقاومت ملی منعقد و با تربیت و روشنگری روشنگران، رو به رشد و تکامل نهاد.[۱]

امام خمینی پایه‌گذار جنبش پانزده خرداد بارها در فرمایشات خود فرمودند که پانزده خرداد از جنبه‌ی مبانی، هدف، پایه‌گذاران جنبش، ادامه دهندگان، نظریه‌پردازان و خلاصه همه‌ی ارکان دگرگونی‌های اجتماعی یک جنبش، متفاوت از جنبش‌های گذشته ایران تلقی می‌شود. جامعه‌شناسی سیاسی امام از جنبش پانزده خرداد، یک جامعه شناسی دقیق و راهگشا است. سوال‌های اساسی‌ای را که یک متفکر اجتماعی باید در تحلیل جنبش‌های اجتماعی و در رأس آن جنبش پانزده خرداد روشن کند، امام در سخنان ۵۸/۳/۱۵ به دقت ترسیم می‌کند:

پانزده خرداد چرا به وجود آمد و مبدأ وجود آن چه بود؟ در دنباله‌ی آن در سابق چه بود و الان چیست و بعدها چه خواهد بود؟ ۱۵ خرداد را کی به وجود آورد و دنباله‌ی آن را کی تعقیب کرد و الان کی همان دنباله را تعقیب می‌کند و پس از این امید به کیست؟ ۱۵ خرداد برای چه مقصدی بود و تا کنون برای چه مقصدی است و بعدها برای چه مقصدی خواهد بود. ۱۵ خرداد را بشناسید و مقصد ۱۵ خرداد را بشناسید و کسانی که ۱۵ خرداد را به وجود آوردند بشناسید و کسانی که ۱۵ خرداد را دنبال می‌کردند بشناسید و کسانی که از این به بعد امید تعقیب آنها هست را بشناسید و مخالفین ۱۵ خرداد و مقصد ۱۵ خرداد را بشناسید... ۱۵ خرداد برای اسلام بود و به رسم اسلام بود و به مبدئیت اسلام و راهنمایی روحانیت و همین جمعیت‌ها بودند که ۱۵ خرداد را به وجود آوردند و همین صف جمعیت بودند که کشته شدند. همین طبقه از افراد اسلامی که برای اسلام قیام کردند و هیچ نظری جز اسلام نداشتند، ۱۵ خرداد را به وجود آوردند.[۲]

۱. پیام امام در تاریخ ۵۷/۱۰/۶. صحیفه‌ی امام، ج۵، ص۲۸۳.

۲. صحیفه‌ی امام، ج۸، ص۵۳.

بر مبنای روش شناختی پیشنهادی امام خمینی که بی‌تردید دقیق‌ترین روش شناخت جنبش پانزده خرداد است، به تحلیل وجوه متفاوت و نقاط عطف آن با جنبش‌های دیگر به شکل اجمالی می‌پردازیم و امیدواریم که علاقه‌مندان به تاریخ تحولات این مرز و بوم، فارغ از سیطره‌ی گفتمان‌های رسمی در حوزه‌ی سیاست و تحلیل جنبش‌های اجتماعی، روش مذکور را مورد نقادی علمی قرار دهند.

پانزده خرداد و پایان مرجعیت سیاسی غرب‌گرایان در دگرگونی‌های اجتماعی

پانزده خرداد مرجعیت مبارزات سیاسی قطب‌بندی شده‌ی حزبی و سازمانی را که از بعد مشروطه تبدیل به یک سنت سیاسی گردیده بود و در شعارهای خود این مطلب را القا می‌کرد که ایجاد دگرگونی در ایران، نوسازی و توسعه‌ی سیاسی و هرگونه تحولی جز از طریق این جریانات و روشنفکران وابسته به آنها ممکن نیست، مورد تردید قرار داد و با وارد کردن روحانیت در همه‌ی ارکان سیاست، مرجعیت تفسیر تحولات سیاسی را در باورهای اجتماعی در میان نخبگان سیاسی، دانشگاهیان، طلاب علوم دینی و سایر اقشار اجتماعی متحول کرد و این مرجعیت تفسیر را به نهادهای دینی برگرداند.

پانزده خرداد و آزادی نیروهای اجتماعی از تفسیرهای کلیشه‌ای غرب

آزادی گسترده‌ی نیروهای اجتماعی از تفسیرهای کلیشه‌ای غرب، یکی دیگر از نقاط عطف پانزده خرداد درتاریخ تحولات ایران بود. جنبش‌های سیاسی و فکری گذشته عموما با پایگاه‌های اجتماعی آن در اقشار خاصی تعریف می‌شد. توان این پایگاه‌ها برای آزادسازی نیروهای اجتماعی و ایجاد یک جنبش فراگیر، ناچیز و محدود بود. نیروهای ملی تحت عنوان جبهه‌ی ملی، نهضت آزادی و سایر سازمان‌های سیاسی و حزبی دیگر را اگر شأنی برای آنها در بسیج سیاسی و اجتماعی ایران قائل باشیم، این شأن توانایی پوشش وسیع نیروهای اجتماعی در همه‌ی اقشار جامعه را ندارد. آزادسازی اندیشه‌های اجتماعی این جریانات فقط در گرایش‌های خاصی مؤثر واقع می‌شد. اما جنبش پانزده خرداد و امام خمینی، گستره‌ی این آزاد سازی را به همه‌ی توده‌های مردمی کشید. امام با آزاد سازی نیروهای مردمی، زمینه را برای یک جنبش اجتماعی عمومی و فراگیر نه محدود به نخبگان سیاسی و اجتماعی، فراهم کرد.

کاری که امام در آن مقطع تاریخی و در انقلاب اسلامی کرد، در توان هیچ حزب و گروه سیاسی در ایران نبود.

یکی از دلایل عمده‌ی وحشت رژیم مشروطه‌ی سلطنتی از جنبش پانزده خرداد و امام خمینی، در همین توانایی نهفته بود. شاه اغلب گروه‌های سیاسی را کم و بیش تحمل می‌کرد، چون یقین داشت در بافت فرهنگی و دینی جامعه‌ی ایران، هیچ کدام از این گروه‌ها و جریانات توانایی آزادسازی نیروهای اجتماعی برای یک جنبش عمومی و فراگیر را ندارند. اما وقتی داستان جنبش پانزده خرداد به وجود آمد و آن بسیج عظیم مردمی توسط امام و روحانیت به راه انداخته شد، رژیم مشروطه‌ی سلطنتی متوجه شد که با گونه‌ی ناشناخته‌ای از جنبش اجتماعی سر و کار پیدا کرده است.

پانزده خرداد و آزادی مذهب از سیطره‌ی تفسیرهای سلطنتی

جنبش پانزده خرداد با تهاجم به ارکان نظام سلطنتی و شاه پرستی، شکاف عمیق رژیم‌های سلطنتی و باورهای مذهبی را آشکار کرد. این دگرگونی در تاریخ تحولات دوران اخیر ایران، سابقه نداشت. رژیم پادشاهی که تا قبل از نهضت مشروطیت ایران هیچ جایگاه قانونی و دینی در ایران نداشت و عمدا هم تلاش می‌کرد، برای بقا و مشروعیت خود به نوعی حوزه‌ی مذهب را نه تنها مورد تهاجم قرار ندهد، بلکه نظرات علمای دینی را نیز جذب نماید با قانونی شدن رژیم سلطنتی در انقلاب مشروطه، نه تنها احساس می‌کرد که دیگر به چنین پشتوانه‌ای نیاز ندارد، بلکه با تقلید از نمونه‌های اروپایی خود (یعنی نظام مشروطه سلطنتی انگلیس و بلژیک و غیره) حتی خود را مرجع تفسیرهای دینی قرار داد. رژیم مشروطه سلطنتی که بر دستاوردهای خونبار مبارزات انقلاب عدالت‌خواهی و قانون‌طلبی ملت ایران به رهبری نهادهای دینی تکیه زده بود و نظام سیاسی مبتنی بر نهضت مشروطیت را بر اساس الگوی نظام مشروطه سلطنتی انگلیس، به نام یک نظام انقلابی بر مردم ایران تحمیل کرد، نه تنها نهاد سلطنت را در ایران قانونی و دینی کرد، بلکه حتی « سلسله » را نیز قانونی جلوه داد. در حالی که چنین سابقه‌ای در تاریخ ایران وجود نداشت که سلسله‌ها شکلی قانونی و دینی به خود بگیرند. روشنفکران مشروطه‌خواه در تدوین اصل سی و ششم[1] متمم قانون اساسی، سلطنت مشروطه ایران را از طرف ملت به وسیله‌ی مجلس مؤسسان به شخص شاه و اعقاب ذکور او

۱. قانون اساسی و متمم آن، انتشارات صفی‌علیشاه، بی‌تا.

نسلا بعد نسل تفویض کردند و بدین‌سان نهاد سلطنت را که در تاریخ ایران یک نهاد قدیمی بود و به ندرت به خاندان خاصی متصل می‌شد به خاندان قاجار و پس از آن به خاندان پهلوی نسل اندر نسل و مادام العمر منتقل کردند و بدینسان نه تنها نهاد سلطنت بلکه سلسله را نیز در ایران قانونی کردند.

این اقدام غیر عقلی و غیر دینی که دقیقا یک الگوی برداشته شده از نظام خاندان‌های پادشاهی اروپا بود و در ایران به چنین شکلی وجه قانونی نداشت، کشور را در شرایط تغییرات خطرناکی قرار داد که کوچکترین این دگرگونی ریشه‌یابی خاندان سلطنتی در ایران از طریق ایجاد نظام اشرافی بود. نظام اشرافی که فرآیند تاریخی کشورهای اروپایی و در رأس آن نظام سلطنتی انگلیس بود، هیچگاه در سابقه‌ی تاریخی ایران ریشه نداشت. نظام اشرافی در اروپا وابسته به زمین و املاک بود و این دارائی‌ها نسل اندر نسل در خاندان اشرافی که شاه هم برگزیده‌ی این خاندان‌ها بود منتقل می‌شد. اما چون چنین فرآیندی در ایران وجود نداشت، با قانونی شدن سلسه در دوره‌ی قاجار، علی الخصوص در دوره‌ی پهلوی خاندان سلطنتی تلاش کرد با تسلط بر زمین‌ها، املاک و دارایی‌های خالصه‌جات، موقوفات و املاک متعلق به مردم، ریشه‌ی چنین خاندان‌هایی را در ایران پایه‌ریزی کند و این آغاز مصیبت‌های سیاسی و اقتصادی ایران بود.[1]

پانزده خرداد با تمام وجوهش، بنیادهای شرعی و قانونی نظام سلطنتی و سلسله‌ی پهلوی را مورد تهاجم قرار داد و بدین طریق دین و نهاد روحانیت را از سیطره‌ی تفسیرهای سلطنتی که عموما روشنفکران و الیگارشی وابسته به نظام سلطنتی تلاش می‌کردند از آن استفاده کنند، رها کرد. امام نه تنها نظام سلطنتی و سلسله‌ی پهلوی را مورد تهاجم قرار داد، بلکه پشتوانه‌ی قدرت این نظام در تاریخ ایران را که غربیان بودند، نیز مورد تهاجم قرار داد و از این طریق راهی برای تفسیرهای رسمی شبه روشنفکر غرب‌گرا در ثبت بین دیانت و سلطنت باقی نگذاشت.

پانزده خرداد و پایان عصر مشروطه‌خواهی و دگرگونی‌های لیبرالی در ایران

---

۱. این بحث، فصلی از یک تحقیق گسترده است که امیدواریم محققان تاریخ معاصر ایران از آن غفلت نکنند و اثراتی را که نظام مشروطه سلطنتی در قانونی و شرعی کردن نهاد سلطنت و سلسله در ایران کردند، مورد بررسی قرار دهند.

پانزده خرداد با تهاجم به ادبیات مشروطه‌خواهی سلطنت‌طلب و گرایشات غرب‌گرایانه دگرگونی‌های اجتماعی در حقیقت پایان عصر مشروطه‌خواهی و دگرگونی‌های لیبرالی در ایران را که وابسته به نظام مشروطه‌ی سلطنتی بود، اعلام می‌کند. بعد از پانزده خرداد، نه تنها بنیادهای تمایلات سیاسی جریان‌های مذهبی به کلی دگرگون می‌شود، بلکه حتی تمایلات نیروهای سیاسی غیر مذهبی نیز تمایلات جدیدی می‌شود. ظهور جریانات چپ مارکسیستی و مائوئیسیتی به شکل احزاب و گروه‌های سیاسی چریکی و پیدایش تمایلات کمونیستی و سوسیالیستی در فعالیت‌های فکری و سیاسی، نشان از افول گرایش‌های لیبرالیستی که پشتوانه‌ی نظام مشروطه‌ی سلطنتی در ایران بود، می‌باشد.

به تعبیر جدید نه تنها گفتمان جریان‌های مذهبی دیگر گفتمان نظام مشروطه و تمایلات دینی یا غیر دینی آن نیست، بلکه گفتمان نیروهای سیاسی و فکری غیرمذهبی نیز گرایشی به لیبرالیسم و وجوه متفاوت نظام‌های سیاسی آن ندارد. امام خمینی با طرح ضد عقلی و ضد دینی بودن نظام مشروطه‌ی سلطنتی گفتمان‌های چپ و راست تحت تأثیر این گرایش را نیز تعطیل می‌کند و بدین طریق سیطره‌ی نیم قرن ادبیات مشروطه‌خواهی در ایران به پایان می‌رسد. هیچ جریانی بعد از پانزده خرداد تمایل به دفاع از گفتمان لیبرالی مشروطه را ندارد.

پانزده خرداد و ظهور گفتمان دینی در حوزه‌ی دگرگونی‌های اجتماعی

مهم‌ترین نقطه‌ی عطف پانزده خرداد را باید در ظهور گفتمان دینی در حوزه‌ی دگرگونی‌های اجتماعی جستجو کرد. این حرف به منزله‌ی آن نیست که دین در تحولات اجتماعی قبل از آن حضور نداشته است، بلکه شیوه‌ی حضور دین و نهادهای دینی در پانزده خرداد، یک شیوه‌ی دیگر بود.

امام، روحانیت را با همه‌ی ارکانش وارد صحنه‌ی سیاسی کرد. کسانی که تاریخ تحولات دوران معاصر ایران را مطالعه کرده باشند، می‌دانند که قبل از امام نیز روحانیت ایران به طرز متفاوتی در صحنه‌ی تحولات اجتماعی حضور داشته و با قاطعیت نیز می‌توان ادعا کرد که رهبری اغلب جنبش‌های سیاسی ایران نیز تحت تأثیر روحانیت شیعه می‌باشد.

تفاوت عمده‌ی حضور روحانیت در جنبش پانزده خرداد با جنبش‌های دیگر در این است که جنبش پانزده خرداد با تمام وجوهش یک حرکت اجتماعی دینی است. هیچ جریان سیاسی و فکری خارج از دین در مراتب متفاوت این جنبش نه تنها حضور ندارد، بلکه تفسیرهای متناقض

تلاش می‌کند که جنبش پانزده خرداد را یک جنبش کور، قشری و ضد ترقی‌خواهی و فاقد اهداف و انگیزه‌های مشخص سیاسی ـ اجتماعی القا کند. اغلب جریان‌های چپ و راستی که درباره‌ی جنبش پانزده خرداد نظر دارند، در اینجا به وحدت می‌رسند. طرفداران جبهه‌ی ملی، جنبش پانزده خرداد را قشری، نهضت آزادی این جنبش را جنبش کور اجتماعی، مارکسیست‌ها جنبش پانزده خرداد را جنبش نیروهای وابسته به خرده بوروژوازی و سلطنت‌طلبان این جنبش را یک جنبش ارتجاعی می‌دانند.

تنها مدافع جنبش پانزده خرداد، نیروهای مذهبی و توده‌های مردمی می‌باشند که در حقیقت پشتوانه‌های اصلی و اساسی جنبش نیز هستند. امام خمینی با جنبش پانزده خرداد در حقیقت فصل مجزای دگرگونی‌های اجتماعی ایران را خارج از همه‌ی نحله‌های غربی و گرایش‌های فکری و سیاسی آن اعلام می‌کند.

جنبش پانزده خرداد با ساماندهی نیروهای مذهبی و مردم و پیوند زدن دگرگونی‌ها، تقویم مذهبی ایران و در رأس آن تقریب مذهبی نهضت عاشورا، شور و شوقی در جامعه‌ی ایران ایجاد می‌کند که تا آن تاریخ هیچ حزب و گروهی توانایی ایجاد این شور و شوق را نداشتند. پانزده خرداد، دین، نهادهای دینی و روحانیت شیعه را در ایران احیا کرد.

اگر در مبارزات قبلی مردم ایران به دلایل متفاوتی نیروهای مذهبی نتوانستند با تمام توان در داخل مراکز درون دینی حامی بی‌چون و چرا پیدا کنند، اما با امام خمینی و جنبش پانزده خرداد تمام توان روحانیت پشتوانه‌ی نهضت و رهبری آن قرار گرفت. بعد از امام خمینی و جنبش پانزده خرداد، سازمان روحانیت و نهادهای دینی و مرجعیت رابطه‌ی خود را با رژیم شاه کاملا قطع کردند و شاه کمترین پشتوانه‌ی دینی خود را نیز از دست داد.

جنبش پانزده خرداد نیروهای بالقوه ولی پراکنده‌ی روحانیت را در سراسر ایران در جهت هدف جنبش ساماندهی کرد و این بزرگترین نقطه‌ی عطف جنبش پانزده خرداد بود.

اهمیت این ساماندهی از آن جهت بود که امام خمینی و نهضت او از این طریق به دورترین نقاط ایران متصل می‌شد. چنین سازمان عظیمی هیچ‌گاه در تاریخ جنبش‌های سیاسی و اجتماعی ایران سابقه نداشت. امام خمینی و آرمان‌های او از طریق این سازماندهی به روستاها، مساجد، شهرها و قلب اقشار اجتماعی ایران وارد شد و آنچنان تحولی در باورهای سیاسی مذهبی جامعه ایجاد کرد که تا آن تاریخ بی‌نظیر بود.

نمونه‌های جالب این وحدت فراگیر اجتماعی را می‌توان در اسناد و مدارک به جا مانده از آن

دوران به خوبی مشاهده کرد.

در پانزده خرداد پس از دستگیری امام خمینی، رژیم مشروطه‌ی سلطنتی برای جلوگیری از گسترش دامنه‌ی مخالفت در کشور، اقدام به دستگیری گسترده‌ی روحانیت در سطح سراسر ایران کرد. بر اساس پاره‌ای از نقل قول‌ها و اسناد ساواک، رژیم شاه از ۱۵ خرداد سال ٤٢، به مدت چند ماه حدود ۳۳۸ نفر از روحانیت را در شهرستان‌ها و تهران دستگیر و به تناوب در زندان موقت شهربانی تهران نگه‌داری کرد تا امکان ساماندهی مردم در دفاع از نهضت امام خمینی در شهرستان‌ها از بین برود.

اما عظمت نفوذ امام بر قلب روحانیت شیعه و مردم، به گونه‌ای بود که این دستگیری‌های گسترده نه تنها موجب فروکش کردن نهضت پانزده خرداد نشد، بلکه زندان به مکتب و کلاسی تبدیل شد که در این کلاس آموزه‌هایی از آرمان‌های امام خمینی و تمایلات سیاسی و اجتماعی وی که به دلیل امکانات محدود به روحانیت شهرستان‌ها و مردم منتقل نشده بود، امکان انتقال پیدا کرد. رژیم شاه با این دستگیری‌های گسترده، امکان چنین انتقالی را که هیچ‌گاه در حالت عادی فراهم نمی‌شد، فراهم کرد.

از نوشته‌های به جا مانده از دوران زندان موقت شهربانی به خوبی می‌توان به این حقیقت دست یافت. شاه در یک اشتباه بزرگ تاریخی، سیاسی‌ترین و جنجالی‌ترین بدنه‌ی روحانیت را از سراسر ایران در یک جا گرد هم آورد. بدیهی بود که هیچ‌گاه روحانیت بیدار و آگاه در این دوران از چنین فرصت طلایی که جهالت دشمن در اختیار او قرار داده بود، غفلت نمی‌کرد.

تشکیل جلسات سخنرانی صبح و عصر در محل زندان، انتقال آرمان‌ها و نیات امام خمینی به شکل درست و منطقی، جلسه‌ی درس و بحث و فحص، مباحثه و مذاکره کردن بر شیوه‌های مبارزه با رژیم فاسد پهلوی، رد و بدل کردن اطلاعات و امکانات و از همه مهم‌تر شناسایی مهم‌ترین پایگاه‌هایی که از یک طرف پایگاه‌های مخالفت با رژیم شاه در شهرستان‌ها بودند و از طرف دیگر گرایش به مبارزات سیاسی و آرمان‌های امام خمینی داشتند. این فرصت، طلایی‌ترین فرصتی بود که رژیم شاه در اختیار نهضت امام خمینی قرار داد. پیروان مکتب امام خمینی از این فرصت نهایت استفاده را بردند و به تعبیر خودشان، زندان را تبدیل به مکتب مبارزه کردند.

فصلنامه‌ی پانزده خرداد برای آگاهی خوانندگان محترم از آن شرایط، بخشی از خاطرات، مباحث و نوشته‌های به جا مانده از دستگیری‌های وسیع روحانیت در زندان موقت شهربانی

در بهار و تابستان سال ۱۳٤۲ را برای اولین بار منتشر می‌کند. این اسناد، نوشته‌هایی است که چند تن از روحانیون مبارز آن دوران از جمله آقایان شیخ محمد علی انصاری اراکی از تهران، سید مرتضی مرتضوی از شهر ری و شیخ محمد حسن بکایی از تبریز و سید جواد الیاسی از آبادان و تنی چند از روحانیون در دفاتر یادبودی که در زندان ترتیب داده بودند، ثبت کردند. این نوشته در نوع خود جالب و متنوع و نشان دهنده‌ی شرایط، افکار، آرمان‌ها و دیدگاه‌هایی است که در آن دوران جامعه‌ی مذهبی ایران با آن روبه‌رو بود.

همه‌ی آنهایی که بعدها از ارکان رهبری‌های نهضت امام خمینی و انقلاب اسلامی در ایران شدند، به نوعی در زندان موقت شهربانی تهران در سال ٤۲ در کنار هم قرار گرفتند و بیش از همه به انتقال تجربیات و باورهای خود از نهضت پرداختند. شخصیت‌های گران‌قدری چون شهید مرتضی مطهری، شهید هاشمی نژاد، شهید غفاری، شهید سعیدی، شیخ حسین لنکرانی، آیت‌الله مکارم شیرازی، حجت‌الاسلام فلسفی، شیخ مهدی کروبی، شیخ عباسعلی اسلامی، سید هادی خسروشاهی، شیخ یوسف ایروانی، شیخ صادق خلخالی و ده‌ها شخصیت مبارز و فقیه دیگر که انقلاب اسلامی به نوعی مرهون فداکاری‌ها و زحمات آنهاست.

این اسناد که در سال ۱۳۸۳ در دوبی از طریق آقای شیخ محمد علی انصاری اراکی در اختیار حجت‌الاسلام والمسلمین آقای دکتر سید حمید روحانی قرار گرفت، بخشی از ضمائم خاطرات ایشان از نهضت امام خمینی می‌باشد.[۱]

در پایان این مقدمه، برای آگاهی از فضای عمومی نگارش این نوشته‌ها در نهضت امام خمینی، بخشی از خاطرات آقای شیخ محمد علی انصاری اراکی که مربوط به همین دوران است را با اندکی تصرف به ضمیمه‌ی اسناد مربوطه منتشر می‌کنیم و از خداوند سعادت و سربلندی ملت ایران، تداوم انقلاب اسلامی و آرمان‌های امام خمینی را مسئلت داریم.

---

۱. بنابر دعوت حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سید علی شاهچراغی، نماینده‌ی ولی فقیه در دوبی، آقای روحانی برای ایراد سخنرانی در مراسم بزرگداشت ارتحال امام و پانزده خرداد به آن کشور سفر کردند و در ملاقات با حجت‌الاسلام انصاری اراکی خاطرات و اسناد ارزشمندی از دوران زندان در ۱۵ خرداد ٤۲ به دست آوردند که به یاری خداوند درآتیه‌ی نزدیک خاطرات مزبور به صورت مستقل از سوی بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر چاپ و منتشر خواهد شد.

بخشی از خاطرات و اسناد شیخ محمد علی انصاری اراکی

درباره‌ی پانزده خرداد سال ۴۲

من محمد علی انصاری اراکی در سال ۱۳۰۷ هجری شمسی در شهرستان اراک به دنیا آمدم. پدرم شیخ جمال‌الدین انصاری از شاگردان مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی و همدوره‌ی امام خمینی بود. اجدادم همگی در سلک روحانیت بوده‌اند من نیز در سال ۱۳۲۸ برای تحصیل علوم اسلامی به حوزه‌ی قم رفتم و از محضر بزرگانی چون آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله گلپایگانی و دیگر بزرگان استفاده کردم. پس از پایان تحصیلات به تهران منتقل شدم و به خدمات اجتماعی و فرهنگی پرداختم. تأسیس چندین مسجد و مدرسه توحید و سازمان آموزش انصاری، از جمله کارهایی است که در تهران به انجام رسانیدم.

در پی نهضت امام در سال ۱۳۴۱ در حد توان خود همراهی کردم. در جریان پانزده خرداد۴۲ به همراه جمعی از وعاظ و علما بازداشت شدم. پیش از آغاز نهضت امام در پی رحلت آیت‌الله بروجردی کوشش فراوانی به عمل آوردم که مرجعیت شیعه در قم استوار باشد، چون احساس می‌کردم که بعد از فوت آیت‌الله بروجردی، سیاست حکومت وقت این بود که مرجعیت به نجف اشرف منتقل شود، چون مرجعیت برای حاکمان زورگو دست و پاگیر است. شاه هم یک تسلیتی به آیت‌الله حکیم داد و از طرف آیت‌الله حکیم، سی و چند نفری به تهران آمدند. من جمله یک هیئتی از جمله آقای شیخ نصرالله خلخالی و آقا شیخ حبیب‌الله اراکی و داماد آیت‌الله حکیم آمدند تهران. نظرشان این بود که بتوانند حمایت بعضی از آقایان و اشراف و مراجع روحانی تهران را هم جلب کنند که با آیت‌الله بهبهانی و آیت‌الله چهل‌ستونی رفت و آمد کردند. یک شب هم من دعوتشان کردم به منزل و صحبت کردم و گفتم آقایان ما باید مصالح اسلام را در نظر بگیریم، نه منافع شخصی را. گفتم یک دفعه حکومت تصمیم گرفت رفت و آمد و حضور علما را محدود کند. حتی یک مرجعی را نخواست. بالاخره دولت‌ها در یک حدی می‌توانند کارهایی بکنند. دولت عراق که در اختیار ما نیست، اگر نظرش برگردد چه خاکی بر سرمان کنیم؟ قم امتحانش را داد. یک حوزه‌ی رو به راهی است. نماینده‌های این حوزه در همه

جا در دسترس مردم هستند. اینجا خانه‌ی کریمه اهل بیت است. ولی نجف چطور؟ مقام حضرت امیر (ع) محفوظ، ولی از نظر موقعیت‌های اداری مملکت، آنجا سوای از شیعه است و همیشه سیاست‌های دنیا سعی می‌کنند که آنجا حکومت‌های غیر موجهی را بگذارند. به علاوه حوزه‌ی نجف ظرف چند سال بازده و خدماتش چه بوده؟ غیر از اینکه چند تا زیارتنامه‌خوان تحویل بدهند؟ این ناجوانمردانه است که حوزه‌ی علمیه‌ی قم را به هم زنند. حتی نجف هم باید قم را زنده نگه بدارد و از دست ندهد. در این زمینه مجمع چند تا اعلامیه داده. من یک آماری داشتم از همه‌ی علمای بزرگ شهرستان‌ها جز علمای سمنان از سایر جاها آمار داشتم. من با رئیس پست رفته بودم، صحبت کرده بودم. نامه‌های مجمع مبلغین را تمبرهای یک شاهی می‌زدم. مثلا عید نوروز که می‌شد ٥،٦ هزار کارت تبریک می‌ریختم، همه را هم خودم آماده می‌کردم. به هر حال من یک تنه سعی‌ام بر این شد که اینها آمدنشان بی‌نتیجه بشود. حتی رفتم با آیت‌الله بهبهانی معروف که یکه تاز بودند در صحنه‌ی سیاست، گفتم: آقا شما آفتاب لب بام هستید. الان حمایت از قم، حمایت از ولایت است. حمایت از نجف معلوم نیست، چون اختیار نجف دست ما نیست، حتی نظر آیت‌الله بهبهانی را خواستم.

حضرت امام وقتی آمد وسط میدان، دیگر مستقیما برای ایشان فعالیت می‌کردم. برای اینکه مشی ایشان مشی علمی و اسلامی بود. دو سه فقره هم اعلامیه از طرف مجمع مبلغین صادر کردیم که در ١٥ خرداد مسئله ساز بود. اصلا زیربنا بود، عجیب زیربنا بود. خود آقایان مراجع هم آمدند در خط امام. دیگر آقایان مهاجرت به تهران کردند که این مهاجرت خط را معلوم کرد. ما هنوز در زندان بودیم که این آقایان آمده بودند. من از همان جا گفتم به آقایان که خط را روشن کنید که برای ما معلوم شود چه کسی در صف اول قرار دارد و از نظر قانونی مراجع مصونیت داشتند.

علت دستگیری

من در سال ٢ بار منبر می‌رفتم. یک بار در ماه رمضان که آقای شیخ اسدالله کرمانشاهی، پیش‌نماز آنجا بود و مرد خوبی بود. یکی هم دهه‌ی عاشورا، خب آنجا منطقه‌ی بازار بود و شناخته شده بود. خود من هم ایام عاشورا در منزلم خیمه می‌زدم و روضه خوانی داشتم و روز ١٢ محرم که روز ١٥ خرداد می‌شد، یکی از افراد محلی آنجا به نام آقا شیخ عباس فاضلی بیدگلی کاشانی منبر می‌رفت. ایشان پدرشان فوت کرده بود و اذان صبح فرستاد در منزل و ما

رفتیم آنجا و جمعیت محل را برای تشییع جنازه جمع کردیم.

هنوز ما نمی‌دانستیم منطقه‌ی بازار چه خبر است؟ مراسم تشییع را برگزار کردیم و برگشتیم منزل. من صبح‌ها قبل از ایام عاشورا در فرحزاد منبر می‌رفتم. در حسینه‌ای سر ظهر می‌رفتم منبر و بعد از ظهر می‌آمدم. پذیرایی خوب بود. تاکسی سوار شدم که به طرف بازار بیایم و جلوی خوان مسجد شاه منبر بروم. از آنجا سوار می‌شدم، می‌آمدم سر چهار راه انقلاب، اتوبوس‌های فرحزاد را سوار می‌شدم، وقتی به طرف خیابان سیروس و سرچشمه و بازار رفتم، دیدم از سرچشمه دیگر پایین‌تر، نمی‌شود رفت... راننده تاکسی به من التماس کرد که فلانی بیا پایین. جمعیت الان ماشین مرا خورد می‌کند. من پیاده شدم، یک وانت بار پیدا کردم. گفتم مرا سوار کن از اینجا برو بیرون! ما رسانیدیم خودمان را به فرحزاد، عصر خبرها منتشر شد. خیلی‌ها را همان شب گرفتند. آقای شجونی، پسر اعتمادزاده و آقای سید حسن احمدی، البته روضه خوان‌ها در خطر نبودند، بیشتر وعاظ و سخنران‌ها. ما در فرحزاد ماندیم، از آنجا رفتیم امامزاده داود. یک شب ماندیم و پس فردا آمدیم فرحزاد. آمدیم در بازار فرحزاد، مساوی میدان، ۲ ـ ۳ نفر مأمور در لباس مخفی با من سلام و علیک کردند. ما را سوار کردند و آوردند به تهران، بعد معلوم شد شب ریخته‌اند به منزل ما و اوراق و کاغذ و... چیزهایی را جمع‌آوری کرده‌اند و برده بودند و برادر ما را چند ساعت نگه داشتند و آزادش کردند. او گفته بود که انصاری در فرحزاد مجلسی داشته است دیگر ما از او خبری نداریم. از آنجا مرا بردند به سازمان امنیت، نزد سرهنگ مولوی و ماهوتیان (افسری بود) و از آنجا پیش خود رئیس شهربانی نصیری بردند. او بنا کرد پرخاش کردن و هفت‌تیرش را به طرف من کشید. من دست‌هایم را جلو گرفتم، خنده کرد و گفت شما به این بزدلی، می‌خواهید با دولت بجنگید. بعد به من گفت شما تمام جلساتی که داشتید ما ضبط کردیم و همه‌ی افراد برای شهادت دادن آماده‌اند. گفتم من در منطقه خودم روضه خوان هستم و جز ترویج دین در هیچ خطی نیستم. حالا هر چی شما درباره‌ی من می‌خواهید، بگویید. ما را آوردند از زیر زمین از همان جاهایی که شکنجه می‌دادند، عبور دادند. بعد از آن قسمت زندان موقت شهربانی که در آمدیم، یک حیاط کوچکی بود که در اختیار ما بود که دیدیم علما همه هستند.

علمای زندانی در زندان موقت شهربانی

علمای بازداشت شده دو سری بودند؛ یک سری همان شب اول آزاد شدند، سری دوم مدتی

را در زندان گذراندند. من یک دفترچه یادداشت داشتم که اسامی آقایان زندانی را در آن یادداشت کردم و اکنون در اینجا متن آن را ارائه می‌کنم:

بسمه تعالی

صورت اسامی آقایان علمای اعلام و وعاظ محترم که در زندان موقت شهربانی بازداشت بودند:

۱. حضرت آقای حاجی شیخ محمد تقی فلسفی	تهران
۲. حضرت آقای حاج سید علینقی جلالی تهرانی	تهران
۳. حضرت آقای حاج شیخ عبدالرحیم کنی	شهر ری
٤. حضرت آقای حاج سید عزالدین امام زنجانی	زنجان
٥. حضرت آقای حاج شیخ حسین لنکرانی	تهران
٦. حضرت آقای حاج شیخ علی اصغر اعتمادزاده	تهران
۷. حضرت آقای حاج شیخ حسین اشرف	تهران
۸. حضرت آقای حاج شیخ علی محدث‌زاده قمی	تهران
۹. حضرت آقای حاج شیخ محسن محدث‌زاده قمی	تهران

۱۰. حضرت آقای حاج شیخ ناصر مکارم شیرازی	قم
۱۱. حضرت آقای حاج شیخ عبدالکریم هاشمی نژاد	مشهد
۱۲. حضرت آقای حاج شیخ حسین غفاری	مشهد
۱۳. حضرت آقای حاج سید مصطفی طباطبایی قمی	مشهد
۱٤. حضرت آقای حاج شیخ عبدالنبی کنی	شهر ری
۱۵. حضرت آقای حاج شیخ عبدالعلی کنی	شهر ری
۱٦. حضرت آقای حاج سید ابوالحسن طباطبایی	شمیران
۱۷. حضرت آقای حاج سید محمد تقی واحدی	نارمک
۱۸. حضرت آقای حاج شیخ مهدی کروبی	تویسرکان
۱۹. حضرت آقای سید نورالدین علوی طالقانی	تهران
۲۰. حضرت آقای سید ناصر صدری	شهر ری
۲۱. حضرت آقای شیخ مهدی باقری	کن
۲۲. حضرت آقای شیخ غلامرضا محمد خانی	کن
۲۳. حضرت آقای سید ابراهیم ابطحی نژاد	شهر ری
۲٤. حضرت آقای سید مرتضی صالحی	شهر ری
۲۵. حضرت آقای شیخ علی اکبر مهدوی	شهر ری
۲٦. حضرت آقای شیخ عباسعلی اسلامی	شهر ری
۲۷. حضرت آقای شیخ محمدعلی انصاری	شهر ری
۲۸. حضرت آقای شیخ مرتضی مطهری	شهر ری
۲۹. حضرت آقای شیخ ابوالقاسم محی‌الدین	ورامین
۳۰. حضرت آقای شیخ فتح الله صانعی	ورامین
۳۱. حضرت آقای سید احمد صفایی	تهران
۳۲. حضرت آقای سید مرتضی طاهری	تهران
۳۳. حضرت آقای شیخ باب‌الله ثقه‌الاسلامی	تهران
۳٤. حضرت آقای سید امرالله ملک حسینی	شیراز
۳۵. حضرت آقای شیخ فرج الله واعظی	شیراز
۳٦. حضرت آقای سید مرتضی مرتضوی	شهر ری

۳۷. حضرت آقای سید محمد موسوی نسب	تهران
۳۸. حضرت آقای شیخ محمد حسین خندق آبادی	تهران
۳۹. حضرت آقای سید آقا احمدی	ورامین
٤٠. حضرت آقای حاجی آقا باقر آیت‌الله‌زاده قمی	تهران
٤١. حضرت آقای سید صادق شریعتمداری	تهران
٤٢. حضرت آقای شیخ مهدی حائری	تهران
٤٣. حضرت آقای شیخ یوسف ایروانی	تهران
٤٤. حضرت آقای شیخ غلامرضا جعفری	تهران
٤٥. حضرت آقای سید محمد حسین علوی بروجردی	تهران
٤٦. حضرت آقای سید محمد علی سبط	تهران
٤٧. حضرت آقای سید موسی سبط الشیخ	تهران
٤٨. حضرت آقای سید ضیاء الدین استرآبادی	تهران
٤٩. حضرت آقای سید صدرالدین جزایری	تهران
٥٠. حضرت آقای سید مهدی کماری	تهران
٥١. حضرت آقای سید احمد شهرستانی	تهران
٥٢. حضرت آقای سید احمد نجفی شهرستانی	تهران
٥٣. حضرت آقای سید محمد حائری	تهران
٥٤. حضرت آقای حاجی آقا مصطفی مسجد جامعی	تهران
٥٥. حضرت آقای سید هادی طباطبایی قمی	تهران
٥٦. حضرت آقای حاجی سید هادی خسروشاهی	تهران
٥٧. حضرت آقای سید حسین اثنی عشری	تهران
٥٨. حضرت آقای سید احمد گوهری	تهران
٥٩. حضرت آقای سید جواد تقوی	تهران
٦٠. حضرت آقای شیخ حسن امامی تجریشی	شمیران
٦١. حضرت آقای شیخ ابوالقاسم ذاکری	شمیران
٦٢. حضرت آقای شیخ باقر نهاوندی	تهران
٦٣. حضرت آقای سید آقا خلخالی	تهران

٦٤. حضرت آقای آقا ناصر ابطحی	تهران
٦٥. حضرت آقای شیخ علی اصغر وحیدی	تهران
٦٦. حضرت آقای شیخ اسحق مشکینی	تهران
٦٧. حضرت آقای سید عبدالحسین رضوی	ورامین
٦٨. حضرت آقای سید مهدی موسوی فضیلت	شهر ری
٦٩. حضرت آقای سید احمد حسینی	همدان
٧٠. حضرت آقای شیخ محمد حسین بکایی	تبریز
٧١. حضرت آقای شیخ محمود وحدت	تبریز
٧٢. حضرت آقای شیخ مصطفی رهنما	تهران
٧٣. حضرت آقای شیخ نصرالدین امیرصادقی	تهران
٧٤. حضرت آقای شیخ عیسی اهری	تبریز
٧٥. حضرت آقای شیخ علی درمان	ساوه
٧٦. حضرت آقای شیخ صادق خلخالی	قم
٧٧. حضرت آقای سید جواد الیاسی	آبادان
٧٨. حضرت آقای سید ماشاءالله شریفی	شاهی
٧٩. حضرت آقای شیخ علی شرعی	قم
٨٠. حضرت آقای شیخ عزیزالله حسینی اردکانی	اردکان، فارس، تهران
٨١. حضرت آقای شیخ ایران رنجبر	تهران
٨٢. حضرت آقای شیخ مجتبی بروجردی	تهران

این حضرات عموما نزد ما در تهران بودند، اما چند نفر از حضرات که نزد ما نبودند عبارت بودند از:

١. حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی	قم
٢. حضرت آیت‌الله شیخ بهاءالدین محلاتی	شیراز
٣. حضرت آیت‌الله‌زاده آقا سید حسن قمی	مشهد
٤. حجت‌الاسلام سید عبدالحسین دستغیب	شیراز
٥. حجت‌الاسلام مصباحی واعظ	شیراز

۶. حجت‌الاسلام مجدالدین محلاتی — شیراز

۷. حجت‌الاسلام سید محمود طالقانی — تهران

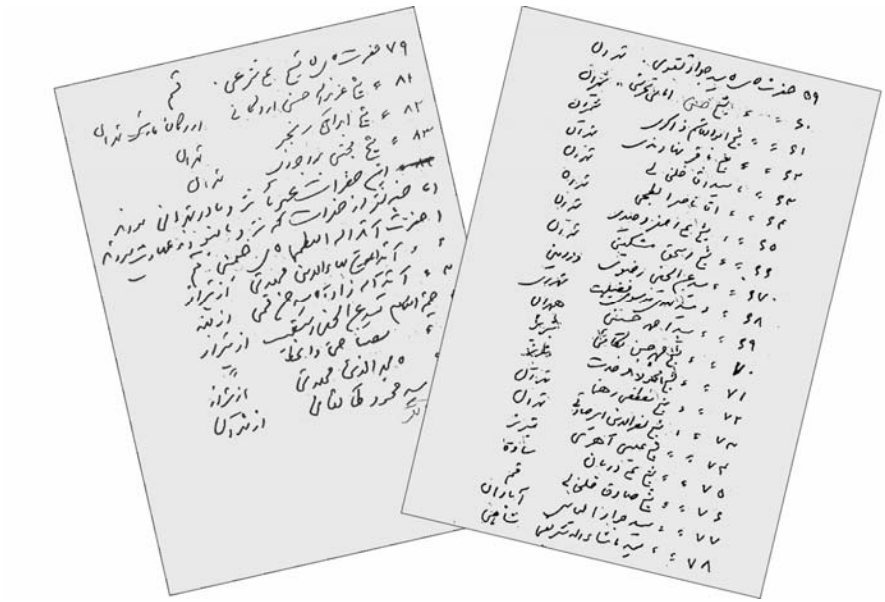

خاطرات زندان

زندان ما بر خلاف زندان‌های دیگر بود. یک عده علما بودند. از وعاظ هر کدامشان پرچمدار یک جمعیتی بودند. ضمنا برنامه‌ای در آنجا تنظیم بود که از نظر وحدت کلمه و آموزش خیلی تأثیر داشت. تشکیل جلسه‌های سخنرانی صبح و عصر زیر نظر آقای فلسفی و آقای مطهری و آقای ناصر مکارم شیرازی بود که قبلا داوطلب‌ها را تعیین می‌کردند. خود بنده چند جلسه سخنرانی کردم. بعد ایرادها را می‌گفتند که خودش از نظر کارشناسی خیلی خوب بود.

برای صنف منبری‌ها بیشتر جنبه‌ی سبک منبر و کارشناسی و کارآموزی داشت، البته بحث‌هایشان خیلی خوب بود و خود این جلسات هم مسئله‌ای بود در زندان که این سخنرانی‌ها از سوی ماموران زندان به مقامات مافوق گزارش می‌شد.

وقتی ما ابتدای کار دستگیر بودیم، نه تلفن، نه ملاقات، نه قراری از منزل، ولی همین جلسات بود که برای ما آرامش بخش بود، یک روز هم آیت‌الله خوانساری به ملاقات آقایان آمد.

روزهای جلوترش در محوطه‌ی زندان، همه‌ی آقایان لباس‌هایشان را در آورده بودند، یک لا پیراهن مثل انجمن شاطرهای شهر، شده بودند چون هوا گرم و جا تنگ بود. دیگر هیچ آثاری از عالم بودن نبود، مثل هیئت شاطرها. یکباره آمدند خبر کردند و گفتند لباس‌هایتان را بپوشید. شد یک حوزه‌ی علمیه. بعد گفتند: بفرمائید سالن نهارخوری افسران، همه صندلی بود همگی نشستند، بعد یکباره دیدیم، آیت‌الله خوانساری با دو نفر با لباس شخصی وارد شدند. آقای فلسفی گفت من از طرف آقایان از شما تشکر می‌کنم، از آمدن به ملاقات ما، شاید دوست دارید بدانید وضع ما چطوریست؟ وضع بسیار بد است. یک عده که خودشان مشعل‌دار آزادی و اخلاق و سعادت مردم هستند، حالا به اتهام بر هم زدن نظم افتاده‌اند زندان، کسانی که طبیب مردمند، حالا به عنوان متهم آمدند به زندان، آن هم در یک شرایطی که فاقد همه‌ی شرایط دنیاست. یک عده مریضند، یک عده باید دارو بین غذای معینی بخورند، خانواده‌هایشان نمی‌دانند اصلا کجا هستند. مرده‌اند، زنده‌اند، در یک محیطی که جای ۵۰ تا گوسفند نیست، ما را با این تعداد ریخته‌اند با این محوطه‌ی کوچک. و ای کاش اینها فکر می‌کردند که وضع ما اینجا طوری باشد که اگر فردا نوبت خودشان رسید، به خودشان سخت نگذرد. همین که سخن به این جا رسید آیت‌الله خوانساری گفت: انشاءالله رفع سوء تفاهمات خواهد شد و بلند شدند و نگذاشتند آقای فلسفی ادامه دهند و رفتند بعدا یک حواله دادند برای آقایان که کمکی باشد. یک عده مخالف بودند، یک عده موافق.

مثلا شیخ حسین لنکرانی می‌گفت ایشان خیال کرده‌اند که من یک بچه طلبه هستم. اینجا من پشه را رو هوا نعل می‌زنم، حالا زندانی هستم، ولی من که از اعتبار نیفتاده‌ام. آقای فلسفی گفت هر کسی نمی‌خواهد، نگیرد و ما می‌دهیم به این دربان‌ها و خدمه.

از خاطرات زندان همان تهدیدی که نصیری کرد، یک خاطره‌ی تلخی بود برای من که به مسخره به من نشانه‌گیری کرد و من با دستم می‌خواستم دفاع کنم. یاد مرحوم سید عبدالحسین واحدی افتادم که بختیار هفت تیر کشید و کشت ایشان را. آمدم با دستم دفاع کنم که او مسخره کرد و من خیلی ناراحت شدم. البته ظهور و بروزی در خودم ندادم، ولی خیلی ناراحت شدم که چه کسی مرا مورد تهدید و مورد شکنجه‌ی روحی قرار داد.

یک شیخ اسحق مشکینی بود، شیخی بود از عراق که وقتی اعلامیه از او گرفته بودند، ایشان را بازداشت کرده بودند، بعد خوابانده بودند و شلاق زده بودند تا حرف کشیدند و بعد چند نفر را گرفتند و دردسر دادند و فقط ایشان را شلاق زدند و ایشان هم با ما بود، اسمش در دفتر

من هست. در زندان یکی از کارهای خوبی که ایشان انجام داد، چون بعد از آزادی ما در زندان ایشان ماند. ایشان انگلیسی را در زندان شروع کرد و ظرف ٦ـ٥ ماه یاد گرفت وقتی از زندان آمد بیرون، با دانستن زبان انگلیسی آمد. وی که مورد تحسین من واقع می‌شد در حفظ آیات قرآن و اشعار و انگلیسی، که می‌گفتم اگر انسان بخواهد درسی بخواند، در زندان هم می‌تواند درس بخواند. ما یک سازمان آموزشی انصاری داشتیم که این سازمان خیلی خدمات داشت. در مورد حجاب دختران که تلاش می‌کردم که معلمین با حجاب و مدیر با حجاب بگیرند از دولت و این منعکس است در پرونده‌ی ما. دختر بچه‌ها را با حجاب می‌پذیرفتم و بعد اینها را هم درس می‌دادیم و هم کارهای خیاطی و خانه‌داری. بچه را از کلاس اول هم انگلیسی، هم نماز بهشان یاد می‌دادیم و اعتقاد من بر این است: واعدوا لهم مااستطعتم من قوه، فقط ادوات نظامی نیست. نتیجتا ما الان خیلی از افسرهای نیروی نظامی و مخصوصا همافر، اینها از شاگردان مدرسه‌ی ما هستند. در نهادهای مختلف که هم پیشرفت درسی و هم پیشرفت دینی دارند و من با جامع تعلیمات اسلامی حرفم شد که شما می‌گویید تلویزیون حق ندارید نگاه کنید، درست نیست. باید دانش آموز هم سینما برود، تلویزیون ببیند، باید بفهمد که در فساد نیفتد. اگر قرار باشد که یک بچه‌ی چشم و گوش بسته‌ای بار بیاوریم، هزار جور کلاه سرش می‌رود. در نزدیکی ما مدرسه‌ی دبیرستان احمدیه بود با مسئولان آنجا من این بحث را داشتم که محدودیت چشم و گوش بسته درست نیست.

در مجموع بیش از سه ماه در زندان بودم. سؤالاتی که در زندان شد بیشتر روی پایه اینکه شما که هستید، کجا بودید، چه کار می‌کنید، الان در این بلوا در کدام قسمت مداخله کردید و امثال اینها بود.

بعد در مورد حضرت امام سؤال شد که ایشان را در چه حدی قبول دارید؟ یا مقامشان پیش شما چقدر است؟ گفتم مرجع تقلیدم است. رساله‌اش در خانه من است. یکی از مراجع تقلید، ایشان است.

گفتند زندگی‌ات از کجا اداره می‌شود و چه کمک‌هایی به شما می‌شود؟ گفتم مسجد و مدرسه و سازمان آموزشی دارم. اهل علم معمولا زندگی‌شان الله وکیلی اداره می‌شود. همه فی سبیل الله اداره می‌شود.

تعهد اینکه از حوزه‌ی قضایی نباید خارج شوید باید اجازه بگیرید. آقای فلسفی را هم روزهای اول همان طور به بازجویی بردند.

یادداشت‌هایی در زندان

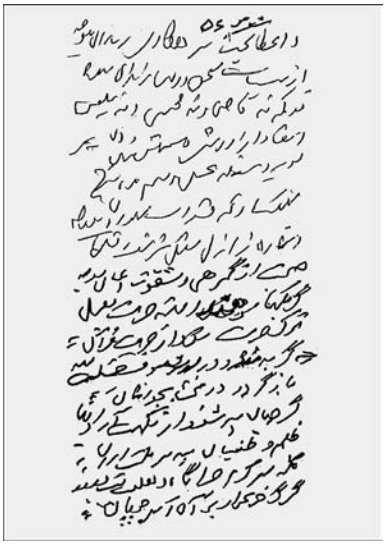

من همیشه دوست داشتم یک چیزهایی را بنویسم و تدوین کنم. حتی در دوران کودکی نوشته‌جاتی که در کلاس دوم می‌رفتم مکتب، دارم. در زندان هم که بودم، سعی می‌کردم یک چیزهایی را یادداشت کنم، گاهی صورت جلسات را، گاهی شعر می‌نوشتم.

در زندان شعرهای زیادی سروده‌ام که بعضی از آن را هنوز به یاد دارم. از جمله شعر طنزآمیزی داشتم که بخشی از آن از این قرار است:

واعظا بحث بزه کـاری رنـدان بـه تـو چـه — از سیاست سخن و رفتن زندان به تـو چـه
تو که نه قاضی و نه محتسبی و نه پلـیس — انتقاد از روش دسـته‌ی دزدان بـه تـو چـه
تو برو مسئله‌ی غسل و تـیمم بـده شـرح — مملکت گر که فتد دست یهودان به تو چه
گر به قم ریشه‌ی تقوا بکنـد دسـت سـتم — کاخ سیلنن به فلک بر شد ایوان به تو چـه

در این زمینه شعر مفصل و عجیبی است که خدا رحمت کند آقا فلسفی را که اول برای ایشان خواندم، گفت نخوان برای آقایان، این سرورده سر تو را به باد می‌دهد.

یک شعر فکاهی نشریه توفیق داشت که به این مضمون بود

گفتـــی کـــه نـــان ارزان شـــود — کو نان ارزانت، عمه‌ات به قربانـت

من این را طولانی‌اش کردم و ترجمه به ترکی و عربی کردم. آقایان در زندان سینه می‌زدند، می‌خندیدند. آقای فلسفی می‌گفت از ته دل بخندید که این زندان با این تبسم و خنده، باید سمش و فشارش از بین برود.

شعر دیگری هم گفته‌ام که بیش از ۷۰۰ بیت است و در آن اسامی همه‌ی زندانیان را به نسبت شأنشان آورده‌ام که بعضی از آن ابیات را اکنون به یاد ندارم و برخی از آن که به یاد مانده، چنین است:

ماه خرداد به سال چهل و دو — کی فراموش شود از من و تو
مرغ طبعم به سر شوق آمد — طوطی نطق مرا ذوق آمد
داستانی بسرایم ساده — از گروهی رجل آزاده
چون شد از حکم قضای عدوان — جایگاه آن عزیزان، زندان
عده‌ای از علما و خطبا — همه را بود به زندان مأوا
همه مردان فضیلت بودند — زین سبب محبسشان جا دادند
اولین فرد مبرّز ز میان — **فلسفی** واعظ مشهور جهان
آن سخن پرور مجلس آرا — که بدی شمع شبستان ما را
مظهر لطف و وفا رفتارش — وحی منزل همه گفتارش
مجتهد در فن تبلیغ بود — بر سر دشمن دین تیغ بود
فلسفی آن رجل فرزانه — آنکه باشد به جهان دردانه
قدر او از نظر ماهیت — برتر از همه روحانیت
بود استاد به هر علم و فنون — لیک توقیف خلاف قانون
بهر مردان خدا نیست عجب — عار نبود رهشان رنج و تعب
گر چه چون شیر بود آزاده — حالیا کنج قفس افتاده

دیگـــر از جملـــه آیـــات عظـــام
کـه بـود صـاحب تـدبیر و مقـام

بـــوعلی فکـــرت و لقمـــان پیـــشه
اهـــل فـــضل و قلـــم و اندیـــشه

آنکـه اسـتاد بـه علـم و ادب اسـت
مرتـضی نـام و **مطهـر** لقـب اسـت

هـم خطیـب اسـت و زعـیم منبـر
چـون گلـی از همـه گـل‌هـا برتـر

چـون بـود مطلـع از شـرح و فنـون
شـد معلـم بـه علـوم و بـه فنـون

صـاحب نطـق و فـصاحت باشـد
مخـزن علـم و فقاهـت باشـد

مقـدمش بـر همـه باشـد برکـت
بر سـرش هـست نـشان از عظمـت

متقـــی، محـــور اذهـــان همـــه
کـه کمـالش بـود اذعـان همـه

همـــه افـــراد بـــه فـــضلش قائـــل
بهتـرین رتبـه‌ی علمـی نائـل

بـــار الاهـــا برهـــان از قفـــسش
بکـــن آزاد ز دســـت عســـسش

حیـف و صـد حیـف چنـین آزاده
کـه در ایـن کـنج قفـس افتـاده

شـــــیخ **عباســـــعلی اســـــلامی**
آنکـــه باشـــد ز رجـــال نـــامی

پهلوانیـــست بـــه میـــدان رثـــا
نک به زندان شـده از ظلـم و جفـا

واعـــظ و بـــانی تعلیمـــات اســـت
فاضـل و صـاحب تألیفـات اسـت

از مـــدار فلکـــی صـــد افـــسوس
محتـرم خـائن و خـادم محبـوس

دیگر آن کـس کـه زعـیم ادب اسـت
ناصـرش نـام، **مکـارم** لقـب اسـت

اهـل شـیراز و مقـیم اسـت بـه قـم
همچـو بـدری اسـت میـان انجـم

هـــست مـــصداق بـــسی اســـتعداد
شـده فیـضیه ز سـعی‌اش آبـاد

نوجـــوانی اســـت فـــضیلت پیـــشه
مـــرد علـــم و قلـــم و اندیـــشه

صـــاحب شـــیوه و تقریـــر بـــود
قلمـــش در خـــور تقـــدیر بـــود

همـــــت از ناصـــــیه‌ی او پیـــــدا
کـــه بـــود جـــزو رجـــال فـــردا

اینکـــه اکنـــون ز مکـــارم باشـــد
پـس از ایـن جـزء اعـاظم باشـد

لنکرانـــی کـــه **حـــسینش** نـــام اســـت
سال‌ها شهره‌ی خاص و عـام اسـت

پیـــشتازی بـــه سیاســـت باشـــد
عـــالم و اهـــل کیاســـت باشـــد

دیگـــر از عـــده‌ی آیـــات عظـــام
اعتمـــاد اســـت **علـــی اصـــغر** نـــام

واعـــظ و فاضـــل و اهـــل تـــدبیر
هـم مجاهـد بـود و مـرد دلیـر

قـامتش سـرو، دلـش مخـزن عـشق
همه جا، بر همه کس رهزن عـشق

بس که این مرد امین است و درسـت
اعتمـــاد آمـــده از روز نخـــست

پیـر مـردی اسـت ز اوصـاف غنـی — بنـــده‌ی پـــاک خـــدا **حـاج کنـی**

پیـــر باشـــد ولـــی از بنیـــه جـــوان — قـــدرتش کـــاملا از چهـــره عیـــان

بـــود مـــردی ز رجـــال زنجـــان — مفخـــر لطـــف و صـــفا و احـــسان

مظهـــر علـــم و کمـــال و رفعـــت — بـــوعلی سـیرت و لقمـان حکمـت

نـــام شایـــسته‌اش **عزالـــدین** اســـت — فخـــر اســـلام، وقـــار دیـــن اســـت

آنکـــه در فـــضل بـــود بـــدر تمـــام — مقتـــدای بـــشر و فخـــر انـــام

شـــیخ صـــادق کـــه بـــود **خلخـــالی** — هم شـجاع اسـت و مقـامش عـالی

پـر دل و جـرأت، چـون شـیر بـود — در بـر خـصم چـو شمـشیر بـود

همـــه طـــلاب بـــه قـــدرش قائـــل — بهتـــرین رتبـــه‌ی علمـــی نائـــل

ســـید محتـــرم و عبـــد کـــریم — لقـــبش **هاشـــمی** فرخنـــده زعـــیم

یکـــه وعـــاظ خراســـان باشـــد — مـــورد مهـــر جوانـــان باشـــد

کوچک اندام و ظریف اسـت و نحیـف — سـخنش هـست چـو بـاران لطیـف

چهـــره‌اش بـــاز و پـــر از نـــور بـــود — عاقبـــت فـــاتح و منـــصور بـــود

بـــا اثـــر منطـــق و عـــالی نظـــرش — زده حـق تـاج تبـارک بـه سـرش

شیخ مهدی که بود **کروبی** وارث لطف و صفا و خوبی
مسقط الرأس او تویسرکان است حالیا یوسف این زندان است
خاضع و فاضل و باهوش بود بهر دین جاهد و پر کوش بود
بار الاها برهان از قفسش بکن آزاد ز دست عسسش
سیدی هست مسمی به **جواد** که بود رهبر خرم آباد
شهرتش در همه جا **الیاسی** قهرمان سخن و فراسی
هم چو الیاس نبی وارسته دل ز دنیای دنی بگسسته
سیدی هست بلند استعداد کرده زندان ز فصاحت آباد
خادمی هست به ابنای زمان ز الجزایر، عربستان، ایران
واعظ نامی خرمشهر است بانی مدرسه در آن شهر است
مسجدی هست ورا آبادان که شد از مقدم وی آبادان
حاج اشرف که زعیم دین است مسلکش علم و عمل آیین است
هست کمتر کسی اندر تهران که نگوید به وی استاد بیان
گر چه او بچه‌ی کاشان باشد حالیا واعظ تهران باشد
واعظی بت شکن و خیبرگیر که مریدش ز صغیر و ز کبیر
رهنما شیخ مآل اندیشه **مصطفی** نام و سیاست پیشه
بانی مسلم آزاد بود بردباریش چو فرهاد بود
حامی ملت اسلام آمد زین جهت طعمه‌ی این دام آمد
مسلمین را همه حامی و کمک بهر این ایده بسی خورده کتک
الجزایر بودش مد نظر به فلسطین و به لبنان یاور
بهر اسلام و برای قرآن بارها گشته دچار زندان
دیگر از جمعیت این مردان دو جوانمرد شریفند در آن
نامشان **شیخ علی** و **محسن** شأنشان بر همه باشد مذعن
چون که هستند دو آقازاده شهرت آمد به **محدث زاده**
بابشان باب حدیث و خبر است در بر اهل خرد معتبر است
شیخ عباس قمی خادم دین کرده احیا قلمش شرع مبین
باشدش در همه جا تألیفات صاحب کشف و کرم هم برکات
هست ز آثار همیشه زنده دودمانش به جهان پاینده

چون بدی عالم عالی درجات — بفرستند به روحش صلوات
آنکه همسایه[1] است با **انصاری** — شیخ **حسین** است و لقب **غفاری**
مرد فضل و عمل و زحمتکش — در فقاهت بود اهل سنجش
یک نفر از رفقای زندان — در میان همه از پیر و جوان
مرتضی سیدک **مرتضوی** — نبوی فطرت و سیرت علوی
هست از زمره‌ی سادات شریف — خادم دین و جوانمرد و عفیف
متبحر بود و با تقوا — شهر ری دارد منزل و مأوا
در عمل مظهر استعداد است — مجلس از مقدم او آباد است
مخلص مفلس او **انصاری** — ز ارادت بسرود اشعاری

درباره‌ی دیگر آقایان زندانی نیز اشعاری گفته‌ام که اکنون یادم نیست. اشعاری فکاهی نیز در زندان سرودم که برخی از ابیات آن را به یاد دارم:

محبس که شدی مخزن مهر — روی هم ریخته بود شصت و دو متر
گاه گه بوی تعفن آید — گاه مأمور تفنن آید
روزهایش مرتب باشد — قسمت ما پلو هر شب باشد
نان ما بود ز آرد سیلو — توی آشش قطعات زیلو
آلویش چو گُه تحلیل شده — ریگ‌هایش همه قربیل شده

یادداشت‌هایی از علمای زندانی

دوران زندان، دوران پرخاطره‌ای بود. باید اذعان کنم که زندان ۱۵ خرداد زندان سازنده‌ای بود. زندانی بود که در آن خلوت الهی بود. یکی از کرامات آن بازداشت خلوت با خدا بود. از این زندان هرچه گذشت قابلیت‌ها بیشتر آشکار شد و زنده‌تر به نمایش درآمد. اگر این‌گونه زندان‌های دسته جمعی روی نمی‌داد چه بسا زمینه برای امام فراهم نمی‌شد که با قطعیت به میدان بیایند و انقلاب بیافرینند.

خلاصه زندان ۱۵ خرداد خیلی جالب و آموزنده بود. از جمله استفاده‌های ارزشمندی که از آن زندان کردم یادداشت‌هایی بود که علمای زندانی در دفترچه‌ی خاطرات من در زندان به یادگار گذاشتند. از جمله آقایان فلسفی، مطهری، ناصر مکارم شیرازی، هاشمی‌نژاد،

۱. شهید غفاری در کنار منزل آقای انصاری منزل داشت.

محدث‌زاده، جلالی تهرانی، شیخ مصطفی رهنما، آقای زنجانی و برخی از آقایان دیگر مطالبی در آن دفتر نوشته‌اند و من در اینجا برخی از آن نوشته‌ها را می‌خوانم.

استاد مطهری چنین مرقوم داشته‌اند:

بسمه تعالی شانه

و اذ قال عیسی للحواریین من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله (قرآن کریم)

این جهان جنگ است چون کل بنگری — ذره ذره همچـــو دیـــن بـــا کـــافری

جنگ طبعی جنگ فعلـی جنـگ قـول — در میان جـزءهـا حربـی اسـت هـول

این جهـان زیـن جنـگ قـائم مـی‌بـود — در عناصـــر در نگـــر تـــا حـــل شـــود

آن جهـــان جـــز بـــاقی و آبـــاد نیـــست — چون که ترکیب وی از اضداد نیـست

(دستخط شهید مطهری)

دانشمندان اصل تنازع را یکی از اصول زندگانی بشر دانسته‌اند. فلاسفه که بیشتر دقت کرده‌اند اصل تضاد و تزاحم و تنازع و اصطکاک را از اصول اولیه سازمان جهان طبیعت دانسته‌اند و گفته‌اند همین تضاد و تزاحم است که باب فیض و رحمت را باز می‌کند. لولا التضاد ماصح دوام الجود عن المبدأ الجواد. مطابق آنچه انبیاء عظام تعلیم داده‌اند از اول خلقت دو عَلَم افراشته شده است: حق و باطل، مولوی می‌گوید:

دو علم افراخت اسپید و سـیاه — آن یکـی آدم دگـر ابلـیس راه

در میان آن دو لشگرگاه رفـت — چالش و پیکار آنچه رفت رفـت

بدیهی است که حق و باطل، سپید و سیاه، نور و ظلمت هر چند مقابل یکدیگرند، اما از نظر دیگر یکی اصل است و دیگری فرع، آن یکی نور است و دیگری سایه، آن یکی شیء است و دیگری ضیء، اگر نور نباشد سایه نیست، اگر علم نباشد جهل نیست، اگر راستی نباشد دروغ نیست.

به هر حال این جهان این چنین ساخته شده که همواره معرکه حق و باطل، درستی و نادرستی است، صحنه‌ی مبارزه است. احیاناً حق و باطل صفوف متمایزی را تشکیل می‌دهند. اصل تنازع از یک طرف و اصل تعاون از طرف دیگر قوای محرکه چرخ زندگانی به شمار می‌روند. چیزی که دید یک مرد الهی و موحد را از دید یک مرد ماتریالیست نسبت به این صحنه متمایز می‌کند، این است که از نظر مرد الهی حق، اصل است و باقی و حاکم و اما باطل فرع است و زایل و محکوم.

اما الزبد فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض.... بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق. از نظر یک فرد مادی و ماتریالیست حق و باطل دو نیروی اصیل متساوی را تشکیل می‌دهند و انسان از لحاظ وضع خودش نمی‌تواند ایمان داشته باشد به اینکه به صف حق و عدالت و درستی و راستی ملحق گردد، اما مرد الهی می‌داند که حق آب است و باطل کف، اساس عالم به حق و عدالت بر پاست و همواره یک نیروی مرموز است که حق و اهل حق را تأیید می‌کند. ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم. مرد موحد و الهی با اطمینان و اتکا به نیروی لا یزالی همواره وارد صحنه مبارزه می‌شود و از حقیقت دفاع می‌کند و این خود بزرگترین مایه امتیاز و وجه تمایز و وسیله افتخار اهل ایمان است.

این چند جمله بر حسب امر حضرت مستطاب ثقه الاسلام آقای آقا شیخ محمد علی انصاری به عنوان یادگار در دفترشان قلمی گردید و هنگامی که قلم به دست گرفته می‌اندیشیدم چه بنویسم، اسم با مسمای ایشان الهام‌بخش من واقع شد و این چند سطر قلمی گردید و آشنایی من با معظم له در زندان موقت شهربانی تهران آغاز شد که هر دونفر به اتفاق عده‌ای در حدود پنجاه نفر از علما و خطبا و طلاب به مناسبت نهضت اسلامی اخیر ایران زندان شده‌ایم. چیزی که مورد اعجاب همه واقع شد طبع روان و بدیهه گوی معظم له بود در گفتن شعر. خداوند ایشان را بیش از پیش موفق بدارد.

مرتضی مطهری

۱۷/ صفر/۸۳ مطابق ۴۲/۴/۱۸

آقای فلسفی نیز به عنوان یادبود دوران زندان چند سطری در دفترم نوشتند و مرا اینگونه مورد محبت قرار دادند:

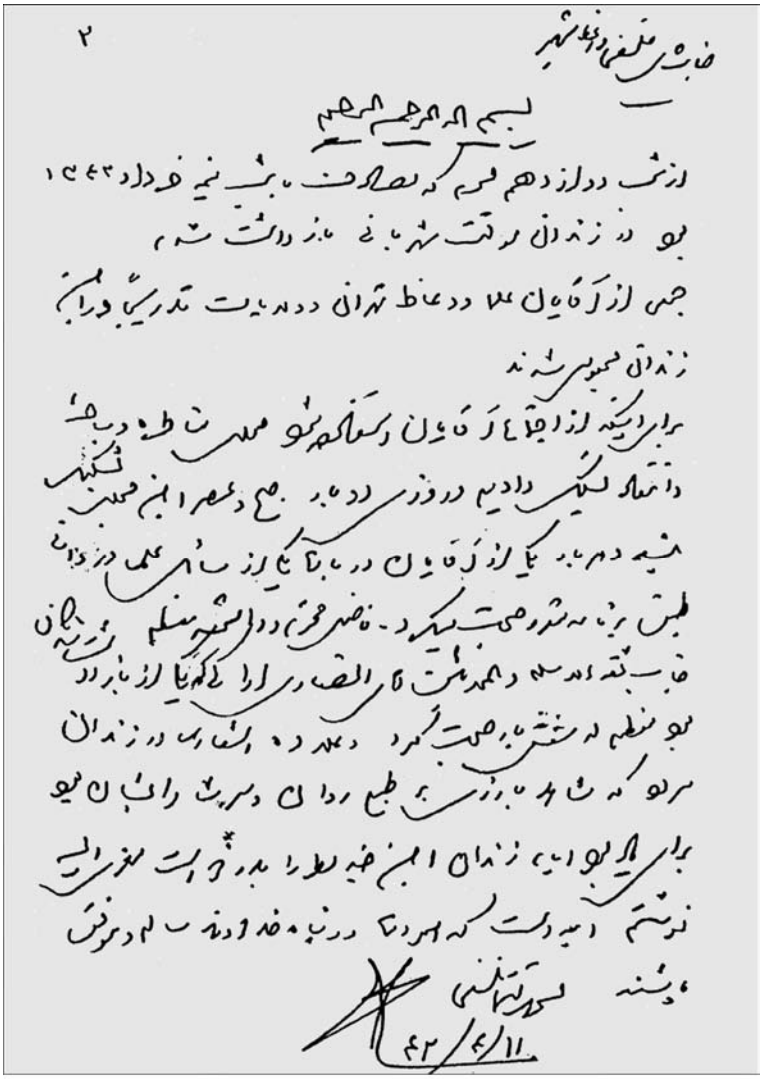

(دستخط آقای محمد تقی فلسفی)

بسم الله الرحمن الرحیم

از شب دوازدهم محرم که مصادف با شب نیمه خرداد ۱۳۴۲ بود، در زندان موقت شهربانی

بازداشت شدم. جمعی از آقایان علما و وعاظ تهران و ولایات، تدریجا در این زندان محبوس شدند. برای اینکه از اجتماع آقایان استفاده شود، مجلس مناظره و مباحثه و انتقاد تشکیل دادیم و روزی دوبار صبح و عصر این مجلس تشکیل می‌شد و هر بار یکی از آقایان درباره‌ی یکی از مسائل علمی در دین طبق برنامه‌ی مقرر صحبت می‌کرد،

فاضل محترم و دانشمند معظم جناب ثقه‌الاسلام و المحدثین آقای انصاری اراکی که یکی از بازداشت‌شدگان بود معظم له شش بار صحبت کرد و علاوه اشعاری در زندان سرود که شاهد بارزی بر طبع روان و سرشار ایشان بود. برای یادبود ایام زندان این چند سطر را به درخواست معزی الیه نوشتم. امید است که همواره در پناه خداوند سالم و موفق باشند.

محمد تقی فلسفی

۴۲/۴/۱۱

حضرت آقای مکارم شیرازی با نکته‌ای پند آمیز مبنی بر اینکه «هیچ آزادی بالاتر از آزادی از چنگال هوی و هوس نیست» دفتر یادداشت مرا اینگونه مزین کردند.

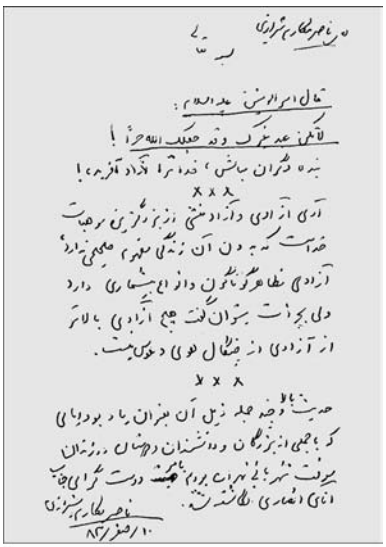
ناصر مکارم شیرازی

بسمه تعالی

قال امیر المؤمنین علیه السلام: لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرا!

بنده دگران مباش، خدا ترا آزاد آفریده!

x x x

آری آزادی و آزادمنشی از بزرگترین موهبات خداست که بدون آن زندگی مفهوم صحیحی ندارد، آزادی مظاهر گوناگون و انواع بی‌شماری دارد ولی بجرأت میتوان گفت هیچ آزادی بالاتر از آزادی از چنگال هوی و هوس نیست.

x x x

حدیث بالا و چند جمله ذیل آن بعنوان یادبود ایامی که با جمعی از بزرگان و دانشمندان دوستان در زندان موقت شهربانی تهران بودیم به امر دوست گرامی جناب آقای انصاری نگاشته شد.

ناصر مکارم شیرازی

۱۰ / صفر / ۸۳

(دستخط آقای ناصر مکارم شیرازی)

بسمه تعالی

قال امیر المؤمنین علیه السلام: لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرا!

بنده دگران مباش، خدا ترا آزاد آفریده!

آری آزادی و آزادمنشی از بزرگترین موهبات خداست که بدون آن زندگی مفهوم صحیحی ندارد، آزادی مظاهر گوناگون و انواع بی‌شماری دارد ولی بجرأت میتوان گفت هیچ آزادی بالاتر از آزادی از چنگال هوی و هوس نیست.

حدیث بالا و چند جمله ذیل آن بعنوان یادبود ایامی که با جمعی از بزرگان و دانشمندان دوستان در زندان موقت شهربانی تهران بودیم به امر دوست گرامی جناب آقای انصاری نگاشته شد.

ناصر مکارم شیرازی ـ ۱۰ صفر ۸۳

از دیگر آقایان زندانی که در دفتر یادداشت من مطالب نصیحت‌آمیز و عبرت‌انگیزی به عنوان یادبود ایام زندان نگاشتند، آقای هاشمی‌نژاد، آقای حاج شیخ عباسعلی اسلامی و آقای شیخ حسین غفاری بودند. در یادداشت این بزرگواران آمده است:

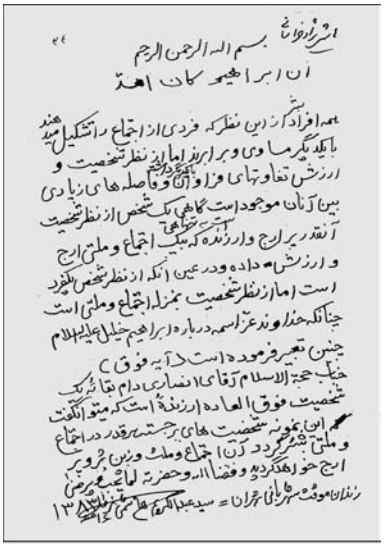

(دستخط آقای سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد)

بسم الله الرحمن الرحیم

ان ابراهیم کان امه

همه‌ی افراد بشر از این نظر که فردی از اجتماع را تشکیل می‌دهند با یکدیگر مساوی و برابرند، اما از نظر شخصیت و ارزش تفاوت‌های فراوان با یکدیگر داشته و فاصله‌های زیادی بین آنان موجود است. گاهی یک شخص از نظر شخصیت آنقدر پر ارج و ارزنده است که به تنهایی به یک اجتماع و ملتی ارج و ارزش داده و در عین آنکه از نظر شخص فرد است، اما از نظر شخصیت به منزله‌ی اجتماع و ملتی است. چنانکه خداوند عزاسمه درباره ابراهیم خلیل علیه السلام چنین تعبیر فرموده است (آیه‌ی فوق) جناب حجت‌الاسلام آقای انصاری دام بقائه یک شخصیت فوق العاده ارزنده است که می‌توان گفت این نمونه شخصیت‌های برجسته هر قدر در اجتماع و ملتی بیشتر گردد، آن اجتماع و ملت وزین‌تر و پر ارج خواهد گردید.

و فقنا الله و حضرته لما یحب و یرضی

زندان موقت شهربانی تهران

سید عبدالکریم هاشمی نژاد ۱۶ صفر ۱۳۸۳

بسم الله الرحمن الرحیم

ان تنصر[وا] الله ینصرکم و یثبت اقدامکم

در راه نصرت و ترویج دین، جمعی از روحانیون محترم در بند زندان موقت شهربانی

(دستخط آقای عباسعلی اسلامی)

گرفتـار و به مضمون خبری ـ عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد ـ با ادیب دانشمند بزرگوار و مبلغ با وقـار و شاعـر تاجـدار جنـاب آقای حاج شیـخ محمـد علـی انصـاری که واقعـا اسـم بامسماست، ملاقات امیدوارم بیش از پیش در نصرت و یاری دین مبین بکوشند و واردات و مصائب روزگار غدار ایشان را از منصب بزرگ باز ندارد؛ مخصوصا کار مهم تعلیم و تربیت نوباوگان مسلمین که خود اقدام فرموده‌اند تعمیم دهند و در کیفیت معالم دین از حیث اخلاق و آداب و امور اسلامی عملا بکوشند و فریب دنیا و دنیاداران رو به هیچ وجه نخورند و در تحت فرمان فرهنگیان در امور و برنامه‌ی غیر دینی نروند و جدیت بفرمایند که جزئیات و دستورات دینی حتی الامکان در مدارس عملی شود.

و ما توفیقی الا بالله العلی العظیم

به تاریخ ١٦ صفر ١٣٨٣ـ الاحقر عباسعلی اسلامی

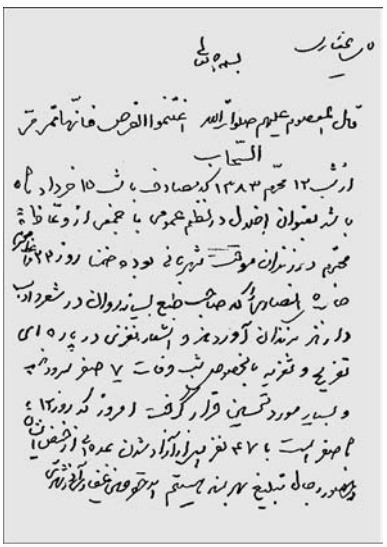

(دستخط آقای حسین غفاری)

بسم الله تعالی

قال المعصوم علیهم صلوات الله

اغتنموا الفرص فانها تمر مر السحاب

از شب ١٢ محرم ١٣٨٣ که مصادف با شب ١٥ خرداد ماه باشد، به عنوان اخلال در نظم عمومی با جمعی از وعاظ محترم در زندان موقت شهربانی بوده. ضمنا روز ٢٢ [خرداد] واعظ محترم جناب آقای انصاری را که صاحب طبع بسیار روان در شعر و ادب دارند، به زندان آوردند و اشعار نغزی در پاره‌ای تفریح و تعزیه بالخصوص شب وفات ٧ صفر سرودند و بسیار مورد تحسین قرار گرفت.

امروز که روز ۱۲ ماه صفر است با ٤٧ نفر پس از آزاد شدن عده‌ای از فیض ایشان و حضور رجال تبلیغ بهره‌مند هستیم. الاحقر حسین غفاری آذرشهری

دیگر علما و خطبای زندانی که دفتر خاطراتم را با دستخط شریف خود مزین کردند عبارت بودند از: آقایان سید عزالدین زنجانی، محمد حسین خندق‌آبادی، محمد حسن بکایی، عیسی اهری، علی و محسن محدث‌زاده، فرج‌الله واعظی، مهدی کروبی، سید مرتضی صالحی خوانساری، سید مصطفی طباطبائی قمی، محمدعلی شرعی، صادق خلخالی، سید ناصر صدری، سید محمدتقی حسینی واحدی، سید عبدالحسین رضوی، سید ابراهیم ابطحی و سید علینقی موسوی طهرانی.

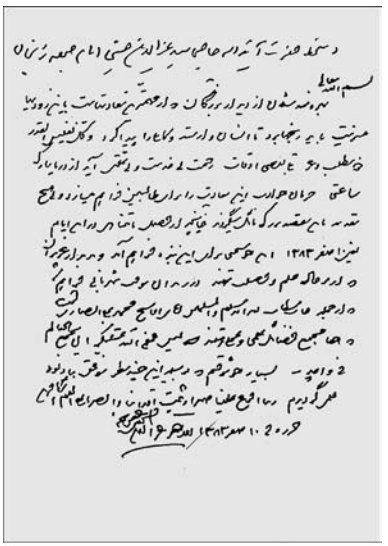

(دستخط آقای سید عزالدین حسینی زنجانی)

بسم الله تعالی

بهره‌مند شدن از دیدار بزرگان که از مهم‌ترین سعادت‌هاست به این زودی‌ها میسر نیست. باید رنج‌ها برد تا انسان وارسته و کاملی را پیدا کرد و کل نفیس القدر خود مطلب دیگر بلی بعضی اوقات رحمت بی‌خدمت ولی منتی آید از دریا مبارک ساعتی.

جریان حوادث این سعادت را برای طالبین فراهم می‌سازد و بی‌هیچ مقدمه به این مقصد بزرگ نائل می‌گردند. چنانچه در[...] در این ایام یعنی ۱۰ صفر ۱۳۸۳ این خوشبختی برای این بنده فراهم آمد و به دیدار عزیزان که از رجال علم و فضیلت هستند، در زندان موقت شهربانی فراهم شد که از جمله جناب مستطاب ثقه الاسلام والمسلمین آقای آقا شیخ محمد علی انصاری است که حقا مجمع فضائل علمی و عملی هستند [...] بسیار خوشوقتم که به وسیله‌ی این چند سطر موفق به یادبود علمی گردیدم. ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین

حرره فی ۱۰ صفر ۱۳۸۳ ـ الاحقر عزالدین حسینی عفی عنه

بسمه تعالی

نشد ابرو خم از سنگینی بار قفس ما را — که این سنگ سبکتر باشد از بال مگس ما را

بر غم عدل و آزادی خلاف هر چه در عالم — به جرم راستی افکنده در زندان عسس ما را

ایامی که در زندان موقت شهربانی به جرم حمایت از قانون و دفاع از حریم قرآن و حقوق خاندان پیغمبر اکرم سلام الله علیهم اجمعین محبوس بودیم جمعی از علمای اعلام و وعاظ گرام تهران و شهرستان‌ها تشریف داشتند. من جمله جناب مستطاب مروج الاحکام ثقه الاسلام آقای آقا شیخ محمد علی انصاری اراکی بودند که حضورشان برای ما بسیار پر ارزش بود. مخصوصا از طبع روانشان بسیار استفاده کردم و اشعار فوق که از یادگارهای زندان قزل قلعه بود به عنوان یادبود نگارش یافت.

خندق آبادی

۴۲/۴/۱۲

(دستخط آقای محمد حسین خندق آبادی)

بسمه تعالی

ناله از بهر رهایی نکند مرغ اسیر

خورد افسوس زمانی که گرفتار نبود

مدت بیست پنج روز است که به جرم دفاع از حریم مقدس قرآن در زندان‌های انفرادی و عمومی پادگان عشرت آباد و زندان موقت شهربانی تهران به همراهی دوستان دانشمندم جنابان آقایان اهری ـ وحدت بازداشت بوده و به سر می‌برم، در زندان موقت شهربانی از حضور جمعی شخصیت‌های برجسته روحانی مرکز و شهرستان‌ها من جمله حضرت مستطاب حجت‌الاسلام آقای حاج شیخ محمد اراکی ـ انصاری زید مجدهم که دارای قریحه‌ی

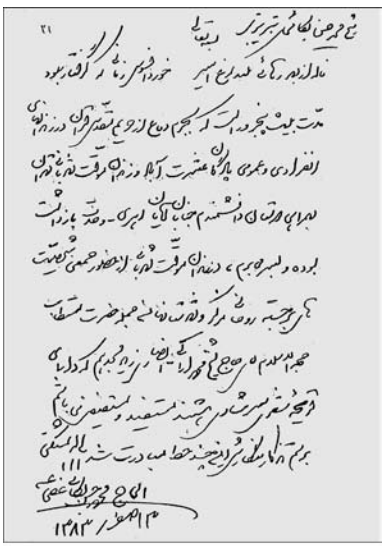

(دستخط آقای محمد حسن بکایی)

شعری سرشاری هستند مستفید و مستفیض می‌باشم به رسم تذکار به نگارش این چند خط مبادرت شد. الی الله المشتکی، الحاج محمد حسن بکایی عفی عنه

۱۳ صفر ۱۳۸۳

بسم الله الرحمن الرحیم

ان الارض لله یرثها عبادی الصالحون

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی ست صحیح نتوان مرد به سختی که من اینجا زادم

در زندان و منزل زندگان با شخصیت‌هایی روبه‌رو شده و توفیق آشنایی پیدا کردم که در بیرون برایم میسر نبود. آری عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد. منهم شاعر توانا و خطیب دانا، سرور ارجمندم جناب آقای انصاری دامت افاضاته که گل‌هایی از اشعار و اخلاق و بیاناتشان چیده و از مصاحبت معظم له فایده‌ی بیشتری برده‌ام و امیدوارم در بیرون از زندان هم مشمول الطاف قرار گیرم.

اللهم انصرنا علی القوم الظالمین

۱۶ صفرالخیر ۸۳، مطابق با ۴۲/۴/۱۷

زندان موقت شهربانی تهران ـ عیسی اهری تبریزی

(دستخط آقای شیخ عیسی اهری)

بسمه تعالی

واستعینوا بالصبر و الصلوة

برای مؤمن بهتر از صبر مایه تسلیت نیست.

ما نیز از پروردگار جهان توفیق می‌خواهیم.

علی محدث زاده

محسن محدث زاده

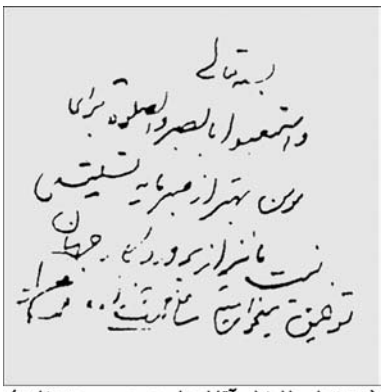

(دستخطی با امضای آقایان علی و محسن محدث‌زاده)

بسمه تعالی

قل للّذی بصروف الدهر عیّرنا　　هـل عاند الدهر الا من له خطر

گر چه در زمان تسوید این اوراق گرفتار زندان موقت شهربانی تهران بودیم، ولی بحمدالله و المنه با خاطراتی خوش و قلبی آرام با کمال افتخار و سربلندی به سر می‌بردیم. زیرا که اولا در محکمه وجدان و شرع محکومیتی در خود از نظر زندانی شدن و دستگیر هیئت حاکمه بودن احساس نمی‌کردیم و به جرم پاکی و حمایت از حوزه‌ی مقدسه‌ی دین و دفاع از حریم شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم محکوم به حبس شده و در زاویه‌ی زندان درخشنده‌ترین روزگار زندگی خود را می‌گذرانیم.

(دستخط آقای فرج‌الله واعظی)

بلی، گاهی در مزاج جامعه‌ی منحرف پاکی جرم و ناپاکی مایه‌ی افتخار می‌گردد. باید هم چنین باشد به قول شاعر

(گر گلابی را جُعُل[1] طالب بود)

(آن دلیـل نـا گلابـی می‌بـود)

قال الله تعالی فما کان جواب قومه الا ان قالوا اخرجوا آل لوط من قریتکم انهم اناس یتطهرون و علاوه بر آنچه گفته شد در عالم همیشه مردان بزرگ دچار حوادث بوده‌اند و از چنین محکومیت‌های کودکانه‌ی افراد کودکوش به مقاصد عالیه رسیده و احراز شخصیت و حریت کرده‌اند. پس ما نیز پیرو سنن عالیه مردان عالی‌مقام باشیم زهی سعادت.

یـک جـو غـم ایـام نـداریم خوشـیم　　گه چاشت گهی شام نداریم خوشـیم

چون پخته به ما می‌رسد از عالم غیـب　　از کس طمـع خـام نـداریم خوشـیم

باری طبق پیشنهاد سرور مکرم و برادر ارجمند جناب آقای انصاری ایده الله بتأییداته به تسوید یکی از صفحات دفتر معظم له مبادرت نمودم، به تاریخ ۱۶ تیرماه ۱۳۴۲ خورشیدی، انا الاقل شیخ فرج الله واعظی ساکن تهران، سه راه سلسبیل، خیابان خوش، کوچه نجم آبادی، کاشی ۹۲، منزل شخصی واعظی.

---

۱. سرگین گردان؛ جانوری است شبیه سوسک.

الا و من مات علی حب آل محمد فقد مات شهیدا

این حدیث شریف به یادبود ایامی که در زندان موقت شهربانی حضور عده‌ای از علما و وعاظ محترم بودیم، تقدیم به دانشمند محترم جناب آقای انصاری که از مردان پاک و با فضیلت است می‌نمایم و مفتخرم از آنکه زندان باعث دوستی بنده با معظم له گردید.

زندان موقت شهربانی

مهدی کروبی

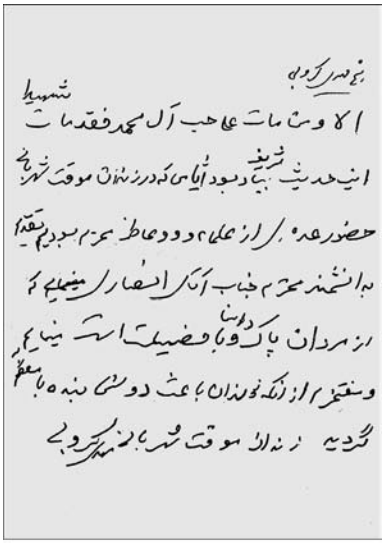

(دستخط آقای مهدی کروبی)

ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون

مدت یک ماه و سه روز است که در زندان موقت شهربانی کل در محضر جمعی از علما و فضلا مخصوصا خطبا به سر می‌برم. آنقدر روحانیت و معنویت اهل این محبس، عالم زندان را منور کرده که گویی یک مدرسه و یکی از حوزه‌های علمیه است. صبح و عصر از حضور اساتید درس گرفته و اشتغال به تحصیل دارم.

یکی از حضار زندان جناب مستطاب خطیب شهیر آقای انصاری اراکی می‌باشند که اولا بنده تمنای درک محضر ایشان را داشتم و بحمدالله حاصل شد، طوری که از بیان ایشان که مزید بر دو مرتبه در عالم زندان سخنرانی کرده و کاملا افاضاتی فرمودند بسیار بسیار استفاده کردم و همچنین

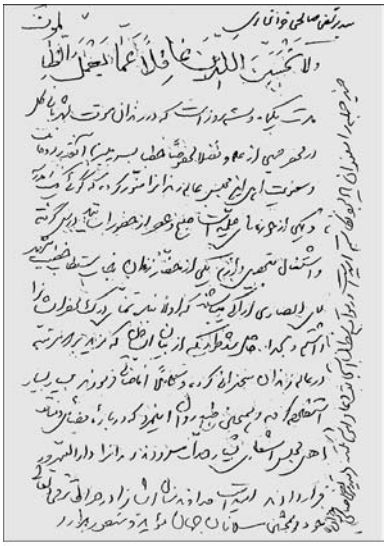

(دستخط آقای مرتضی صالحی خوانساری)

طبع روان این مرد که درباره‌ی فضائل و مناقب اهل مجلس اشعاری بسیار جذاب سرودند، زندان را دارالسرور قرار دادند.

امید است خداوند منان ایشان را در صراط ترقی و تعالی خود و همچنین مسلمانان جهان مؤید و منصور بدارد. چند جمله را به عنوان یادبود نگاشتم امید است در مواقع مظان استجابت دعا فراموش نکنند.

سید مرتضی صالحی خوانساری

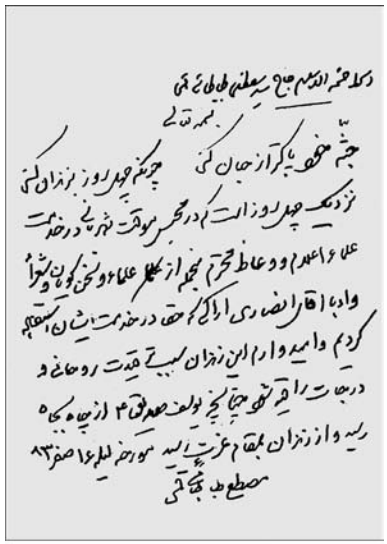

(دستخط آقای مصطفی طباطبائی قم)

بسمه تعالی

جثـه‌ی خود پاکتـر از جـان کنی
چون که چهل روز به زندان کنی

نزدیک چهل روز است که در محبس موقت شهربانی در خدمت علمای اعلام و وعاظ محترم من‌جمله از علما و سخن‌گویان و شعرا و ادبا آقای انصاری اراکی که حقا در خدمت ایشان استفاده کردیم و امیدوارم این زندان سبب ترقیات روحانی و درجات راقیه شود، چنانچه یوسف صدیق (ع) از چاه به جاه رسید و از زندان به مقام عزت رسید.

مورخه‌ی لیله ۱٦ صفر ۸۳

مصطفی طباطبایی قمی

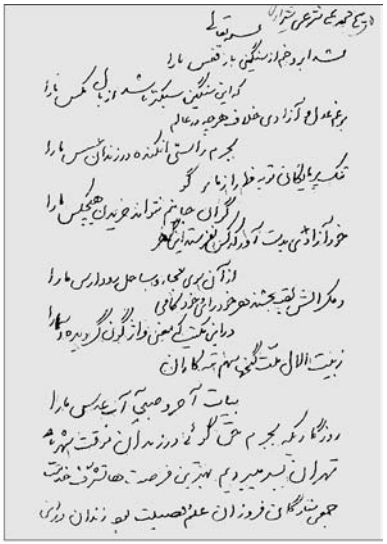

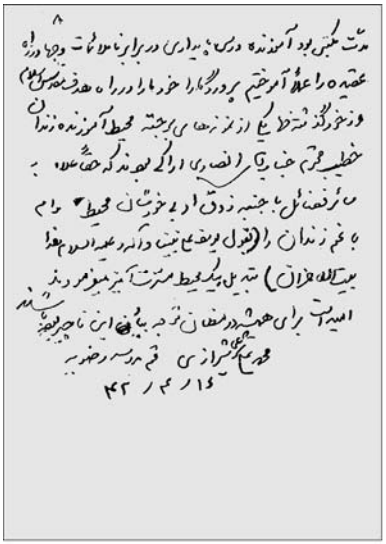

(دستخط آقای محمدعلی شرعی)

بسمه تعالی

نـــشد ابـــرو خـــم از ســـنگینی بـــار قفـــس مـــا را
که این سنگین، سبکتر باشد از بال مگس مـا را

بـــر غـــم عـــدل و آزادی خـــلاف هـــر چـــه در عـــالم
به جرم راستی افکنـده در زنـدان عـسس مـا را

تنـــک پـــر مایگـــان توبـــه فرمـــا را ز مـــا برگـــو
گران جـانیم نتوانـد خریـدن هـیچ کـس مـا را

خود آزادی به دست آور که کس نفرستد این گوهر
از آن ســـوی بحـــار و ســـاحل رود ارس مـــا را

دموکراتش لقب بخشند هر خـود رای و خودکـامی
در این مکتب که معنی واژگون گردیده اسما را

ز بیـــت‌المـــال ملـــت گـــنج‌هـــا ســـهم تبـــه‌کـــاران
بیـــات آجـــر و صـــبحانه‌ی آب عـــدس مـــا را

روزگاری که به جرم حق‌گویی در زندان موقت شهربانی تهران به سر می‌بردیم، بهترین فرصت‌ها تشرف خدمت جمعی ستارگان فروزان علم و فضیلت بود. زندان در این مدت مکتبی بود آموزنده درس پایداری در برابر ناملایمات و جهاد در راه عقیده را عملا آموختیم. پروردگارا خود ما را در راه هدف مقدس اسلام از خودگذشته نما. یکی از نمونه‌های برجسته‌ی محیط آموزنده‌ی زندان خطیب محترم جناب آقای انصاری اراکی بودند که حقا علاوه بر سایر فضایل، با جنبه‌ی ذوق ادبی خودشان محیط توأم با غم زندان را (به قول یوسف علی نبینا و آله وعلیه السلام، هذا بیت الاحزان) تبدیل به یک محیط مسرت‌آمیز می‌فرمودند. امید است برای همیشه در مظان توجه به یاد این ناچیز بوده باشند.

محمد علی شرعی شیرازی

مدرسه‌ی رضویه ـ ٤٢/٤/١٦

(دستخط آقای صادق خلخالی)

۱۶ صفر ۱۳۸۳

بسم الله الرحمن الرحیم

قال ربّ السجن احبّ الیّ مما یدعوننی الیه

آری زندان فی حد ذاته جای خوبی نیست، لکن در قبال بعضی امور مزایا و خواص زیادی دارد که از جمله‌ی آنها توجه به حضرت حق و تسلیم دست قضا و قدر و توکل به ذات احدیت و شکسته شدن شهوات و تکبر و غرور نفسانی را می‌شود نام برد. بشر طالب زندگی آزاد و حریت است. البته در چارچوب آزادی و حریت دیگران. سلب آزادی و حریت از هیچ فرد و جامعه جایز نیست مگر به حکم قانون الهی، زندگانی در زیر منت دیگران و بدون حس و وجدان در خیلی جاها برای بشر مقدور است، لکن حیات با شرف و زندگی انسانی فعلا به غیر از پناه بردن به گوشه‌ی زندان برای آزاد مردان میسر و مقدور نیست. زندان مکتب الفت و مروت است.

به همین مناسبت ارادت غایبانه‌ای که خدمت اجل امجد عالی ثقه الاسلام و المسلمین شاعر آقای انصاری اراکی که الحق از رجال برجسته و آزاد می‌باشند، در چهار دیواری زندان موقت شهربانی تهران چند مقابل شد و بعد از این جریان، بنده ایشان را در زمره‌ی برادران و سروران خود محسوب داشته، سعادت و عزت همه‌ی مسلمین را در زیر سایه‌ی حکومت قرآن از خداوند منان خواستارم.

الاحقر صادق خلخالی

انّ الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل [علیهم] الملائکه

و ایمان کامل به پروردگار دارند.

همه‌ی مشکلات و مشقت‌ها را زیر پا گذاشته و هدف مقدس خود را دنبال می‌کنند و اگر هر اندازه عوامل ناراحتی برای آنها زیاد بشود بر درجه‌ی تحکیم آنها می‌افزاید و تزلزل در آنها دیده نمی‌شود چون می‌دانند در آیند[ه] از بهترین‌های عالم وجود می‌باشند. همان طوری که یک

دانه گل را در مهد زمین می‌کارند، از هر طرف فشار به آن داده می‌شود، ولی در عین حال هیچ ناراضی نیست و در مقام رضا است چون می‌داند در آینده گلی بسیار ذی قیمت و خوشبو می‌شود که زینت بهترین مجالس و محافل می‌شود و البته امروز که یک عده‌ای از دانشمندان و علما در زندان به جرم حمایت از حریم مقدس اسلام به سر می‌برند، ولی در حقیقت مسلم است از بهترین‌ها و گوهرهای جهان آفرینش می‌باشند و از برخورد با آقای شیخ محمد علی انصاری که دارای شوقی سرشار و طبعی روان و شاعرانه می‌باشد. بسیار خوش‌وقت و مسرورم و امید است پیش از محضرشان استفاده نمایم.

سید ناصر صدری

(دستخط آقای سید ناصر صدری)

بسمه تعالی

الحمدلله والصلوه علی رسول الله و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا. به راستی اگر بر چشمه تمام بدی‌ها که در وجود خودمان و در لابه‌لای کردارمان نهفته است، توجه کنیم و خود را اصلاح و تزکیه نماییم از هر شری و ضری ایمن و مصون خواهیم بود. اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ـ ان الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الا من و اولئک هم المهتدون ـ صدق الله العظیم.

بر این مبنی تحولات گوناگون و نشیب و فراز زندگی در روح اهل ایمان تأثیری ندارد ـ اکنون یک ماه است که در زندان به سر می‌بریم. ـ یهوّن علینا انه

(دستخط آقای سید محمد تقی حسینی واحدی)

بعین الله ـ ممکن است روزی این پرسش از دستگاه نیرومندی که بر ما حکومت می‌کند بشود، آنگاه دیگر صحنه‌سازی و سالوسی خریدار ندارد. آری روزی چنین مؤاخذه می‌شود که ما را چرا زندانی کرده‌اید؟ وانگهی فرضا ما زندانی نباشیم، با اختناقی که فضای کشور ما را احاطه کرده از کدام آزادی بهره‌مند خواهیم بود.

اللهم لا تشمت بنا الاعدا و اجعل عواقب امورنا خیرا ـ امید که دانشمند ادیب و حبر یگانه آقای انصاری اراکی هر وقت به این سطور مرور فرماید از داعی با دعای خیری یاد فرماید.

والسلام علینا و علی عبادالله الصالحین

و انا الاحقر الأفقر محمد تقی الحسینی الواحدی.

فی هـ ـ یب ـ صغـ ـ غشفج

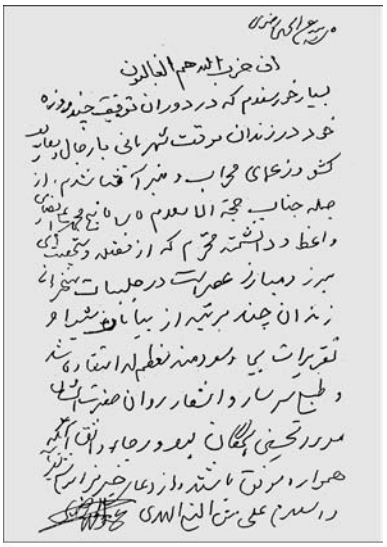

(دستخط آقای سید عبدالحسین رضوی)

ان حزب الله هم الغالبون

بسیار خرسندم که در دوران توقیف چند روزه‌ی خود در زندان موقت شهربانی با رجال و معاریف کشور و زعمای محراب و منبر آشنا شدم. از جمله جناب حجت‌الاسلام آقای آقا شیخ محمد علی انصاری واعظ و دانشمند محترم که از فضله و شخصیت‌های مبرز و مبارز عصر است در جلسات سخنرانی زندان چند مرتبه از بیانات شیوا و تقریرات بجا و سودمند معظم له استفاده شد و طبع سرشار و اشعار روان حضرت ایشان مورد تحسین همگان بود و رجاء واثق آنکه همواره موفق باشند و از دعای خیر فراموش نفرمایند.

والسلام علی من اتبع الهدی

سید عبدالحسین رضوی

بسم الله تعالی

۱۰ صفر الخیر ۸۳

در روز ۱۵ محرم الحرام ۸۳ بعد از ظهر توسط سرهنگ صدارت دستگیر و در زندان موقت زندانی شدم. ولی بحمدلله آقایان علما و وعاظ والامقام جمعیتی تشکیل دادند که زندان برای حقیر بسیار راحت گذشت. مخصوصا در مصاحبت جناب ثقه‌الاسلام والمسلمین آقای شیخ محمدعلی انصاری واعظ که از اشعار خود تمام اهل زندان را مسرور می‌فرمودند کمال خوشوقتی حاصل، خداوند زودتر مرخص فرماید که در منزل خود جمع را جمع و در محضرشان مستفیض بشوم.

سید ابراهیم ابطحی

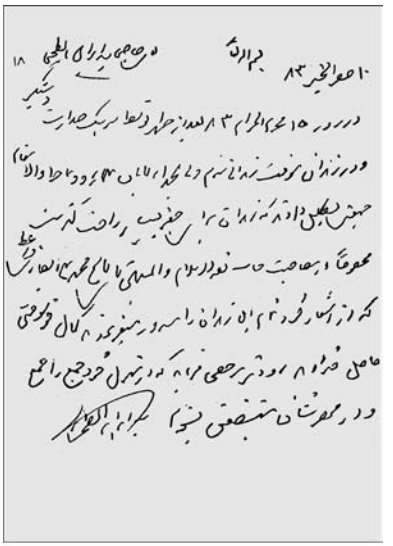

(دستخط آقای سید ابراهیم ابطحی)

بسمه تعالی

به تاریخ پانزدهم شهر صفر ۱۳۸۳

امروز بیست و هفت روز است که در زندان موقت شهربانی بر حسب تقدیر حضرت احدیت جل اسمه به سر می‌برم. یکی از افتخاراتی که در این اوقات نصیبم شده می‌توانم بگویم خدمت رسیدن دانشمند محترم و فاضل ارجمند حضرت ثقه‌الاسلام والمسلمین آقای شیخ محمد علی انصاری دامت افاضاته می‌باشد امید است خداوند وجود مقدسش را محفوظ داشته و در ترویج شرع مقدس تأیید فرماید.

الاحقر علینقی الموسوی الطهرانی

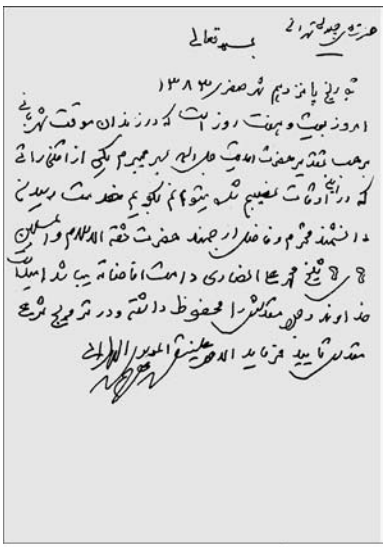

(دستخط آقای سید علینقی موسوی طهرانی)

آزادی از زندان

من حدود سه ماه و اندی در زندان بودم، وقتی آزاد شدم بیشتر علمای مهاجر از تهران رفته بودند لکن برخی از آنان در تهران بودند که با آنان ملاقات داشتیم. پس از آزاد شدن آقای فلسفی آمدند منزل ما، آیت‌الله مرعشی آمدند، آقای میلانی تشریف آوردند، آقای حاج آقا حسین قمی نیز آمدند و یک حواله هم مرحمت کردند. آقای شریعتمداری نیامدند. زمانی بود که از من دلخور بودند. آقای حاج شیخ علی اصغر صالحی کرمانی، تشریف آوردند. پسرشان دکتر محمد رضا صالحی کرمانی که نویسنده هم بودند، در همان مسجد سبحان که آقای حاج شیخ محمد رضا صالحی کرمانی از دوستان فاضل من بودند که هم در دانشگاه و هم امام جماعت بود و خیلی مورد علاقه و احترام من بودند.

امام را در ۱۲ خرداد از زندان آوردند در قیطریه. یک ۲٤ ساعتی در آنجا آزاد بودند، بعد در محاصره قرار گرفتند. من پس از آزادی یک روز رفتم به دیدار امام که نگذاشتند، من بودم و آقای شیخ محمد ناصری خراسانی، آقای شیخ میرزا حسین فردوسی پیرمردی بودند که از هم دوره‌های درسی آیت‌الله خمینی و مرحوم پدرم بودند. رفتیم، گفتیم ما آمدیم برای زیارت آقای خمینی! گفتند که ممنوع است. گفتم ما دو کلمه‌ای می‌نویسیم، شما به عرضشان برسانید. من چند کلمه‌ای نوشتم:

۸ شعبان المعظم ۱۳۸۳

حضرت آیت‌الله العظمی جناب آقای خمینی دامت برکاته

اینجانبان شیخ محمدعلی انصاری اراکی، شیخ محمد ناصری خراسانی، شیخ حسین فردوسی فراهانی برای زیارت و عرض ارادت شرفیاب شدیم چون امکان ملاقات نبود بدینوسیله معروض و ملتمس دعا. والسلام علیکم و رحمت‌الله.

امام در پاسخ مرقوم فرمودند:

بسمه تعالی

از لطف آقایان متشکرم و ملتمس دعا هستم.

والسلام علیکم و رحمت‌الله و برکاته

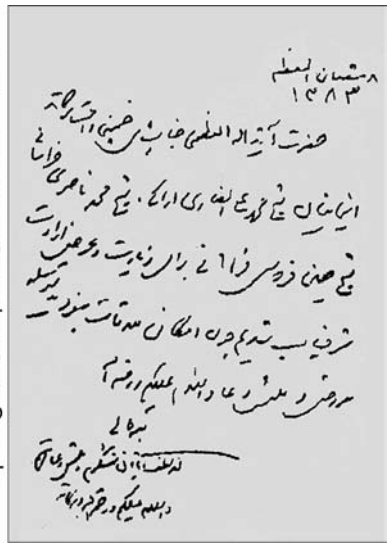

(نامه‌ی آقای انصاری اراکی به امام خمینی و پاسخ معظم‌له)

علما و خطبای زندانی پانزده خرداد افزون بر دفتر خاطرات حاج آقای انصاری اراکی، در دفتر برخی دیگر از هم زندانی‌های خود نیز یادداشت‌های تاریخی و گرانبهایی از خود به یادگار گذاشتند که برخی از آنها در پی می‌آید و کامل آن در آینده‌ی نزدیک به صورت یک مجموعه، با عنوان «ارمغان زندان» انتشار می‌یابد. ان‌شاءالله.

فصلنامه ۱۵ خرداد

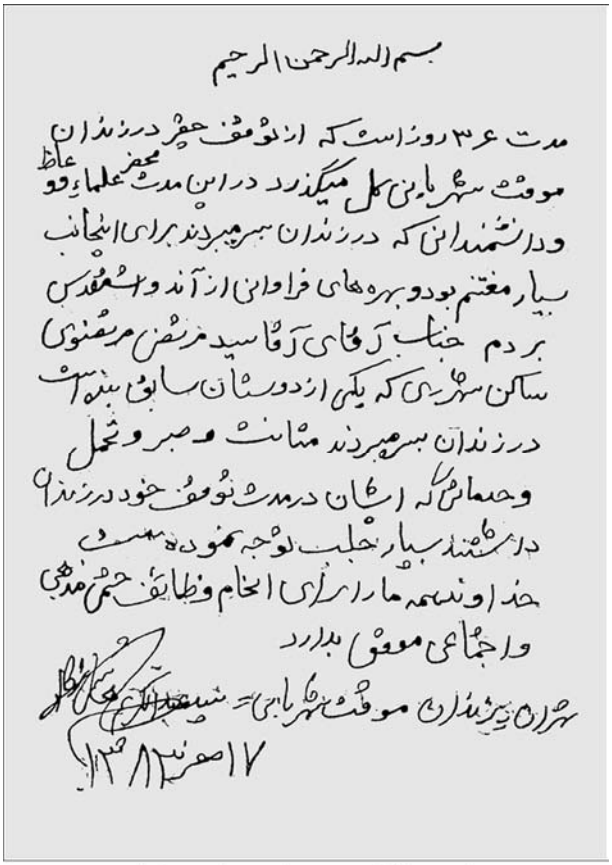

بسم الله الرحمن الرحیم

مدت ۳۶ روز است که از توقف حقیر در زندان موقت شهربانی کل میگذرد در این مدت محضر علماء و وعاظ و دانشمندانی که در زندان بسر میبردند برای اینجانب بسیار مغتنم بود و بهره‌های فراوانی از آن ذوات مقدس بردم. جناب آقای آقا سید مرتضی مرتضوی ساکن شهر ری که یکی از دوستان سابق بنده است در زندان بسر میبردند متانت و صبر و تحمل و خدماتی که ایشان در مدت توقف خود در زندان داشتند بسیار جلب توجه نموده است. خداوند همه ما را برای انجام وظایف حتمی مذهبی و اجتماعی موفق بدارد.

(دستخط آقای سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد)

بسم الله الرحمن الرحیم

مدت ۳۶ روز است که از توقف حقیر در زندان موقت شهربانی کل می‌گذرد در این مدت محضر علما و وعاظ و دانشمندانی که در زندان به سر می‌بردند، برای اینجانب بسیار مغتنم بود و بهره‌های فراوانی از آن ذوات مقدس بردم. جناب آقای آقا سید مرتضی مرتضوی ساکن شهر ری که یکی از دوستان سابق بنده است در زندان به سر می‌بردند متانت و صبر و تحمل و خدماتی که ایشان در مدت توقف خود در زندان داشتند، بسیار جلب توجه نموده است. خداوند همه ما را برای انجام وظایف حتمی مذهبی و اجتماعی موفق بدارد.

تهران زندان موقت شهربانی ـ سید عبدالکریم هاشمی نژاد

۱۷ صفر ۱۳۸۳

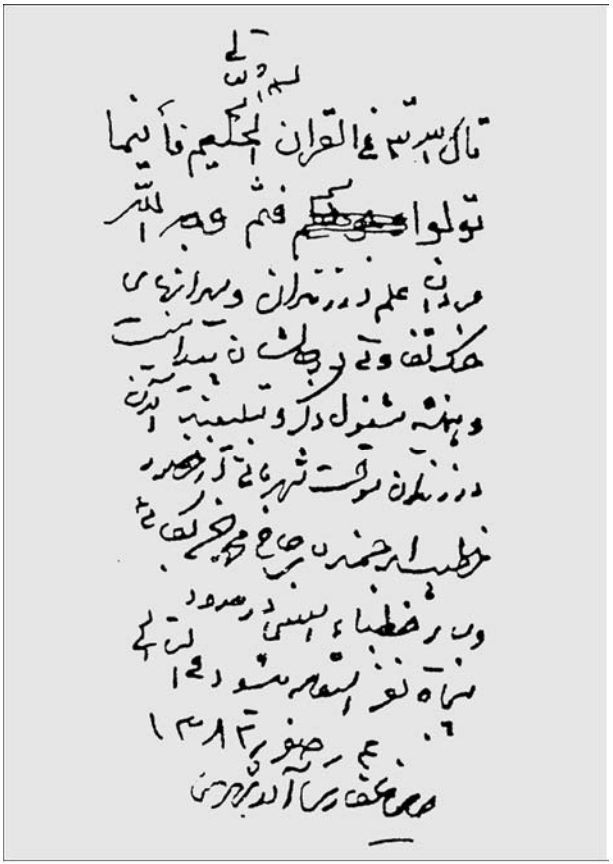

(دستخط آقای حسین غفاری)

بسم الله تعالی

قال الله تعالی فی القرآن الحکیم فاینما تولوا فثمّ وجه الله

مردان علم در زندان و میدان‌های جنگ تفاوتی در حالشان نیست و همیشه مشغول ذکر و تبلیغ‌اند. الان در زندان موقت شهربانی در حضور خطیب ارجمند آقای حاج محمد حسن بکایی و سایر خطبای اسلامی در حدود پنجاه نفر استفاده می‌شود.

فی التاریخ ٤ صفر ١٣٨٢[1]

حسین غفاری آذر شهری

۱. مرحوم آیت‌الله شهید غفاری به اشتباه تاریخ ۱۳۸۳ را ۱۳۸۲ ثبت کرده‌اند.

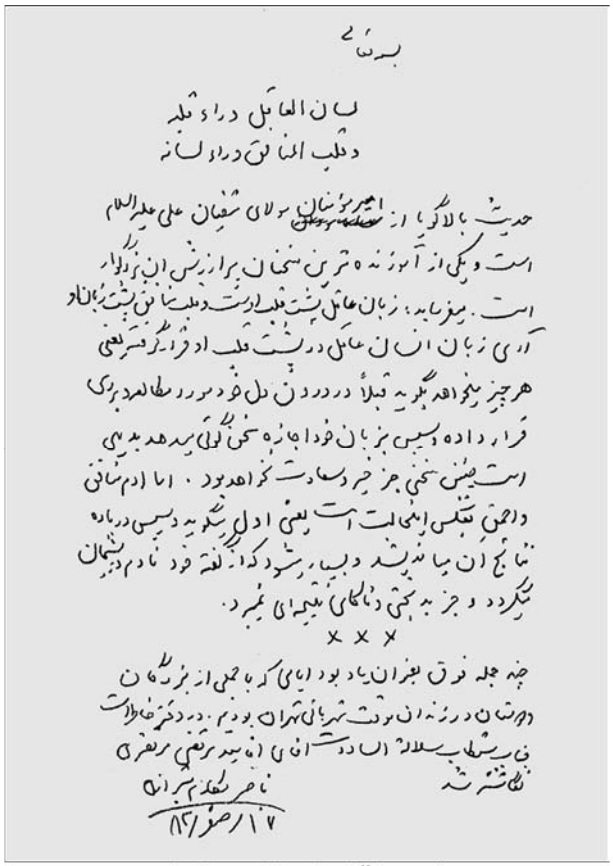

بسمه تعالی

لسان العاقل وراء قلبه
وقلب المنافق وراء لسانه

حدیث بالا گویا از امیرمؤمنان مولای متقیان علی علیه‌السلام
است و یکی از آموزنده‌ترین سخنان پرارزش آن بزرگوار
است. می‌فرماید: زبان عاقل پشت قلب اوست و قلب منافق پشت زبان او.
آری زبان انسان عاقل در پشت قلب او قرار گرفته یعنی
هر چیز می‌خواهد بگوید قبلاً در درون دل خود مورد مطالعه و بررسی
قرار داده و سپس بر زبان خود اجازه سخن گویی می‌دهد. بدیهی
است چنین سخنی جز خیر و سعادت نخواهد بود. اما آدم منافق و احمق به
عکس این حالت است یعنی اول می‌گوید و سپس درباره
نتایج آن می‌اندیشد و بسیار می‌شود که از گفته خود نادم و پشیمان
می‌گردد و جز بدبختی و ناکامی نتیجه‌ای نمی‌برد.

× × ×

چند جمله فوق بفرمان یاد بود ایامی که با جمعی از بزرگان
دوستان در زندان موقت شهربانی تهران بودیم. در دفتر خاطرات
بی‌شتاب سلامت آن دوستان ارجمند مرقوم
نگاشته شد

ناصر مکارم شیرازی
۱۷/صفر/۱۳۹۱

(دستخط آقای ناصر مکارم شیرازی)

بسمه تعالی

لسان العاقل وراء قلبه و قلب المنافق وراء لسانه

حدیث بالا گویا از امیر مؤمنان مولای متقیان علی علیه‌السلام است و یکی از آموزنده‌ترین سخنان پرارزش آن بزرگوار است. می‌فرماید: زبان عاقل پشت قلب اوست و قلب منافق پشت زبان او. آری زبان انسان عاقل در پشت قلب او قرار گرفته یعنی هر چه می‌خواهد بگوید، قبلا در درون دل خود مورد مطالعه و بررسی قرار داده و سپس به زبان خود اجازه سخن گویی می‌دهد. بدیهی است چنین سخنی جز خیر و سعادت نخواهد بود. اما آدم منافق و احمق به عکس این حالت است یعنی اول می‌گوید و سپس درباره‌ی نتایج آن می‌اندیشد و بسیار می‌شود که از گفته‌ی خود نادم و پشیمان می‌گردد و جز بدبختی و ناکامی نتیجه‌ای نمی‌برد.

چند جمله‌ی فوق به عنوان یادبود ایامی که با جمعی از بزرگان و دوستان در زندان موقت شهربانی تهران بودیم. در دفتر خاطرات جناب مستطاب سلاله السادات آقای آقا سید مرتضی مرتضوی نگاشته شد. ناصر مکارم شیرازی ـ ۱۷ صفر ۱۳۸۳

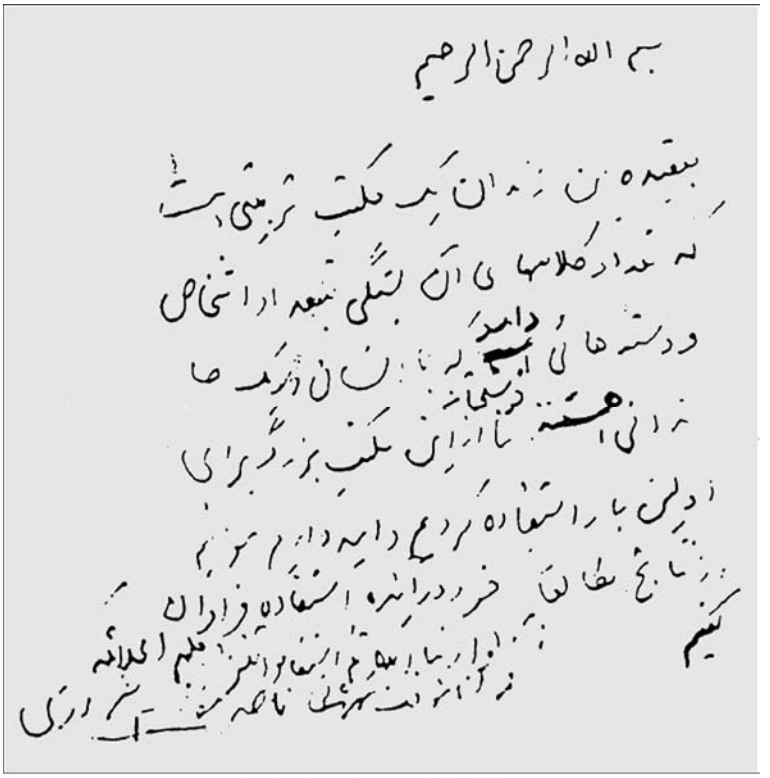

(دستخط آقای ناصر مکارم شیرازی)

بسم الله الرحمن الرحیم

به عقیده‌ی من زندان یک مکتب تربیتی است که تعداد کلاس‌های آن بستگی به تعداد اشخاصی و دسته‌هایی دارد که با انسان در یک جا زندانی هستند. خوشبختانه ما از این مکتب بزرگ برای اولین بار استفاده کردیم و امید داریم بتوانیم از نتایج مطالعات خود در آینده استفاده فراوان کنیم. ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه

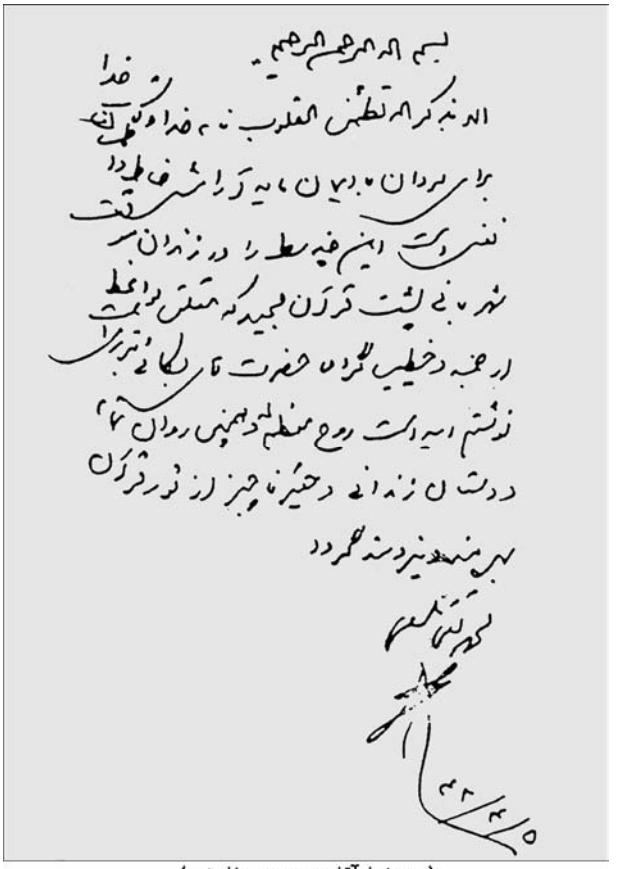

(دستخط آقای محمدتقی فلسفی)

بسم الله الرحمن الرحیم

الا بذکر الله تطمئن القلوب نام خدا و کتاب خدا برای مردان با ایمان مایه‌ی آرامش خاطر و اطمینان نفس است. این چند سطر را در زندان موقت شهربانی پشت قرآن مجید که متعلق به واعظ ارجمند و خطیب گرامی حضرت آقای بکائی تبریزی است نوشتم امید است روح معظم له و همچنین روان تمام دوستان زندانی و حقیر ناچیز از نور قرآن بهره‌مند و نیرومند گردد.

محمد تقی فلسفی

۴۲/۴/۵

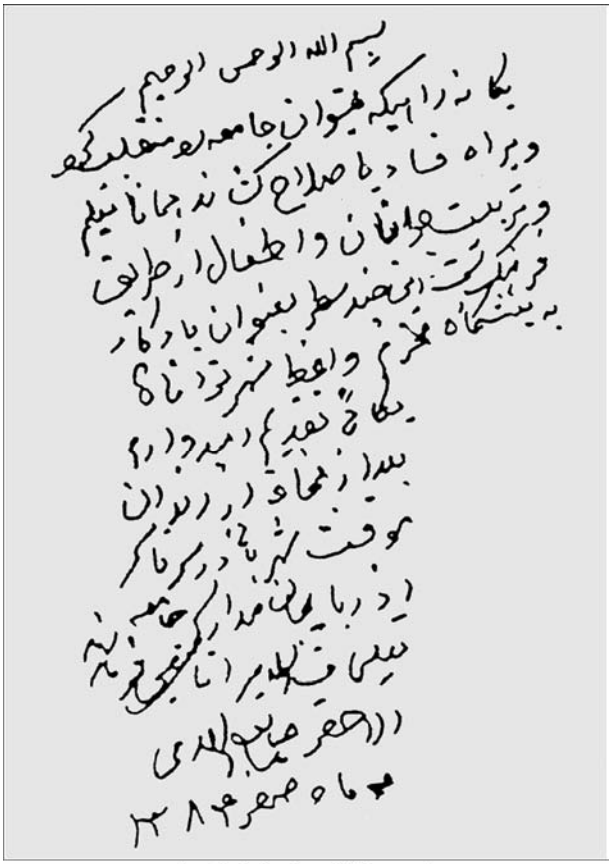

(دستخط آقای عباسعلی اسلامی)

بسم الله الرحمن الرحیم

یگانه راهی که می‌توان جامعه رو منقلب کرد و به راه فساد یا صلاح کشاند همانا تعلیم و تربیت جوانان واطفال از طریق فرهنگ است. این چند سطر به عنوان یادگار به پیشگاه محترم واعظ شهیر [و] توانا آقای بکایی تقدیم، امیدوارم بعد از نجات از زندان موقت شهربانی در سرتاسر آذربایجان مدارس جامعه‌ی تعلیمات اسلامی تأسیس فرمایند.

الاحقر عباسعلی اسلامی

۲ ماه صفر ۱۳۸٤[1]

۱. مرحوم عباسعلی اسلامی تاریخ ۱۳۸۳ را اشتباها ۱۳۸٤ درج کرده است.

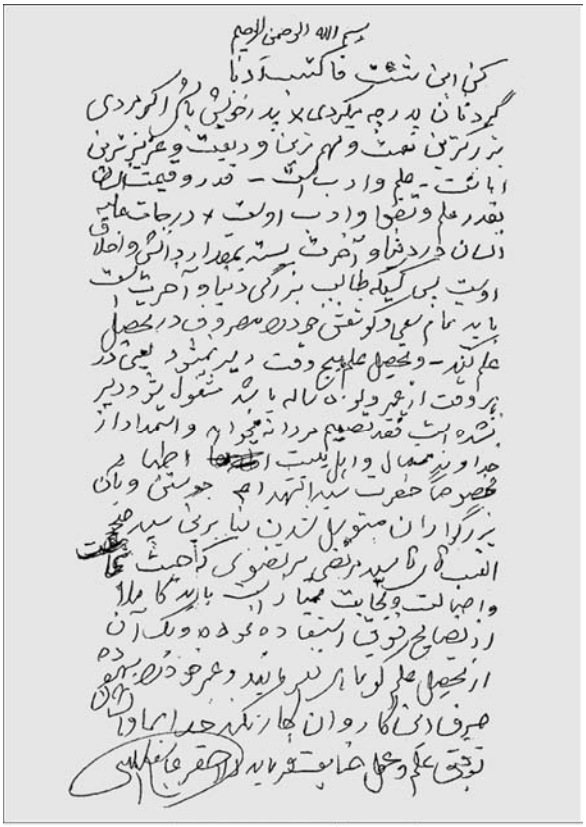

(دستخط آقای عباسعلی اسلامی)

بسم الله الرحمن الرحیم

کن این شئت فاکسب اَدبا

گـرد نان پـدر چـه می‌کردی

پـدر خویش باش اگر مـردی

بزرگترین نعمت و مهم‌ترین ودیعت و عزیزترین امانت ـ علم و ادب است ـ قدر و قیمت انسان به قدر علم و تقوا و ادب اوست. درجات عالیه انسان در دنیا و آخرت بسته به مقدار دانش و اخلاق اوست پس کسی که طالب بزرگی دنیا و آخرت است، باید تمام سعی و کوشش خود را مصروف در تحصیل علم کند ـ و تحصیل علم هیچ‌وقت دیر نمی‌شود؛ یعنی در هر وقت از عمر ولو ۵۰ ساله باشد مشغول شود دیر نشده است فقط تصمیم مردانه می‌خواهد و استمداد از خداوند متعال و اهل بیت اطهار مخصوصا حضرت سید الشهداء جستن و به آن بزرگواران متوسل شدن.

بنابراین سید صحیح القلب آقای آقا سید مرتضی مرتضوی که حیث شجاعت و اصالت و نجابت ممتاز است، باید کاملا از نصایح فوق استفاده نموده و یک آن از تحصیل علم کوتاهی نفرمایند و عمر خود را بیهوده صرف این کار و آن کار نکند. خدا به ما و ایشان توفیق علم و عمل عنایت فرماید.

الاحقر عباسعلی اسلامی

(دستخط آقای محمدعلی انصاری اراکی)

بسم الله الرحمن الرحیم

چون شد از حکم قضای یزدان — جایگاه من مسکین زندان
عده از علما و خطبا — جمله را بود به زندان مأوا
یک نفر از رفقای زندان — در میان همه از پیر و جوان
مرتضی سیدک مرتضوی — نبوی فطرت و سیرت علوی
هست از زمره‌ی سادات شریف — خادم دین و جوانمرد و عفیف
متبحر بود و با تقوا — شهر ری دارد منزل و مأوا

در عمـل مظهـر اسـتعداد اسـت　　مجلـس از مقـدم او آبـاد اسـت
بـــار الهـــا برهـــان از قفـــسش　　بکـــن آزاد ز دســـت عســـسش
مخلـــص مفلـــس او انـــصاری　　ز ارادت ســـــرود اشـــــعاری

مدت یک ماه است که به توفیق اجباری در زندان موقت شهربانی مصاحبت جمعی از اعاظم علما و خطبای نامی ایران را دارم و هر صبح و شام از محضرشان استفاده‌های علمی و اخلاقی را برخوردار و بدون اغراق محیط زندان برای ما مانند یک مکتب بسیار بسیار آموزنده و پر استفاده است. ضمن مباحث و مذاکرات علمی آشنایی با عده‌ای از احرار و مردان آزادی‌خواه و مجاهد مایه‌ی بسی افتخار است. آقای آقا سید مرتضی مرتضوی از کسانی است که در این زندان ملاقات و با جناب ایشان آشنا شدم جوانی است خدمتگزار، معتقد، مجاهد، فداکار. خداوند ان‌شاءالله او را موفق و مساعیش مورد قبول و همواره ایشان ملتمس دعا هستم.

والسلام ـ الاحقر شیخ محمد علی انصاری اراکی

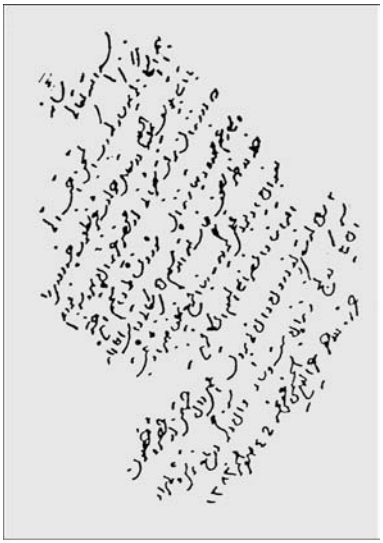

(دستخط آقای سید عزالدین حسینی زنجانی)

بسم الله تعالی شانه

هم آهنگی با کریمه‌ی مبارکه رب السجن احب الی با تأسی به یوسف علیه السلام

در مقابل حوادث غیر مطلوب چند روزی را که در زندان موقت شهربانی از محضر عزیزان بهره‌مند بودیم و علی‌رغم محدودیت زندان شور و نشاط داشتیم. این چند خط در ظهر مصحف جناب ثقه‌الاسلام آقای بکایی دامت افاضاته به عنوان یادبود قلمی گردید.

ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین.

نه رنج و لذت از درون دانی نی بـرون　　عملی دان جـستن از قـصر و حـصون
آن یکی در کنج زندان مـست و شـاد　　و آن دگـر در بـاغ تـرش و بـی‌مـراد

حرره الاحقر عزالدین الحسینی عفی عنه

٤ صفر الخیر ١٣٨٣

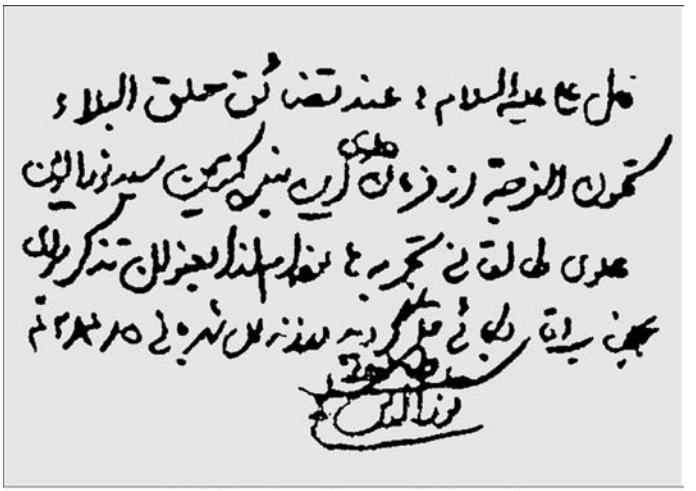

(دستخط آقای سید نورالدین علوی طالقانی)

قال علی علیه‌السلام : عند تضائق حلق البلاء تکون الفرجة

از فرمان علوی این بنده کمترین سید نورالدین علوی طالقانی تجربه‌ها نموده‌ام. لذا به عنوان تذکر برای جناب آقای بکایی قلمی گردید.

در زندان شهربانی

۴۲/۴/۵

نورالدین علوی طالقانی

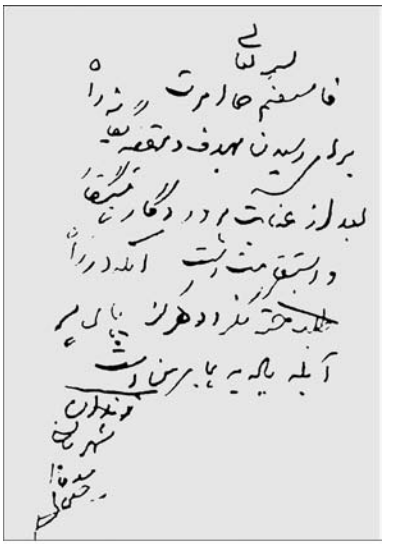

(دستخط آقای حسین خندق آبادی)

بسمه تعالی

فاستقم کما امرت.

برای رسیدن به هدف و مقصد یگانه راه بعد از عنایت پروردگار رستگاری و استقامت است.

آنکه در راه طلب خسته نگردد هرگز

پای پر آبله‌ی بادیه پیمای من است

زندان شهربانی

حسین خندق آبادی

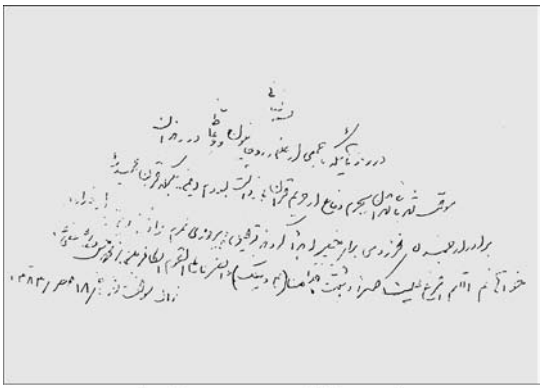

(دستخط آقای محمد حسن بکائی)

بسمه تعالی

در زمانی که با جمعی از علما و روحانیون و وعاظ در زندان موقت شهربانی تهران به جرم دفاع از حریم قرآن بازداشت بودم این یک جلد قرآن مجید را برادر ارجمند آقای[...] برای حقیر اهدا کردند توفیق و پیروزی[...] را از خداوند خواهانم. اللهم افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا (علی دینک) وانصرنا علی القوم الکافرین.

محمد حسن بکایی عفی عنه

زندان موقت شهربانی ـ ۱۸ صفر ۱۳۸۳

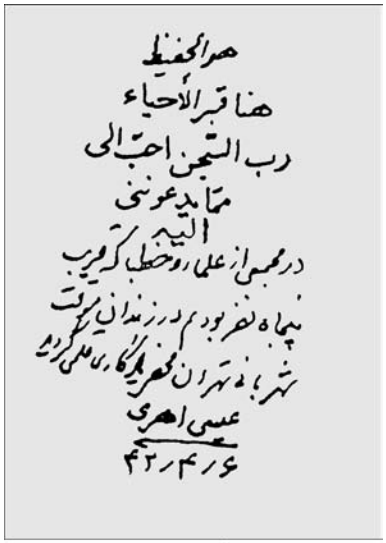

(دستخط آقای عیسی اهری)

هو الحفیظ

هنا قبرالاحیا، رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه

در مجمعی از علما و خطبا که قریب پنجاه نفر بودیم در زندان موقت شهربانی تهران محض یادگاری قلمی گردید.

عیسی اهری

٤٢/٤/٦

(دستخط آقای فرج‌الله واعظی)

بلبلی بر شاخ گل در بوستان — شرح می‌داد از فراق دوستان
گفت چیزی تلخ‌تر در این جهان — از جدایی نیست پیش آگهان
از جدایی می‌شود دل‌ها خراب — آتش هجران کند ما را کباب
شاهد این مدعا خواهی اگر — بر حسین و آل او را کن نظر
روز عاشورا که چون شاه شهید — گریه‌های کودکان لختی بدید
چونکه نومید آمد از بداختران — کرد رو آنگاه سوی دختران
دختری را ز آن میان نزدیک خواند — چونکه بانو بود بر زانو نشاند
ز آستین مهر اشکش پاک کرد — ز آتش دل رخنه در افلاک کرد
گفت کی جان جهان شیون مکن — آتش دل ز اشک غم روشن مکن

بعـد مـن چنـدی ببایـد دیـر زیـست | بعـد از آن هـر قـدر بتـوانی گریـست
بی پدر را گریـه و زاری خـوش اسـت | سـوگواران را عـزاداری خـوش اسـت
چون محبت دیـد آن خورشـید چهـر | بـا پـدر رانـدی سـخن از روی مهـر
ازچـه از دیـدار مـا سـیر آمـدی | پرسـش احـوال مـا دیـر آمـدی
پـس تـو مـا را بـاز گـردان در وطـن | وارهـان مـا بـی‌کـسان را از خـتن
گفت مـن در ایـن مکـان بـی‌چاره‌ام | وز وطـــن وز یـــاوران آواره‌ام
گـر قطـا از بـیم صـیادان نبـود | تـا طلـوع صـبح سـرگردان نبـود
بـر بـراق عـشق سـوی جنـگ تاخـت | احمد آسا قرب حـق آهنـگ سـاخت
قـرب نـی بـالا و پـستی رفـتن اسـت | قرب حق از قید مستی رسـتن اسـت

به تاریخ ۱۷ شهر صفر الخیر سنه یک هزار و سیصد و هشتاد و سه هجری درگوشه‌ی زندان موقت شهربانی تهران به جهت سرور ارجمند آقای سید مرتضی مرتضوی ایده الله تعالی اشعار فوق نگارش یافت امید است حقیر را فراموش ننماید. و انا الاقل شیخ فرج الله واعظی

هوالاکبر

ان الدین عند الله الاسلام

جمله‌ی قرآنی بالا در سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی نوزدهم قرار دارد و تصریح می‌کند که دین بر حق و منحصر به فرد در سرتاسر جهان فقط دین اسلام است و دنبال همین قسمت است که همان آیه اضافه می‌کند و مااختلف الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءهم العلم. یعنی اسلام که آمد یهود و نصاری مخالفت با آن را آغاز کردند و این مخالفت را وقتی شروع کردند که حق بر آنها آشکار شده بود و به درستی اسلام علم پیدا کرده بودند.

آنگاه در آیه‌ی ۸۵ همین سوره اضافه می‌کند و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخره من

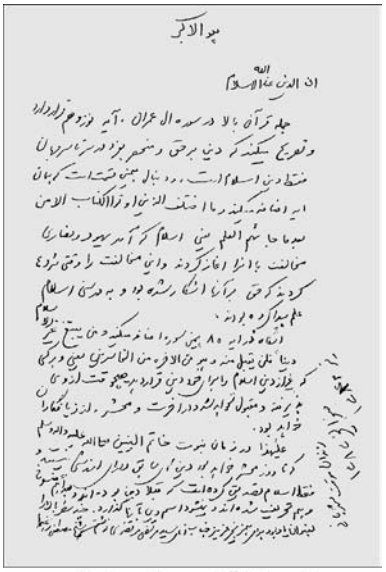

(دستخط آقای مصطفی رهنما)

الخاسرین یعنی و هر کسی که غیر از دین اسلام را برای خود دین قرار دهد، هیچ وقت از وی پذیرفته و مقبول نخواهد شد و در آخرت و محشر از زیانکاران خواهد بود.

علی‌هذا در زمان نبوت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم که تا روز محشر خواهد بود دین‌های سابق دارای ارزشی نیستند و فقط اسلام تصدیق کرده است که قبلا دین بوده‌اند و بعدا هم منسوخ و هم تحریف شده‌اند و نمی‌شود اسم دین به آنها گذارد. چند سطر بالا را به عنوان یادبود برای هم زنجیر عزیز جناب آقای سید مرتضی مرتضوی نوشتم.

شیخ مصطفی رهنما

زندان موقت شهربانی

صفر الخیر ۱۳۸۳ ـ تیر ۱۳۴۲

بسمه تعالی

هی السبیل فمن یوم الی یـوم　　کانه ما تراک العـین فـی یـوم

لا تجـز عـن رویـدا انهـا دول　　دنیا تنقل ممن قـوم الـی قـوم

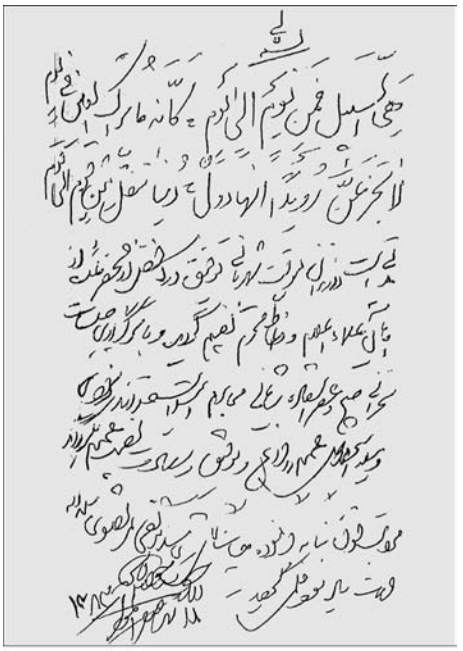

(دستخط آقای سید جواد الیاسی)

مدتی است در زندان موقت شهربانی توفیق درک فیض از محضر عده‌ای از آقایان علمای اعلام و وعاظ محترم نصیبم گردید و با برگزاری جلسات سخنرانی صبح و عصر استفاده شایانی می‌برم.

امید است خداوند به زودی وسیله‌ی استخلاص عموم را فراهم و توفیق و سعادت نصیب عموم بگرداند.

مراتب فوق بنا به فرموده‌ی جناب آقای سید مرتضی مرتضوی سلمه الله جهت یادبود قلمی گردید.

الاحقر جواد الیاسی

۱۸ شهر صفر المظفر ۱۳۸۳

بسم الله الرحمن الرحیم

گلی گفت اگر دست گهی داشتمی　　بگریختمی اگر رهی داشتمی

با بی‌گنهی مرا چنین می‌سوزند　　ای وای اگر یک گنهی داشتمی

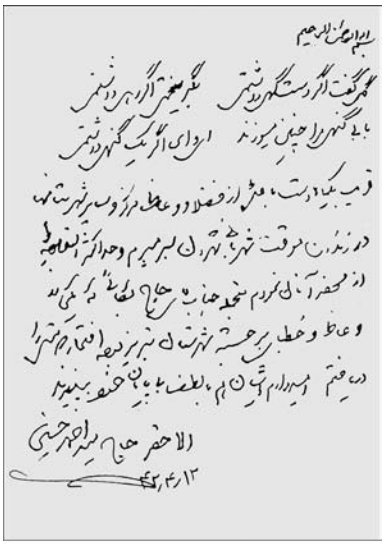

(دستخط آقای سید احمد حسینی)

قریب یک ماه است با عده‌ای از فضلا و وعاظ مرکز و سایر شهرستان‌ها در زندان موقت شهربانی تهران به سر می‌برم و حداکثر استفاده را از محضر آنان نمودم.

من جمله جناب آقای حاج بکایی که یکی از وعاظ و خطبای برجسته‌ی شهرستان تبریز بود، افتخار دوستی را دریافتم. امیدوارم ایشان هم با لطف بی‌پایان خود بپذیرند.

الاحقر حاج سید احمد حسینی

۴۲/۴/۱۲

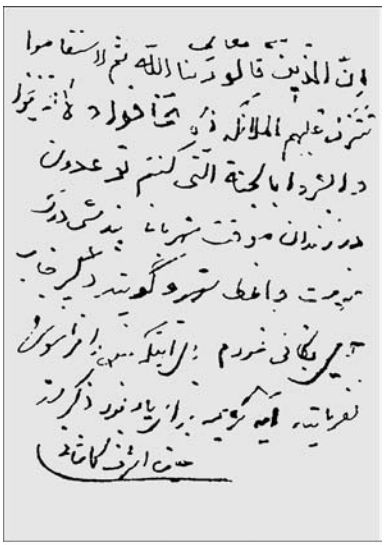

(دستخط آقای حسین اشرف کاشانی)

بسمه تعالی

ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنه التی کنتم توعدون.

در زندان موقت شهربانی چند شبی درک خدمت واعظ شهیر و گوینده[...] جناب آقای بکایی نمودم.

برای اینکه بنده را فراموش نفرمایند آیه‌ی کریمه برای یادبود ذکر شد.

حسین اشرف کاشانی

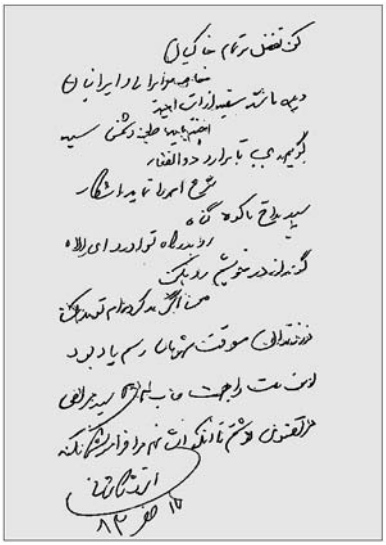

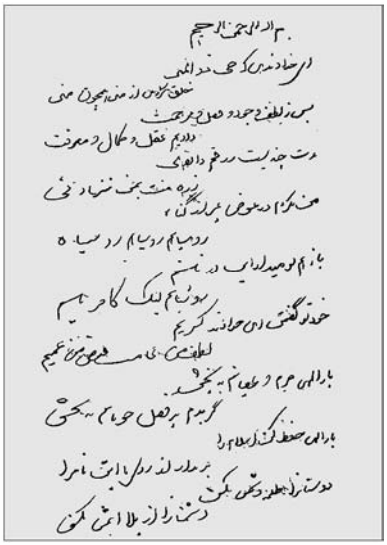

(دستخط آقای حسین اشرف کاشانی)

بسم الله الرحمن الرحیم

ای خداوندی که حی ذوالمنی — خلق کردی از منی همچون منی
بس ز لطف و جود و فضل و مرحمت — دادیم عقل و کمال و معرفت
مدت چندیست رزقم داده‌ای — ذره منت به من ننهاده‌ای
من نکردم در عوض غیر از گناه — رو سیاهم روسیاهم روسیاه
باز هم نومید از این در نیستم — روسیاهم لیک کافر نیستم
خود تو گفتی ای خداوند کریم — لطف من عامست فیض من عمیم
بار الهی، جرم و عصیانم ببخش — گر بدم بر فضل خوبانم ببخش
بار الهی حفظ کن اسلام را — بر مدار از روی ما این نام را
دوستان را طعمه‌ی دشمن مکن — دشمنان را از بلا ایمن مکن
کُن تفضل بر تمام خاکیان — خاصه بر ایرانی و ایرانیان
دیده ما شد سفید از این امید — چند باید طعنه دشمن شنید
گویم به مهدی تا برآرد ذوالفقار — شرع احمد را نماید آشکار
سید مداح با کوه گناه — رو به درگاه تو آورد ای اله
گوید از در خویشم رد مکن — من اگر بد کرده‌ام تو بد مکن

در زندان موقت شهربانی به رسم یادبود این بیت را جهت جناب آقای سید مرتضی مرتضوی نوشتم تا آنکه ایشان هم مرا فراموش نکند. اشرف کاشانی ـ ۱۷ صفر ۸۳

بسمه تعالی

جملـه‌ی ذرات در عـالم نهـان با تو می‌گویند روزان و شـبان

ما سمیعیم و بصیر و باهُـشیم با شما نامحرمان مـا خامُـشیم

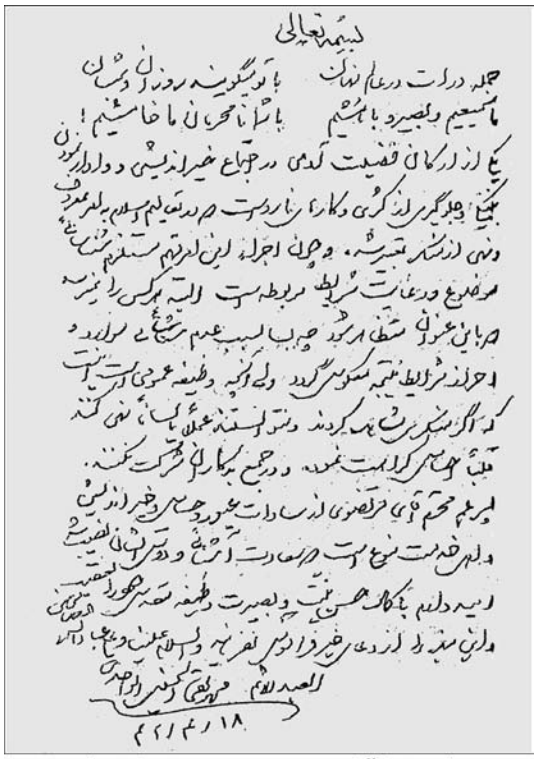

(دستخط آقای سید محمد تقی حسینی واحدی)

یکی از ارکان فضیلت آدمی در اجتماع خیراندیشی و وادار نمودن به نیکی و جلوگیری از کژی و کارهای نارواست که در تعالیم اسلام به امر به معروف و نهی از منکر تعبیر شده و چون اجرای این امر مهم مستلزم شناسایی موضوع و رعایت شرایط مربوطه است البته هر کس را نمی‌رسد که به این عنوان متظاهر شود چه بسا به سبب عدم شناسایی موارد و احراز شرایط نتیجه‌ی معکوس گردد، ولی آنچه وظیفه عمومی است این است که اگر منکری مشاهده کردند و نتوانستند عملا یا لسانا نهی کنند قلبا احساس کراهت نموده و در جمع بدکاران شرکت نکنند. پسر عم محترم آقای مرتضوی از سادات غیور و حساس و خیر اندیش و اهل خدمت به نوع است که سعادت آشنایی و دوستی ایشان نصیب شد. امید دارم با کمال حسن نیت و بصیرت وظیفه‌ی مقدس خود را تعقیب و این بنده را از دعای خیر فراموش نفرمایند.

والسلام علینا و علی عبادالله الصالحین

العبد الآثم، محمد تقی الحسینی الواحدی

۴۲/۴/۱۸

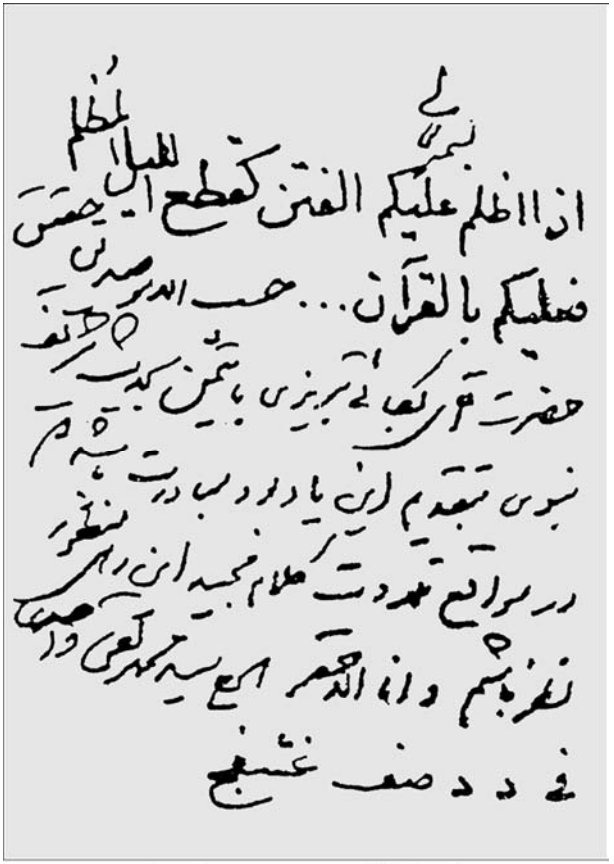

(دستخط آقای سید محمد تقی واحدی)

بسمه تعالی

اذا اظلم علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن...

حسب الامر صدیق حقیقی حضرت آقای بکایی تبریزی با تیمن به حدیث شریف نبوی به تقدیم این یادبود مبادرت. باشد که در مواقع تلاوت کلام مجید این داعی منظور نظر باشم.

و انا الاحقر الحاج سید محمد تقی واحدی

فی دد صف غشفج

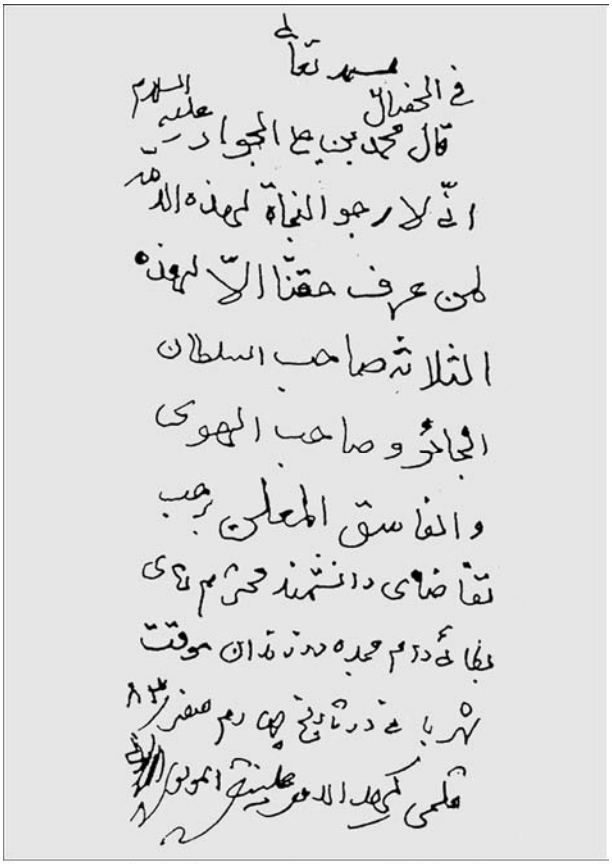

(دستخط آقای سید علینقی موسوی طهرانی)

بسمه تعالی

فی الخصال، قال محمد بن علی الجواد علیه‌السلام انی لارجوا النجاه لهذه الامه لمن عرف حقنا الا لهذه الثلاثه: صاحب السلطان الجائر و صاحب الهوی و الفاسق المعلن

بر حسب تقاضای دانشمند محترم آقای بکایی دام مجده در زندان موقت شهربانی در تاریخ چهارم صفر ۸۳ قلمی گردید.

الاحقر علینقی الموسوی الطهرانی

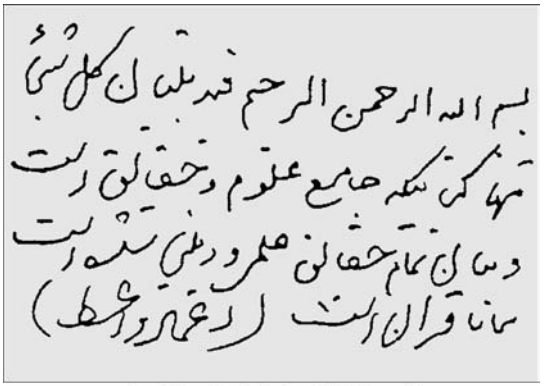

(دستخط آقای علی اصغر اعتمادزاده)

بسم الله الرحمن الرحیم.

فیه تبیان کل شی

تنها کتابی که جامع علوم و حقایق است و بیان تمام حقایق علمی و دینی شده است، همانا قرآن است.

اعتماد واعظ

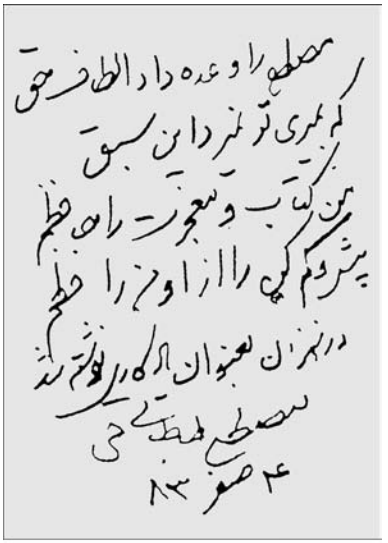

(دستخط آقای سید مصطفی طباطبایی قمی)

مصطفی را وعده داد الطاف حق

که بمیری تو نمیرد این سبق

من کتاب و معجزت را حافظم

بیش‌وکم کن را از او من رافضم[1]

در زندان به عنوان یادگاری نوشته شد.

مصطفی طباطبایی قمی

٤ صفر ٨٣

١. در اصل : رافظم

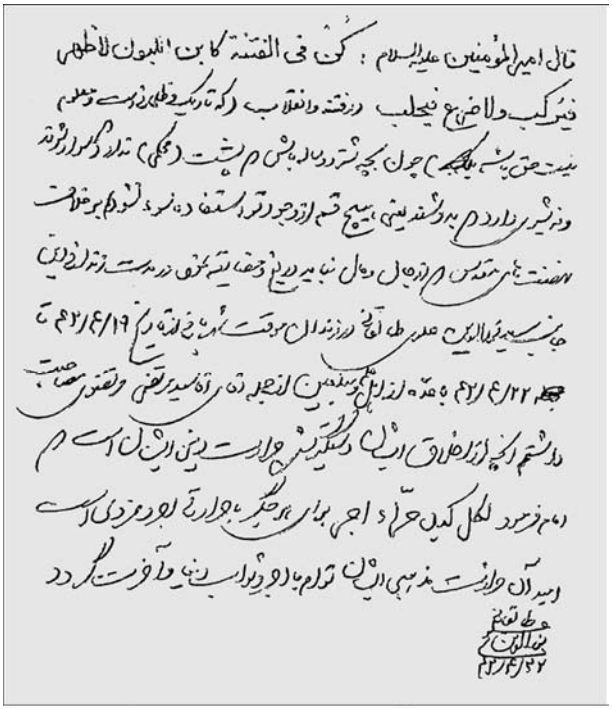

(دستخط آقای سید نورالدین علوی طالقانی)

قال امیرالمؤمنین علیه السلام : کن فی الفتنه کابن اللبون لاظهر فیرکب و لا ضرع فیحلب در فتنه و انقلاب (که تاریک و ظلمانی است و معلوم نیست حق باشد) چون بچه شتر دو ساله باش که پشت (محکمی) ندارد که سوار شوند و نه شیری دارد که بدوشند یعنی هیچ قسم از وجود تو استفاد سوء نشود برخلاف نهضت‌های مقدس که از جان و مال نباید دریغ و مضایقه نمود در مدت زندانی این جانب سید نورالدین علوی طالقانی در زندان موقت شهربانی از تاریخ ۴۲/۴/۱۹ تا ۴۲/۴/۲۲ با عده‌ای از اهل علم و مبلغین از جمله آقای آقا سید مرتضی مرتضوی مصاحبت داشتم. آنچه از اخلاق ایشان دستگیر شده حرارت دینی ایشان است که امام فرمود لکل کبد حراء اجر برای هر جگر با حرارتی اجر و مزدی است، امید آن حرارت مذهبی ایشان توام با اجر و ثواب دنیا و آخرت گردد.

نورالدین علوی طالقانی

۴۲/۴/۲۲

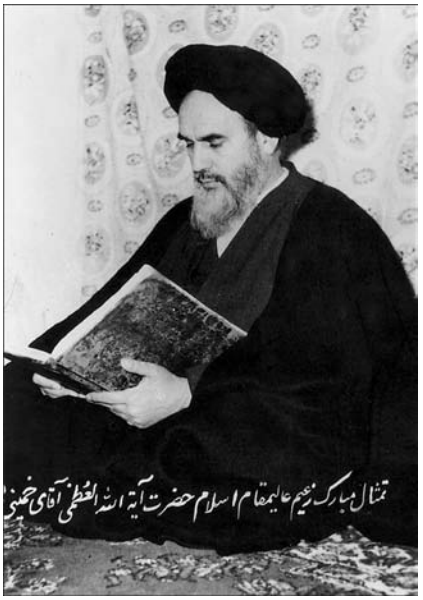

۱۵ خرداد رخدادی که تبدیل به تاریخ شد

گروه پژوهش
بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر

شب ۱۲ محرم ۱۳۸۳ مطابق با ۱۵ خرداد ۱۳٤۲ حمله‌ی نظام مشروطه‌ی سلطنتی به نهادهای دینی و در رأس آن پایگاه روحانیت در حوزه‌ی علمیه‌ی قم آغاز شد. حمله به دین و نهادهای دینی، اولین تهاجم رژیم مشروطه‌ی سلطنتی به باورها و اعتقادات جامعه‌ی ایران نبود. اما نحوه‌ی برخورد مأموران نظامی و انتظامی و ساواک با روحانیت، کشتار و ضرب و شتم وسیع مردم، دستگیری‌های وسیع وعاظ و علما در تهران و شهرستان‌ها و گردآوری آنها در زندان موقت شهربانی در تهران و از همه مهم‌تر اسائه‌ی ادب به ساحت مرجعیت و دستگیری امام خمینی (ره)، همه و همه نشان می‌داد که جنس برخورد نظام شاهنشانی با دین، نهادهای دینی، روحانیت و مردم در پانزده خرداد، از جنس دیگری است.

حافظه‌ی تاریخی ملت ایران به یاد دارد که سلطنت پهلوی از بدو تأسیس جز نابودی فرهنگ ملی، اعتقادات و باورهای مردم و حذف مذهب از جامعه و واگذاری ذخایر کشور و منافع ملی

به بیگانگان علی الخصوص امریکا و انگلیس و اسرائیل و عقب نگه داشتن ایران از قافله‌ی تمدن، سیاست دیگری را تعقیب نکرد. این رژیم از ابتدا به نام تجدد و ترقی، خواسته‌های به حق ملت ایران را برای استقلال، آزادی و پیشرفت و توسعه با گلوله پاسخ داده بود و با شهادت رهبران دینی و ملی چون آیت‌الله حاج آقا نورالله اصفهانی، آیت‌الله سید حسن مدرس، تهاجم به مسجد گوهرشاد و شهادت هزاران انسان بی‌گناه، دستگیری گسترده‌ی مبارزان و آزادی‌خواهان و شکنجه‌ی آنها در زندان و سرکوبی جنبش‌های آزادی‌خواهانه، در پی تأمین منافع حامیان خود درخارج از کشور بود. از همان ابتدا تضاد غیر قابل تردید نظام مشروطه‌ی سلطنتی را با باورهای دینی و منافع ملی به اثبات رسانده بود، اما در پانزده خرداد سال ۱۳٤۲ فصل جدیدی از تاریخ تحولات این کشور گشوده شد.

آنچه در پانزده خرداد به وقوع پیوست، یک حادثه‌ی دردناک در بیان حوادث تاریخ این مرز و بوم نبود. پانزده خرداد به تمام معنا آغاز یک تاریخ جدید در ایران بود. در زندگی اجتماعی انسان هزاران رخداد به وقوع می‌پیوندند، اما همه‌ی آنها تبدیل به رخدادهای تاریخی نگردیده و تاریخ ساز نمی‌باشند. بی‌تردید رخدادهای تاریخی پیوند نزدیکی با باورها و اعتقادات، بینش‌ها و گرایش‌ها و آرمان‌های یک جامعه دارند. پانزده خرداد به این اعتبار یک رخداد تاریخی است، چون پیوند عمیقی با آرمان‌های جامعه‌ی ایران دارد.

چرا رژیم مشروطه‌ی سلطنتی و در رأس آن شخص شاه، با امام خمینی (ره) و پانزده خرداد مثل سایر رهبران مذهبی و ملی و سایر رخدادها برخورد نکرد؟!

شاه با کوله باری از تجربه‌ی سرکوب جنبش‌های ملی و مذهبی چگونه از درک ماهیت رهبری امام خمینی (ره) و جنبش پانزده خرداد ناتوان شد؟ چرا اغلب گروه‌های سیاسی چپ و راست تاریخ ایران، در تحلیل پانزده خرداد و رهبری امام خمینی (ره) باز ماندند و آن را جنبشی کور، بی‌برنامه، سنت‌گرا و ناتوان در آزادی ملت ایران از حاکمیت رژیم استبدادی شاه تلقی کردند؟

پاسخ این چراها و هزاران سؤال دیگر را باید در ماهیت نهضت امام خمینی، آرمان‌های این نهضت، روش مبارزه‌ی امام با نظام مشروطه‌ی سلطنتی، پایگاه اجتماعی امام در میان مردم و گستره‌ی نفوذ جنبش و آرمان‌های امام خمینی در جامعه جستجو کرد.

اگر چه پرداختن به همه‌ی این چراها در ظرفیت یک مقاله نیست، اما برای اینکه نسل‌های جوان جامعه‌ی ما در معرض تحریف تاریخ قرار نگیرند، شمه‌ای از عظمت نهضت امام خمینی

(ره) را در آزادی و استقلال ملت ایران از لابه‌لای اسناد و گزارشات آن دوران مرور می‌کنیم. این گزارشات که گزارشات رسمی کارگزاران نظام شاهنشاهی در برخورد با نهضت امام خمینی است، از جهات مختلفی گویای تفاوت این نهضت با نهضت‌های گذشته‌ی تاریخ این مرز و بوم می‌باشد. این تفاوت‌ها را از جهات مختلفی به شکل اجمالی مرور خواهیم کرد و امیدواریم که محققین منصف و وطن‌دوست با تفحص عمیق و دقیق در این مقطع تاریخی، نخواهند گذاشت ارزش‌های این جنبش تاریخ ساز و رهبری آن و زحمات نیاکان ما در این مقطع تاریخی به دست تحریف‌گران حرفه‌ای تاریخ به باد فراموشی سپرده شود.

◆ امام خمینی (ره) رهبری متفاوت از رهبران گذشته

شیوه‌ی رهبری امام خمینی برخلاف رهبری جنبش‌های گذشته مبتنی بر اصول و قواعد خاصی بود که مختص خود امام بود و در رهبرهای گذشته‌ی روحانیت سابقه‌ای نداشت. بنابراین رژیم از درک نحوه‌ی مبارزه‌ی امام به کلی عاجز بود و این عجز باعث می‌شد که برخوردهای رژیم مشروطه‌ی سلطنتی با نهضت امام خمینی برخوردی دستپاچه و غیرمنطقی و همراه با ترس و دلهره باشد. این مطلب را می‌توان از گزارش‌های شب ۱۵ خرداد که رژیم پهلوی با تمام قوا به منزل امام در قم حمله کرد و همچنین گزارش‌های بعد از دستگیری امام دریافت.

ساعت ۳:۳۰ دقیقه بعد از نیمه شب ۱۵ خرداد، کامیون‌های نظامی با صدها کماندو و چترباز و سرباز گارد شاهنشاهی که تا دندان به اسلحه‌های گرم و سرد مجهز بودند، وارد قم شدند و در سکوتی ترس‌آور به سوی خانه‌ی امام خمینی به راه افتادند. محاصره‌ی منزل یک مرجع تقلید تا به آن روز به این شکل سابقه نداشت. چنین برخوردی نشان می‌داد که کارگزاران رژیم شاه، توانایی درک امام خمینی و نهضت او را ندارند. وحشت رژیم پهلوی از نهضت امام خمینی از این جهت نیز بی‌تردید است که برای دستگیری او با ارتشی کاملاً مجهز وارد صحنه شده بود. این ارتش نشان می‌داد که رژیم توانایی محاسبه‌ی نیروهای مردمی در پشت سر امام خمینی را ندارد و امام از اینکه چنین رژیم ترس‌آوری در مقابل او عاجز بود، نهایت استفاده را می‌کرد. حتی شیوه‌ی دستگیری امام نیز نشان می‌داد که شاه از همان اول، مبارزه را به پیرمردی زیرک و باصلابت باخته است. این باخت وقتی برملا شد که صدای امام خمینی با طنین خاصی در کوچه‌های قم پیچید که «روح‌الله خمینی منم! چرا اینها را می‌زنید؟» ارتش

شاه تصور نمی‌کرد که با آن دبدبه و کبکبه که دل شیر را آب می‌کرد با پیرمردی روبه‌رو شود که از همان اول آنها را چیزی نداند. رژیم شاه نقطه ضعف بزرگ خود را در مقابل رهبر هوشمندی چون امام آشکار کرد. اول اینکه برای دستگیری یک پیرمرد آن لشگر عظیم را وارد صحنه کرد و دوم اینکه از وحشت حمایت مردم از این پیرمرد، ماشین فولکس واگن سیاه رنگی را که امام خمینی (ره) را در آن نشانده بودند تا سر خیابان هل دادند و از آنجا او را با یک سواری که از پیش آماده کرده بودند، به تهران بردند.

امام خمینی (ره) متوجه شد که رژیم شاه درک درستی از میزان توانایی نهضت و پشتوانه‌های مردمی آن ندارد. این مسئله را می‌توان در گزارش‌های مقامات ساواک و شهربانی به خوبی مشاهده کرد.

رئیس شهربانی قم در گزارش خود به تهران، چگونگی دستگیری امام را این‌گونه آورده است:

> **... ساعت ۲/۳۰ صبح (پس از نیمه شب) روز ۴۲/۳/۱۵ سرکار سرهنگ بدیعی رئیس ساواک قم تلفناً به اینجانب اطلاع داد که برای مذاکراتی فوراً به ساواک بروم. پس از رفتن به ساواک مشاهده شد سرکار سرهنگ مولوی نیز با عده‌ای از مأمورین ساواک تهران در آنجا هستند. موضوع دستگیری خمینی مطرح گردید تا با تبادل نظر یکدیگر انجام گردد. سرکار سرهنگ مولوی اضافه کرد از طرف تیمسار ریاست کل دستور شفاهی دارم که در این مورد راهنمایی و همکاری کنید. چون از چند روز قبل در حدود صد نفر از اهالی قریه‌ی جمکران گارد محافظ خمینی را تشکیل داده بودند[1] و در وقایع دوم فروردین تا چند روز پس از آن خمینی شب‌ها در منازل مختلف بیتوته می‌کرد[2] چنین تصمیم گرفته شد که خانه‌ی او و دامادش و پسرش دفعتاً تحت مراقبت قرار گرفته تا در صورتی که در یکی از منازل نبود فرصت مخفی شدن یا فرار نداشته باشد. ضمناً برای اینکه جلب توجه نشود ابتدا منزل خمینی و دو منزل دیگر توسط گارد ساواک تهران و به راهنمایی مأمورین این شهربانی و ساواک (قم) شناسایی شد و برای اینکه**

---

۱. پندار واهی است که از ذهن وحشت‌زده‌ی رئیس شهربانی قم ریشه گرفته است. اهالی ساده‌دل جمکران دارای سازمان و تشکیلاتی نبودند تا «گارد محافظ خمینی» را سامان دهند و اگر امام رخصت چنین کاری می‌داد، بی‌تردید بسیاری از مردم ایران به عنوان گارد محافظ بسیج می‌شدند.

۲. این نیز دروغ دیگری است که از جانب رئیس شهربانی قم ساخته و پرداخته شده است. شاید امام همزمان با جریان دوم فروردین ٤٢ شبی را در خانه‌ی داماد یا فرزند خود میهمان بوده است که جناب سرهنگ پرتو آن را به عنوان «بیتوته در منازل مختلف» تفسیر کرده است.

هیچ‌گونه ابهامی وجود نداشته باشد، کروکی منزل خمینی و دو نفر دیگر توسط شهربانی در اختیار مأمورین ساواک تهران گذارده شد.

سپس سرکار سرهنگ مولوی اظهار داشتند من شخصاً در شهربانی خواهم ماند تا چنانچه احتیاجی به شرکت گروهان سرباز باشد به موقع داخل در عمل شوند و رئیس ساواک قم و رئیس شهربانی در میدان جلو بیمارستان، اول کوچه‌ی منزل خمینی باشند و با اینجانب در شهربانی ارتباط داشته باشند تا در صورت لزوم گروهان هم داخل در عمل شود.

ساعت ۳/۳۰ صبح، عده‌ای مأمور ساواک تهران به‌طور متفرقه[1] به اتفاق راهنمایان ساواک قم و شهربانی به منزل خمینی و دو منزل دیگر مورد نظر اعزام گردیدند و خمینی را که در منزل دامادش بود[2] دستگیر نموده با فولکس ساواک قم تا جلو بیمارستان و از آنجا با اتومبیل سواری که از تهران به همین منظور آمده بود حرکت دادند.

در جریان دستگیری فقط یک نفر در منزل خمینی قدری مجروح و یک نفر که قصد داد و فریاد داشته دستگیر و از داد و فریاد او جلوگیری و پس از دستگیری خمینی آزاد شد و پیش‌بینی می‌شد که در منزل خمینی عده‌ای مستحفظ وی باشند،[3] لیکن در موقع دستگیری غیر از دو نفر مزبور در منزل وی کسی نبود و در منزل دامادش که خود وی دستگیر شد، اشخاص متفرقه‌ای دیده نشدند و افراد مورد نظر در مسجد سلماسی که در نزدیکی منزل خمینی است، بیتوته نموده بودند که متوجه دستگیری وی نشدند.[4] ضمناً خمینی در آن موقع بیدار و لباس پوشیده، حاضر و خود را معرفی نمود که روح‌اللّه خمینی من هستم به دیگران کاری نداشته باشید.

بعد از اینکه خمینی با ماشین سواری ساواک تهران، منتقل شد آقای مولوی نیز از شهربانی رسیده و پشت سر سواری مزبور با عده‌ای گارد ساواک به تهران عزیمت نمودند.

رئیس شهربانی قم ـ سرهنگ سید حسین پرتو

---

۱. در اصل: تفرقه.

۲. چنانکه در چند صفحه پیش اشاره شد امام در خانه‌ی فرزندش شهید حاج سید مصطفی خمینی به سر می‌برد.

۳. این پیش‌بینی نشان از ترس و وحشت رئیس شهربانی قم و دیگر مقامات دولتی از پایگاه مردمی امام دارد. آنها باور نمی‌کردند کسی که در سخنرانی خود آن‌گونه بر سر شاه فریاد می‌کشد، بدون گارد محافظ زندگی کند.

٤. شگفت‌آور است که «گارد محافظ خمینی» در فاصله‌ی ۵۰۰ متری از محل زندگی امام با آسودگی خاطر به خواب رفته بودند! شگفت‌آورتر اینکه مقامات شهربانی و ساواک اقدامی برای محاصره و دستگیری آنان به عمل نیاوردند؟!

◆ امام خمینی در پادگان‌های قصر و عشرت‌آباد

ماشین حامل امام راه قم ـ تهران را با شتاب در نوردید و یکسره به باشگاه افسران رفت. آن روز را او در آنجا گذراند. در غروب روز خونین ۱۵ خرداد با ماشین جیپی که پنجره‌هایش با پارچه‌ی سیاه رنگی پوشیده بود او را از باشگاه افسران بیرون بردند و پس از پیمودن راه دور و دراز به پادگان قصر (بی‌سیم) در سه راه زندان منتقل کردند. رئیس ساواک در پی دستگیری امام و انتقال او به پادگان مزبور، از اداره‌ی دادرسی ارتش خواست که قرار بازداشت امام را صادر کند. رئیس ساواک در نامه‌ی خود آورده است:

نامبرده‌ی بالا در تاریخ ۴۲/۳/۱۵ به اتهام اقدام بر ضد امنیت داخلی مملکت دستگیر و در حال حاضر در پادگان بی‌سیم بازداشت می‌باشد، علی‌هذا خواهشمند است دستور فرمایید نسبت به صدور قرار بازداشت مشارٌالیه اقدام مقتضی معمول و نتیجه را به این سازمان اعلام نمایند.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور

سرلشکر پاکروان

اداره‌ی دادرسی ارتش نیز بی‌درنگ قرار بازداشت موقت امام را صادر کرد و در همان روز ۱۵ خرداد ٤٢ متن قرار به رؤیت امام رسانیده شد. امام به این قرار اعتراض کرد. در متن قرار بازداشت موقت امام آمده است:

درباره‌ی روح‌اللّه الموسوی خمینی که به اتهام اقدام بر ضد امنیت داخلی مملکت دستگیر گردیده و تحت پیگرد می‌باشد، به علت بیم تبانی و اهمیت بزه، قرار بازداشت موقت صادر و اعلام می‌گردد و این قرار در ظرف ۲۴ ساعت طبق مقررات قابل اعتراض است.

بازپرس (۱) لشکر (۱) گارد ـ سرهنگ ستاد کوشا

موافقم: دادیار دادگاه عادی لشکر (۱) گارد

امام در زیر این قرار با خط خود نوشته است:

بسمه تعالی. به این قرار اعتراض دارم. روح‌اللّه الموسوی الخمینی. ۴۲/۳/۱۵

سرهنگ ستاد کمال کوشا، بازپرس (۱) لشکر (۱) گارد طی یادداشتی به پادگان قصر (بی‌سیم) قرار بازداشت موقت امام را چنین ابلاغ کرده است:

سرکار افسر نگهبان زندان پادگان قصر

طبق تقاضای شماره ۳۱۳/۱۰۴۵۶ ـ ۴۲/۳/۱۵ سازمان اطلاعات و امنیت کشور

دربارهٔ غیر نظامی روح اللّه الموسوی خمینی که به اتهام اقدام بر ضد امنیت داخلی کشور در تاریخ ۴۲/۳/۱۵ در آن پادگان بازداشت گردیده قرار بازداشت موقت به علت بیم تبانی و اهمیت بزه که به رؤیت نامبرده رسیده است صادر گردید. دستور فرمایید برابر مقررات مشارٌالیه را بازداشت و نتیجه را اعلام دارند.

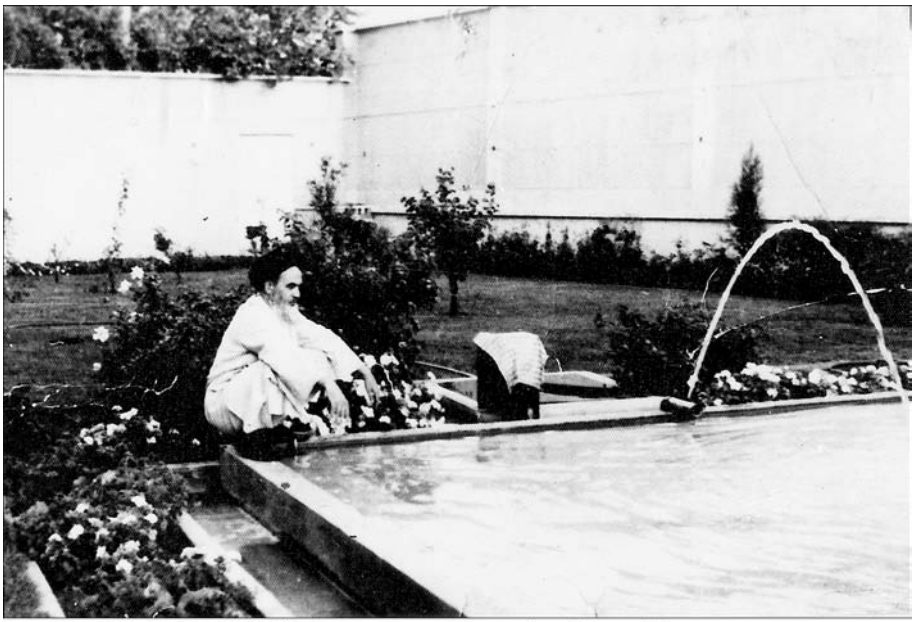

امام در دوران محاصره در قیطریه‌ی جنوبی مرداد ۱۳۴۲

در روز ۱۸ خرداد ٤٢ اداره‌ی دادرسی ارتش با تشکیل جلسه‌ای قرار صادر شده از طرف بازپرس(۱) لشکر (۱) گارد مبنی بر بازداشت موقت امام را به اتفاق آرا تأیید کرد. رأی صادر شده چنین است:

جلسه‌ی اداری دادگاه عادی به استناد مدلول ماده‌ی ۱۶۶ قانون دادرسی و کیفری ارتش ساعت ۱۲۰۰ روز ۴۲/۳/۱۸ به ریاست سرهنگ ستاد خسرو پرویزی و به کارمندی سرهنگ مهندس مصطفی ایروانی توپچی‌باشی و سرهنگ ستاد احمد اخوان ذاکری تشکیل، پس از بررسی دقیق محتویات پرونده‌ی مقدماتی که علیه غیر نظامی روح‌اللّه الموسوی خمینی متهم به اقدام بر ضد امنیت داخلی مملکت با توجه به اعمالی که اخیراً صورت گرفته و با رعایت مفاد پی‌نویس تیمسار دادستان ارتش در برگ ۱۲ و اهمیت بزه هیأت دادرسان به اتفاق آرا قرار مورخه ۴۲/۳/۱۵ صادره از طرف بازپرس(۱) لشکر گارد مبنی بر بازداشت موقت متهم مزبور را تأیید و اعلام می‌دارد...

امام حدود ۱۹ روز یعنی تا تاریخ ٤ تیرماه ٤۲ در این زندان به سر برد. آنگاه به پادگان عشرت‌آباد منتقل شد و به مدت ۲٤ ساعت در یک سلول که هوای آزاد در آن جریان نداشت گذرانید.

همزمان با دستگیری امام، آقای قمی از مشهد و آقایان محلاتی و دستغیب از شیراز دستگیر و به تهران گسیل شدند.

در پی دستگیری امام بی‌درنگ تلگرامی از ساواک قم به تهران مخابره شد. متن تلگرام چنین است:

تیمسار ریاست ساواک

خیلی خیلی خیلی فوری

با اقداماتی که شب گذشته انجام گردیده است، بیم آن می‌رود که روز جاری در قم تظاهراتی به نفع خمینی انجام گردد. یک گروهان سرباز گارد که فعلاً در قم هستند اجازه‌ی هیچ‌گونه اقدامی را ندارند و استعداد شهربانی قم نیز برای جلوگیری از حوادث بسیار کم است.

۱۹۹ / ۴۲/۳/۱۵ ـ بدیعی[1]

رئیس شهربانی قم نیز تلگرامی به شهربانی کل کشور، اداره‌ی اطلاعات مخابره کرد. در این تلگرام آمده بود:

ساعت ۴ صبح امروز آیت‌اللّه خمینی وسیله‌ی مأمورین ساواک مرکز به سرپرستی سرکار سرهنگ مولوی دستگیر و به مرکز برده شد. برای پیش‌بینی و جلوگیری از حوادث احتمالی استدعای صدور آموزش لازم به گردان مستقر در قم را دارد.

۵/۸۱۹ / ۴۲/۳/۱۵ ـ سرهنگ پرتو[2]

گزارشات مذکور نشان می‌دهد که رژیم شاه تصور می‌کرد با خارج کردن رهبری جنبش از قم و دستگیری او، جامعه دچار تزلزل و تردید شده و صدای نهضت خاموش خواهد شد. اما غافل بودند که نوع رهبری امام خمینی از جنس رهبری‌های حزبی و گروهی نیست که با خارج شدن رهبر و سخنگوی حزب از صحنه‌ی سیاسی، ارکان و سازمان آنها از هم بپاشد.

خبر توقیف امام، برق‌آسا و بدون هیچ سازماندهی سیاسی و حزبی نه تنها در قم بلکه در سراسر ایران پیچید و توفانی از خشم مردمی را برانگیخت. این خشم را می‌توانیم در گزارشات

۱. پرونده‌ی امام در ساواک قم؛ برگ شماره ۱۲٤.

۲. پرونده‌ی امام در شهربانی قم؛ برگ شماره ۱۹.

رسمی نامداران نظامی و انتظامی و ارکان رژیم پهلوی به خوبی مشاهده کنیم.

در گزارش شهربانی قم گوشه‌هایی از رویدادهای خونین ۱۵ خرداد آن شهر این‌گونه بازگو شده است:

... پیرو شماره ۵/۸۱۹ ـ ۴۲/۳/۱۵ و ۵/۸۹۶ ـ ۴۲/۳/۲۰ پس از دستگیری (خمینی) از ساعت پنج صبح روز ۴۲/۳/۱۵ از تمام محلات و کوچه‌های شهر، جمعیت کثیری در حدود چهل هزار نفر از زن و مرد و بچه که اکثراً به اسلحه‌ی سرد مسلح بوده به طرف صحن مطهر و خیابان‌های اطراف آن به حالت اجتماع به حرکت درآمده و با شعارهای «وامحمدا، آقا را دستگیر کردند»، «یا مرگ یا خمینی» هر آن به شدتِ تظاهرات و فعالیت آنان افزوده می‌شد. با توجه به مفاد گزارشات مراتب زیر به عرض می‌رسد:

۱ـ بلافاصله با توجه به احساسات تحریک شده‌ی مردم و قلت نیرو، پاس‌ها را جمع‌آوری و به کلانتری‌ها دستور آماده باش و در صورت لزوم دفاع داده شد.

۲ـ از سرکار سرهنگ (۲) خواجه‌نوری فرمانده‌ی گروهان مستقر در شهربانی و همچنین هنگ ژاندارمری استمداد شد که پاسخ دادند بدون دستور از مرکز و فرماندهی نمی‌توانند اقدامی بنمایند.

۳ـ ساعت ۵/۳۰ مراتب تلفناً به اداره‌ی اطلاعات اعلام و تقاضای نیرو و صدور دستور به فرماندهی واحد نظامی و ژاندارمری گردید.

۴ـ هنوز ساعت از ۸/۱۵ تجاوز نمی‌کرد که صدای شلیک گلوله‌های پی‌درپی در حدود کلانتری (۳) در شهر و محوطه‌ی شهربانی طنین‌انداز گردید و بلافاصله از کلانتری (۳) تلفناً اطلاع داده شد: پس از عبور گردان سرباز از جلوی کلانتری و حرکت به طرف شهربانی جمعیت متراکم در آنجا که به طرف شرکت نفت می‌رفتند، عده‌ای به گردان و عده‌ای با چوب و چماق و چاقو به کلانتری حمله‌ور گردیده تا روی پله‌های داخل کلانتری به جلو آمده سایبان و تابلوی کلانتری و تعدادی دوچرخه‌ی مأمورین را خرد[1] و با سنگ به مأمورین حمله‌ور، مأمورین برای دفاع و ارعاب مهاجمین مبادرت به تیراندازی هوایی نموده و نیز در حین حمله به کلانتری عده‌ای به افراد گردان حمله و عده‌ای از آنان را مجروح و آمبولانس نظامی که در آخر ستون حرکت می‌نموده آتش زده و به کامیون‌های حامل نیرو، با چوب و سنگ و غیره آسیب رسانده قصد حمله و خلع سلاح سربازان گردان را داشته و با اخطار مکرر فرمانده‌ی گردان (سرکار سروان بهروزی) از عمل خود دست برنداشته که فرمانده‌ی گردان نیز قبل از رسیدن به

۱. در اصل «خورد».

شهربانی در خیابان شاه برای تفرقه‌ی جمعیت و نجات خودروها و سربازان، مبادرت به تیراندازی کرده که در نتیجه عده‌ای مجروح و مقتول می‌گردند.

۵ـ چون کلانتری (۳) تقاضای کمک فوری داشت از طرفی بیم آن می‌رفت که جمعیت به دوایر دولتی حمله‌ور گردند، لذا سروان جوادی (سرکلانتری) به اتفاق عده‌ای پاسبان مسلح برای مراقبت ادارات دولتی و سروان هوشمند به اتفاق سی نفر سرباز برای کمک به کلانتری (۳) و خارج نمودن کلانتری از مخاطره، اعزام؛ در خیابان ایستگاه حدود چهارراه شاه غفلتاً سروان جوادی و مأمورین مورد حمله‌ی قسمتی از جمعیت قرار گرفته در نتیجه سروان جوادی و عده‌ای از مأمورین مجروح ناچار با تیراندازی هوایی جمعیت را متفرق و به مراقبت محل‌های ذکر شده پرداخته‌اند.

۶ـ در همین موقع عده‌ای که از ده هزار نفر متجاوز بوده به طرف شهربانی در حرکت و با دادن شعارها و تحریک احساسات مردم به قتل و کشتار مأمورین پلیس و تخریب و آتش زدن عمارت شهربانی که بدون درب می‌باشد، تا حدود پنجاه متری شهربانی نزدیک شده با آرایشی که قبلاً با تعداد قلیلی سرباز و پاسبان گرفته شده بود پس از اخطار با بلندگو به مردم و نصایح لازم چون متفرق نشده و به طرف سربازان و پلیس با قمه و قداره و چاقو و خنجر و چوب و سایر آلات برنده و حلب‌های نفت و بنزین قصد حمله داشته، در نتیجه ستوان یکم دبیرزاده افسر اعزامی از مرکز از ناحیه‌ی لب مجروح و بلندگوی دستی آسیب دیده ناچاراً با شلیک چند تیر هوایی از طرف ستوان دبیرزاده و سرهنگ (۲) خواجه نوری مردم عقب‌نشینی و تا حدود چهارراه آذر رانده شدند. در همین موقع گردان اعزامی علی‌آباد پس از زد و خورد و شکستن محاصره‌ی مردم در چهارراه شاه به طرف شهربانی حرکت، مهاجمین با دیدن گردان اعزامی متفرق و به طرف صحن حرکت نمودند.

۷ـ در صحن که از صبح جمعیت انبوهی مجتمع و در مسجد اعظم نیز در حدود چهار هزار نفر زن با داشتن قمه و قداره در زیر چادرها برای رساندن به آشوب‌گران آماده بودند. بدواً ابوالقاسم وکیلی و عده‌ای دیگر... با سخنرانی خود مردم را تحریک... سپس سید مصطفی خمینی پسر خمینی صحبت و با آمدن آیات و اقداماتی که به عمل آمد، مردم به تدریج از صحن متفرق شدند.

۸ـ از ساعت ۱۰ که ژاندارمری نیز نیروی کمکی خود را اعزام داشت و با تقویت نیروی کلانتری‌ها و اقدامات سریع و عاجلی که به عمل آمد و با استقرار سربازان و پلیس و ژاندارم در نقاط حساس و مانور جت‌های جنگنده که در ارتفاع کم پرواز می‌کردند و باعث ارعاب مجتمعین و مردم شده بودند به تدریج بدون زد و خورد و

درگیری، مردم متفرق و آرامش نسبی برقرار گردید.

۹ـ در مورد مجروحین و مقتولین فوراً به وسیله‌ی آمبولانس و ماشین‌های دیگر اقدام سریع معمول و مجروحین به بیمارستان نکویی و فاطمی اعزام و طبق دستور صادره در مورد مقتولین با تشریفات قانونی اقدام لازم معمول گردید.... [1]

رئیس شهربانی قم ـ سرهنگ پرتو [2]

رئیس شهربانی قم طی تلگرامی درخواست می‌کند:

فرماندهی هنگ ژاندارمری شهرستان قم

خواهشمند است دستور فرمایید هر چه زودتر دسته‌ی گاز اشک‌آور آن هنگ را به منظور کمک به کلانتری (۳) اعزام فرمایند. زیرا کلانتری در محاصره می‌باشد.

رئیس شهربانی قم ـ سرهنگ پرتو

در گزارش دیگر شهربانی آمده است:

ساعت ۸/۱۵ صبح روز ۴۲/۳/۱۵ در حالی که... کامیون‌های حامل سرباز از خیابان تهران به طرف شهر حرکت می‌کردند، ابتدا جمعیت انبوهی که در خیابان‌ها و کوچه‌های اطراف خیابان تهران تجمع داشتند با چوب و سنگ به طرف ماشین‌های سربازان حمله و یک آمبولانس ارتشی که در عقب کامیون‌ها در حرکت بود در بین جمعیت گرفتار؛ طبق اطلاع، سرنشینان آمبولانس توسط جمعیت مجروح و آمبولانس مزبور را آتش زدند... و طبق اطلاع در چهارراه شاه و در نزدیکی پل حضرتی بین سربازان و مردم تصادفی رخ داده که منتهی به تیراندازی توسط سربازان شده است.

در حمله‌ای که توسط جمعیت به کلانتری شد... چند نفر از مأمورین کلانتری به اسامی: ۱ـ سرپاسبان شکوهی، ۲ـ سرپاسبان(۱) محمدقاسم جلالی، ۳ـ پاسبان شماره(۶) آبیار، ۴ـ پاسبان رجبی، ۵ ـ سرپاسبان(۳) ظهرابی، به وسیله سنگ و چوب از طرف جمعیت مضروب و نیز پاسبان شماره(۱۰۹) به نام بی‌طرف با چاقو مجروح گردید...

ساعت ۱۲ ظهر سرکار ستوان یکم منظوری و سرکار ستوان دوم خیرخواه با معیت ۳۰ نفر سرباز جهت برقراری نظم و جلوگیری از حملات احتمالی به کلانتری(۳) وارد و اکنون در کلانتری آماده می‌باشند...

---

۱. «اقدام لازم در مورد مقتولین» ۱۵ خرداد «با تشریفات قانونی» ظاهراً اشاره به دستوری دارد که برای سر به نیست کردن جسدهای پاک شهدای آن روز صادر شده بود.

۲. پرونده‌ی امام در شهربانی قم.

کلانتری بخش (۳) ـ سروان جهانگیری ریاست شعبه اطلاعات ۳/۱۹۲ ـ ۴۲/۳/۱۵

****

از صبح روز جاری شهر متشنج و چون حدود کلانتری(۳) صدای شلیک تیر به گوش می‌رسید، به فرموده برای روشن شدن قضیه و تقویت کلانتری(۳) به طرف [آن] حرکت و سربازان مشغول تیراندازی بودند. چون جمعیت به طرف کامیون هجوم آوردند، مأمورین برای ارعاب مردم مهاجم ۱۳ تیر شلیک هوایی کرده و این‌جانب مجروح که شرح جریان، صورت مجلس، یک نسخه آن به پیوست ارسال که به عرض برسد.

سروان جوادی

صورت مجلس:

ساعت ۸/۱۵ روز ۴۲/۳/۱۵ که کامیون‌های حامل سرباز از خیابان تهران به طرف شهر در حرکت بودند جمعیت کثیری به طرف ماشین‌های ارتشی حمله و با سنگ و چوب به آنها پرتاب و سپس با شعارهایی به نفع خمینی به طرف کلانتری حمله... که مأمورین ناچاراً مشغول تیراندازی هوایی شدند و در نتیجه سرپاسبان حسین صمدی هفت تیر، سرپاسبان بیگدلی ده تیر و پاسبان شماره(۶۰) محمد آبیار پنج تیر و عباسعلی پاسبان(۱۵۰) دو تیر و حسین گودرزی شش تیر و رحمت‌اللّه بی‌طرف(۱۰۹) پنج تیر و سرپاسبان اهل‌علی پنج تیر و سرپاسبان تهرانی سه تیر و حسین ابراهیمی پنج تیر که جمعاً چهل و هشت تیر فشنگ برنو تیراندازی شده و اشخاصی که به طرف کلانتری حمله‌ور شده بودند در حدود چهار هزار نفر بودند... و به علت قلّت مأمور در داخل کلانتری مواجهه و مقابله با این جمعیت کثیر امکان نداشت. فقط موفق به حفظ کلانتری و حفظ جان مأمورین و سلاح‌ها و اثاث دولت و جلوگیری از خونریزی در محوطه به عمل آمد... و با حضور مأمورین کمکی مهاجمین متواری شدند...

تلگرام زیر از شهربانی کل کشور به قم مخابره شد:

شهربانی قم ۵/۲۳۳۲۰/۲۴۷۶ ـ ۴۲/۳/۱۵ ـ خیلی خیلی فوری

... موضوع تیراندازی در کلانتری بخش (۳) و آخرین وضعیت قم را فوراً رمزاً گزارش دهید.

ضمناً سرکار و مأمورین مربوطه متفرق نشوید. در آنجا باشید تا تیمسار مبصر به قم برسد.

سرهنگ صمدیان‌پور

شهربانی تهران نیز در گزارش خود از قم خبر داده است:

... اطلاع رسیده از قم حاکی است یک جیپ نظامی آتش زده شده، خسارت کم است،

مجروح چند نفر و حال آنها خوب است. مقتول ۶ نفر و مجروح ۲۴ نفر، تیراندازی قطع شده، محاصره‌ی کلانتری شکسته شده، پسر خمینی برای جمعیت سخنرانی کرده و گفته مردم متفرق شوند.

خبر دستگیری امام، تلفنی به مقامات برجسته‌ی روحانی، ملی و سیاسی پایتخت رسید. ساعتی بعد، این خبر در سراسر تهران مثل بمب صدا کرد. توده‌های مسلمان با شنیدن این خبر از خانه‌ها بیرون ریختند، مغازه‌ها و دکاکین تعطیل شد. شور و غلغله همراه با قهر و خشم و غضب سراسر پایتخت را فراگرفت. دانشجویان کلاس‌ها را ترک گفته در محوطه‌ی دانشگاه به تظاهرات پرداختند. واکنش بازداشت امام خمینی در تهران قبل از هر جای دیگر در دانشگاه بروز کرد. دانشجویان با تظاهرات دسته‌جمعی و شعارهای انقلابی از دانشگاه خارج شدند و دامنه‌ی تظاهرات را به خیابان‌ها کشانیدند و با فریاد: «خمینی را آزاد کنید» شور و احساسات توده‌هایی را که هنوز از دستگیری امام بی‌خبر بودند برانگیختند. پلیس دانشگاه را تعطیل کرد و با تانک و توپ در محاصره قرار داد.

بارفروشان تهران به محض دریافت خبر دستگیری امام دست از کار کشیده با چوب و آهن و کارد و... دست به تظاهرات خشم‌آگین زدند. رئیس پلیس تهران طی تماسی تلفنی با طیب، درخواست کرد که میدانی‌ها را از تظاهرات ضد دولتی باز دارد، لیکن شادروان طیب پاسخ داد که تظاهرات جنبه‌ی مذهبی دارد و برای او ممکن نیست که بتواند مردمی را که روی مبانی مذهبی به پاخاسته‌اند از حرکت باز دارد.

دامنه‌ی تظاهرات گسترش یافت، تظاهرات کنندگان خشمگین با هدف سرنگونی رژیم شاه به پاخاسته بودند و در راه تسخیر مراکز دولتی و تصرف اداره رادیو و تسلیحات ارتش با همه‌ی نیرو تلاش می‌کردند. رژیم شاه که پایه‌های لرزان سلطنت خود را در خطر می‌دید، به خونریزی وحشتناکی دست زد و از کشته‌ها پشته ساخت. میزان قساوت و وحشی‌گری به پایه‌ای بود که برخی از درجه‌داران و سربازانی که برای سرکوب خونین مردم به خیابان‌ها آورده شده بودند، در بازگشت به پادگان اشک می‌ریختند.

مأموران شهربانی و ساواک رویدادهای روز ۱۵ خرداد ٤٢ در تهران را لحظه به لحظه گزارش کرده‌اند. برخی از آن گزارش‌ها که از اهمیت بیشتری برخوردار است به ترتیب ساعت گزارش در پی آمده است:

... ساعت: ۴۵ : ۹

منبع خبر: سرگرد صادقی

شرح خبر: مأمورین در یک زد و خورد شدیدی روبه‌رو شده، کلانتر بازار مجروح شده، رئیس پلیس دستور تیراندازی داده...

***

... ساعت ۱۵ : ۱۰

... جمعیت فوق‌العاده زیاد شده، از سه راه سیروس تا جلوی وزارت کشور مردم اجتماع دارند. در حدود صد پلیس زخمی شده و چند ماشین پلیس را شکستند. تعداد پلیس خیلی کم است و قادر به حفظ نظم منطقه نیست.

***

... ساعت ۳۵ : ۱۰

منبع خبر: سرگرد صادقی

شرح خبر: سربازها عقب‌نشینی نمودند، مردم به ماشین‌های آتش‌نشانی حمله نمودند، سرگرد صادقی خطاب به اداره‌ی پلیس می‌گوید: کمک، کمک، کمک کنید...

***

... ساعت ۴۰ : ۱۰

منبع خبر: سرگرد صادقی

شرح خبر: سربازها عقب‌نشینی کردند، پاسبان‌ها به تبعیت از آنها عقب‌نشینی می‌نمایند. قبل از ورود سربازها روحیه‌ی مأمورین پلیس بهتر بود. کمک کنید، کمک. حمله خیلی شدید است مأمورین عقب‌نشینی می‌کنند...

***

... ساعت ۴۵ : ۱۰

منبع خبر: در بی‌سیم

شرح خبر: حمله خیلی شدید است. مأمورین به سرعت عقب‌نشینی می‌کنند. اوضاع خیلی وخیم است. جلو رادیو خیلی شلوغ است. دستور تیراندازی داده شد...

***

... ساعت ۱۱ : ۱۰

منبع خبر:...

شرح خبر: به وزارت صنایع و معادن حمله شد. وزیر وزارت صنایع و معادن تمنای کمک می‌نماید.

... تاریخ و ساعت ابلاغ دستور ۱۱/۱۵ روز ۴۲/۳/۱۵

صادر کننده‌ی دستور: سرگرد سجادی از ستاد پلیس تهران

***

در این ساعت (۵۰ : ۱۱) سعدی شمالی و جنوبی به وسیله‌ی سربازان اشغال و مغازه‌ها عموماً بسته‌اند. در خیابان سعدی و اسلامبول مأمورین انتظامی بدون توجه به نوع اجتماع و یا رهگذران، بدون جهت راه را بر عابرین سد کرده و عده‌ای زن و بچه و کاسب را که به طرف منازل خود می‌روند مضروب می‌نمایند؛[1] در نتیجه جمعیت رو به تزاید است و عده‌ای زن و بچه مصدوم شده‌اند... در دانشگاه ساعت ۵۵ : ۱۱ جلوی هنرهای زیبا عده‌ای در حدود یکصد نفر از دانشجویان اجتماع کرده‌اند... و ضمناً تابلوی بزرگی که بر روی آن نوشته شده است: «خمینی را دیشب گرفته‌اند» جلوی درب دانشگاه نصب شده است...

***

یک کامیون افراد نظامی در چهارراه مخبرالدوله و خیابان اسلامبول و نادری مستقر شده‌اند...

یک دسته‌ی ۱۵۰ نفری از دانشجویان دانشگاه، به حالت اجتماع مشغول دور زدن در داخل خیابان‌های دانشگاه هستند و سعی دارند عده‌ی بیشتری را به دور خود جمع نموده و سپس به طرف بازار حرکت کنند...

در ساعت ۴۵ : ۱۱ عده‌ای در حدود چهارصد نفر از کارگران معادن اطراف کارخانه‌ی سیمان، دست از کار کشیده و آماده‌ی حرکت و تظاهر هستند و مأمور گزارش می‌دهد که این عده آماده‌ی حمله به طرف کارخانه و اطراف آن می‌باشند...

عده‌ای قریب پانصد نفر از طرف بازار به طرف میدان اعدام و میدان شاهپور در حرکت هستند و شعار «مرده باد شاه» می‌دهند و رئیس کلانتری۸ با مسلسل دستی به طرف جمعیت تیراندازی می‌کند. عده‌ی زیادی برای اشغال اداره‌ی رادیو در میدان ارک به ساختمان رادیو حمله نمودند و از طرف ژاندارم‌ها به آنها تیراندازی می‌شود.

***

در میدان گمرک و خیابان گلوبندک عده‌ای در حدود ۲۰۰ نفر با حمل پرچم ملصق به عکس آیت‌اللّه خمینی و تظاهر به نفع وی در حرکت هستند و عده‌ی آنها مرتب افزایش می‌یابد. دکاکین مشغول بستن می‌باشند و یک جنازه نیز روی دست دارند.

دسته‌ای مجهز با چوب و چاقو به تعداد یک هزار نفر، پس از آنکه نظم توپخانه را به

---

۱. شاه در نطق خود در روز ۱۷ خرداد ۱۳٤۲ در همدان اظهار داشت: «... ارتجاع سیاه به زن‌های بی‌دفاع در خیابان‌های تهران حمله کرد...» از گزارش بالا به دست می‌آید که این سربازان خون‌آشام «گارد جاوید» بوده‌اند که حتی به زنان و کودکان بی‌دفاع نیز رحم نکردند و «عده‌ای زن و بچه و کاسب» را که نقشی در تظاهرات نداشتند و «به طرف منازل خود می‌رفتند» مضروب و مصدوم کردند و شماری از آنان را به شهادت رسانیدند.

هم زده و با تیراندازی پلیس مواجه شدند، در حالی که پارچه‌ی آغشته به خونی را در پیشاپیش خود حرکت می‌دهند وارد لاله‌زار گردیده، برای این عده از طبقات فوقانی ساختمان‌های لاله‌زار چوب و تخته ریخته می‌شود. در اینجا از قوای پلیس خبری نیست.

***

یک عده‌ی ۵۰۰ نفری در حالی که جنازه‌ای را به دوش دارند و لباس‌های آنان خونی و چوب‌هایی در دست آنها دیده می‌شود، از سمت بازارچه قنات به سمت میدان اعدام و بازار در حرکتند...

***

... در این ساعت (۰۵ : ۱۲) تظاهرات کنندگان، اداره‌ی تسلیحات ارتش واقع در جنب راهنمایی را آتش زدند. سطح آتش و دود محوطه‌ی میدان سپه را پوشانیده است...

... تاریخ و ساعت وصول خبر: روز ۴۲/۳/۱۵ ـ ساعت ۱۵ : ۱۲

وسیله‌ی بی‌سیم ارتش اطلاع داده شد که سالن محمدرضا پهلوی را هم آتش زده‌اند.

***

... تاریخ و ساعت وصول خبر: روز ۴۲/۳/۱۵ ـ ساعت ۳۵ : ۱

دانشجویان دانشکده‌ی کشاورزی داخل دانشکده اجتماع کرده و شعار «توهین به خمینی توهین به ملت است» می‌دهند...

... تاریخ و ساعت وصول خبر: ۵ : ۱۶ روز ۴۲/۳/۱۵

منبع خبر: تهران جنوبی کلانتری ۱۸

شرح خبر: عده‌ای حدود دو تا سه هزار نفر به کارخانه‌ی پپسی کولا حمله، شیشه‌ها را شکسته، چند تلویزیون برده‌اند. تا این ساعت کمکی نرسیده است. خود کلانتری نیز احتیاج به کمک دارد. وضع خیابان‌های بخش غیرعادی است.

***

در این ساعت (۲۰ : ۱۶) اول خیابان ارامنه بین مأمورین انتظامی و تظاهرات کنندگان تصادم و دو نفر پسر بچه مورد اصابت گلوله واقع، که با تاکسی آنها را بردند.

در این ساعت (شانزده) عده‌ای قریب یک هزار نفر از کسبه‌ی خیابان آذربایجان و کارون و قصرالدشت پس از خراب کردن کارخانه‌ی پپسی‌کولا، چوب به دست به طرف قصرالدشت جنوبی حرکت و شعار می‌دهند: «مرگ بر شاه و زنده باد خمینی»

حمله‌کنندگان به کارخانه‌ی پپسی‌کولا و ضمایم آن در قسمت مونتاژ تلویزیون‌های آر ـ سی ـ آ خساراتی وارد و چند دستگاه تلویزیون به غارت برده‌اند...

***

... ساعت ۱۵ : ۱۷

در این ساعت جمعی در حدود سی ـ چهل نفر از دانشجویان دانشگاه ضمن تظاهراتی اقدام به قطع تلفن‌های دانشگاه نموده و آنها شعاری به این مضمون می‌دهند:

«تا عزل شاه خائن نهضت ادامه دارد».

تعدادی از مهاجمین به اداره‌ی مجله‌ی تهران مصور حمله نموده و تعدادی از در و پنجره‌ی آن را شکسته ولی کارگران چاپخانه‌ی این مجله و کارکنان آن به مقابل مهاجمین آمده و با نصایح، آنها را از ادامه‌ی خرابکاری باز داشتند...

... ساعت ۲۰ : ۱۷

در این ساعت یک دسته از سربازان در حدود قنات‌آباد تا میدان خیام اقدام به تفرقه جمعیتی که در این حدود آماده‌ی تظاهرات و خرابکاری بودند نموده، در نتیجه‌ی تیراندازی یک بچه ۴ ساله و یک بچه ۸ ساله کشته شده و مردم برای اطلاع از وضع کشته‌شدگان هر لحظه از منازل خارج ولی سربازان به شدت دفاع و حمله می‌کنند. همچنین در این نقطه یک جوان دیگر کشته شده است.

***

... تاریخ و ساعت وصول خبر: ۴۲/۳/۱۵ ـ ۱۵ : ۱۷

منبع خبر: سرهنگ احترامی

شرح خبر: در حین مانور در خیابان شاه‌رضا جلو دانشگاه چند نفر مقتول و مصدوم شدند. مجروحین و مصدومین در خیابان افتاده‌اند.

***

... تاریخ و ساعت وصول خبر: ۳۰ : ۱۷ روز ۴۲/۳/۱۵

منبع خبر: سرکار سرگرد غرائی، کلانتر بخش ۱۴ شرح خبر: طبق اطلاع واصله تعدادی در حدود هشت هزار نفر از تظاهرات کنندگان در حالی که چراغ و پرچم در دست دارند به طرف میدان ژاله در حرکت هستند و مأمورین کلانتری در حدود ۱۵ نفر پاسبان و یک کامیون سرباز در محل مستقر می‌باشند. تقاضای کمک فوری دارند.

***

... ساعت ۵۵ : ۱۷

در این ساعت مأمورین نظامی به عده‌ای از تظاهرات کنندگان در خیابان ناصرخسرو مقابل عمارت تلگراف تهران اقدام به تیراندازی نموده، در نتیجه دو نفر به قتل رسیدند.

ساعت ۱۵ عده‌ای از خرابکاران در خیابان شاپور، اول ارامنه اقدام به تظاهرات نموده که قوای انتظامی مجبور به تیراندازی شد و در نتیجه دو کودک ۱۱ و ۹ ساله کشته شد

و یکی از تظاهرات کنندگان با خون کشته‌شدگان در کنار مغازه‌ی خرازی فروشی طاهری که در محل حادثه می‌باشد نوشت: این خون دو کودک است. از ظهر تا ساعت ۱۵ مجموعاً سه نفر در این قسمت کشته شده‌اند.

ساعت ۱۸ در میدان سپه ۴ عدد تانک و تعدادی جیپ حامل بی‌سیم مستقر و فعلاً در نواحی میدان سپه آرامش برقرار است.

ساعت ۱۸ در حوالی پارک شهر مخصوصاً قسمت شرقی و نزدیک روزنامه‌ی اطلاعات مجموعاً عده‌ای در حدود دو هزار نفر به صورت دستجات پراکنده دیده می‌شوند، ولی از این عده تظاهرات و خودنمایی به چشم نمی‌خورد.

***

تاریخ: ۴۲/۳/۱۵

ساعت: ۵۰: ۱۸

گوینده: معمار

گیرنده: نادری

وسیله ارتباط: تلفن

موضوع: تظاهرات

در خیابان سیروس دو نفر مجروح شدند...

در خیابان ری ازدحام است و صدای تیراندازی به گوش می‌رسد.

طبق اطلاع خیابان شهباز و خیابان ژاله هنوز شلوغ است تیراندازی شد، عده‌ای مجروح شدند. تلفن‌ها از بهارستان به پایین قطع شده است...

ضمناً در خیابان شهباز که تظاهرات کنندگان با مأمورین انتظامی در زد و خورد بودند حدود ۱۴ نفر زخمی مشاهده شده است...

***

... تاریخ: ۴۲/۳/۱۵

ساعت: ۲۰ : ۱۹

گوینده: مأمورین ویژه

گیرنده: بخش ۳۱۲

وسیله ارتباط: تلفن

موضوع: تظاهرات تهران

نیم ساعت قبل در اثر اجتماع عده‌ای خرابکاران در خیابان شهباز بین ایستگاه ناصری و دروازه دولاب، مأمورین انتظامی اقدام به تیراندازی و ممانعت از اعمال

خرابکارانه آنها نمودند... فعلاً آرامش در آن حدود برقرار ولی دستجات پراکنده در سرکوچه‌های ممتد به این حدود دیده می‌شوند و تعداد مجموع آنها به ۶۰۰ نفر می‌رسد....

گزارشات مذکور نشان می‌دهد که علی‌رغم دستگیری امام و قطع رابطه‌ی او با مردم، چگونه سامان اجتماعی جنبش به شکل خودجوش، هدایت نهضت را به عهده می‌گیرد و مانند یک روح واحد همه‌ی خواسته‌های دسته‌ها را به سمت مشخص رهبری می‌کند.

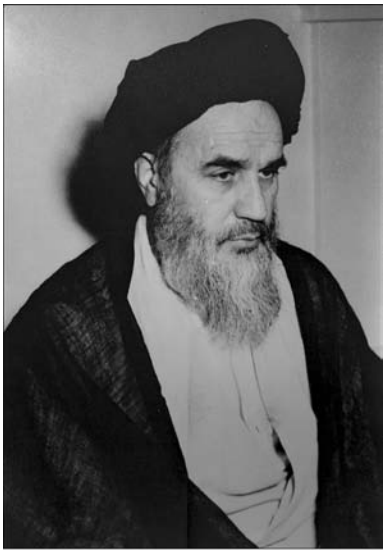

امام خمینی(ره) در میان رهبران جنبش‌های اسلامی معاصر شاید تنها رهبری باشد که علی‌رغم عدم حضور فیزیکی بر جسم و جان جامعه نفوذ داشته و از طریق این نفوذ قادر بود گسترده‌ترین حرکت‌های سیاسی _ اجتماعی را هدایت و رهبری کند. رژیم سلطنتی با وجودی که تصور می‌کرد، با دور کردن امام از صحنه‌ی سیاسی و اجتماعی ایران و حذف فیزیکی او از جامعه، مشکل نهضت امام خمینی را حل خواهد کرد تا آخرین لحظه نیز متوجه نگردید که چنین روشی بستر مناسبتری برای امام بود تا از آن، جهت به حرکت در آوردن مردم استفاده کند. امام در طول جنبش پانزده خرداد و انقلاب اسلامی بحرانی‌ترین دوران جنبش را از درون زندان و یا در تبعید هدایت و رهبری کرد و این رهبری یک رهبری منحصر به فرد در تاریخ معاصر ایران و جهان اسلام می‌باشد.

وقتی امام در پانزده خرداد سال ٤٢ دستگیر شد، نه سازمان سیاسی مشخص بود که حرکت‌های مردم را در بیرون سازماندهی کند و نه رهبری جایگزینی وجود داشت که در غیاب رهبر اصلی، هدایت مردم را به عهده بگیرد. اما مردم به خوبی می‌دانستند که باید چه کار کنند و چه نقاط حساسی را مورد هدف قرار دهند و چگونه با رژیم برخورد نمایند. عده‌ای به سمت کاخ مرمر، مرکز فرماندهی رژیم مشروطه‌ی سلطنتی، عده‌ای برای تصرف رادیو، بلندگوی دروغ پراکنی‌های رژیم شاه و عده‌ای هم به سوی اداره‌ی تسلیحات ارتش، مرکز تهیه‌ی سلاح‌های کشتار جمعی شاه و عده‌ای هم سازمان فرهنگی ایران و امریکا مرکز پشتیبانی و تغذیه‌ی نظام‌های دیکتاتوری و قلب نگه‌دارنده‌ی نظام مشروطه‌ی سلطنتی را مورد حمله قرار

دادند. هر تحلیل‌گری با دیدن این حرکت‌ها تصور خواهد کرد که حرکت مردم، یک حرکت سازمان‌یافته‌ی آهنین و از پیش برنامه‌ریزی شده با رهبری مقتدری است که در قلب حرکت، حضور فیزیکی داشته و از نزدیک، وقایع و رخدادها و نحوه‌ی عمل مردم را هدایت می‌کند، اما آنهایی که در دل نهضت بودند می‌دانستند که این رابطه و سازماندهی‌های مربوط به آن مبتنی بر حضور فیزیکی رهبری در میان مردم نیست، یک پیوند قلبی مبتنی بر اعتقادات و آرمان‌هاست که فقط شاخصه‌ی مرجعیت شیعه و در رأس آن رهبر فرهمندی چون امام خمینی است.

امام در جشن مدرسه‌ی فیضیه (به مناسبت آزادی امام از زندان ۲۰ فروردین ۴۳)

در چنین پیوندی خواسته‌ی امام و امت یکی می‌شد، بدون اینکه نیازی به حضور فیزیکی یا ابلاغ رسمی آن وجود داشته باشد. مردم از قبل مراکز حساس و پایه‌های دوام دیکتاتوری را می‌شناختند و می‌دانستند که در یک جنبش اجتماعی که مبتنی بر آرمان‌های دینی و رهبری مذهبی است، چه اهدافی را باید تعقیب نمایند. در طول نهضت امام خمینی از ۱۵ خرداد سال ۴۲ تا انقلاب اسلامی، این پیوند هیچ‌گاه میان امام و امت قطع نگردید و این چیزی بود که نظام

استبدادی شاه و شبه روشنفکران وابسته به آن، از درک آن عاجز بودند.

در جنبش اسلامی امام خمینی مردم، هر مکان، سازمان و رابطه‌ای را که احساس می‌کردند به نوعی نشان از نمودهای ظاهری رژیم دیکتاتوری است، مورد تهاجم قرار می‌دادند، حتی کارخانه‌ی پپسی کولا که در آن دوران معروف بود که متعلق به فرقه‌ی ضاله و وابسته‌ی بهاییه و یهودی‌ها است و باشگاه ورزشی شعبان بی‌مخ که رگ و ریشه‌های آن در خدمت به دیکتاتوری قرار داشت و از آن به عنوان وسیله‌ای برای باج‌گیری، قداره‌بندی و اذیت و آزار مردم استفاده می‌شد نیز در این حملات در امان نماند. گویی به مردم الهام می‌شد که به کجاها باید حمله کرد و ضربات را به کدام قسمت ارکان رژیم وارد ساخت. شاید یکی از دلایل کشتار عظیم ۱۵ خرداد سال ٤٢ و پشتیبانی‌های رسانه‌ای و خبر پراکنی‌های بعدی آن مبتنی بر همین مسئله بود! رژیم احساس کرد مردم دقیقاً اهدافی را مورد حمله قرار می‌دهند که بقای نظام دیکتاتوری، وابسته به بقای آن اهداف بود. کاخ سلطنتی، رادیو، تسلیحات، ساختمان‌های دولتی (عوامل اصلی بقای بورکراس رژیم شاهنشاهی)، پلیس و ارتش (ابزار سرکوب رژیم)، سازمان فرهنگی ایران و امریکا، مراکز وابسته به فرقه‌های ضاله و منحرف (نشان حضور اسرائیل و انگلیس در ایران) و خلاصه هر چیزی که رژیم دیکتاتوری پهلوی را روی پا نگه داشته بود.

همه‌ی این اهداف خطوط مقدماتی جبهه‌ی جنگی بود که نظام دیکتاتوری شاه در مقابل مردم گشوده و امام در صحبت‌های خود، همه‌ی این خطوط را مورد تهاجم قرار داده بود. بنابراین نهضت پانزده خرداد در این مرحله، از قبل ساماندهی شده بود و دستگیری امام و حذف فیزیکی او از صحنه‌ی مبارزات نه تنها تأثیری در حرکت مردم نداشت بلکه بهانه‌ای برای ساماندهی جدی‌تر در مقابل نظام دیکتاتوری می‌شد و این دقیقاً همان اشتباهی بود که هر رهبر هوشمندی آرزو داشت، رقیب او مرتکب شود. رژیم شاه با دستگیری امام خمینی در پانزده خرداد این اشتباه فاحش را مرتکب شد و با دستگیری‌های سراسری روحانیت، کشتار وحشیانه‌ی مردم و اعلام حکومت نظامی در تهران و بسیاری از شهرستان‌ها به طور جاهلانه‌ای در سطح گسترده‌ای با مراکز دینی، مرجعیت و مردم درگیر شد.

اعلام حکومت نظامی نه تنها وحشتی در دل مردم ایجاد نکرد، بلکه نهضت را وارد مرحله‌ی جدیدی نمود. وقتی نصیری جلاد معروف ساواک به عنوان فرماندار نظامی تهران اطلاعیه‌ای صادر و در آن رفت و آمد در پایتخت و حومه را از ساعت ۸ بعد از ظهر ممنوع کرد مردم به این اطلاعیه خندیدند. با وجودی که اطلاعیه بسیار تهدید آمیز... و در آن گفته شده بود:

برای حفظ امنیت و آسایش مردم تهران و تأمین آزادی کسب و کار ساکنان پایتخت،

هیئت وزیران در جلسه‌ی مورخه‌ی پانزدهم خرداد ماه تصویب نمودند که در تهران و حومه مقررات حکومت نظامی برای مدت پنجاه روز برقرار گردد. وزارت جنگ مأمور اجرای مفاد این تصویب‌نامه می‌باشد...[1]

در پی تصویب حکومت نظامی از جانب دولت و اعلام آن از رسانه‌های گروهی فرمانداری نظامی طی اعلامیه‌ای در سه ماده اعلام کرد:

چون به موجب تصویب‌نامه‌ی هیئت دولت به منظور حفظ آرامش و امنیت عمومی و رفاه اهالی محترم پایتخت و حومه و جلوگیری از اعمال سوء و اخلالگری عناصر مفسده جو، مقرر است حکومت نظامی در تهران و حومه برقرار گردد و متن تصویب-نامه‌ی دولت نیز از رادیو به استحضار عامه رسیده است، اینک لازم می‌داند موارد زیر را جهت اطلاع اهالی محترم پایتخت اعلام و انتظار دارد که در حفظ نظم و آرامش با مأمورین انتظامی نهایت درجه‌ی همکاری فرمایند:

۱. از این تاریخ تا صدور اعلامیه‌ی ثانوی از ساعت ۲۲ تا ۵ صبح عبور و مرور در شهر و حومه مطلقاً ممنوع است و چنانچه به دستور توقف مأمورین انتظامی توجه ننمایند به سوی آنان تیراندازی خواهد شد.

۲. اجتماعات به کلی قدغن است و افراد و اشخاص حق توقف و اجتماع در معابر را نداشته و...

۳. افرادی که شغل و کار آنها ایجاب می‌کند هنگام شب از خانه خارج شوند از قبیل اطبا، داروسازان و غیره باید اجازه‌ی مخصوص از فرمانداری نظامی تحصیل نمایند...

فرمانداری نظامی تهران و حومه ـ سپهبد نصیری[2]

اما این تهدیدها و تدارکات نظامی برای اجرای آنها به جایی نرسید و با طلوع صبح هزاران تن از مردم مسلمان و از جان گذشته‌ی تهران به پشتیبانی از امام و نهضت او به خیابان‌ها ریختند و با فریاد «یا مرگ یا خمینی» به استقبال ارتش شاه و ماشین‌های جنگی او رفتند و شعار مرگ بر شاه مسلمان‌کش، مرگ بر دیکتاتور خونخوار فضای پایتخت و حومه را پر کرد و بدین‌سان حماسه‌ی ۱۵ خرداد سال ٤٢ به تاریخ تبدیل شد. تاریخی که بر تارک تحولات سیاسی ـ اجتماعی دوران اخیر ایران و جهان اسلام درخشید.

گزارش‌های لحظه به لحظه‌ی شهربانی و ساواک نشان می‌دهد که چگونه حماسه‌ی پانزده

---

۱ . روزنامه‌ی عصر؛ روز ۱۵ خرداد ٤٢.

۲ . خوانندگان محترم برای اطلاع دقیق‌تر از گزارش‌ها و اطلاعیه‌های رژیم شاه در این مورد ر.ک به: سید حمید روحانی، تاریخ نهضت امام خمینی، جلد اول،...

خرداد به عنوان یک رخداد از هزاران رخداد این کشور تبدیل به تاریخ شد و با خود فصل جدیدی از دگرگونی‌های اجتماعی ایران را در راه آزادی، استقلال و تأسیس حکومت مبتنی بر آرمان‌ها و اعتقادات پایه‌ریزی کرد:

... تاریخ و ساعت وصول خبر: ۳۵ : ۸ روز ۴۲/۳/۱۶

منبع خبر: آقای احدی، ساواک تهران، شماره ۳

شرح خبر: قریب دویست نفر از دانشجویان دانشگاه مقابل دانشکده‌ی پزشکی تجمع کردند و در مورد اقدامات دولت و مقامات عالیه صحبت می‌نمایند و شعارهای مخالف می‌دهند. جمعیت آنها تدریجاً رو به تزاید است.

***

... ساعت ۴۵ : ۸ ـ ۴۲/۳/۱۶

تعدادی جمعیت در بازار شعار پارچه‌ای همراه داشته که یک طرف آن فارسی و طرف دیگر آن لاتین نوشته شده، لیکن متن آن تاکنون معلوم نگردیده است.

***

... تاریخ و ساعت وصول خبر: ۴۶ : ۸ روز ۴۲/۳/۱۶

... دانشجویان اخلالگر، دانشکده‌های حقوق و فنی و پزشکی را تعطیل نمودند... «تا مرگ شاه خائن، نهضت ادامه دارد» متن شعار می‌باشد.

***

... تاریخ: ۴۲/۳/۱۶

ساعت: ۵۰ : ۸

گوینده: افراشته

گیرنده: نادری

وسیله ارتباط: تلفن

موضوع: اجتماع در جلوی بازار

در داخل بازار تجمع زیادی وجود دارد. در خیابان بوذرجمهری، سبزه‌میدان، جلوی وزارت کشور نیز اجتماع مردم زیاد است. مأمورین انتظامی به قدر کافی وجود ندارد. تمام دکاکین مناطق فوق بسته است.

***

... تاریخ: ۴۲/۳/۱۶

ساعت: ۱۵ : ۹

گوینده: افراشته

گیرنده: شیخان

در جلوی بازار عده‌ی زیادی اجتماع نموده و با چوب و چماق مجهز می‌باشند و فقط ...عده‌ی کمی پاسبان وجود دارد و از سرباز خبری نیست. اوضاع باز خوب نیست و اجتماع‌کنندگان تصمیم دارند مانند روز قبل شروع به تظاهرات نمایند.

***

... تاریخ: ۴۲/۳/۱۶

ساعت: ۲۵ : ۹

گوینده:...

گیرنده: نادری

...

در جلوی بازار اجتماع خیلی زیاد است. پارک شهر مجدداً شلوغ شد. در جلوی بوذرجمهری تیراندازی شروع گردید. به ساواک تهران اطلاع داده شد.

***

... تاریخ و ساعت وصول خبر: ۳۰ : ۹ ـ ۴۲/۳/۱۶

منبع خبر: ساواک تهران

شرح خبر: دانشجویانی که به داخل دانشگاه رفته بودند در مقابل دانشکده‌ی علوم، اجتماع و دانشجو هاشم سلطانی برای آنها سخنرانی و شعار می‌دهند: «تا مرگ شاه خائن، نهضت ادامه دارد» «مرگ بر دیکتاتورها».

در همین ساعت، بیست نفر از طرف درب جنوبی به مقابل دانشکده‌ی علوم آمده و گفتند پلیس وارد شد. مجتمعین بلافاصله از درب‌های دانشگاه متواری شدند.

***

... تاریخ و ساعت وصول خبر: ۳۵ : ۹ روز ۴۲/۳/۱۶

منبع خبر: آقای احدی از ساواک تهران، شماره ۱۳

شرح خبر: در دانشکده‌ی پلی‌تکنیک شعاری به مضمون «مرگ بر این دیکتاتور خون‌آشام» نصب گردیده و دانشجویان دانشکده‌ی مزبور مشغول تحریک سایرین هستند که تظاهراتی انجام و در صورت امکان دبیرستان البرز و دانشکده‌های همجوار خود را به تظاهرات وارد نمایند.

***

... تاریخ و ساعت وصول خبر:۳۵ : ۹ روز ۴۲/۳/۱۶

منبع خبر: آقای احدی از ساواک تهران، شماره ۱۴

شرح خبر: در حدود ۱۵۰ نفر دانشجو در مقابل درمانگاه دانشگاه که در بالای زمین

ورزش واقع شده اجتماع نمودند و دو نفر از دانشجویان بقیه را وادار می‌نمایند که به کمک مردم مسلمان بشتابند و دانشجویان آمادگی خود را برای راه انداختن آتش‌سوزی اعلام و در نظر دارند به سمت بازار عزیمت نمایند.

***

... تاریخ و ساعت وصول خبر: ۵۵ : ۹ روز ۴۲/۳/۱۶

منبع خبر: سرکار سرگرد احمدی

شرح خبر: طبق اطلاع رسیده عده‌ای در حدود دو یا سه هزار نفر به دستجات کوچک و متفرق از خیابان‌های مختلف به طرف پپسی‌کولا می‌روند. کلانتر با عده ۱۳ نفر پاسبان و ژاندارم به محل می‌رود و تقاضای کمک دارد.

***

... تاریخ و ساعت وصول خبر: ۴۵ : ۱۰ روز ۴۲/۳/۱۶

منبع خبر: آقای احدی از ساواک تهران، شماره ۱۵

شرح خبر: به‌طوری که خبر دادند در ساعت ۹ صبح یک نفر در چهارسوق کشته شده و این جنازه فعلاً در مسجد سید عزیزاللّه است و جمعیت در این مسجد فوق‌العاده زیاد است و اگر متفرق نشود در بازار شروع به تظاهرات خواهد کرد.

***

... تاریخ و ساعت وصول خبر: ۰۰ : ۱۱ روز ۴۲/۳/۱۶

منبع خبر: آقای احدی از ساواک تهران، شماره ۱۶

شرح خبر: به‌طوری که اطلاع از کرج می‌رسد عده‌ای در حدود صد نفر از دانشجویان دانشکده‌ی کشاورزی در محوطه‌ی دانشکده به حرکت در آمده و شعارهای زننده‌ای علیه اعلی‌حضرت همایونی می‌دهند و الساعه به طرف درب خروجی دانشکده در حرکتند.

***

تاریخ و ساعت وصول خبر: ۱۰ : ۱۱ روز ۴۲/۳/۱۶

منبع خبر: آقای احدی از ساواک تهران

شرح خبر: پیرو گزارش قبلی جنازه‌ای که از چهارسوق کوچک به مسجد سید عزیزاللّه حمل شده مربوط به سید مرتضی مجتهدزاده معمم می‌باشد که به وسیله‌ی چهار گلوله از پشت‌بام مسجد به او شلیک شده است. فعلاً عبا و عمامه‌ی سید مرتضی را به روی او کشیده و جمعیت بتدریج به اطراف او جمع می‌شوند.

***

تاریخ: ۴۲/۳/۱۶ ساعت: ۱۲ روز: پنجشنبه ماه: خرداد

گوینده: مأمورین ویژه

گیرنده: بخش ۳۱۲

وسیله ارتباط: تلفن

موضوع: تیراندازی بدون جهت مأمورین

اطلاع تأیید شده حاکی است (که) بعضی از مأمورین نظامی حتی در خیابان‌های خلوت شهر هنگام عبور با جیپ یا وسیله‌ی نقلیه خود، بدون جهت به طرف عابرین پیاده‌رو شلیک می‌کنند. در چند نقطه مأمورین ناظر این جریان بوده‌اند، و همچنین خبر می‌رسد مأمورین انتظامی حتی در موقعی که تظاهرات خاتمه یافته و عابرین به علت مسدود شدن راه‌ها اجباراً آرام در پیاده‌روها ایستاده‌اند، با سرنیزه و شلیک گلوله به طرف آنها حمله می‌کنند و به این ترتیب عده‌ای از اطفال و عابرین بدون جهت کشته یا زخمی شده‌اند.

***

به‌طوری که... کسب اطلاع شده مقارن ظهر روز ۴۲/۳/۱۷ در جاده‌ی کرج، بین پپسی‌کولا و میدان ۲۴ اسفند، تظاهرات کنندگان یک جیپ استیشن پلیس را آتش زدند و راننده‌ی آن را نیز کشته‌اند. ضمناً تظاهرات کنندگان قصد حمله و تصرف کلانتری ۱۲ را داشته‌اند ولی به وسیله‌ی مأمورین کلانتری دفاع شده و بالنتیجه عده‌ای کشته شده‌اند.

***

... تاریخ حادثه: ۴۲/۳/۱۸

ساعت: ۴۵ : ۸

دانشجویان دانشگاه، دانشکده‌ها را ترک نموده و عده‌ای در حدود ۳۰۰ نفر در مقابل دانشکده‌ی علوم، اجتماع کرده و شعار می‌دهند: «درس بر ما حرام است».

... تاریخ حادثه: ۴۲/۳/۱۸ ـ ساعت ۰۰ : ۹

دانشکده‌ی فنی و حقوق تعطیل شده و دانشجویان خارج شدند و در حال حاضر عده‌ای در حدود هفتاد نفر جلوی دانشکده‌ی دندانپزشکی مشغول دادن (این) شعار هستند: «شاه خائن نمی‌خواهیم» این عده به دانشکده‌ی دندانپزشکی وارد شده، آنجا را نیز تعطیل کردند.

***

...تاریخ: ۴۲/۳/۱۸

ساعت:۱۰ : ۹

گوینده: ساواک تهران

گیرنده: اداره‌ی یکم عملیات

...شیخ جواد دولابی که در مسجد ولی‌عصر (واقع) در خیابان دولاب نماز جماعت می‌خواند در روز یازدهم محرم کفن به گردن کرده بود و تقریباً هزار نفر همراه او به خیابان شهباز آمده بودند. فعلاً دستور داده که برای روز هفته شهدا باید ایستادگی کرد و مثل دیگران یا کشته شد، یا زندان.

وضع عمومی بازار متشنج به نظر می‌رسد، بدین ترتیب که مغازه‌ها عموماً بسته و دسته‌های ۳۰ نفری در فاصله‌های متوسط متوقف یا در حرکتند. به نظر می‌رسد که منتظر اجرای برنامه‌ای باشند... عموم دستفروشان بازار با وجودی که دکه‌های خود را بسته‌اند کنار چوب‌های چادر خود آماده ایستاده‌اند...

***

...تاریخ: ۴۲/۳/۱۸

ساعت: ۲۰ : ۹

گوینده: ساواک تهران

گیرنده: اداره‌ی یکم عملیات

... دانشجویان در نظر دارند به‌طور دمونستراسیون در دانشگاه حرکت نمایند. در حال حاضر شعار دانشجویان: «دانشگاه تعطیل است، تا مرگ شاه خائن، نهضت ادامه دارد» می‌باشد.

***

تاریخ: ۴۲/۳/۱۸

ساعت: ۱۰ : ۱۱

دانشجویان دانشکده‌ی کشاورزی کرج در حال حاضر متفرقند. شعار صبح دانشجویان این بوده است:

۱ـ درود بر روان شهدای روز چهارشنبه و پنجشنبه، ۲ـ زنده و پاینده باد خمینی، ۳ـ تا مرگ شاه خائن، نهضت ادامه دارد.

ساواک تهران

پانزده خرداد، افول تمثال نظام مشروطه‌ی سلطنتی و دیکتاتوری در ایران:

پانزده خرداد فصل جدیدی از تاریخ تحولات دوران معاصر قلمداد شده است و محققین و مورخین آن را سرآغاز افول تمثال نظام مشروطه‌ی سلطنتی و دیکتاتوری در ایران دانسته‌اند.

امام خمینی(ره) از بدو ورود به صحنه‌ی مبارزات مردم ایران بر خلاف روش‌های پیشینیان، آرمان سقوط نظام شاهنشاهی و تأسیس حکومت اسلامی در سر داشت. لذا از همان ابتدا وجاهت عقلی و شرعی پایه‌های مشروعیت نظام مشروطه‌ی سلطنتی و شبه روشنفکری وابسته به آن را مورد تردید قرار داد. این روش به طور کلی پشتوانه‌های عقلی و مذهبی رژیم پهلوی را متزلزل و راهی برای دفاع عقلی و شرعی از آن باقی نمی‌گذاشت. نظام شاهنشاهی از زمان ورود امام به صحنه‌ی مبارزات سیاسی تا دوران سقوط، دلهره‌ی مشروعیت عقلی و شرعی را به عنوان کابوسی دردآور به همراه داشت و همین کابوس نه تنها منطق عقلی رژیم را در برخورد با مرجعیت، دین و آرمان‌های مردم زایل کرد حتی منطق تاریخی این رژیم را در چشم انداز دویست ساله‌ی اخیر ایران کور کرد. با وجودی که شبه روشنفکران وابسته به نظام مشروطه‌ی سلطنتی و الیگارشی رژیم پهلوی دیده بودند که در رأس همه‌ی نهضت‌های سیاسی ـ اجتماعی دوران معاصر ایران حضور روحانیت و مرجعیت و نهادهای دینی یک رکن اساسی از ارکان تحولات ایران بود و هیچ دیکتاتوری نتوانسته بود این حضور و رابطه را مورد تردید قرار داده یا تضعیف کند. اما در پانزده خرداد سال ٤٢، رژیم آن خطاهای تاریخی را مرتکب شد و پس از دستگیری امام و کشتارهای عظیم پانزده خرداد... به همان ابزارهای پوسیده و شناخته شده‌ی فرار به جلو و دروغ پردازی و صحنه سازی‌های شبه تاریخی توسل جست. در اینجا نمونه‌هایی از این دروغ پردازی‌ها که نشان از استیصال نظام شاهنشاهی و فقدان منطق عقلی، تاریخی و شرعی این رژیم بوده و تا قبل از پانزده خرداد در هاله‌ای از عوام‌فریبی‌های مذهبی و تاریخی قرار داشت، آورده می‌شود:

۱.گنده‌ترین دروغ نظام مشروطه‌ی سلطنتی انتساب نهضت امام خمینی (ره) به تحریکات خارجی آن هم به ارتش سرخ شوروی و کمونیست‌های بی‌دین بود. این دروغ تاریخی را شاه در نطق ۱۷ خرداد ٤٢ در همدان اظهار کرد:

> **... در چهارشنبه پانزدهم خرداد ارتجاع سیاه چه کرد؟ کتابخانه‌ی پارک شهر را آتش زد، یعنی هرچه که مطابق علم و سواد و احتیاجات امروز باشد به درد او نمی‌خورد... ارتجاع سیاه به اتوبوس‌هایی که دختران دانش آموز را حمل کرد، حمله کرد... ارتجاع سیاه به زن‌های بی‌دفاع در خیابان‌های تهران حمله کرد... ارتجاع سیاه در آن روز لوله کشی آب را خراب کرد، برای اینکه لابد آب تصفیه شده خوردنش حرام است و آب جوی**

کثیف لابد آن مباح است...[1]

نیز ادعا کرد که:

... بلوای پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ بهترین نمونه‌ی اتحاد نامقدس ارتجاع سیاه و قوای مخرب سرخ بود... اوباشان یا فریب خوردگانی که در این بلوا شرکت داشتند چه کردند؟ در خیابان‌های تهران به زن‌های بی‌دفاع حمله بردند، اتومبیل‌های حامل دختران دانش آموز را شکستند، کتابخانه‌ی پارک شهر را آتش زدند، ورزشگاه را خراب کردند، مغازه‌های مردم را به تاراج بردند...[2]

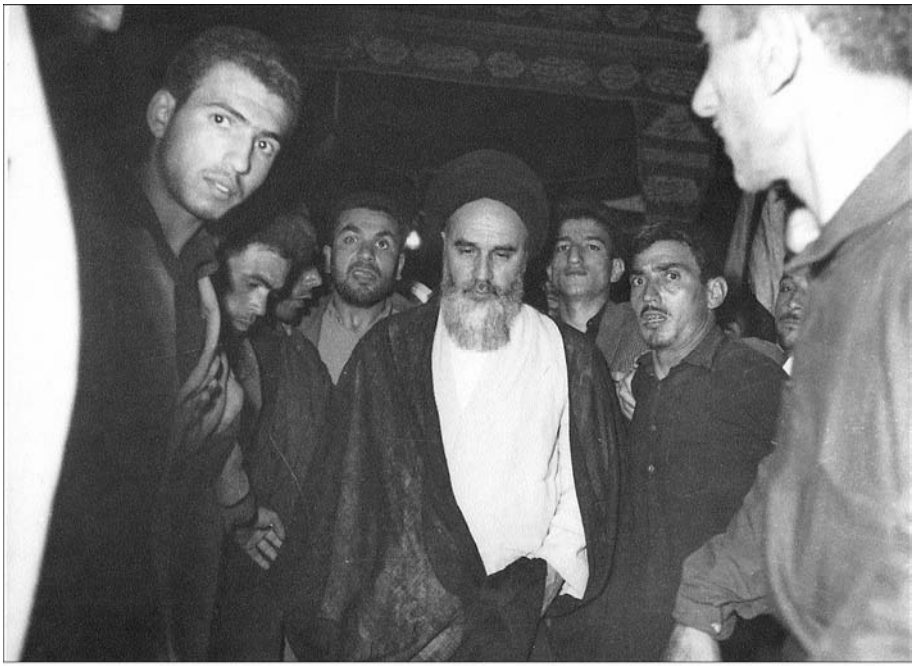

حضور امام در مجلس عزاداری محرم (خرداد ۴۲) در یکی از محله‌های قم

چگونه ممکن بود، قیام یک مرجع بزرگ و پیروان او را به جایی منتسب کرد که نه تنها نسبتی با دین نداشت، بلکه عناصر وابسته به آن در داخل کشور و در رأس آن حزب توده و سایر جریان‌های چپ، به طور کلی نهضت امام خمینی و جنبش پانزده خرداد را جنبشی قشری و شورشی کور و فاقد پشتوانه‌های طبقه‌ی کارگر تلقی می‌کردند؟

۱ .سخنان شاهنشاه، چاپ بهمن، بی تا، ص ۵۰ .

۲ . پهلوی، محمدرضا، انقلاب سفید، چاپ دوم، ص ٤٦ .

مردمی که به خیابان‌ها ریخته بودند و کشته دادند و می‌دیدند که گروه‌های چپ و راست حتی دفاع از نهضت امام خمینی را در حد یک اعلامیه بر نمی‌تابیدند، از چنین دروغ آشکاری چه برداشت می‌کردند؟ چگونه امکان داشت قیام کنندگان مسلمان قم، تهران، ورامین، کاشان، آران، اصفهان، نجف آباد، همایون شهر، خمین، تبریز، اردبیل، بابل، ساری، بهشهر، گرگان، رشت، اهواز، دزفول، کرمانشاه، شیراز و سراسر شهرها و روستاهای ایران[1] را که در دفاع از حریم مرجعیت شیعه و پاسداری از دین به خیابان‌ها ریخته و کشته داده بودند، وابسته به ارتش سرخ شوروی معرفی کرد و در پانزده خرداد از اتحاد ارتجاع سرخ و سیاه حرف زد؟

◆ قیام ۱۵ خرداد از دید استکبار جهانی

شاه در کتاب انقلاب سفید مدعی می‌شود که رهبر ۱۵خرداد «ارتباط مرموزی با حزب توده داشته و آنها بودند که مقام او را به عرش رسانیدند»! در صورتی که حزب توده و ارباب آن (شوروی) از نهضت اسلامی امام خمینی سخت وحشت کردند و آن را سد بزرگی در مقابل پیشرفت آرمان‌های حزبی دیدند، از این رو، با تمام قوا علیه ۱۵ خرداد دست به تبلیغ زدند و همانند جهانخواران غربی پشت سر شاه قرار گرفته و گفته‌های او را تکرار کرده و تا آنجا که توانستند نهضت اسلامی ملت ایران و رهبر آن را مورد تاخت و تاز قرار دادند!

رادیو مسکو شب ١٦ خرداد، نهضت ۱۵ خرداد را چنین مورد ارزیابی قرار داد:

> **عناصر ارتجاعی ایران که از اصلاحات این کشور مخصوصاً اصلاحات ارضی ناراضی هستند و افزایش حقوق اجتماعی و توسعه‌ی آزادی زنان ایران را باب میل خود نمی‌بینند، امروز در تهران، قم و مشهد تظاهرات خیابانی بر پا کردند. آشوب که به وسیله‌ی عده‌ای ایجاد شده، به قصد ضدیت با اصلاحاتی بود که از طرف حکومت ایران در دست اجراست و یا برنامه‌های آنها در دست تهیه است. رهبران بلوا و محرکین اصلی آن برخی از رهبران مذهبی بودند و عناصر ارتجاعی، بازار را به آتش کشیدند، چند مغازه را مورد حمله قرار داده و غارت کردند، اتومبیل‌ها و اتوبوس‌ها را در هم شکستند و به چند اداره‌ی دولتی نیز حمله‌ور شدند.**

رادیو مسکو در این ارزیابی جز تکرار اتهامات رادیو سلطنتی ایران چیزی نمی‌گوید و با به

۱. خوانندگان برای اطلاع بیشتر از فراگیری جنبش امام خمینی(ره) در ایران ر.ک به تاریخ نهضت امام خمینی، جلد اول.

کارگیری کلمه‌ی «ارتجاع»، «مخالف اصلاحات» و دیگر الفاظ رسمی و حرفه‌ای جنبش آزادی-خواهی ملت مسلمان ایران را مورد تهاجم قرار می‌دهد.

رادیو پیک ایران در همین شب به پیروی از ارباب خود همان گفته‌های رادیو ایران را در مورد امام خمینی و قیام ۱۵ خرداد تکرار کرد و امام را «مرتجع» می‌خواند!

پشتیبانی دولت شوروی از شاه و تاخت و تاز او به نهضت ۱۵ خرداد تنها به سطح رادیو محدود نبود، بلکه روزنامه‌های شوروی نیز یکی پس از دیگری به یاری شاه شتافتند و به سهم خود از حمله و دشنام به قهرمانان ۱۵ خرداد و رهبر آنان خودداری نورزیدند. روزنامه‌ی «ایزوستیا» ارگان دولت شوروی در ۱۷ خرداد ٤٢ (۷ ژوئن) می‌نویسد:

... در تهران و مشهد و قم و ری به تحریک عده‌ای از روحانیون مرتجع مسلمان آشوب و بلوایی بر پا شد.

آشوب‌طلبان برای مبارزه علیه اصلاحات ارضی دولت از ایام سوگواری مرسومی... استفاده نموده و عده‌ای از جوانان متعصب عقب افتاده چند مغازه را و چند اتومبیل را واژگون کردند.

و بالاخره مجله‌ی هفتگی عصر جدید ـ چاپ مسکو ـ در تاریخ ۱۹ ژوئن ۱۹٦۳ (۲۹خرداد ۱۳٤۲) زیر عنوان «توطئه‌ی مرتجعین ایران» می‌نویسد :

هر سال در ماه مقدس محرم یک فستیوال مذهبی به یادبود شهادت امام حسین در ایران اجرا می‌گردد. مؤمنین در حالی که لباس عزا به تن دارند در مساجد تجمع کرده، دسته‌جمعی حرکت می‌نمایند. این مراسم امسال نیز به همان وضع همیشگی انجام گرفت. در پنجم ژوئن که تاریخ رسمی خاتمه‌ی این مراسم بود، جمعیت عظیمی در میدان نزدیک بازار تجمع کرده و در حالی که چاقو و چوب به دست گرفته بودند و شعارهای ضد دولتی می‌دادند به طرف وزارت کشور به حرکت درآمدند. وقتی که جمعیت نزدیک وزارت کشور رسید، پلیس چندین تیر اخطار به سوی هوا شلیک کرد ولی جمعیت متفرق نگردیدند و شروع به خراب کردن ساختمان و شکستن درها و پنجره‌های آن نمودند. لذا پلیس شروع به تیراندازی کرد و جمعیت در حالی که کشته‌ها و زخمی‌ها را به جا گذاشته بودند متفرق گردیدند. اغتشاشات در محلات دیگر پایتخت نیز به وقوع پیوست.

...جمعیت به پلیس حمله نموده و ماشین‌های پلیس را واژگون و آتش زدند. در چند ناحیه‌ی شهر آتش‌سوزی رخ داد. دولت از ارتش مدد خواست و حکومت نظامی اعلام کرد و زره‌پوش‌ها برای محافظت مراکز عمده‌ی شهر، مقر شاه و نخست‌وزیری مستقر شدند... تظاهرات ضد حکومتی همچنان در شهرهای مشهد، تبریز، شیراز، قم و ری به

وقوع پیوست... سخنگویان رسمی می‌گویند که تمام این اغتشاشات خود به خود به وجود نیامده، بلکه نتیجه‌ی توطئه‌ی رهبران مرتجع و آخوندهای مسلمان بوده است. سی تن از ملاهای تراز اول دستگیر شده و در میان آنان نام آیت‌الله خمینی... دیده می‌شود... آخوندها قدرت فراوانی در میان طرفداران فرقه‌ی شیعه دارند و به دلایل تاریخی، تعصب مذهبی در میان شیعیان هنوز خیلی قوی بوده و در ماه محرم این تعصب به حداکثر شدت خود می‌رسد.

خمینی و طرفدارانش از این تعصب مردم بهره‌برداری کردند و علناً علیه دولت به توطئه‌هایی دست زدند. آنها ادعا کردند که دولت قصد بر انداختن قوانین اسلام را دارد. آنها از تعصب مذهبی مردم سوء استفاده کرده آنها را اغفال کردند. آنها اصلاحات اجتماعی دولت و حقوق مشترک به بانوان را بهانه کرده، مردم را بر ضد دولت برانگیختند. در اثر تبلیغات آنها اشخاصی که از تعصب کور شده بودند به خیابان‌ها ریخته، به آشوب و بلوا دست زدند... ملاهای مسلمان ایران صاحبان زمین فراوانی هستند و ترس از دست دادن این اراضی باعث مخالفت آنها با دولت شده است... با دلایل کافی می‌توان تصور کرد که ملاها با تمام عناصر ارتجاعی مخصوصاً فئودال‌ها در جریانات اخیر همکاری داشته‌اند... اگر چه نظم در تهران و سایر شهرها برقرار شده. لیکن وضع هنوز بحرانی می‌باشد. ملاهای مرتجع هنوز تسلیم نشده و به دسیسه‌های ضد دولتی خود و پخش اعلامیه ادامه می‌دهند...

این همکاری و اتحاد نامقدس ابرقدرت‌ها و استعمارگران راستی و چپی در حمله به نهضت امام خمینی، نمایانگر عظمت سیاسی و اجتماعی او و میزان اهمیت و اصالت نهضت اسلامی و اثرات ژرف و مثبت آن در میان ملت مسلمان و زحمتکش ایران بود که به طور محسوس و چشمگیری منافع ابرقدرت‌ها و احزاب و سازمان‌های وابسته به آنها را در داخل به خطر می‌انداخت.

۲ـ امریکا که موجودیت خود را در ایران در گرو اجرای «انقلاب سفید» می‌دید و سرسختانه خواستار اجرا و پیاده شدن آن بود، با قیام امام علیه این رفرم استعماری و اسارت‌بار، همه چیز خود را در معرض خطر و نابودی انگاشت. از این رو با تمام نیرو و امکانات علیه امام خمینی و نهضت ضداستعماری او بسیج شد. کمونیست‌ها نیز که با آغاز نهضت اسلامی ایران به رهبری امام دیگر نمی‌توانستند در میان طبقات محروم و رنجدیده‌ی اجتماع نفوذ کرده، آنان را به اسم آزادی در جهت منافع شوروی قرار دهند، سخت احساس خطر کردند و امام خمینی و نهضت او را علیه خود و منافع خویش پنداشتند و خود را ناچار می‌دیدند که با امپریالیسم

غرب و رژیم دست‌نشانده‌ی آن در ایران، همصدا شوند و برای سرکوبی نهضت با آنان همکاری نزدیک و همه‌جانبه‌ای داشته باشند. چنانکه با امپریالیسم انگلیس و رژیم دست‌نشانده‌ی رضاخان قلدر در سرکوبی جنبش اسلامی جنگل همکاری همه‌جانبه‌ای داشتند.

علی‌رغم تلاش بی‌امان استعمارگران شرق و غرب در آلوده ساختن چهره‌ی انقلابی قیام ۱۵ خرداد و سیل تهمت به قهرمانان آن رخداد تاریخی، حقایق در زیر پرده پوشیده نماند و بسیاری از واقعیت‌ها از لابه‌لای قلم نویسندگان غربی که می‌کوشیدند قیام ملت ایران در ۱۵خرداد را ارتجاعی، غیر ملی و آنارشیستی وانمود سازند، بروز کرد و شاه و حامیان غربی و شرقی او را بیش از پیش رسوا کرد؛ و از آنجا که درج همه‌ی مقاله‌ها و نوشته‌های روزنامه‌های غربی درباره‌ی ۱۵ خرداد و بررسی و تفسیر آن نیاز به کتابی جداگانه دارد و از مجال این نگارش بیرون است، به آوردن ترجمه‌ی برخی از نوشته‌های مطبوعات خارجی اکتفا می‌گردد.

روزنامه‌ی الاهرام ـ چاپ قاهره ـ در تاریخ پنجشنبه ۱٦ خرداد ٤۲ زیر عنوان: «تهران شعله‌ور گردیده و اهالی آن با صدای بلند، براندازی نظام حاکم و قطع رابطه با اسرائیل را می‌خواهند» نگاشت:

دیروز تهران از آتش خشم مردم شعله‌ور شد و زبانه‌های آتش به شهرهای دیگر کشید. نیروی نظامی و ارتش شاه با تانک و توپ و زره‌پوش به خیابان‌ها آمد و صدها نفر از تظاهرات کنندگان کشته و زخمی شدند. نیروی نظامی که به مسلسل سنگین مجهز می‌باشد. کاخ شاه را احاطه کرده و راه‌هایی را که به کاخ منتهی می‌شود، بسته است.

تظاهرات قهرآمیز مردم ـ که ناظران سیاسی آن را شدیدترین تظاهرات ضد شاه پس از سقوط دولت دکتر مصدق در سال ۱۹۵۳ می‌خوانند ـ وقتی آغاز شد که زعیم دینی، آقای روح‌الله خمینی و یاوران او دستگیر شدند که موجب شد تظاهرات به یک انقلاب کاخ برانداز تبدیل شود. تظاهرات کنندگان و هیئت‌های دینی که به مناسبت ماه محرم سیاهپوشند، با شعار مرگ بر شاه به اداره‌ی انتشارات و رادیو هجوم کردند و کوشیدند آن را اشغال کنند و نیز به ساختمان‌های وزارت دارایی، وزارت خارجه و اداره‌ی روزنامه‌ی اطلاعات که وابسته به شاه می‌باشد، حمله کردند و آن را به آتش کشیدند و ماشین‌های ارتشی را سنگ‌باران کرده، یک جیپ ارتش را پس از واژگون ساختن آتش زدند. پلیس با مسلسل و گاز اشک‌آور به تظاهرات کنندگان یورش برد و عده‌ای را کشته و زخمی ساخت. بنا به اظهار شاهدان عینی در همان ساعات اول

تظاهرات صدها نفر کشته شدند؛ و دامنه‌ی انقلاب به مشهد که در شمال شرقی ایران قرار دارد نیز کشیده شد و یکی از افراد پلیس در این شهر به قتل رسید و نیز در شهر مقدس قم، انقلاب مردمی به وقوع پیوست.

همین روزنامه در روز ۱۷ خرداد ٤۲ زیر عنوان «آتش در تمام شهرهای ایران شعله‌ور شده است» چنین می‌نویسد:

انقلاب مردمی سراسر ایران را فراگرفته است و تلاش بی‌امان ارتش که به تانک و زره‌پوش مسلح است، در سرکوب انقلاب به جایی نرسیده است. نیروهای انتظامی تهران را در اشغال خود دارند ولی توده‌های مردم توانستند حلقه‌ی محاصره‌ی پلیس را شکسته، برای چندمین بار به منظور اشغال ساختمان اداره‌ی انتشارات و رادیو کوشش به عمل آورند. ارتش با تجهیزات بیشتری به حفاظت از کاخ شاه پرداخته و شاه همراه خانواده‌ی سلطنتی کاخ را ترک گفته و به کاخ سعدآباد که در خارج تهران قرار دارد گریخته است. بنابر نوشته‌ی روزنامه‌ی اطلاعات، شاه شخصاً رهبری سرکوبی انقلاب مردمی را بر عهده دارد و علی‌رغم حکومت نظامی و منع رفت و آمد از طرف دولت، دانشجویان دانشگاه‌ها نیز به انقلابیون پیوستند و آزادی زعمای دینی خود را می‌خواهند و بالای درب ورودی دانشکده‌ی صنعتی پلاکی بالا برده‌اند که: «مرگ بر شاه خون‌آشام».

دامنه‌ی انقلاب به شیراز نیز کشیده شده و در آن شهر چند پاسبان و یک افسر پلیس به شدت زخمی شده‌اند. آتش انقلاب در شیراز وقتی زبانه کشید که ۶ تن از علمای برجسته و زعیم آنان، روح‌الله خمینی بازداشت شدند.

در تهران نیز تظاهرات قهرآمیز و کشت و کشتار ادامه دارد و قبرستان در محاصره‌ی پلیس است تا تعداد کشته‌ها که در آنجا به خاک سپرده می‌شوند از نظرها پوشیده بماند. از تعداد کشته‌شدگان آمار صحیحی در دست نیست.

خبرگزاری آسوشیتدپرس از نیویورک گزارش داد که ده‌ها نفر از دانشجویان ایرانی در برابر سازمان ملل متحد دست به تظاهرات زدند و پلاکارتی حمل می‌کردند که روی آن نوشته بود «ما انتخابات آزاد می‌خواهیم»، «ما می‌خواهیم که حقوق بشر در ایران رعایت گردد»، «مرگ بر شاه» دانشجویان ضمن اعلامیه‌ای که در آنجا پخش کردند یادآور شده‌اند که انقلابیون ایران با اصلاحات مخالف نیستند، با تأمین حقوق زنان نیز مخالفتی ندارند و نیز با مبارزه با بیسوادی مخالفت نمی‌کنند، بلکه با شاه مخالف هستند که از طرف امریکا حمایت می‌شود. گوینده‌ی رسمی دولت ایران زعیم دینی،

روح‌الله خمینی و دیگر علمای دین را متهم کرده که با اصلاحات ارضی شاه مخالفند....

مجله‌ی هفتگی «ابسرواتور عرب» در شماره‌ی هفدهم خود در ژوئن ۱۹۶۳ (خرداد ۱۳۴۲) مقاله‌ای را به تظاهرات خونین ۱۵ خرداد اختصاص داده و تحت عنوان «نیرنگ بزرگ» می‌نویسد:

موج تازه‌ای از اغتشاشات ایران را فراگرفته است. در اوایل این ماه چندین هزار نفر از طرفداران رهبر مذهبی آیت‌الله خمینی دست به تظاهراتی علیه حکومت دیکتاتوری زدند. تظاهرات کنندگان خواستار آزادی زندانیان... و همچنین قطع روابط سیاسی با اسرائیل بودند. دولت ایران چندین سال است که (دو فاکتو) دولت اسرائیل را به رسمیت شناخته است و این شناسایی باعث قطع روابط سیاسی جمهوری متحده‌ی عرب و ایران شد.

همین مجله سپس اضافه می‌کند:

هر چند که شاه در هر لحظه اعلام می‌کند که اکثریت ملت پشت سر او هستند، معذلک دیگر از وضع خویش در برابر جنبش نیروهای انقلابی در تهران مطمئن نیست... گرچه دسته‌های نظامی اغتشاشات ضد دولتی را سرکوب کردند، ولی این امر نتوانست مانع بشود که رهبران مذهبی در ضمن پخش تراکت‌هایی مردم را علیه رژیم شاه به جهاد دعوت کنند. این تراکت‌ها کلیه‌ی مسلمانان صمیمی را دعوت به جهاد علیه حکومتی که راه حقیقی اسلام را پیروی نمی‌کند، می‌کردند. همین تراکت‌ها اضافه می‌کنند که دولت نمی‌تواند قانونی باشد. بنابراین ایمان مذهبی به ما این حق را می‌دهد و این وظیفه را به دوش ما گذاشته است که با دولت مبارزه کنیم.

ابسرواتور عرب سپس می‌نویسد:

اغتشاشات محرم از طرف دولت ایران به موجی از تعصب مذهبی نسبت داده شده است. علم اظهار داشته است که رهبران مذهبی و شیعه‌های متعصب قصد داشته‌اند که علیه رفرم‌های پیشنهادی شاه سابوتاژ کنند... ولی دانشجویان ایرانی در ایالات متحده‌ی امریکا اظهار داشتند که... این اغتشاشات نتیجه‌ی محض و روشن احساسات ضد شاه و عدم رضایت عمومی توده‌ی مردم است، چه شیعه و چه سنی. علاوه بر این نشان دهنده‌ی این اعتقاد است که حکومت در برنامه‌ی اصلاحات خود صادق نیست.

خبرنگار (U.P.I) که خود شاهد قسمتی از جریانات بوده این‌طور گزارش می‌دهد:

تظاهرات کنندگان با مشت‌های گره کرده و فریادهای رعدآسا وارد خیابان‌های اطراف بازار شدند و با قوای ارتشی مواجه گشتند. قوای مسلح به طرف جمعیت تیراندازی می‌کرد ولی مردم همچنان پیش می‌رفتند. من شخصاً ناظر پیشروی شجاعانه‌ی

تظاهرات کنندگان به سوی رگبار گلوله بودم. ایمان مردم به حدی قوی بود که سینه‌ی خود را سپر گلوله می‌کردند و به پیروزی و موفقیت خود اطمینان داشتند، ولی نظامیان با تانک‌های سنگین و مسلسل‌های ساخت امریکا بیکار ننشسته بودند. من خود شاهد بودم که سربازان با خونسردی هر چه تمامتر مردم را هدف گلوله قرار داده، درو می‌کردند. یکی از تظاهرات کنندگان در مقابل من به زمین افتاد و جان سپرد. وقتی خم شدم جوان دیگری در برابر من غلتی زد و بر زمین افتاد و به‌دنبال خود نواری از خون به جای گذاشت. رهگذران جرأت و فرصت کمک به زخمی‌شدگان را نداشتند ولی هنگامی که آتش خاموش شد و دود و آتش برطرف گردید، اجساد کشتگان ظاهر گشت و آنگاه بازاریان به سراغ یاران شهید خود آمده، با روزنامه اجساد آنها را پوشاندند... به اطراف خود نگاه می‌کردم، قلب تهران به صبح بعد از طوفان شبیه است. هر چیزی قطعه قطعه و ویران شده، تمام ادارات دولتی تعطیل و شهر مانند یک قلعه‌ی نظامی تسخیر شده است. فجیع‌ترین وضعی است که در دوران بیست‌ساله‌ی گذشته دیده‌ام. آتش و خرابی، بازار و ادارات دولتی و مغازه‌های فراوانی را فراگرفته. دود سیاه به آسمان بلند است. غرش ماشین‌های آتش‌نشانی از هر گوشه‌ای به گوش می‌رسد ولی هنوز شعله‌ی آتش به آسمان زبانه می‌کشد...[1]

روزنامه‌ی لوموند زیر عنوان «تظاهرات در تهران، قدرت شاه را متزلزل کرده است»، چنین می‌نویسد:

دستگیری خمینی

اول ماه ژوئن برای مسلمانان شیعه‌ی ایران ماه عزا می‌باشد که شهادت حسین ـ سومین پیشوای اسلام ـ را یادآوری می‌کند. امسال ماه عزای شیعیان از شور و هیجان ویژه‌ای برخوردار است. پرچم‌های سیاه تمام شهر را در برگرفته است، بازار در همه جا به ویژه در محله‌های جنوب که از همه فقیرتر و از همه سنّتی‌تر است، به کلی بسته است. هزاران نفر در خیابان‌ها و در زیر گنبدهای بازار سینه می‌زنند.

یک انرژی زیادی در این فعالیت‌ها دیده می‌شود. روز سوم ژوئن آقای خمینی در مسجد بزرگ قم ـ شهر مقدس ایران ـ یک سخنرانی شدیداً قهرآمیز علیه شاه ایراد می‌کند و او را به قاتلین حسین تشبیه می‌نماید. پلیس مداخله کرده، وحشیانه حرف خمینی را قطع می‌کند، قهر و خشم بالا می‌گیرد، خمینی از مردم مسلمان می‌خواهد که مأموران شاه را خفه کنند. مردم به حرکت در می‌آیند، پلیس عقب‌نشینی می‌نماید ولی

۱. نقل از بولتن جبهه‌ی ملی؛ ش ۳، جمعه ۱۷ خرداد ۱۳۴۲.

صبح فردا مأموران درب خانه‌ی خمینی را به صدا در می‌آورند. می‌خواهند به زور وارد خانه شوند. پسر ایشان جلو ورود آنان را می‌گیرد. مأموران شاه او را به قتل می‌رسانند و خمینی را بدون هیچ مجوز اداری دستگیر می‌کنند. خمینی ساعت ۴ دستگیر می‌شود و در ساعت ۶/۵ تظاهرات کنندگان در تهران و تبریز، شیراز و مشهد به راه می‌افتند.

امام در حال رفتن به فیضیه برای ایراد سخنرانی تاریخی ۱۳ خرداد ٤٢

در این تظاهرات به هر پرچم عزای حسین شهید، عکسی از خمینی زده شده بود و نیز بیرق‌هایی دیده می‌شد که روی آن نوشته بود «زنده باد مصدق». اگر از مردم می‌پرسیدی این دو شعار چه معنی دارد می‌گفتند: خمینی امام ماست و مصدق رئیس ماست. تجار بازار در این تظاهرات شرکت داشتند. از اینکه بعضی از تجار و ملاها وابسته به مالکین زمین می‌باشند، حتمی است ولی به نظر می‌رسد که خمینی در این دسته نباشد؛ ولی این حقیقت را نیز نمی‌توان نادیده گرفت که توده‌ی مردم جنوب‌شهر، بیکاران، پیشه‌وران و... در خط واحدی در این تظاهرات شرکت دارند.

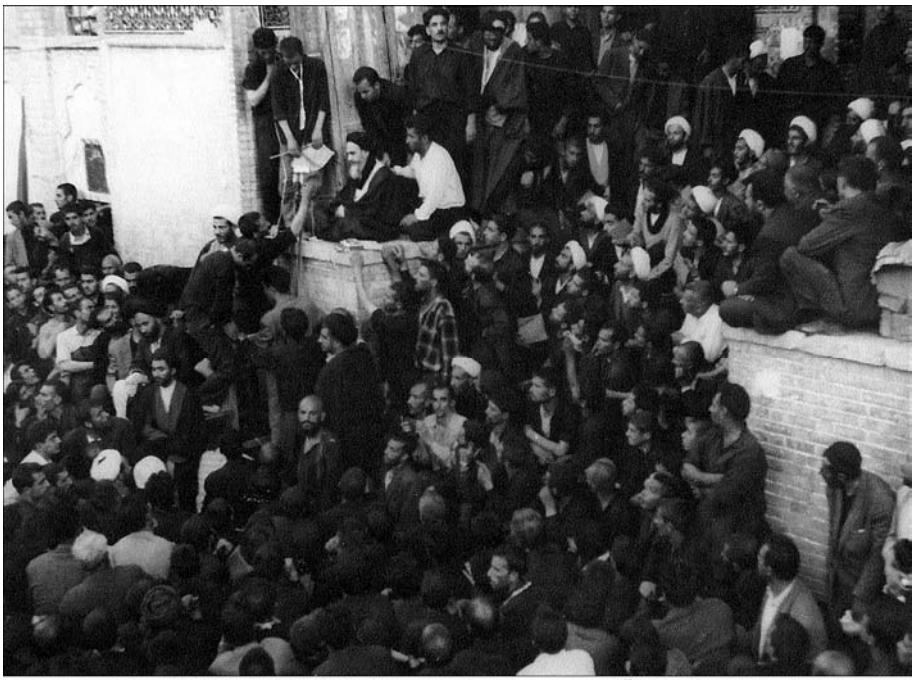

امام هنگام نطق آتشین در مدرسه‌ی فیضیه، عصر عاشورای ۱۳۸۳ (۱۳ خرداد ۴۲)

شکاف بین رژیم سلطه و توده روز به روز عمیق‌تر می‌شود. ملاهای بزرگ در زندان به سر می‌برند و طرفداری توده با آنهاست. جبهه‌ی ملی و مخالفین چپ که خود را از حوادث کنار نگه داشته‌اند، برنامه‌ی معین ندارند و به نظر می‌رسد بیشتر از گذشته ایزوله شده باشند. دانشجویان دست به یک حرکت انقلابی زده‌اند ولی مخالفت آنها تاکنون از محدوده‌ی دانشگاه تجاوز نمی‌کند. کارگران در تهران به شدت و گرمی استقامت می‌ورزند ولی سازمان مرتبی ندارند.[۱]

تهران ـ ۶ ژوئن (آژانس فرانس‌پرس، آسوشیتدپرس، رویتر) از ساعت ۵ صبح که مقررات منع عبور و مرور به اجرا گذاشته شد، تهران سومین روز شورش و عصیان خویش را آغاز کرد. این شورش نسبت به روزهای پیش خفیف‌تر بود. قوای نظامی با اشغال مرکز شهر و محاصره‌ی بازار، شورش‌کنندگان را وادار به تفرق می‌کردند. جمعی از تظاهرات کنندگان که از بازار به راه افتاده بودند یکبار دیگر کوشیدند ساختمان فرستنده‌ی رادیو را تصرف کنند ولی موفق نشدند. در داخل دانشگاه گروه‌های دانشجو

۱. لوموند؛ چاپ فرانسه، شماره ۵۷۶۰، ۲۵/۷/۱۹۶۳.

علیه حکومت تظاهرات می‌کردند. نیروهای نظامی دانشگاه را در محاصره داشتند ولی هنوز درصدد برنیامده بودند که دستور وزارت فرهنگ را درباره‌ی تعطیل دانشگاه به اجرا گذارند. تق و لق بودن کار اتوبوسرانی مانع از آن شد که بسیاری از مأموران دولتی بتوانند به سر کار خود بروند... کاخ شاه، کاخ نخست‌وزیری و قبرستان شهر که قربانیان تظاهرات چهارشنبه (۱۵ خرداد) در آن به خاک سپرده می‌شوند، در محاصره‌ی قوای نظامی است. قبرستان را بدین‌جهت محاصره کرده‌اند که مانع تظاهرات شدید خانواده‌های قربانیان گردند. ۲۳ تانک به مراقبت گمارده شدند، ۲۳ تانک سنگین امریکایی در برابر اداره‌ی شهربانی و وزارت خارجه آماده‌ی عملیات هستند. تانک‌های دیگری نیز همراه با ۶ جیپ مسلح به مسلسل، اداره‌ی پست و تلگراف را می‌پایند و سربازان به‌طور مدام انگشتانشان روی ماشه آماده‌ی فشردن است.

... شاه و ملکه فرح به اتفاق دو فرزندشان چهارشنبه (۱۵ خرداد) که اوج شورش بود، تهران را به قصد کاخ سعدآباد ترک گفتند... وزارت دادگستری تعداد کشته‌شدگان را ۷۴ نفر شمرده که ۶۰ تن آن در تهران و ۱۴ تن در قم بوده است؛ اما به نظر می‌رسد که شماره‌ی قربانیان خیلی بیش از این باشد. حکومت به خبرهایی که در آن تعداد کشته‌شدگان یک هزار تن شمرده شده است، اعتراض کرد. بیمارستان‌های تهران وسیله‌ی نظامیان محاصره شده است و به کسی اجازه‌ی ورود داده نمی‌شود. بیمارستان‌ها از دادن هر گونه اطلاعی درباره‌ی تعداد زخمی‌ها و کشته‌ها امتناع می‌ورزند.

دخالت مصر؟

برای نخستین بار پس از ده سال، پایتخت تحت حکومت نظامی قرار گرفته است... در همان حال که در شهر حکومت نظامی برپاست وضع مبهم است. ژنرال پاکروان رئیس سازمان امنیت در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی اظهار داشت که توطئه‌ای برای واژگون کردن رژیم در کار بوده است. وی تأیید کرد که در سپیده‌دم چهارشنبه (۱۵ خرداد) آیت‌الله خمینی را در قم، آیت‌الله قمی را در مشهد و در حدود ۳۰ تن دیگر از علما را توقیف کرده‌اند. وی اعلام کرد که این اشخاص به اتهام توطئه علیه امنیت کشور محاکمه خواهند شد. مدارک درباره‌ی همدستی اینان با توطئه‌گران خارجی به دست آمده است. وی گفت وجوهی وسیله‌ی مصر در اختیار رؤسای مذهبی قرار گرفته است تا در داخل کشور ایجاد اغتشاش نمایند و با این اغتشاش‌ها سیاست اصلاحات اجتماعی را که شاه اتخاذ کرده است، ناکام گردانند.

ژنرال پاکروان به علاوه تصریح کرد که جبهه‌ی ملی در این حرکت شرکت نداشته

است و تنها تعداد کمی از دانشجویان در تظاهرات شرکت کرده‌اند. هدف آیت‌الله خمینی، رئیس توطئه‌گران با همدستی علمای خارجی این است که می‌خواهد خود را مرجع شیعیان گرداند.

تدابیر غلاظ و شداد درباره‌ی نظم و امنیت

جلسه‌ی هیأت وزیران که عصر روز چهارشنبه منعقد گردید، از ساعت ۱۰ تا ۵ صبح مقررات منع عبور و مرور را تصویب کرد. ژنرال نصیری بلافاصله دستور زیر را صادر کرد: هر گونه اجتماع از ساعت ۸ به بعد ممنوع است و مأموران فرمانداری نظامی دستور دارند به دنبال اولین اخطار شلیک کنند. هر کس علیه نظم عمومی فعالیت کند در معرض مجازات اعدام قرار دارد و مأموران فرمانداری نظامی حق بازپرسی و توقیف هر مظنونی را دارند.

پنج‌شنبه صبح (۱۶ خرداد) شدیدترین شورش‌ها در شیراز به وقوع پیوسته است. تظاهرات کنندگان ـ علما و مبارزینی که پیراهن سیاه در بر کرده‌اند به دنبال آنان می‌باشند ـ به شکستن مغازه‌ها و آتش زدن وسایط نقلیه پرداختند. آنها تقاضای آزادی رؤسای مذهبی را می‌کردند.[1]

روزنامه «دی ولت» زیر عنوان «تظاهرات کنندگان خواهان سقوط شاه شده‌اند» آورده است:

تهران، ۶ ژوئن

ناآرامی‌ها در ایران هنوز ادامه دارد. صبح پنجشنبه (۱۶ خرداد) تظاهرات کنندگان متعصب در شهر جنوبی ایران (شیراز) خواستار سقوط شاه شدند. آنها مغازه‌ها را به هم ریخته، وسایل نقلیه را به آتش کشیدند. در اغتشاشاتی که ۳ روز است به طول انجامیده است، طبق اظهار علم نخست‌وزیر کشور ۲۶ نفر کشته، ۶۰ نفر زخمی شده‌اند. در تهران چتربازان تربیت‌شده‌ی جنگی به جستجو و تعقیب گردانندگان اغتشاشات پرداختند. در محلات مختلف شهر تظاهراتی به وجود آمد که به وسیله‌ی نیروی انتظامی فوراً در هم کوبیده شد. فرمانده‌ی کل ارتش ایران بعد از شنیدن خبر تظاهرات در شیراز فوراً در این شهر حکومت نظامی اعلام کرد. این حالت از چهارشنبه (۱۵ خرداد) در تهران حکم‌فرما می‌باشد. تظاهرات کنندگان پلاکارت‌هایی در دست داشتند که روی آنها این شعارها نوشته شده بود: «نابود باد رژیم کنونی»، «نابود باد دشمنان اسلام»، «ما خواهان آزادی رهبر مذهبی خود هستیم»، «ما تا آخرین قطره‌ی خون در راه هدف مقدس خود به مبارزه ادامه خواهیم داد».

۱. لوموند؛ چاپ فرانسه، شماره ۵۷۱۹، ۷/۶/۱۹۶۳ (۱۷ خرداد ۱۳۴۲).

«دی ولت» در شماره‌ی بالا در گزارش دیگری نوشته است:

اغتشاشات در تهران فروکش می‌کند. پلیس و ارتش اوضاع را تحت کنترل دارند.

تهران ـ ۶ ژوئن. آشوب‌های شدید در پایتخت ایران در روز پنجشنبه فروکش کرده‌اند. کلیه واحدهای ارتش از مرکز شهر فراخوانده شدند، ولی در نزدیکی کاخ تابستانی شاه تیراندازی‌هایی دیده می‌شد. صبح پنجشنبه (۱۶ خرداد) گروهی از مردم کوشیدند تا برای سومین بار ساختمان ایستگاه رادیوی تهران را به تصرف خود در آورند. در تعقیب این جریانات واحدهای ارتش مرکز شهر را به محاصره‌ی خود درآوردند و تیرهای هوایی خالی کردند. از آن پس سربازان به سوی بازار که مرتب محل تجمع انقلابیون قرار دارد حمله کردند... چتربازان در تمام مدت صبح پنجشنبه محلات مختلف شهر را به جستجوی طغیان‌گران، مورد هجوم قرار دادند. ۲۵ تانک جنگنده بر گرد وزارت خارجه حلقه زده‌اند. کاخ سلطنتی توسط نیروهای هوایی ارتش محافظت می‌شود. شاه برخلاف گزارش‌های سابق قبول نکرده که همراه با خانواده‌اش کاخ سلطنتی را ترک کند. او همراه سایر اعضای دولت کلیه‌ی اقدامات لازم را برای سرکوب شورش، رهبری می‌کند. دانشگاه تهران صبح پنجشنبه بسته شد. دانشجویان اخلالگر به وسیله‌ی کماندوهای پلیس از هم پراکنده شدند... کمیسیون امنیتی در جلسه‌ی فوق‌العاده‌ای خواستار اقدامات شدیدتری علیه تظاهرات بعدی شد. به پلیس و ارتش فرمان داده شد هر کوششی را برای اخلالگری و ایجاد اغتشاش فورا در نطفه خفه کنند...[1]

لوموند در گزارش دیگری آورده است:

... در تهران هنوز شهر به وسیله‌ی ارتش اشغال شده است و بازار و دیگر مناطق پرجمعیت جنوب را تحت‌نظر دارد. در داخل بازار و نیز در کنار مساجد سرباز مستقر شده است. تمام فعالیت‌های شهری اکنون فلج شده، مغازه‌ها بسته، در خیابان‌های اصلی حرکت وسایل نقلیه قدغن است. در هنگام شب صدای تیراندازی و رگبار مسلسل شنیده می‌شود.

---

۱. برای روشن شدن این حقیقت که مطبوعات خارجی روی دریوزگی و وابستگی به امپریالیسم، اخبار ۱۵ خرداد را مستقیماً از دستگاه تبلیغاتی ایران می‌گرفته‌اند و به نفع رژیم می‌نوشته‌اند، در گزارش بالا دقت نمایید. در این گزارش با تیتر درشت اعلام شده که «اغتشاشات فروکش کرد، کلیه‌ی واحدهای ارتش از مرکز شهر فراخوانده شدند»! ولی از آنجا که دروغگو کم‌حافظه می‌شود، بعد از چند سطر آمده که: «مردم کوشیدند تا برای سومین بار ساختمان ایستگاه رادیوی تهران را به تصرف خود درآورند و به ارتش دستور شدت عمل داده شد».

تظاهرات خونین در شیراز و قم

روز پنجشنبه تظاهرات قهرآمیزی در شیراز به وقوع پیوست. تعداد زیادی کشته و زخمی شدند. تظاهرات کنندگان ـ همانند تظاهرات کنندگان پایتخت ـ مغازه‌های شیراز را خراب و غارت کردند و ساختمان‌ها، سینماها و اتومبیل‌ها را به آتش کشیدند. تعدادی از اتومبیل‌ها متعلق به پلیس بوده است.

از نیروهای انتظامی یک کلنل و عده‌ای پلیس زخمی شده‌اند. چهار رهبر مذهبی من‌جمله آیت‌الله محلاتی دستگیر شده، به تهران انتقال داده شدند.

از طرف دیگر در شهر مقدس قم ـ که در ۱۰۰ کیلومتری جنوب تهران واقع است ـ نیز شورش‌هایی به وقوع پیوسته است. از این شهر نیز افرادی کشته و زخمی شده‌اند... ستون‌های ارتش رفت و آمد تهران به قم را متوقف ساخته‌اند.

تظاهرات دیگری نیز در مشهد و تبریز به وقوع پیوسته است...

رئیس دولت از توطئه سخن می‌گوید.

آقای اسدالله علم نخست وزیر ایران در پنجشنبه در مصاحبه‌ی رادیویی اظهار داشت که از افشا شدن به موقع توطئه‌ی سران مذهبی خوشحال است. به گفته‌ی وی این توطئه قرار بود تا ۱۵ روز دیگر به مرحله‌ی اجرا در بیاید... در چنین شرایطی احتمال خطر می‌رفت که دولت قادر به مقاومت نباشد... بدین‌طریق، آقای علم، تز عمومی ژنرال پاکروان را که طبق آن حوادث اخیر به یک توطئه‌ی سیاسی برای سرنگونی رژیم مربوط بوده است، تأیید می‌کند...

به نظر می‌رسد که شورش روزهای چهارشنبه و پنجشنبه (۱۵ و ۱۶ خرداد) جز یک برنامه‌ی عمومی از پیش تعیین شده نبوده است، بلکه به علت دستگیری رهبران مذهبی به ویژه دستگیری آیت‌الله خمینی ـ که از پرستیژ غیرقابل انکاری در میان توده‌های مسلمان شیعه برخوردار است و این پرستیژ به خاطر آن است که ایشان از ماه مارس گذشته رهبری جنبش مذهبی مخالف رژیم را به عهده گرفته‌اند ـ به وجود آمده است.[۱]»

«دی‌ولت» نیز آورده است:

مسلمانان علیه اصلاحات، بازار در حال آتش‌سوزی

دولت علم حکومت نظامی اعلام می‌کند، اخبار «دی‌ولت»

تهران ـ ۵ ژوئن. [تعدادی] کشته و زخمی از نتایج تشنجات شدیدی است که در

۱. لوموند؛ ۸ ژوئن ۱۹۶۳ (۱۸ خرداد ۱۳۴۲).

پایتخت ایران به وقوع پیوستند. طبق احتمالاتی که داده می‌شد و صدها نفر از مردم کشته شده‌اند دولت علم در تهران حکومت نظامی اعلام کرد. ارتش با تانک و مسلسل علیه طرفداران رهبر مسلمانان، خمینی، که علیه اصلاحات شاه دست به اعتراض زده‌اند وارد عمل شد... تهران در تمام مدت روز همانند شهری در حال محاصره جلوه می‌کرد. بعد از اغتشاشات چنین می‌نمود که گردبادی وزیده است. تظاهرات کنندگان، بازار را در چندین نقطه به آتش کشیدند. خیابان‌های مرکز شهر مملو از باقیمانده‌ی خرابی‌ها و قطعات شیشه و پنجره‌اند. دولت علم اعلام کرده که علیه نیروهای مخالف بدون ترحم پیش خواهد رفت. کاخ شاه در محافظت شدید است. نیروهای محافظ کلیه‌ی خیابان‌هایی را که به کاخ منتهی می‌شود کنترل می‌کنند، علاوه بر این بعضی از وزارتخانه‌ها نیز در تصرف و کنترل نیروهای محافظ است. اقدامات امنیتی هنگامی در پیش گرفته شد که مسلمانان متعصب کوشش کردند بخش رادیو و مطبوعات را محاصره کرده، به وزارت صنعت که در مجاور آن قرار دارد هجوم آورند.

آنچه موجب این اغتشاشات شد دستگیری تقریباً ۱۳۰ نفر از اعتصاب‌کنندگان در سه‌شنبه شب و دستگیری خمینی و معاونش در صبح چهارشنبه (۱۵ خرداد) بود...[۱]

روزنامه تایمز مالی نوشت:

... شیشه‌های شکسته‌ی ساختمان‌های دولتی و ردپای نفرت‌انگیز تانک‌ها در معبرهای اصلی تهران، نمادی از وضعیت فعلی ایران است. آمار تلفات مالی و جانی بسیار سنگین است. حکومت نظامی همچنان در تهران ادامه دارد... این آشوب‌ها تنها متعلق به پایتخت نیستند بلکه در برخی از دیگر شهرهای مهم نیز رخ دادند. حمله‌ای دیگر برای به دست گرفتن و اشغال ایستگاه رادیویی انجام شد. مقامات و صاحب‌منصبان رسمی معتقدند که شورش‌ها برای اشغال مراکز آب و برق شهر نیز پیش رفته بودند و موفق شدند از مرز نیروهای پلیس و ارتش بگذرند.

شورش‌ها نقطه‌ی اوجی برای درگیری بین دولت و روحانیون محسوب می‌شد. روحانیون به رهبری آیت‌الله خمینی در مخالفت با اصلاحات ارضی به سر می‌برند...[۲]

روزنامه‌های صهیونیستی در فلسطین اشغالی که از خیزش و خروش ملت ایران بر ضد شاه و صهیونیست‌ها سخت بیمناک و نگران شده بودند، با آوردن یک سلسله تحلیل‌های زهرآگین و گزارش‌های دروغین کوشیدند که مسلمانان را به اختلاف‌های داخلی بکشانند، اذهان را

۱. «دی‌ولت»؛ شماره‌ی ۱۲۹، ۶/۶/۱۹۶۳ (۱۶ خرداد ۱۳۴۲).

۲. تایمز مالی؛ چاپ لندن، ۱۹/۶/۱۹۶۳.

مشوب کنند و حرکت اسلامی ایران را به زیر سؤال ببرند. از این رو، این‌گونه به یاری شاه شتافتند:

شاه شیعیان را مات کرد

متعصبین مذهبی که قصد داشتند با کمک مصر علیه اصلاحات شاه قیام کنند، مرتجع‌ترین عنصر جهان اسلام هستند. شاه ایران، محمدرضا پهلوی در هفته‌ی گذشته بر توطئه‌ای که به نظر می‌رسید وخیم‌ترین توطئه علیه حکومت وی در ده سال اخیر است فایق آمد...

مبارزات دائمی میان شیعه و سنی و نیز این حقیقت که شیعیان به صورت اقلیت در عالم اسلام باقی مانده‌اند، باعث شد که این دسته مورد آزار و اذیت تعقیب‌کنندگان سنی قرار بگیرند و در بسیاری موارد نیز به صورت یک نهضت زیرزمینی فعالیت کنند. شرایط مزبور باعث شد که پیروان شیعه اطاعت کورکورانه و وفاداری بدون چون و چرایی نسبت به رهبر مذهبی خود داشته باشند و حاضر باشند در راه اجرای اوامر او جان خود را نیز فدا کنند. در نتیجه پیروان مذهب شیعه به مرور زمان به صورت مرتجع‌ترین و متعصب‌ترین دسته‌های اسلامی در آیند و با توسعه و تحول جامعه‌ی عرب که در نزد آنها به منزله‌ی کفر بود، به شدت مخالفت کنند.

مراکز اصلی قدرت مذهب شیعه، در ایران و عراق است (در حدود نیم میلیون شیعه در عراق سکونت دارد) و پیروی میلیون‌ها نفر ساکنان کشور از مذهب شیعه، قدرت سیاسی بزرگی در میان سران این مذهب ایجاد کرده است، که هیچ حکومتی نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد.

با این وجود انقلاباتی که در ۱۲ سال اخیر در خاورمیانه اتفاق افتاد قدرت مذهب را در این کشورها به کلی متزلزل ساخت و به موقعیت مذهب شیعه نیز لطمه وارد کرد. از این لحاظ مبارزه‌ی شیعیان ایران با هدف‌های اجتماعی شاه به خصوص تساوی حقوق زنان، به منزله‌ی مبارزاتی است که امیدی به موفقیت آن نیست.

موضوع جالب توجه در اغتشاشات اخیر ایران، رفتار دوگانه‌ی سرهنگ ناصر، حاکم مصر است. حاکم مصر از آغاز حکومت تاکنون ادعای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی در آن کشور را داشته است و به خاطر اصلاحات مزبور از حمله به محالّ مذهبی محافظه کار و محدود ساختن آن خودداری نکرده است، لیکن در ایران به دلیل هدف سیاسی خود از همکاری با محافل مرتجع خودداری نکرده و سعی دارد به وسیله‌ی عمال خود و نیز

جمع‌آوری اسلحه رژیم شاه را سرنگون کند...[1]

در مقاله‌ی دیگری زیر عنوان «چه عواملی باعث اغتشاشات اخیر ایران شد» آوردند:

نخست‌وزیر ایران اعلام داشت که در تظاهرات اخیر آن کشور که باعث کشته شدن ده‌ها نفر و زخمی‌شدن صدها نفر دیگر شد، مذهبیون مرتجع دست داشتند. صاحبان بزرگ اراضی و افراد مذهبی مرتجع با اصلاحاتی که در رفراندوم اخیر از طرف اکثریت قاطع رأی‌دهندگان به تصویب رسید مخالفت کردند.

نمی‌توان گفت اصلاحات مزبور، اصلاحات دامنه‌دار و وسیعی است ولی همیشه عوامل دست راستی‌تر و مرتجع‌تر نیز یافت می‌شوند که با اقداماتی که جهت مترقیانه دارد مخالفت کنند. همین‌ها مسئول خونریزی اخیر تهران و شهرهای دیگر ایران هستند...

اصلاحات ارضی تاکنون شامل ۱۵ تا ۲۰ درصد از پنجاه هزار دهکده ایران شده است. بر طبق اصلاحات مزبور مالکیت ارضی، صاحبان اراضی به ۵۰۰۰ دو نام (هر دونم ۱۰۰۰ مترمربع) محدود گردیده است. صاحبان اراضی از این امر ضرری نمی‌بینند زیرا اراضی تقسیمی به قیمت کامل به کشاورزان فروخته می‌شود...

چه علتی باعث شد که شاه اصلاحات مزبور را انجام دهد؟ زیرا همه می‌دانیم که خود وی نماینده‌ی صاحبان اراضی و سرمایه‌داران بزرگ است. شاه اصلاحات مزبور را اعلام کرده است تا از یک نقطه عمومی پیشگیری کند... شاه و دولت می‌دانند که با عدم رضایت کشاورزان و کارگران... نمی‌توان وضع موجود را حفظ کرد... هدف اصلاحات ارضی ایجاد دو دستگی در طبقه کشاورز است. به این منظور که یک طبقه کولاک ایجاد

---

۱. روزنامه‌ی معاریو؛ چاپ تل‌آویو، ۹/٦/۱۹٦۳ م.

روزنامه‌ی یاد شده در این مقاله خود نقشه‌های زیر را دنبال کرده است:

۱- اختلاف‌های مسلمانان شیعه و سنی را که به دست فراموشی سپرده شده بود، زنده کند و دامن بزند.

۲- مکتب تشیع را (که خطرناکترین ایدئولوژی بر ضد صهیونیسم و امپریالیسم را دربردارد) مذهبی ارتجاعی بنمایاند.

۳- تقلید از مراجع و رهبران مذهبی را ارتجاعی و سخیف جلوه دهد. (مخالفت با اصل ولایت فقیه)

٤- اختلافات نژادی عرب و عجم را زنده کند و احساسات ناسیونالیستی را دامن بزند.

٥ - قیام ۱۵ خرداد را علیه اصلاحات ارضی، حقوق زنان و... وانمود کند.

٦ - دگرگونی‌های مصر و عراق و برخی دیگر از کشورهای اسلامی را که به دوران شاهی پایان بخشید بر ضد اسلام و مذهب شیعه بنمایاند.

۷- نقش جمال عبدالناصر را در پدید آمدن قیام ۱۵ خرداد، مسلم و قطعی نشان دهد.

نماید و رابطه بین این طبقه و طبقه‌ی کارگر را قطع کند. بنابراین نمی‌توان گفت اصلاحات ایران حقیقتاً یک اصلاحات مترقیانه است...

انگیزه‌ی تظاهرات کنندگان تهران این بود که دولت را وادار سازند از اجرای اصلاحات خودداری کند، لیکن در این امر موفقیتی نخواهند داشت؛ زیرا فشار ملت بر شاه و دولت فوق‌العاده است و نیز نمی‌توان چرخ‌های زمان را به عقب برگردانید. خونریزی که از طرف ارتجاع به عمل آمد باعث خواهد شد که مرتجعین بیشتر در انزوا قرار بگیرند.

حزب توده و جبهه‌ی ملی دکتر مصدق تاکنون بارها لزوم افسار زدن به سران مذهبی را که در حیات سیاسی ملت ایران دخالت می‌کنند... گوشزد کرده‌اند. شکی نیست که در مقابل این نقشه‌های سران مذهبی، شاه، دولت، حزب توده و جبهه‌ی ملی در یک صف قرار دارند....[1]

در روزنامه‌ی دیگری جوسازی بر ضد اسلام و قیام ۱۵ خرداد این‌گونه دنبال شده است:

... اختلاف میان رهبران مذهبی از یک طرف و دولت و طبقه‌ی روشنفکران از طرف دیگر، تنها به اصلاحات ارضی محدود نیست. ایران با وجودی که یک کشور اسلامی است و اسلام مذهب رسمی آن می‌باشد، اما تعصبی که در کشورهای عربی وجود دارد در این کشور دیده نمی‌شود. به علاوه در میان عده‌ی زیادی از مردم ایران تمایل زیادی به احیای ایران باستان و تمدن قدیم ایران قبل از اسلام نشان داده می‌شود. بیشتر ایرانیان علاقه دارند آنچه را که مخصوص ملت ایران است از جمله سازش و تحمل نسبت به دیگر گروه‌های مذهبی و نژادی که ایرانیان را از اعراب مستثنا می‌سازد، به صورت برجسته‌ای جلوه دهند. در ایران علاوه بر مسلمانان عده‌ای یهودی، بهایی، ارمنی و زرتشتی نیز زندگی می‌کنند و این امری است که برخلاف میل و رضایت افراد مذهبی متعصب می‌باشد. از این رو، در شعارهای تظاهرات کنندگان چند روز پیش (۱۵ خرداد ۴۲) شعار ضد اسرائیلی و ضد یهودی مقام مهمی داشت. تظاهرات کنندگان کوشش داشتند به ملت ایران بباورانند که شاه و دولت او اصلاحات ارضی را با کمک مربیان اسرائیلی انجام می‌دهند. به علاوه از سربازان اسرائیلی برای حفظ و نگهبانی کاخ‌های شاه استفاده می‌شود...

شعارهای ضد اسرائیلی و ضد یهودی به خودی خود نشان می‌دهد که اغتشاشات از خارج هدایت شده است و برنامه‌ی آن در کنار رود نیل ریخته شده است... این نگرانی وجود داشت که اغتشاش‌کنندگان عملیاتی بر ضد یهودیان انجام دهند. نامه‌های

۱. روزنامه گل‌ها عام؛ ارگان حزب کمونیست «اسرائیل»، ۹/۶/۱۹۶۳ م.

تهدیدآمیز و نیز اعلامیه‌های ضد یهودی در محله‌های یهودی‌نشین تهران و اصفهان و شیراز نشان می‌دهد که توطئه‌کنندگان قصد داشتند به یهودیان و در درجه‌ی اول به اسرائیلی‌هایی که در ایران کار می‌کنند صدمه وارد سازند، لیکن دولت قوای محافظ در نقاط یهودی‌نشین قرار داد و از وقوع چنین حادثه‌ای جلوگیری کرد... حکومت فعلی ایران عامل باثباتی و علاقه‌ی اسرائیل به ادامه‌ی این حکومت به منافع ایران و حفظ صلح این منطقه است. می‌توان امیدوار بود که قوای طرفدار دولت از بروز تشنجاتی که ممکن است به استقلال ایران لطمه وارد سازد جلوگیری نماید. در عین حال ما نسبت به آینده‌ی جامعه‌ی یهودیان ایران نگران هستیم... شعارهای ضداسرائیلی و ضد یهودی کافی است ثابت نماید که بهتر است یهودیان ایران محل مطمئنی برای آینده خود در نظر بگیرند. تحرکات ناصر از امنیت یهودیان کشورهای اسلامی کاسته است. هر تغییر و تحولی ممکن است در درجه‌ی اول یهودیان را مورد خطر قرار دهد... دولت ایران روش لیبرالی نسبت به مهاجرت یهودیان به اسرائیل دارد و به این علت تابعیت آنها را لغو نمی‌کند. بدین‌ترتیب که از لحاظ قانونی آنها می‌توانند هر وقت بخواهند به ایران باز گردند و برخی نیز از این موضوع استفاده می‌کنند....[1]

روزنامه‌های صهیونیستی در شرایطی روی «توطئه»ی تظاهرات کنندگان ۱۵ خرداد بر ضد یهودیان جار و جنجال به راه انداخته‌اند و از «آینده‌ی جامعه‌ی یهودیان ایران» اظهار نگرانی کرده، زمزمه‌ی مهاجرت آنان به فلسطین اشغالی را ساز کرده‌اند که در یکی از روزنامه‌ی اسرائیلی تلگرامی از نماینده‌ی کنگره‌ی جهانی یهود در تهران به چاپ رسیده است و در آن آشکارا اعلام شده است که تظاهرات ایران اصولاً «جنبه‌ی ضد یهودی ندارد»:

... تلگراف زیر از طرف آقای موسی کرمانیان نماینده کنگره جهانی یهود در تهران به اداره کنگره در تل‌آویو رسیده است: «اغتشاشات، جنبه‌ی ضد یهودی ندارد و به جامعه‌ی یهود صدمه‌ای وارد نشده است. دولت بر اوضاع مسلط است... بحران هنوز ادامه دارد...[2]

شعارها و تظاهرات ملت به‌پاخاسته‌ی ایران بر ضد شاه و صهیونیست‌ها، در روز ۱۵ خرداد۴۲ تا آن پایه بلند و رسا بود که در فلسطین اشغالی و درمیان صهیونیست‌ها نیز به خوبی طنین‌انداز شد. اشغالگران فلسطین فریاد رسای مردم ایران بر ضد اشغالگران را

---

۱. لمرحاب؛ چاپ تل‌آویو، ارگان اتحاد کارگر، ۱۰/۶/۱۹۶۳ م ـ روزنامه هتسوفه، ارگان «حزب جبهه مذهبی ـ ملی اسرائیل»، ۹/۶/۱۹۶۳.

۲. روزنامه‌ی هابوکر؛ چاپ تل‌آویو، ۱۰/۶/۱۹۶۳.

شنیدند و پیام ضد صهیونیستی قیام ۱۵ خرداد را دریافت کردند. از این رو، با تیتر درشت آوردند:

تظاهرات علیه اسرائیل در تهران

دیروز هزاران نفر مسلمان شیعه در خیابان‌های تهران تظاهرات کرده و قطع هرگونه روابطی با اسرائیل را خواستار شدند. تظاهرات کنندگان در دسته‌هایی که هر سال به یادبود نوه‌ی حضرت محمد تشکیل می‌شود بر ضد شاه و اسرائیل شعارهایی دادند.[1]

این روزنامه در گزارش دیگری با تیتر درشت اعلام کرد:

تظاهرات کنندگان فریاد «شاه یهودی شده!» سر دادند

کسی که شاهد اغتشاشات اخیر تهران بوده است گزارش می‌دهد که افراد متعصب فریاد می‌زدند:

«شاه اسرائیلی شده» است.

اکبرت بهری (بهاری) وکیل مدافع مقیم اسرائیل که امروز ساعت ۳ صبح از تهران وارد فرودگاه لیدا شد، وقایع اخیر تهران را برای خبرنگار ما شرح داد. او اظهار کرد که تظاهرات کنندگان فریاد می‌زدند: «شاه دیگر به سربازان خود اطمینان ندارد و سربازان اسرائیلی را مقابل ما قرار داده است.» وی اضافه کرد که: جنبه‌ی ضداسرائیلی تظاهرات مزبور به حدی برجسته بود که تظاهرات کنندگان فریاد می‌زدند:

«شاه اسرائیلی شده» ـ «شاه یهودی شده»

مشارٌالیه که ۱۸ روز در تهران اقامت داشته است اظهار داشت تا دیشب هیچ‌گونه اطلاعی از وارد آمدن صدمه به اسرائیلی‌های مقیم تهران و یا افراد جامعه‌ی یهودی به دست نیاورده است. وی اضافه کرد:

... تانک‌ها و واحدهای ارتش در تمام طول راه و نیز اطراف فرودگاه مستقر بوده‌اند.

آقای بهری اظهار داشت: تظاهرات کنندگان در درجه‌ی اول علیه اصلاحات شاه تظاهرات کردند و در این میان همه‌ی کاسه کوزه‌ها را بر سر اسرائیل شکستند. تظاهرات کنندگان را دیدم که بسیاری از آنها از جوانان بودند....[2]

خبرگزاری‌های غربی ـ به ویژه صهیونیستی ـ نیز تبلیغات دروغین و دور از واقعیت رژیم شاه علیه قیام ۱۵ خرداد را با آب و تاب فراوان مخابره کردند و نقش جمال عبدالناصر و مالکان را در آن قیام با تبلیغات گسترده‌ای انتشار دادند و بار دیگر ماهیت ضد خلقی و

۱. معاریو؛ چاپ تل‌آویو، ۵/۶/۱۹۶۳ م.

۲. پیشین؛ ۷/۶/۱۹۶۳ م.

غیرانسانی دستگاه‌های خبرپراکنی غرب و شرق را به نمایش گذاشتند و این واقعیت را برای چندمین بار آشکار ساختند که جهانخواران و رسانه‌های گروهی آنان، وقتی که پای منافع استعماری و غارتگرانه‌شان در میان باشد، چگونه از جنایات، تجاوزات و نامردمی‌ها چشم می‌پوشند و همصدا با دیکتاتورها و آدمکش‌ها به جوسازی و دروغ‌پردازی بر ضد ملت‌ها می‌پردازند، واقعیت‌ها را انکار می‌کنند، حقایق را نادیده می‌گیرند، زورمداران خون‌آشام را «مصلح»!، «مترقی»، «میهن‌دوست»، «یار و هوادار حقوق دهقانان، کارگران و زنان» و... می‌نمایانند و قربانیان ظلم و چپاول و تجاوز را «مرتجع»، «عقب‌مانده» و «آلت دست مالکان و بیگانگان»، می‌خوانند و آنگاه می‌بینیم که سفارت ایران در آلمان با خرسندی و بالندگی گزارش می‌دهد که تبلیغات دروغین شاه در غرب توانسته است افکار را فریب دهد و به غربی‌ها بباوراند که تظاهرات کنندگان ۱۵ خرداد ٤٢ «مخالف اصلاحات ارضی و شرکت بانوان در مقدرات کشور هستند»!! و توصیه می‌کند که:

> **... اکنون مهم‌ترین وظیفه‌ی ما این است که از این موقعیت حداکثر استفاده را بنماییم و با تبلیغات وسیع، از یک طرف بقایای مخالفین و مفسده‌جویان را در داخل رسوا نموده و از طرف دیگر به کشورهای غربی اهمیت خاص برنامه‌های اصلاحی شاهنشاه را بفهمانیم...**

این جوسازی‌ها و حق‌کشی‌های امپریالیسم خبری و همصدایی بنگاه خبرپراکنی جهان با دستگاه تبلیغاتی شاه و تأثیر نامطلوب آنان روی افکار مردم جهان، دل امام را سخت به درد آورد؛ از این رو، پس از آزادی از زندان در سخنرانی خود در تاریخ ٢٦ فروردین ١٣٤٣ دردمندانه اظهار کرد:

> **... افسوس که دست ما از عالم کوتاه است، افسوس که صدای ما به عالم نمی‌رسد، افسوس که گریه‌های این مادرهای بچه‌مرده نمی‌رسد به دنیا. ما را کهنه‌پرست معرفی می‌کنند، ما را مرتجع معرفی می‌کنند... جراید خارج از ایران، آنهایی که با بودجه‌های گزاف برای کوبیدن ما مهیا شده‌اند، در خارج ما را مخالف اصلاحات ـ که اسلام در رأس اصلاحات واقع شده است ـ معرفی می‌کنند، مخالف ترقی مملکت معرفی می‌کنند...**[1]

با تفاصیل مذکور، عکس العمل نظام مشروطه‌ی سلطنتی و رسانه‌های وابسته به آن در داخل و خارج نشان می‌دهد که امام خمینی و نهضت پانزده خرداد ضربه‌ی نهایی را دقیقاً به نقطه‌ی حساس رژیم شاه و قدرت‌های خارجی حامی نظام شاهنشاهی و احزاب مدعی مبارزه وارد

۱. صحیفه‌ی امام؛ ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۸۵.

ساخته و تحقیقاً این ضربه به مشروعیت عقلی و دینی نظام مشروطه‌ی سلطنت و ارکان وابسته به این نظام وارد شده است...

امام در هنگام سخنرانی در مسجد اعظم قم پس از آزادی از زندان (۲۶ فروردین ۴۳)

٤ـ رژیم، عجولانه و بدون پیروی از منطق خاصی، پس از کشتار پانزده خرداد و دستگیری مرجعیت، اقداماتی را در رسانه‌ها انجام داد که پیش از آنکه نشان از پیروزی باشد، نمایانگر بازسازی مشروعیت از دست رفته بود.

روزنامه‌های عصر تهران در روز ۱۵ خرداد با تیتر درشت، اعلامیه‌ای را که به نام آقای میلانی و آقای قمی جعل شده بود منتشر ساختند! عنوان درشت «حضرت آیت‌الله میلانی و آیت‌الله طباطبایی قمی مردم را به آرامش و رعایت نظم دعوت کرده‌اند» در بالای صفحه‌ی اول روزنامه‌های عصر تهران جلب نظر می‌کرد که خود بازگوکننده‌ی ترس و وحشت و اضطراب شاه از قیام مردمی ۱۵ خرداد بود که از طرفی آقای قمی را دستگیر و به زندان گسیل می‌داشت و از طرف دیگر به نام او و آقای میلانی اعلامیه جعل می‌کرد تا از نفوذ آنان برای فریب و اغفال مردم سوء استفاده کند!

پاکروان ـ رئیس سازمان جاسوسی ـ سراسیمه در ساعت یک و نیم بعدازظهر روز ۱۵ خرداد به مصاحبه‌ی مطبوعاتی نشست و بیشرمانه‌ترین ناسزاها و نسبت‌های ناروا را متوجه

جامعه‌ی روحانیت و قائد بزرگ اسلام کرد و ضمن دم‌زدن از مذهب اثنی‌عشری و آمادگی رژیم برای فداکاری در راه دین و... که جز نشخوار عوام‌فریبی‌های همیشگی شاه چیز تازه‌ای در برنداشت چنین گفت:

... اما بین ایرانیان طبقه‌ای هست به اسم روحانی و اینها وظیفه دارند اصول دین را به سایر هموطنان خود بیاموزند و آنها را در راه صحیح مذهب هدایت کنند و چون این طبقه برخلاف سایر طبقات فقط جنبه‌ی معنوی دارند، جامعه برای آنها احترام خاص قائل است... اما همان‌طوری که برای هر طبقه‌ای از ملت به همان اندازه احترام می‌گذارند که به وظایف خود عمل می‌نماید، طبقه‌ی روحانیون برای اینکه محترم باشند باید به وظیفه‌ی معنوی خود عمل نموده و از هر طمعی و از جاه‌طلبی و هر هوسرانی دوری کند... اخیراً روش بعضی از روحانیون طوری بوده است که اشکالات قابل ملاحظه‌ای ایجاد کرده است و اولیای امور را وادار نموده است برای حفظ مصالح عالیه‌ی کشور اقدام نمایند.

... با کمال تأسف حالا باید به مطلبی بپردازم که دردناک و مشمئزکننده است؛ عده بسیار معدودی از روحانیون با همدستی عناصر بسیار پلید خواسته‌اند با استفاده از نفوذ معنوی خود یک تلاش مذبوحانه به کار برند و برخلاف اراده‌ی تمام ملت جلوی اقدامات آزادی‌بخش اعلی‌حضرت همایونی را گرفته و امیال پلید خود را ارضا نمایند... و چون ضامن و حارس ثبات و تمامیت و استقلال ایران، شخص شاهنشاه می‌باشد حملات خود را متوجه مقام سلطنت نموده، زیرا اطمینان دارند که با تضعیف سلطنت پایه و اساس ایران را متزلزل می‌نمایند...

پاکروان در اینجا لبه‌ی تیز حمله‌ی خود را متوجه امام کرده و با زشت‌ترین و مبتذل‌ترین کلمات او را مورد اسائه‌ی ادب و جسارت قرار داده است و بعد ادامه می‌دهد:

... در اینجا مجبورم از خودم بپرسم که آیا با داشتن مسئولیت امنیت کشور، در انجام وظیفه‌ی خود قصور نکرده‌ام؟ آیا با وجود رأفت و نوع‌دوستی اعلی‌حضرت همایونی نمی‌بایستی که اولیای امور را از نقشه‌ی خائنانه‌ی تضعیف کشور متوجه ساخته، تقاضای اجازه‌ی شدت عمل کرده باشم؟ باید اذعان کنم که اشتباه کرده‌ام، تصور کرده‌ام با صبر و حوصله خواهم توانست با کمک روحانیون عملیات چند نفر خائن را خنثی کنم. در چند ماه اخیر کراراً دوستان و همکاران مرا گوشزد کردند اشتباه می‌کنی، این طرز عمل نتیجه‌ای ندارد، خائنین جری خواهند شد. بالاخره در مقابل قرائن عدیده...

فهمیدم که به کلی اشتباه کرده‌ام...[1] و به شما می‌توان قول بدهم که دیگر گذشتی نخواهد شد... اطلاع دارند که آقای خمینی و آقای قمی دستگیر شدند و عده دیگری نیز بازداشت شدند. این اشخاص با وجود مقام خیلی ارجمندی که در عالم روحانیت پیدا کردند خواستند بلوایی به راه بیندازند. این اشخاص بدون در نظر گرفتن مصالح عالیه کشور با تمام عناصر مرتجع همدست شدند و متوالیاً تحریک کردند، از هیچ کار کوتاهی نکردند، از هیچ تهمتی خودداری نکردند و کار به‌جایی رسید که با عوامل خارجی تماس گرفتند و اگر به بعضی حرف‌های آنها توجه فرمایید، خود خواهید فهمید که چه نقشه‌هایی داشته‌اند. در این موقع یکی از خبرنگاران سؤال کرد:آیا اغتشاشات مجدداً به نظر شما که وارد و مطلع هستید روی خواهد داد؟ تیمسار پاکروان در پاسخ گفت: تصور می‌کنم اغتشاشات مختصری بشود... یکی از خبرنگاران پرسید: ممکن است بفرمایید از چه کشور خارجی پول وارد شده؟ تیمسار پاکروان گفت: جواب این سؤال را بعداً خواهیم داد. تیمسار پاکروان گفت: در تظاهراتی که امروز در قم، شهر ری و تبریز روی داده است، یک موضوع روشن است و آن اینکه توده‌ی مردم موافق این جریان نیستند... یکی از خبرنگاران پرسید: آیا اعضای جبهه‌ی ملی در این جریانات شرکت داشته‌اند؟ تیمسار پاکروان گفت: تا آنجا که من اطلاع دارم خیر و...[2]

به دنبال دروغ‌پردازی‌های پاکروان، «امیر اسدالله علم» به میدان آمد و کوشید که افکار جهانیان را بفریبد و زمینه را برای محاکمه‌ی امام و مقامات برجسته‌ی روحانی که دستگیر شده بودند آماده سازد، علم در روز ۱۷ خرداد که نهضت امام خمینی را شکست‌خورده و تمام‌شده می‌پنداشت، به مصاحبه با خبرنگاران خارجی نشست، او در این مصاحبه صریحاً اعلام داشت که: «پانزده نفر از بزرگترین پیشوایان مذهبی به زودی تسلیم محکمه‌ی نظامی خواهند شد و محکمه‌ی نظامی ممکن است معنی مجازات اعدام را داشته باشد». روزنامه‌ی «نیویورک هرالدتریبون» در شماره ۸ و ۹ ژوئن، تحت عنوان: «امکان مجازات اعدام برای پانزده نفر از پیشوایان مذهبی در ایران» چنین نوشت:

---

۱. گویا میان کارگزاران رژیم بر سر دستگیری یا عدم دستگیری امام، از ماه‌ها پیش از ۱۵ خرداد کشمکش بوده است و پاکروان در زمره‌ی کسانی بوده که مخالف بازداشت او بوده و عقیده داشته است که با جنایاتی از قبیل یورش به مدرسه‌ی فیضیه، سربازی بردن روحانیان و انتشار فحش‌نامه به اسم «مصلحین حوزه‌ی علمیه‌ی قم»، «سازمان زنان» و... می‌توان امام خمینی را مرعوب و به عقب‌نشینی واداشت؛ و در اینجا برای اینکه به علت این ارزیابی نادرست مبغوض ملوکانه! نشود به «غلط و توبه» پرداخته است.

۲. روزنامه‌های عصر تهران؛ چهارشنبه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲.

۷ ژوئن ـ نخست‌وزیر اسدالله علم امروز گفت پانزده نفر از بزرگترین پیشوایان مذهبی که در آشوب ضد دولتی این هفته در شهرهای مختلف دست داشته‌اند، تسلیم محکمه‌ی نظامی خواهند شد و محکمه‌ی نظامی ممکن است معنی مجازات اعدام را داشته باشد. آقای اسدالله علم گفته است که در نتیجه تیراندازی مأمورین در حدود بیست نفر کشته شده‌اند. نخست‌وزیر اضافه کرد که بعضی از سران آشوب‌گران مخفی شده‌اند ولی ما رؤسای آنها را دستگیر کرده‌ایم...

این مصاحبه در مطبوعات داخل کشور انعکاس پیدا نکرد؛ زیرا روشن بود که ملت ایران علی‌رغم خونریزی‌ها و آدمکشی‌های نظام شاهنشاهی، هیچگاه تحمل شنیدن اهانت نسبت به پیشوایان اسلامی خود را ندارد و ممکن است با شنیدن این اخبار، غیرقابل کنترل شوند. شاه نیز برای اینکه از قافله‌ی دروغ عقب نماند در ۱۷ خرداد گفت :

... باید به شما بگویم که متأسفانه کسانی که بساط پانزدهم خرداد را به راه انداختند کما اینکه در میان کسانی که یا زخمی شده‌اند یا دستگیر شده‌اند، خیلی از آنها می‌گفتند که ما چه کار کنیم، به ما بیست و پنج ریال داده بودند و می‌گفتند در کوچه‌ها بدوید و بگویید زنده باد فلانی. ما حالا می‌دانیم این وجوه از کجا رسیده است و به شما ملت ایران به زودی جزئیات گفته خواهد شد. فقط این موضوع اولاً از لحاظ ایرانیت یک ایرانی که پول خارجی را بگیرد و بر ضد جامعه‌ی خودش اقدام کند، این را چه می‌شود گفت؛ و دوم یک نفر شیعه پول بگیرد از یک نفر مسلمان غیر شیعه این چیست؟

این دروغ که توهین بزرگی به ساحت ملت ایران و مرجعیت دینی بود نشان می‌داد که نظام شاهنشاهی جاهلانه همه‌ی پل‌های پشت سر این نظام را که در آینده برای توجیه شرعی خود به آن نیاز داشت به کلی ویران می‌کند و جایی برای حتی دلبستگی صوری مردم به این نظام باقی نمی‌گذارد.

پیدایش افسانه‌ی عبدالقیس جوجو به عنوان فردی که از لبنان وارد ایران شده و مبلغی معادل یک میلیون تومان ارز از طرف جمال عبدالناصر برای ایجاد بلوا و به هم ریختن نظم در ایران به همراه داشته نیز نشان می‌داد که مغز برنامه‌ریزی و ساماندهی رژیم پهلوی به کلی مسدود و از کار افتاده است.

امام خمینی و ملت ایران در پانزده خرداد کاری‌ترین ضربات را بر همین مغز ساماندهی وارد کرده بودند.

اظهارات ضد و نقیض، درباره‌ی این افسانه‌ی ساختگی از طرف مراکز مختلف وابسته به

نظام شاهنشاهی، دلیل بارز از کارافتادگی این مغز در ارکان تصمیم‌گیری‌های این رژیم بود. زیرا جراید وابسته به نظام فرستاده‌ی جمال عبدالناصر را عبدالقیس جوجو و سفارت شاهنشاهی ایران در بغداد به صورت رسمی او را محمد توفیق القیاس و خلاصه پیرامون دستگیری و اعترافات او نیز تناقض‌گویی‌ها شروع شد و این نشان می‌داد که نظام شاهنشاهی در مقابل نهضت پانزده خرداد نه تنها وجاهت عقلی و شرعی خود را از دست داده‌اند بلکه حتی نظم سیاسی و برنامه‌ریزی آنها دچار اختلافات جدی شده است. دروغ‌های دستگاه شاهنشاهی نه تنها تأثیری در جامعه نداشت بلکه نفرت از نظام شاهنشاهی را بیشتر و پوشالی بودن اقتدار این نظام را در مقابل یک پیرمردی که دستش از همه‌ی ابزارهای قدرت خالی و صرفاً تکیه بر حمایت‌های مردمی داشت نشان می‌داد.

ساواک در گزارشی پیرامون اثرات این دروغ‌پردازی‌ها در جامعه می‌نویسد :

در چند روز اخیر موضوعی که اعلی‌حضرت همایونی در نطق خود در همدان به آن اشاره فرموده که هر نفر ۲۵ ریال گرفته‌اند و در تظاهرات شرکت کرده‌اند، بین مردم مورد تنفر و گفتگو و تمسخر قرار گرفته است و همه می‌گویند ببینید چقدر مردم ایران بدبخت شده‌اند که در پایتخت مملکت، مردم ۲۵ ریال می‌گیرند و جلوی گلوله می‌روند و برای چنین مبلغ جزئی خود را به کشتن می‌دهند. همه‌ی مردم روی این مطلب به همین نحو صحبت و اظهار نظر و مسخره می‌کنند.

مأمور ویژه اضافه می‌کند باید به هر ترتیب شده این مطلب که بخصوص دستاویز مخالفین شده به نحوی اصلاح شود.

ساواک در گزارش دیگری از جلسه‌ی کارگری «جامعه‌ی سوسیالیست‌ها» (نیروی سوم) آورده است:

... گفته بودند شخصی را با یک میلیون تومان دستگیر کرده‌ایم و آن شخص از طرف دولت مصر برای انقلابیون ایران کمک‌هایی می‌آورده است. ما هم می‌دانیم آن شخص یک قاچاقچی حرفه‌ای است که شغلش وارد کردن یا خارج کردن ارز از کشوری به کشور دیگر است، ولی یک میلیون تومان پول نمی‌تواند در انقلاب کشوری مؤثر باشد. مردم بابت خمس و زکات خود میلیون‌ها تومان پول می‌دهند... شاه در نطق خودش گفته است که مردم ۲۵ ریال گرفتند و در این تظاهرات شرکت کردند، با این حرف‌ها آبروی خود را می‌برند.

خارجی‌ها وقتی این حرف‌ها را می‌شنوند می‌گویند ایرانی‌ها چقدر بیچاره و بدبخت هستند که به خاطر ۲۵ ریال جلوی گلوله می‌روند. این حرف‌ها غیر از اینکه دستگاه

خودش را ضایع کند کار دیگری انجام نمی‌دهد...

در گزارش دیگر ساواک آمده است:

... مقام سلطنت اینکه در نطق خود اشاره کردند که عبدالناصر موجبات تحریک و اغتشاش را در ایران فراهم ساخته، هم موجب سرشکستگی ایران در افکار جهانیان شده و می‌گویند پایه‌های اجتماعی ایران به قدری سست است که عبدالناصر افریقایی قادر به اخلال در کار ایران است و علاوه بر این، شخصیت عبدالناصر از لحاظ بین‌المللی بالا می‌رود و برای او قدرتی فوق‌العاده قائل می‌شوند که در جلب کمک کشورهای بزرگ برای کشور مصر کاملاً مؤثر می‌باشد.

نقطه ضعف دیگری که برای بیانات ملوکانه قائل شده‌اند این است که فرمودند مردم با دریافت ۲۵ ریال به این آشوب که خطر مرگ برای آنان دربرداشت دست زدند و این امر نشان می‌دهد فقر عمومی در ایران تا چه درجه رسیده که افراد برای ۲۵ ریال جان خود را به خطر می‌اندازند و یا از دست می‌دهند...

حتی برخی روزنامه‌های وابسته نیز نتوانستند آن اتهامات نابخردانه را به ریشخند نگیرند و با کنایه و اشاره گوینده‌ی آن را مورد تمسخر قرار ندهند. یکی از روزنامه‌های آن روز زیر عنوان «آدم دانه‌ای ۲۵ ریال» نوشت:

... دیشب شاهنشاه در نطق کشاف خویش بر قسمتی از جریان، روشنی افکندند. شاهنشاه فرمودند: کسانی که در جریان حادثه‌ی روز چهارشنبه [۱۵ خرداد] بازداشت شده‌اند در بازجویی گفته‌اند سری ۲۵ ریال گرفته‌اند که در تظاهرات شرکت کنند. آنکه به آنها چوبدست داده، گفته نفری ۲۵ ریال می‌گیرید؛ اگر مردید به بهشت می‌روید، اگر زنده ماندید اجرت یک روز کار گرفته‌اید. فکر کنید، آن‌طور که می‌گفتند جمعیت تظاهرکننده ده هزار نفر بوده، اگر این جمعیت که فقط از جنوب شهر سرازیر شده، شکسته، بسته، آتش‌زده، جلوی گلوله قرار گرفته بیکار نبود، کی حاضر می‌شد برای ۲۵ ریال سر خودش را بدهد و وارد یک حادثه‌ی نامعلوم و خون‌آلود شود.

حادثه‌ی ۱۵ خرداد قیمت سر انسان را در جنوب شهر تعیین کرده است. عده‌ای با میل، سر خودشان را از قرار ۲۵ ریال فروخته‌اند. اگر قیمت انسان را در کشورهای افریقا بخواهند تعیین کنند، گمان نمی‌بریم از این ارزانتر بشود قیمتی برای زندگی انسان تعیین کرد، قیمتی که رضا و رغبت در آن دخالت داشته است.

اگر وضع این عده از مردم جنوب شهر بهتر بود، شاید به این ارزانی سر خودشان را نمی‌فروختند، لااقل قیمت یک سر صد ریال بود. حوادث روز ۱۵ خرداد نشان داد در مدتی

که فترت بوده، قیمت زندگی یک آدم حتی از قیمت رأی او در انتخابات هم ارزانتر شده است. چون رأی را به بهای یک روز کار، یعنی از ۵۰ تا ۱۰۰ ریال می‌فروختند. و روز ۱۵ خرداد سر انسان از سر گوسفند هم ارزانتر عرضه شده است...[۱]

یکی از مقامات ساواک با توجه به نیش و نیشخندهای این مقاله در حاشیه‌ی آن نوشته است که: «بسیار بسیار قابل توجه و در خور بررسی و دقت است» و دومی زیرنویس کرده است که:

خلاصه مقاله به این مضمون است که اگر اوضاع اقتصادی ایران خوب بود امکان نداشت که هر آدم در مقابل ۲۵ ریال اجیر شود تا تظاهر نماید!

رژیم شاه که خود سازنده و پرورانندهٔ این دروغ‌ها بود، به رسوایی بیش از حد و اثر معکوس و منفی آن در افکار عامه پی برد و لذا برای جلوگیری از تمسخر بیشتر جامعه فرمان داد جرایدی را که این را دروغ منعکس ساخته بودند جمع‌آوری کنند و دیگر از این مقوله سخنی به میان نیاورند! رجزخوانی‌ها یکباره فروکش کرد، دیگر کسی از مدارک و اسناد به دست آمده، «دلایل و شواهد زنده» و این‌گونه اسناد شاهانه چیزی نشنید، عبدالقیس جوجوی افسانه‌ای برای همیشه در تاریخ مدفون شد. نظام شاهنشاهی دریافت که هر چه در این زمینه بیشتر داد سخن دهد خود را رسواتر و مفتضح‌تر کرده و خشم و احساسات توده‌ها را بیشتر علیه خود تحریک کرده است. از این رو صلاح خود را در این دیدند که به کلی آن را کنار بگذارند! و از آن سخنی نگویند، حتی شاه در کتابی که به نام «انقلاب سفید» منتشر کرده است وقتی به قیام پانزدهم خرداد می‌رسد جرأت نمی‌کند که آن افسانه‌ها را دیگر بار تکرار کند. اگر چه ماجراهای جمال عبدالناصر، عبدالقیس جوجو و محمد توفیق القیاسی تکرار نشد اما شاه هنوز باور نکرده بود که جنبش پانزده خرداد یک جنبش ملی ـ مذهبی و نمایانگر فقدان وجاهت شرعی، عقلی و قانونی نظام شاهنشاهی بود. بنابراین در این کتاب همان توهمات ساخته‌ی ذهن خود را به شکل دیگری تکرار می‌کند و می‌نویسد :

... این غائله به تحریک عوامل ارتجاع توسط شخصی صورت گرفت که مدعی روحانیت بود... در عوض مسلم بود که این شخص ارتباط مرموزی با عوامل بیگانه دارد، به طوری که بعداً دیدیم که رادیوهای آوارگان بی‌وطن حزب سابق توده، یعنی حزبی که اصولاً با خداشناسی مخالف بود، از این شخص به کرّات با عنوان آیت‌الله تجلیل کردند و مقام او را به اصطلاح معروف به عرش رسانیدند، ولو اینکه احیاناً

۱. پیغام امروز؛ ۴۲/۳/۱۹ .

تحریکات این شخص از جای دیگری آب می‌خورد![1]

در چند سطر پایین‌تر به این افسانه‌سرایی چنین ادامه می‌دهد:

«بلوای پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ بهترین نمونه‌ی اتحاد نامقدس دو جناح ارتجاع سیاه و قوای مخرب سرخ بود که با پول دسته‌ای از ملاکین که مشمول قانون اصلاحات ارضی شده بودند انجام گرفت!![2]

پانزده خرداد افول تمثال همایونی و شکست تجدد و ترقی و توسعه به شیوه‌ی نظام مشروطه‌ی سلطنتی در ایران بود. بعد از پانزده خرداد سال ٤٢ و تبعید امام به خارج از ایران و ظاهراً حذف فیزیکی امام از صحنه‌ی سیاسی و اجتماعی، هیچ جریان و سازمان مذهبی و سیاسی دیگر حرفی از بازسازی نظام مشروطه‌ی سلطنتی در ایران به میان نیاورد. پانزده خرداد ناکارآمدی این رژیم را در ایجاد دگرگونی‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به اثبات رسانید.

امام خمینی در سال ٤٢ با حمله به ارکان این نظام، مشروعیت عقلی، شرعی و تاریخی آن را به چالش کشید و در سال‌های تبعید در نجف با تدوین نظری حکومت اسلامی الگوی آرمانی خود را برای ایجاد دگرگونی در ایران به جامعه معرفی کرد. امام خمینی(ره) تنها متفکری بود که برای گذار ایران از یک جامعه‌ی استبدادی و عقب‌مانده و وابسته به یک جامعه‌ی مستقل، آزاد و پیشرفته‌ی دارای الگوی نظام سیاسی و اجتماعی بود.

گفتمان امام خمینی در حوزه‌ی سامان اجتماعی و نظام اجتماعی، یک گفتمان برخاسته از الگوهای غربی نبود، امام از دل دین و مذهب شیعه، ارکان نظم اجتماعی جدید را پایه‌ریزی کرد. در ایران معاصر متفکری وجود ندارد که مانند امام خمینی هم در فروپاشی نظم کهنه و پوسیده و هم در پایه‌ریزی یک نظام جدیدی و پویا دارای الگوی مشخصی باشد. پانزده خرداد سرآغاز این نظم جدید و افول تمثال

۱. انقلاب سفید؛ ص ٤٦-٤٥.

۲. پیشین.

نظام مشروطه‌ی سلطنتی در ایران است و جا دارد که محققین این مرز و بوم به دور از الگوهای رسمی تحلیل‌های سیاسی و تاریخی که تحت تأثیر آموزه‌های غربی است، با توجه به ساخت اجتماعی ایران به نقد و تحلیل این حماسه‌ی تاریخی بنشینند.

تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری (۳)

تحریف و تخریب تاریخ و شخصیت‌های تاریخی

دکتر سید حمید روحانی[۱]

از خطرهای اساسی و ریشه‌ای برای تاریخ، تحریف واقعیت‌ها و وارونه نشان دادن رویدادها و جریان‌های تاریخی زیر پوشش خاطره‌نگاری می‌باشد که این روزها در بازار سیاست رواج یافته و متداول است. در بیشتر این خاطره‌نگاری‌ها، خودنمایی و برجسته نمایاندن فعالیت‌های سیاسی خود، جلب نظر می‌کند. شماری از کسانی که به اصطلاح از خودی‌ها به شمار می‌آیند، آنگاه که به انتشار خاطرات خود دست می‌زنند، از آغاز، این اندیشه را در سر دارند که برای خود در پیروزی انقلاب اسلامی، نقش ویژه و برجسته‌ای دست و پا کنند، خود را کارفرما و کارگردان اصلی نهضت و انقلاب و یا دست کم یکی از رهبران شاخص آن بنمایانند و به خواننده‌ی خاطرات خود بباورانند که آنها در پشت پرده به امام خط و طرح می‌دادند و امام در واقع مجری نقشه‌ها، اندیشه‌ها و طرح‌های آنها بوده است! شماری نیز برآنند که زیر پوشش

---

۱. مورخ انقلاب اسلامی.

خاطره‌نگاری، افزون بر خودنمایی و خودستایی به تسویه حساب‌های شخصی، باندی و جناحی دست بزنند و از کسانی که در راه امیال نفسانی آنان سنگ‌اندازی کرده‌اند، انتقام بگیرند و آنان را به زیر سوال ببرند و در تخریب چهره‌ی آنان بکوشند، خود را وارسته و آراسته و دیگران را ناشایسته بنمایانند.

با نگاهی به کتاب «خاطرات» منسوب به آقای منتظری، این شیوه‌ی تحریف و تخریب، فراوان دیده می‌شود. در این کتاب تلاش شده است که چند موضوع نادرست وخلاف واقع را استواری بخشد:

الف) آقای منتظری را به عنوان سردمدار و پرچمدار نهضت و انقلاب اسلامی معرفی کند.

ب) موقعیت اجتماعی، سیاسی و علمی و مرجعیت دینی امام را مرهون درایت، سیاست و مدیریت آقای منتظری و تلاش‌های بی‌وقفه و شبانه روزی او بنمایاند.

پ) امام را مجری برنامه‌ها، اندیشه‌ها، پیشنهادات و نظریات آقای منتظری وانمود سازد.

ت) امام و شماری از عالمان دینی و رجال روحانی را که به نوعی و در مواردی در برابر آقای منتظری و یا باند او موضع مخالف گرفته‌اند، زیر سؤال ببرد و کاستی‌ها و نادرستی‌هایی برای آنان بتراشد و در تضعیف و تحقیر آنان بکوشد.

ث) آقای منتظری را انسانی وارسته، تکامل یافته، متفکر، مبتکر، مترقی، دموکرات مآب، اصلاح‌طلب، روشنفکر، انتقادپذیر، آزاد اندیش و... (البته به گونه‌ای که مورد پسند غربی‌ها و غرب‌باوران باشد) و مخالف تندروی‌ها و خشونت‌طلبی‌ها و تبعیض و تجاوز به حقوق توده‌ها جلوه دهد! گویا آقای منتظری نبوده است از مهدی هاشمی قاتل و تروریست تا واپسین لحظه‌های حیات او حمایت کرده و در راه نجات او از چنگال عدالت و قانون، از آبرو و حیثیت خود مایه گذاشته است. گویا او نبوده است که امکانات مادی و معنوی خویش را برای فتنه‌گری‌ها و آتش افروزی‌های مهدی هاشمی در کشورهای دیگر زیر پوشش «نهضت‌های آزادی‌بخش» فراهم کرده است. گویا او نبوده است که کوچکترین انتقادی را از هیچ مقامی تحمل نمی‌کرده و هرگونه انتقاد مشفقانه‌ای را با اهانت آمیزترین برخوردها پاسخ می‌داده است. گویا این خاطرات منسوب به او نیست که آکنده از تحریف و تخریب و خلاف‌گویی می‌باشد.

در کتاب «خاطرات» که به نام آقای منتظری عرضه شده است، بیشترین موضوعی که جلب نظر می‌کند تحریف رویدادها و جریان‌های تاریخی است که هفت مورد آن را در شماره پیش

بازگو کردیم ونادرستی آن را با دلایل و شواهد مستند روشن ساختیم. اکنون برخی دیگر از مطالب خلاف واقع را که در این خاطرات آمده است، پی می‌گیریم و رسالت خود را در رویارویی با تحریف‌گری‌ها دنبال می‌کنیم:

۸. آقای منتظری ادعا کرده است که دستگیری و بازداشت او در پی تبعید امام در آبان‌ماه ۱۳٤۳ و به دنبال تلاش او برای تعطیلی حوزه و مخالفت آقای شریعتمداری با این پیشنهاد صورت گرفته است، از زبان او آمده است:

> **... رفتن ما به منزل آقای شریعتمداری هم از دید ساواک پنهان نبود، آقای شریعتمداری هم که با صحبت کردن خود [در] سردرس مسئله را آفتابی کرد و تقریبا خود را کنار کشید، ایام، نزدیک عید نوروز بود و بالاخره روز عید آمدند مرا بازداشت کردند...**[۱]

اولا تبعید امام به ترکیه در ۱۳ آبان ۱۳٤۳ بود و نزدیک عید نوروز نبود، ثانیا آقای منتظری اذعان کرده است نخستین بازداشت او در نوروز سال ۱۳٤٥ بوده است که در آن هنگام حدود یک سال و نیم از تبعید امام می‌گذشت. امام اصولا در آن تاریخ در ترکیه به سر نمی‌برد و بیش از پنج ماهی بود که به نجف اشرف انتقال یافته بود.[۲] آقای منتظری درباره نخستین بازداشت خود چنین آورده است:

> **... اولین بازداشت [من] مربوط است به آن زمان که مرحوم محمد را به اتهام پخش اعلامیه در صحن مطهر حضرت معصومه همراه چند نفر دیگر از طلاب بازداشت کردند. یعنی در روز عید نوروز ۱۳۴۵.**[۳]

بنابراین دستگیری و بازداشت او هیچ‌گونه ارتباطی با جریان تبعید امام به ترکیه نداشته است و در آن هنگام دست کم فعالیت آشکاری که موجب حساسیت ساواک نسبت به او شود، از او سر نزده است.

۹. در کتاب خاطرات از زبان آقای منتظری آمده است:

> **... اعلامیه‌هایی را که محمد در صحن مطهر پخش می‌کرد، در بین امضا کنندگان اسم من هم بود و چون محمد پسر من بود، در این ارتباط لابد من را مؤثر می‌دانستند...**[۴]

---

۱. خاطرات ـ ص ۲٥٥.

۲. امام را در تاریخ ۱۳ مهرماه ۱۳٤٤ به عراق انتقال دادند.

۳. پیشین ـ ص ۳۳۱ .

٤. خاطرات ـ ص ۳۳۳ .

باید دانست اعلامیه‌ای را که شهید محمد منتظری در نوروز ۱۳٤٥ در صحن مطهر پخش کرد، با امضای اشخاص نبود، بلکه با عنوان «اعلام خطر» و به امضای حوزه‌ی علمیه‌ی قم بود. متن آن را مجاهد روحانی مرحوم ربانی شیرازی تنظیم کرد و چون زمینه‌ی چاپ آن در آن فرصت فراهم نشد، ناگزیر به صورت پلی کپی همراه با تراکت‌هایی منتشر شد و نگارنده نیز در ساعت تحویل سال در صحن مطهر حضرت معصومه، همراه با شماری از برادران روحانی به پخش آن اقدام کرد. شهید محمد منتظری همراه با چند تن دیگر مسئول توزیع آن اعلامیه و تراکت‌ها در صحن بزرگ بودند. نگارنده و چند تن دیگر مسئول توزیع آن در صحن کوچک معروف به صحن کهنه بود و چند تن دیگر به توزیع آن در مسجد اعظم و مسجد بالا سر مأمور شدند. بنابراین آنچه از زبان آقای منتظری در خاطرات آمده است که «در بین امضا کنندگان اسم من هم بود» ادعایی واهی و دور از واقعیت می‌باشد و ریشه در خصلت‌ها و خصوصیات روحی و اخلاقی نامبرده دارد که می‌کوشد در همه‌ی امور خود را «دخیل»، تأثیرگذار و ذی نفوذ بنمایاند.

۱۰. در کتاب خاطرات آقای منتظری آمده است:

... شاه در تاریخ ۲۴ مهرماه همان سال برای همه‌ی آنان [علمای قم] به جز امام پاسخ فرستاد

... شاه با این کار گویا می‌خواست آیت‌الله خمینی را از سایرین جدا کند...[1]

باید دانست که شاه به تلگرام امام پاسخ داد، از این رو، امام در دومین تلگرام خود به شاه آورد:

تلگراف مبنی بر آنکه اعلی‌حضرت بیش از هر کس در حفظ شعائر مذهبی کوشا هستند و تلگراف این‌جانب را برای دولت ارسال داشتند و توفیق این‌جانب را در ترویج مقررات اسلامی و هدایت عوام خواستار شدند، موجب تشکر گردید... البته شغل روحانی ارشاد و هدایت ملت است...[2]

امام همزمان با تلگرام بالا، تلگرامی نیز خطاب به امیر اسدالله علم مخابره کرد. در این تلگرام آمده بود:

... اگر گمان کردید می‌شود با زور چند روزه قرآن کریم را در عرض اوستای زرتشت، انجیل و بعضی کتب ضاله قرار داد و به خیال از رسمیت انداختن قرآن کریم... افتاده‌اید

---

۱. پیشین ـ ص ۲۰٤.

۲. صحیفه امام ـ ج۱ ـ ص ۸۸.

و کهنه پرستی را می‌خواهید تجدید کنید، بسیار در اشتباه هستید... اینجانب مجددا به شما نصیحت می‌کنم که به اطاعت خداوند متعال و قانون اساسی گردن نهید... وبدون موجب، مملکت را به خطر نیندازید و الا علمای اسلام درباره شما از اظهار عقیده خودداری نخواهند کرد...[1]

در پی این تلگرام، دولت امیر اسدالله علم به امام پاسخ نداد، امام نیز بی‌درنگ روی سخن به ملت کرد و به صدور اعلامیه دست زد.

۱۱. در این خاطرات از زبان آقای منتظری ادعا شده است:

... پس از اینکه مدتی از تبعید امام گذشت، کم کم نام و یاد ایشان هم داشت متروک می‌شد، ما برای زنده نگاه داشتن قضیه و نیز به عنوان اعتراض به دستگاه پیشنهاد کردیم، یک جلسه‌ای در مدرسه‌ی فیضیه گرفته شود، در آن جلسه اول بنا بود بعضی از فضلا منبر بروند که گویا رأی آنها را زدند، در نتیجه آقای حسین نوری و آقای مشکینی و من منبر رفتیم... ابتدا آقای نوری یک منبر کوتاه رفت، آقای مشکینی هم یک منبر عربی، فارسی و ترکی رفت... آقای مشکینی می‌خواست در این اثنا جنگ ترک و فارس راه نیفتد و دفاعی هم از آقای شریعتمداری شده باشد... بعد من رفتم منبر... و گفتم حوزه‌ی علمیه‌ی قم که روح الله در آن نباشد، روح ندارد. اکنون حوزه یک پیکر بی‌روح است، روح خدا باید در حوزه باشد. چرا ساکت نشسته‌اید؟ خمینی باید برگردد، جمعیت هم صلوات می‌فرستادند؛ بعد گفتم وظیفه‌ی همه است که ساکت نمانند... و شما وظیفه‌ی خود را ترک کرده‌اید...[2]

در گفتار بالا ادعا شده است: «پس از اینکه مدتی از تبعید امام گذشت، کم کم نام و یاد ایشان داشت متروک می‌شد»!! اولا شخصیت والامقامی که مرجع تقلید بسیاری از مردم ایران و برخی از کشورهای دیگر بود و رهبری نهضتی را بر عهده داشت که در میان ملت ایران ریشه دوانیده بود، چگونه امکان داشت نام و یاد او از یاد برود؟ ثانیا تاریخ جلسه‌ی مورد اشاره در مدرسه‌ی فیضیه، ۲۰ شعبان ۱۳۸٤ مطابق ٤ دیماه ۱۳٤۳ می‌باشد که تنها پنجاه و یک روز از تبعید امام به ترکیه می‌گذشت، چگونه امکان داشت در این مدت کوتاه نام و یاد مرجع عظیم‌الشأن و رهبر والا مقام و محبوبی که به اعتراف دوست و دشمن بر قلب‌ها حکومت می‌کرد متروک شود؟ ثالثا در آن روز و روزگار و در آن مقطع حساس در هر کوی و برزن،

۱. پیشین ـ ص ۹۰.

۲. خاطرات ـ ص ۲۵۲.

در هر منبر و مأذن، در هر معبد و مسجد در هر مجمع و مجلس از امام، راه امام، هدف امام، ایده و اندیشه‌ی امام سخنی در میان بود. در بسیاری از مجامع و محافل خصوصی نوار سخنرانی امام علیه رژیم کاپیتولاسیون را می‌گذاشتند و گوش می‌دادند و شنوندگان به هیجان می‌آمدند و با آمادگی بیشتری راه امام را پی می‌گرفتند. رابعا اگر نام و یاد امام داشت متروک می‌شد، یک سخنرانی محدود در چهاردیواری مدرسه‌ی فیضیه که نه نواری از آن گرفته شد و نه مضمون آن به چاپ رسید، چگونه توانست نام و یاد امام را در سراسر کشور زنده و جاوید سازد؟ خامسا مناسب است تاریخ را مرور کنیم و به اوضاع و شرایط سیاسی حوزه‌های علمی، مراکز مذهبی و محافل دینی و دانشگاهی پس از تبعید امام نگاهی بیندازیم تا روشن شود که اصولا متروک شدن نام و یاد امام در آن روز می‌توانست متصور باشد؟ یا این خوی و سرشت خود برتربینی است که برخی از عناصر ضعیف‌النفس را بر آن می‌دارد تا به آب و آتش بزنند و باخیال پردازی‌ها، پنداربافی‌ها، خلاف‌گویی‌ها و تحریف واقعیت‌ها خود را رهبر، پیشوا، پیش‌کسوت و پیشتاز در نهضت و انقلاب بنمایانند و با زبان بی‌زبانی بگویند که رهبر اصلی انقلاب ما بودیم و خمینی مجری اندیشه‌ها، ابداعات و ابتکارات ما بود!! ما او را فقیه و عالم کردیم، ما او را اندیشه و ایده و زبان و بیان دادیم و...

اکنون ما برای روشن شدن حقایق از نشریات «بعثت» و «انتقام» که در آن روز به همت شماری از اساتید و اندیشمندان حوزه قم منتشر می‌شد، کمک می‌گیریم و گزارش‌های آن دو نشریه را به صورت چکیده و خلاصه در پی می‌آوریم:

... روز چهارشنبه ۱۳ آبان ساعت ۴/۵ صبح مأمورین خونخوار و جانی سازمان امنیت به خانه مرجع شیعیان جهان حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی ریخته و پس از شکست [شکستن] در و کتک زدن یکی از همسایگان و خادم‌ها، معظم له را با طرز وحشیانه‌ای دستگیر نمودند. در آن روز آستانه مقدسه و منزل همه مراجع و مدارس و مساجد محصور مأمورین مسلح بود و این حصر تا چهار روز ادامه داشت...

ساعت ۹ صبح همان روز مأمورین به خانه حضرت آیت‌الله العظمی نجفی ریخته و فرزند برومند حضرت آیت‌الله خمینی، حجت الاسلام آقا سید مصطفی موسوی را دستگیر نموده و به تهران منتقل می‌کنند... درس‌ها و نمازهای جماعت به عنوان اعتراض به دستگیری و تبعید ناجوانمردانه حضرت آیت‌الله خمینی، به مدت قریب ۳۰ روز تعطیل بود.

حضرت آیت‌الله العظمی آقای گلپایگانی در روز ۱۶ رجب [۳۰ آبان] سخنرانی مفصلی پیرامون تبعید حضرت آیت‌الله العظمی خمینی ایراد نمودند و انزجار خود را از جنایات دستگاه حاکمه و پشتیبانی از اهداف آیت‌الله خمینی اعلام نموده...

آقای شریعتمداری در روز سه‌شنبه ۱۹ رجب [۳ آذر] در ضمن سخنرانی مبسوطی... همگامی خود را با حضرت آیت‌الله خمینی اعلام نمودند.

حضرت آیت‌الله العظمی آقای نجفی در روز شنبه ۲۳ رجب [۷ آذر] ضمن یک سخنرانی حاد و پرشور... از حضرت آیت‌الله خمینی به عنوان «مرجع تقلید و مجاهد کبیر» تجلیل فراوان کردند...

تلگرافی بین حضرت آیت‌الله میلانی و مراجع قم رد و بدل و متن آنها چاپ و منتشر شده است و همچنین نامه‌ای از طرف معظم له به عنوان حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی گراور ومنتشر شده...

تلگرافاتی از طرف آیات الله العظام آقایان گلپایگانی، نجفی و آقای شریعتمداری به ترکیه به عنوان حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی مخابره شده که متن آنها به چاپ رسیده است و همچنین اعلامیه‌هایی از طرف حوزه‌ی علمیه‌ی قم نسبت به دستگیری آیت‌الله خمینی و قانون شکنی‌های دستگاه منتشر گردیده است.

طومارها و نامه‌های فراوان مبنی بر پشتیبانی ازحضرت آیت‌الله العظمی خمینی از شهرستان‌ها و طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی قم به سفارت ترکیه در ایران فرستاده شده، ارسال این نامه‌ها هنوز ادامه دارد. نامه‌ای از طرف آیت‌الله بهبهانی مقیم اهواز به عنوان آیت‌الله خمینی نوشته شده و همچنین اعلامیه‌ای از طرف جامعه روحانیون تهران با ده‌ها امضا به عنوان سفارت ترکیه منتشر شده است...

نشریه وزین دینی و انتقادی «الاخلاق و الادب» در کربلای معلی همصدا با ملت غیور ایران فجایع حکومت ایران را به مسلمین جهان می‌رساند...

تلگرافی از دانشجویان ایرانی مقیم وین مبنی بر اظهار تأسف از تبعید حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی به مراجع تقلید... و شخصیت‌های بزرگ: شیخ جامع‌الازهر، قاهره، اوتانت دبیر کل سازمان ملل، نیویورک و لرد برتراند راسل مخابره شده...[1]

... دانشجویان ایرانی مقیم اطریش تظاهرات پرشوری به عنوان اعتراض به جنایات حکومت دست نشانده و مخصوصا تبعید غیر قانونی رهبر شیعیان حضرت آیت‌الله

۱. بعثت، نشریه داخلی دانشجویان حوزه‌ی علمیه‌ی قم، شماره دهم، سال دوم، ۱۱ آذرماه ۱۳۴۳، ۲۷ رجب ۱۳۸٤، ص ۱٦، تکیه روی برخی از فرازها از این نگارنده است.

خمینی انجام دادند... کمیته جهانی دانشجویان به عنوان اعتراض به جنایات دستگاه حاکمه ایرانی تلگرافی به مقامات رسمی مخابره و بازگشت فوری حضرت آیت‌الله خمینی را خواستار شدند.

برتراند راسل سیاستمدار و فیلسوف معروف، نسبت به جریانات اخیر ایران و تبعید غیرقانونی حضرت آیت‌الله خمینی شدیدا اعتراض و از پذیرفتن نماینده مقامات ایرانی خودداری کرد.

روز جمعه ۲۰ آذر جمعیت انبوهی در مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم اجتماع کردند و یکی از فضلا در حضور حضرت آیت‌الله نجفی سخنان جامع و مستدلی درباره اهداف عالیه حضرت آیت‌الله خمینی ایراد و وفاداری کامل حوزه‌ی علمیه را نسبت به زعیم عالی‌قدر خود اعلام و دولت را درباره تبعید غیر قانونی معظم له استیضاح کرد.

روز شنبه ۲۱ آذر ساعت ٤ بعد از ظهر جمعیت عظیمی از اصناف و بازرگانان تهران درمسجد سید عزیزالله به عنوان اعتراض به جنایات اخیر دستگاه حاکمه اجتماع و پس از سخنرانی یکی از وعاظ قطعنامه جالب و مهمی را صادر نمودند که ماده اول آن مربوط به آزادی فوری رهبر شیعیان حضرت آیت‌الله خمینی بود...

روز ۲۱ آذر اصناف و بازرگانان قم اعلامیه‌ای صادر و همبستگی خود را با اصناف تهران اعلام و وفاداری کامل خود را نسبت به زعیم عظیم‌الشأن حضرت آیت‌الله خمینی ابراز...

روز دوازدهم شعبان [۲۸ آذر] پیامی از طرف حوزه‌ی علمیه‌ی قم برای عموم مسلمانان ایران فرستاده شد، بدین مضمون: گرچه دل‌های قاطبه ملت مسلمان از جنایات اخیر دستگاه حاکمه به خصوص جسارت به مقام شامخ رهبر شیعیان و زعیم حوزه‌ی علمیه‌ی قم غرق خون است... ولی برای میلاد مسعود حضرت ولی عصر (عج) به کوری چشم دستگاه حاکمه که عملا از صهیونیسم و عمال آن طرفداری می‌کند، هرچه بیشتر در مراسم جشن وچراغانی کوشش نمایند...

شب نیمه شعبان [۲۹ آذر] جمعیت انبوهی از روحانیون و بازرگانان و اصناف در مسجد اعظم قم اجتماع کرده یکی از وعاظ حوزه سخنرانی جالبی ایراد و تأیید جامعه روحانیت را از اهداف عالیه زعیم عالی‌قدر تشیع، حضرت آیت‌الله خمینی اعلام داشت. بعد از سخنرانی صدای شعارهای زنده و کوبنده علیه دستگاه حاکمه و به

نفع رهبر خردمند مسلمانان حضرت آیت‌الله خمینی مسجد را به لرزه انداخت...[1]

... حجت الاسلام آقای سید مصطفی خمینی آیت‌الله‌زاده پس از پنجاه و هشت روز زندان بودن روز سه‌شنبه ۲۴ شعبان از زندان آزاد شدند... با اینکه ورودشان بدون اطلاع قبلی بود، هزاران نفر از طلاب و مردم قم از آستانه با شعارهای کوبنده ضد استعمار و عمال استعمار و تجلیل از مقام شامخ روحانیت مخصوصا حضرت آیت‌الله العظمی خمینی با ایشان تا منزل آیت‌الله خمینی رفتند...

علی‌رغم فشارها و تهدیدات و گرفتن و بستن‌ها و احتیاطات پلیسی که دولت پس از دزدیدن آیت‌الله خمینی در ایران به کار بسته است، مبارزات همه جانبه روحانیت و مردم ادامه دارد. این چند روز اخیر در شهرستان قم چندین صحنه تظاهرات به نفع آیت‌الله خمینی و به عنوان اعتراض به قانون شکنی‌های دولت به وجود آمد، **در مدرسه‌ی فیضیه، در مسجد اعظم، در مسجد امام، در خیابان‌ها، در آستانه مقدسه، در منزل مراجع، در جلسات درس، مجالس باشکوهی تشکیل و مدرسین و فضلای حوزه... به وعاظ و دانشجویان که ماه رمضان [برای] تبلیغ به شهرستان‌ها می‌روند دستور دادند که به مبارزات مقدس روحانیت بدون هراس ادامه دهند.**

هماهنگ با این تظاهرات قم در تهران مجالس باشکوهی در مسجد حاج سیدعزیزالله و مسجد مقابل پپسی کولا تشکیل گردیده و خطبای ارزنده و دانشمند آقایان حاج مروارید و حاج شیخ فضل الله مهدی پور [محلاتی] و حاج شیخ نجم الدین اعتمادی و حاج سید محمود سدهی و... با بیاناتی... به تبعید آیت‌الله العظمی آقای خمینی اعتراض کردند... **آقایان نامبرده از طرف سازمان امنیت دستگیر و در زندان قزل قلعه محبوس گردیدند...** تاکنون صدها طومار و نامه و تلگراف از طرف اصناف و طبقات مختلف مردم مرکز و شهرستان‌ها به سفارتخانه‌های ممالک اسلامی وسازمان ملل، مبنی بر اعتراض به تبعید آیت‌الله خمینی **و اعطای مصونیت به نظامیان رجّاله امریکا ارسال شده است...**[2]

این گزارش‌ها نمایانگر گوشه‌هایی از موج خروشانی است که در پی تبعید امام، ایران را فراگرفت و در هر محفل و مجلس و مراسمی نام و یاد امام را طنین انداز ساخت. باید دانست افزون بر جنب و جوش‌های مردمی که در گزارش بالا آمد، دعای توسل طلاب علوم اسلامی که

۱. انتقام، شماره اول، ۲۹ آذرماه ۱۳٤۳، ۱۵ شعبان ۱۳۸٤. تکیه روی برخی از فرازها از این نگارنده است.

۲. بعثت، شماره ۱۱، سال دوم، ۱۲ دی ماه ۱۳٤۳، ۲۸ شعبان ۱۳۸٤.تکیه روی برخی از فرازها از این نگارنده است.

از فردا شب تبعید امام آغاز شد، به طور پیگیر و مستمر در مسجد بالا سر تداوم یافت. صدها نفر از طلاب جوان، اساتید و فضلای حوزه همراه با مردم، هر شب در مسجد یاد شده اجتماع می‌کردند و ضمن دعای توسل از امام سخن می‌گفتند، یاد امام را گرامی می‌داشتند، اهداف امام را بازگو می‌کردند و وفاداری و پشتیبانی خود را از امام اعلام می‌داشتند و این سروده را دم می‌گرفتند:

یاربنـــا فـــارحم بنـــا ایـــن الخمینـــی — واحـسرتا مـن هجـره ایـن الخمینـی
مهـــر خمینـــی را خـــدا در دل نهـــاده — دل می‌طپـد در سـینه از یـاد خمینـی
نام خمینی بردن را زجر است و زنـدان — زندان چه باشد جان به قربان خمینـی
ســـلم خمینـــی ربنـــا فـــاردد الینـــا — واحفظ الهی مـصطفی نجـل الخمینـی
فارحم علینا — این الخمینی

سادسا مخاطب این فراز از سخنان آقای منتظری که «... من رفتم منبر... گفتم... چرا ساکت نشسته‌اید... وظیفه همه است که ساکت نمانند... و شما وظیفه خود را ترک کرده‌اید...» چه کسانی بودند؟ از دید او چه کسانی ساکت نشسته بودند که او از منبر فیضیه آنان را مورد عتاب و خطاب قرار داده است؟ آیا خطاب او به طلاب علوم اسلامی بود که هر شب در دعای توسل در مسجد بالا سر نام «خمینی» را دم می‌گرفتند و هر روز در تظاهرات خیابانی شعار «عزیز ما خمینی، مرجع ما خمینی» سر می‌دادند و در این راه کتک می‌خوردند، دستگیر و بازداشت می‌شدند، مورد اهانت و آزار قرار می‌گرفتند و با این وجود از رسالت حمایت از امام و تداوم نهضت و مبارزه باز نمی‌ایستادند؟ آیا طرف خطاب او مردم کوچه و بازار بودند که در راه پشتیبانی از امام سر از پا نمی‌شناختند و برای هر گونه فداکاری و جانبازی در راه آن رهبر محبوب خود آمادگی داشتند و در هر محفل و مراسمی که به نام امام برپا می‌شد، مردم بی‌محابا حضور می‌یافتند و با مشت‌های گره کرده و شعارهای توفنده نام و یاد «خمینی» را گرامی می‌داشتند و وفاداری خود را نشان می‌دادند؟ آیا مخاطبین او مراجع بودند که لااقل در آن مقطع (که بیش از پنجاه روزی از تبعید امام نمی‌گذشت) درباره امام سکوت نکرده بودند و افزون بر سخنرانی‌هایی که هر کدام از آنان به مناسبت آغاز درس، ایراد کردند، با صدور اعلامیه‌ها، تلگرام‌ها و نامه‌های سرگشاده که یکی پس از دیگری به چاپ می‌رسید و منتشر می‌شد، پشتیبانی خود را از امام اعلام می‌داشتند و علاوه بر این، دولت را ناگزیر ساختند که نماینده‌ی مراجع را برای عزیمت به ترکیه و دیدار از امام بپذیرد و سید فضل الله خوانساری را در تاریخ ۲۹ آذر ٤٣ به ترکیه روانه سازد و زمینه‌ی ملاقات او با امام را در شهر استانبول

فراهم آورد؟ سابعا این مراسم در مدرسهٔ فیضیه نه به دعوت آقای منتظری برپا شد و نه برای این بود که نام و یاد امام در دست فراموشی قرار گرفته بود. مجاهدان روحانی مانند آقای ربانی شیرازی در آستانه‌ی تعطیلی ماه رمضان، اجتماع در مدرسه‌ی فیضیه را تدارک دیدند و از اساتید و فضلای حوزه خواستند که طی سخنانی در آن اجتماع طلاب جوان را که به شهرها و روستاها برای منبر می‌روند توجیه کنند، گرمی ببخشند و برای بازگو کردن فتاوای امام و نظریات او در منابر و مساجد تشجیع و تشویق کنند و آنان را مورد حمایت قرار دهند.

هشتم تا آنجا که نگارنده به یاد دارد آقای منتظری در این مراسم هیچگاه چنین سخنی که «چرا ساکت نشسته‌اید» بر زبان نیاورد بلکه او سخنانی را که حضرات آیات آقایان حاج شیخ حسین نوری و حاج شیخ علی مشکینی مطرح کرده بودند، پی گرفت و چند بار این جمله را تکرار کرد «همچنان که آقایان فرمودند» و محور بحث آقایان این بود که در ماه مبارک رمضان در منابر فتاوای امام حتما گفته شود، موضوع مصونیت امریکایی‌ها و تبعید غیرقانونی امام مطرح شود، روابط ایران با رژیم صهیونیستی مورد اعتراض قرار گیرد و از مردم هر شهر و روستا بخواهند که طی طومارها و نامه‌هایی از دولت بخواهند که به تبعید غیر قانونی امام پایان بخشد و آن مرجع بزرگ را به حوزه‌ی قم بازگرداند. آقای نوری در سخنرانی خود علاوه بر مطالب یاد شده روی این نکته تکیه کرد که اگر آیت‌الله خمینی را از ایران دور کردند، هدف و ایده‌ی او را نمی‌توانند از این ملت بگیرند، نهضت او با شدت دنبال خواهد شد و دولت با تبعید غیر قانونی او اگر می‌خواهد به نهضت و مبارزات مردم پایان بخشد، اشتباه می‌کند. آقای مشکینی نیز ضمن توصیه‌ی فوق روی وحدت کلمه تکیه کرد و همه‌ی افراد و اشخاص را به اتحاد و انسجام و چنگ زدن به حبل الله فراخواند و از خطر پراکندگی برحذر داشت.

نهم؛ چنانکه در شماره‌ی گذشته یادآوری کردم، آقای منتظری در کتاب خاطرات، نه تنها از همرزمان و همسنگران خود خاطراتی نیاورده و نقش آنان را در مبارزه و نهضت و انقلاب نادیده انگاشته، بلکه درجای جای خاطرات خود کوشیده است، با هر دستاویزی برخی از آنان را به زیر سؤال ببرد و فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی آنان را ناچیز بنمایاند. به عنوان نمونه به آنچه در بالا از زبان آقای منتظری آمده است یکبار دیگر گذر می‌کنیم: «... آقای نوری یک منبر کوتاه رفت، آقای مشکینی هم یک منبر عربی، فارسی وترکی رفت... آقای مشکینی می‌خواست در این اثنا جنگ ترک و فارس راه نیفتد و یک ارتباطی بین افراد ایجاد نماید و دفاعی هم از آقای شریعتمداری شده باشد، بالاخره آقای مشکینی هم یک منبر این جوری

رفت...»[1]

از آقای منتظری باید پرسید از کدام حرف و سخن آقای مشکینی این برداشت را کردید که او می‌خواهد «از آقای شریعتمداری دفاعی شده باشد»؟! آیا اینکه برخی از سخنان خود را به ترکی بیان کرد، مایه‌ی این پندار شد؟ یا تلاش او در راستای اینکه «جنگ ترک و فارس راه نیفتد» از دید آقای منتظری «دفاعی از آقای شریعتمداری» به شمار می‌آمد؟ یا روش تحریف و تخریب و انتقام‌گیری که در کتاب خاطرات به کار گرفته شده است، اقتضای این‌گونه خاطره‌نگاری را دارد؟

دهم؛ اگر امام پس از گذشت تنها پنجاه روز از تبعید به ترکیه در معرض فراموشی قرار گرفته بود و «نام و یاد او داشت متروک می‌شد» آنچه که چند صفحه پس از این ادعا از زبان آقای منتظری آمده است، چه مفهومی دارد:

... اجمالا بعد از تبعید آیت‌الله خمینی اعلامیه زیاد داده شد، حتی شهر به شهر هم اعلامیه می‌دادند. مثلا مشهدی‌ها، اصفهانی‌ها، قمی‌ها، فضلای هرجا به طور مستقل امضا می‌کردند. مرحوم محمد ما هم در امضا گرفتن خیلی نقش داشت. برای سفارتخانه‌های کشورهای مختلف فرستاده می‌شد و اثر خوبی هم داشت، اما جزئیات آن الان یادم نیست می‌توانید از کسانی که مطلع هستند بپرسید، من شنیدم اعتراضیه‌هایی به سفارت ترکیه در تهران فرستاده شده است...[2]

آیا به رغم اعلامیه‌های زیاد که صادر می‌شد و حتی شهر به شهر نیز اعلامیه می‌دادند و طومارهای با امضایی که در دفاع از امام به سفارتخانه‌های کشورهای مختلف می‌فرستادند و اعتراضیه‌هایی که به سفارت ترکیه در تهران سرازیر بود «نام و یاد امام داشت متروک می‌شد»؟! و آقای منتظری با یک سخنرانی در مدرسه‌ی فیضیه و با اعتراض اینکه چرا ساکت نشسته‌اید، توانست امام را از مهجوریت و فراموشی نجات بخشد و نام و راه و یاد او را جاودانه سازد؟!

۱۲. از زبان آقای منتظری آورده‌اند:

... آقای خمینی وقتی که آزاد شد می‌گفت من را در یک اتاق حبس کرده بودند و آقای قمی و آقای محلاتی را هم در اتاق‌های دیگر، من صدای دعا خواندن آقای قمی را می‌شنیدم... یک رادیو هم برای ما آورده بودند که جریان رفراندوم و تبلیغاتی را که

۱. خاطرات ـ ص۲۵۶.

۲. خاطرات ـ ص۲۵۶.

به نفعشان بود بشنویم و راجع به حوادث بیرون به من گفتند یک پاسبان کشته شده و بیش از این خبردار نشدیم...[1]

اولا امام در دورانی که در زندان به سر می‌برد، رادیو در اختیار نداشت و زندانبانان او رادیویی برای او نیاورده بودند. ثانیا اگر امام به رادیو دسترسی داشت چگونه از زبان آقای منتظری آمده است «راجع به حوادث بیرون» جز کشته شدن یک پاسبان خبری به دست نیاورده بود؟ اگر رادیو در اختیار امام گذاشته بودند، بی‌تردید از کشتار ۱۵ خرداد و فجایع آن ایام دست کم در حد همان گزارش‌ها و سناریویی که از رادیو پخش می‌شد، آگاهی می‌یافت. در آن روزها رادیوی وابسته به رژیم شاه پیوسته از تلگرام‌های ساخته و پرداخته‌ی ساواک در پشتیبانی از شاه و تنفر از «ارتجاع سیاه» که عامل خونریزی در روز ۱۵ خرداد شده است، خبر می‌داد، از به اصطلاح زخمی‌ها و مجروحان ۱۵ خرداد که «نفری ۲۵ ریال گرفته بودند تا در خیابان‌ها بدوند و بگویند زنده باد فلانی»!! گزارش پخش می‌کرد، پیرامون این مسئله که خون‌های ریخته شده در ۱۵ خرداد به گردن چه کسانی می‌باشد، داد سخن می‌داد! از آمادگی دولت برای رسیدگی به خانواده‌های کشته شدگان ۱۵ خرداد، سخنانی مطرح می‌کرد، در صورتی که امام تا روز ۱۱ مرداد ٤۲ که به گونه‌ی موقت از زندان آزاد شد، از کشتار ۱۵ خرداد و فجایع آن روزها کوچکترین اطلاعی نداشت، چنانکه خود آقای منتظری دو صفحه بعد از ادعای بالا اذعان کرده است: «... هنگامی که ما خدمت ایشان رسیدیم معلوم شد ایشان به طور کلی در جریان کشتارهای پانزده خرداد و مسائل خارج زندان نبودند...»[2]

امام نیز پس از آزادی از زندان در سخنرانی خود اعلام کرد: «... من [از] قضیه پانزده خرداد مطلع نبودم تا اینکه حبس به حصر تبدیل شد و اخبار خارج به من رسید...»[3]

و این می‌رساند که در دوران زندان اخبار بیرون به او نمی‌رسیده و امام در بی‌خبری مطلق قرار داشته است. ثالثا جریان رفراندوم شاه در بهمن ماه ۱۳٤۱ بود و در خرداد ٤۲ از جریان رفراندوم حدود پنج ماه می‌گذشت و دیگر در آن روزها سخنی از آن در میان نبود تا امام در زندان از رادیو «جریان رفراندوم» را بشنوند. رابعا کشته شدن یک پاسبان در تاریخ ۱۳ خرداد ٤۲ روی داد که هنوز امام دستگیر و بازداشت نشده بود و پیش از دستگیری در جریان کامل

---

۱. پیشین ـ ص ۲٤۰ ـ تکیه روی جمله‌ها از این نگارنده است.

۲. پیشین، ص ۲٤۲ .

۳. صحیفه امام، ج۱، ص۲۸۵.

آن حادثه قرار داشت[1] و پس از قیام ۱۵ خرداد نیز آن حادثه تحت الشعاع قرار گرفت و در رادیو از آن خبری مطرح نبود. خامسا سیاست رژیم شاه این بود که امام را در زندان از اوضاع کشور بی‌خبر نگه دارد و ارتباط او را با بیرون به طور کلی قطع کند. حتی در ملاقات آقای پسندیده با امام در زندان، مأموران رخصت ندادند که جز حال و احوال و خبرگیری از خانواده، سخنی میان آن دو رد و بدل شود، آقای پسندیده در این باره آورده است:

... به اتفاق یکی از دوستان برای ملاقات امام به عشرت‌آباد رفتیم... نوبت ما که شد با همان رییس پادگان برای ملاقات امام رفتیم. به من گفت شما فقط احوالپرسی کنید و در امور سیاسی با آقا صحبت نکنید، گفتم بسیار خوب، من خودم می‌دانم... سپس ما به اتاق امام رفتیم... امام از تخت پایین آمدند و روی صندلی نزدیک من نشستند، رییس پادگان نیز نشست ولی دو مأمور سرپا ایستادند...[2]

باید دانست که انسان‌های امین و وارسته و مردان صادق و از خود رسته در بازگو کردن خاطرات و روایات تاریخی تا سر حد وسواس، دقت و مراقبت دارند و می‌کوشند آنچه را که روی داده است، بدون کم و کاست و به دور از گزافه و پیرایه‌های ناراست روایت کنند، لیکن عناصر بی‌مسئولیت زیر پوشش خاطره‌نگاری، رویدادهای تاریخی را طبق دلخواه خود بالا و پایین و کم و زیاد می‌کنند، شاخ و برگ می‌دهند و از این بدتر اینکه پنداربافی‌ها، خیال‌پردازی‌ها و داستان سرایی‌های خود را به عنوان واقعیات و قضایای تاریخی به رشته‌ی نگارش می‌کشند و به اعتبار خاطره‌نگاری و تاریخ نویسی آسیب سنگینی وارد می‌کنند. البته به سبب عدم احاطه به رویدادهایی که در درازای نهضت امام پدید آمده است، در بسیاری موارد دچار ضد و نقیض گویی و خطاکاری‌هایی می‌شوند که نادرستی و دروغ بودن آنچه را که زیر عنوان خاطره آورده‌اند، به خوبی آشکار می‌سازد و سیه‌رویی برای تحریف‌گران پدید می‌آورد.

نکته‌ای که درکتاب خاطرات نامبرده جلب نظر می‌کند، این است که مصاحبه‌کنندگان و دست اندرکاران تدوین کتاب با طرح پرسش‌های انحرافی و خلاف واقع به مصاحبه شونده خط می‌دهند و تلاش می‌کنند او را به تحریف واقعیت‌ها وادارند و یا از زبان او مطالب نادرست و خلاف واقع را سر هم‌بندی کنند و بازگو سازند تا به اصطلاح نقش مؤثر و سرنوشت ساز او را در کنار امام به نمایش بگذارند، به گونه‌ای که انگار اگر آقای منتظری وجود نداشت، نه

۱. در مورد این حادثه به کتاب نهضت امام خمینی، دفتر نخست، چاپ پانزدهم، ص ٤٨٦ نگاه کنید.

۲. خاطرات آیت‌الله پسندیده، ص ۱۰۵ـ ۱۰٤.

خمینی «خمینی» می‌شد! و نه نهضت به انقلاب بدل می‌شد! و نه انقلاب به پیروزی می‌رسید! با نگاهی کوتاه و گذرا به پرسش‌ها و پاسخ‌هایی که در کتاب خاطرات آمده است، این خطدهی‌ها و خطپذیری‌ها به درستی نمایان می‌شود و ما نیز برخی از آنها را برای خوانندگان اندیشمند و فرزانه بازگو می‌کنیم.

۱۳. در کتاب خاطرات آمده است:

س: پس از آزاد شدن حضرت امام از زندان و محصور شدن در منزل شخصی به نام آقای روغنی در منطقه‌ی قیطریه تهران شنیده‌ایم [۱] که حضرت‌عالی در اولین فرصت با معظم له در آن منزل ملاقات کردید و اوضاع و اخبار جدید کشور و کشتاری را که توسط شاه صورت گرفته بود به ایشان رساندید...

ج: این جور که شما بیان کردید نیست... آقای دکتر واعظی گفت الان تلفن کردند و گفتند آقای خمینی را آزاد کردند منزل آقای نجاتی است و مردم دارند به دیدن ایشان می‌روند. من تعجب کردم فوری دویدم خودم را به آنجا رساندم. ساواک آقای قمی و آقای محلاتی و آقای خمینی را آورده بود در آن خانه و رفت و آمد مردم را آزاد گذاشته بود. بعد از یکی دو ساعت دیده بودند که مردم خیلی رفت و آمد می‌کنند، تصمیم آنها عوض شده بود و شروع کرده بودند به کنترل کردن... و گفته بودند کسانی که مثلا شخصیتی هستند مثل آقای شریعتمداری اینها بروند، اما رفت و آمد بقیه مردم [را] جلوگیری کنند. وقتی من رسیدم، دو سه ساعتی گذشته بود [سرهنگ] وثیق آنجا ایستاده بود و افراد خاصی را که آیت‌الله بودند می‌گذاشتند بروند و چون قیافه‌ی من آیت‌اللهی نبود نگذاشتند وارد منزل شوم. من آنجا کنار یک درخت ایستادم... یکی از پاسبان‌ها آمد گفت آشیخ برو... خود سرهنگ وثیق آمد و گفت بروید. گفتم خیابان مال توست یا مال کشوره؟ تو نمی‌گذاری بروم خانه‌ی آقای خمینی، من می‌خواهم همین جا بایستم... خلاصه دید من اینجا باشم یک عده‌ی دیگر را هم تحریک می‌کنم، گفت آشیخ برو تو بیا برو تو. من وارد منزل شدم و دو سه روز آنجا ماندم... هنگامی که ما خدمت ایشان رسیدیم، معلوم شد ایشان به طور کلی درجریان کشتار پانزده خرداد و مسائل خارج زندان نبودند... من جریانات و اخبار بیرون و جریان کشتارهای قم و تهران وجاهای دیگر را برای ایشان گفتم. البته بعضی از نزدیکان ایشان هم ناراحت می‌شدند و می‌گفتند این اخبار ناراحت کننده را به ایشان ندهید، ولی من در ظرف این دو سه روز

۱. کاش توضیح می‌دادند که از چه منبعی شنیده‌اند که این نگارنده با اینکه عمر خویش را در تاریخ گذرانده تاکنون آن را نشنیده است؟

همه‌ی جریانات و مسائلی را که گذشته بود، برای این سه بزرگوار گفتم...[1]

پیش از پرداختن به درستی یا نادرستی این خاطرات، بایسته است اوضاع آن روز و ساعاتی را که امام را به داودیه بردند و دیدار با او را برای عموم آزاد گذاشتند، در اینجا بیاوریم:

... هنوز ساعتی از آزادی امام نگذشته بود که خبر آن برق‌آسا در سراسر تهران انعکاس یافت و همانند بمب صدا کرد و تهران را تکان داد. مردم فداکار و وفادار مرکز، یک‌باره از جا کنده شدند و سیل جمعیت به سوی داودیه سرازیر شد. راه تهران ـ داودیه و تهران ـ قلهک به علت ازدیاد ناگهانی وسایل نقلیه و اتومبیل‌ها بند آمد و مسئله‌ی ترافیک آن، پلیس راهنمایی را با مشکلاتی روبه‌رو کرد... دیری نپایید که داودیه از جمعیت آکنده شد و ازدحامی فوق العاده به وجود آمد، مردم از درب خانه‌ای که امام در آن اسکان یافته بود تا مسیر طولانی صف کشیده بودند و با نظم و انضباط ویژه‌ای در انتظار فرارسیدن نوبت برای دیدار او دقیقه شماری می‌کردند... علمای مهاجر که از قم و مشهد و دیگر شهرستان‌ها به منظور پشتیبانی از امام در تهران اجتماع کرده بودند و نیز روحانیان مقیم مرکز پس از دریافت خبر آزادی امام، بی‌درنگ به داودیه شتافتند و با او ملاقات مفصلی به عمل آوردند و اجتماع شکوهمندی در محضر او به وجود آمد... و ضمنا گوشه‌هایی از فجایع دردناکی را که در روزهای ۱۵ و ۱۶ خرداد بر مردم مسلمان ایران گذشت، برای امام ـ که به طور کلی از آن بی‌اطلاع بود ـ شرح دادند. امام با شنیدن گوشه‌هایی از فجایع ۱۵ خرداد سخت تکان خورد، به طوری که گویی آسمان بر سرش فرود آمد، قلب لطیف، حساس و پرمهرش به سختی فشرده شد، بغض راه گلویش را گرفت، به طوری که به احساسات مردم درست نمی‌توانست پاسخ دهد.

امام در سوگ شهدای ۱۵ خرداد

در این میان مردمی که به انتظار دیدن امام از داخل حیاط خانه تا راه درازی صف کشیده بودند، کاسه‌ی صبرشان لبریز شد و از او خواستند که در مقابل پنجره قرار گیرد تا همگان او را ببینند. امام از جا برخاست و در مقابل مردم قرار گرفت و با بلند کردن دست به احساسات پرشور و هیجان‌بار آنان که با دیدن او به شدت ابراز احساسات می‌کردند و صلوات می‌فرستادند پاسخ گفت و آنگاه به جایگاه خود بازگشت لیکن دیگر نتوانست خودداری ورزد و توفانی که در درون او به وجود آمده بود، مهار کند، یک‌باره فریاد کشید «آخر من با این احساسات مردم چه کنم» و دستمالی بر چهره

۱. کتاب خاطرات، ص ۲۴۰ـ۲۴۲.

گرفت و به گریستن پرداخت...

فردای آن روز که توده‌های مسلمان مرکز و بسیاری از شهرستان‌ها برای رفتن به داودیه و استقبال از امام خود را آماده می‌کردند، خبر ممانعت پلیس از رفتن مردم به حضور امام... همه جا منعکس شد...[1]

چنانکه در این نوشته آمده است اولا اطلاع امام از کشتار فجیع ۱۵ خرداد در همان لحظه‌های نخستین آزادی و استقرار او در داودیه بوده است و ثانیا ممانعت رژیم از دیدار مردم با امام و محاصره‌ی او در فردای آن روز صورت گرفته است. در کتاب خاطرات از زبان آقای منتظری آمده است:

... ساواک آقای قمی و آقای محلاتی و آقای خمینی را آورده بود در آن خانه و رفت و آمد مردم را آزاد گذاشته بود. بعد از یکی دو ساعت دیده بودند که مردم خیلی رفت وآمد می‌کنند تصمیم آنها عوض شده بود و شروع کرده بودند به کنترل کردن... !

این خاطره نادرست و خلاف واقع است زیرا:

الف: چنانکه در بالا آمد و به اعتراف بسیاری از کسانی که در آن روز در آن صحنه حضور داشته‌اند، روز نخست آزادی امام، هیچ‌گونه ممانعتی درکار نبود و رفت و آمد مردم در محضر امام تا پاسی از شب ادامه داشت.

ب: تأثر امام در پی اطلاع از کشتار ۱۵ خرداد و ناراحتی او در همان ساعت‌های نخستین آزادی بود که هنوز آقایان میلانی، نجفی مرعشی، بهبهانی و شریعتمداری در آنجا حضور داشتند و آقای نجفی نیز از آشفتگی امام متأثر شده و به گریه افتاده بود، و باید دانست که حضور این آقایان در نزد امام به علت کثرت جمعیت و ازدحام مردم چندان طولانی نبود.

ج: گزارش شهربانی از آن روز نیز این واقعیت را به درستی روشن می‌کند که در روز نخست آزادی امام، هیچ‌گونه کنترل و ممانعتی از جانب نیروهای انتظامی و به اصطلاح امنیتی در کار نبوده است و محاصره‌ی امام و بازداشت مردم از ورود به محل سکونت امام در روز دوم آزادی او شروع شده است. در گزارش شهربانی می‌خوانیم:

عصر دیروز به مناسبت آزاد شدن آیت‌الله روح الله خمینی از زندان اغلب روحانیون و علمای طراز اول و دوم و همچنین معممین و بازاری‌ها و اصناف و سایر طبقات مردم در منزل آیت‌الله زنجانی واعظ به ملاقات امام خمینی رفته و بین روحانیون طراز اول

۱. نهضت امام، از این نگارنده، دفتر نخست، چاپ پانزدهم، ص ۷۰۱ـ ۷۰۹.

گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: آزاد شدن آیت الله روح الله خمینی
محل: تهران
عطف بشماره:
منبع خبر: مأمور ویژه
تقویم: ۲۰۰۰

اداره یکم اطلاعات
شماره: ۱۵۴۳۰ / بخش ۲۱۲
تاریخ حادثه:
تاریخ وصول خبر: ۴۲/۵/۱۱
تاریخ گزارش: ۴۲/۵/۱۲

محرمانه

عصر روز جمعه آزاد شدن آیت الله روح الله خمینی از زندان اطلاع از وجود چنین وضعیت طرفداران و پیروهمچنین معممین و بازاریها و اصناف و استقبال مردم در منزل آیت الله تعالی واعظ علاقات خمینی رفته و بین روحانیون طرفداران آیات الله بهبهانی ـ شریعتمداری ـ میلانی ـ نوری ـ مرعشی نجفی و خوانساری و علامه عموم آیات الله و حجج اسلام وجود داشته اند در سنه ۱ ارجه و بعضی داخل و در صالیکه در صف ایستاده بوده اند سینه و دست و پای خمینی را میبوسیدند و عموما هم متأثر شده و گریه میکردند و تا ساعت ۹ جمعیت مثل سیل میآمد و از یک در وارد میشدند و دست و پای خمینی را میبوسیدند و از در دیگر خارج میشدند و از طرف آیت الله بهبهانی که در جوار یک بکسر نشسته بودند احوالپرسی آیت الله بهبهانی از خمینی بود و استاد انیه پاسخ داد خیلی خوب و موفق سلام رسیده ایشان خواهید ماند خمینی گفت تا عرض اقرب ایشان هستند منزل در رحمان نهیه نموده اند که بعد روز آنجا خواهم رفت (محل [illegible]) و سپس مقم مرویش گرمانی است کما باید ایشان بشود و من ایستاده گی میکنم که تمام همین آزاد شوند و همچنین باید جشنی انتخابات مختلف راگرفت و آیت الله بهبهانی هیئتند بق کرد و یک خالص بعلت از عام مردم و و زیادی جمعیت شد اگر نشسته و تا ساعت ۹ جمعیت مثل سیل ساعد وارد یک در وارد میشد و دست و پای خمینی را میبوسیدند و از در دیگر خارج میشدند . از جمله علما اگرانی که پس بازاریها بعض آمدن بود که ظاهر اضد دارند امروز ظاهر الله روز یکشنبه است بازاریها در اقلی شده و چنین بگفته اند من موضوع بین بازاریها مورد علاقه بشود .

تعداد نسخه: ۵ نسخه
گیرندگان: سند به پرونده ۲۱۲ ـ اداره سوم ـ اداره دوم

محرمانه

۰۱۱۲۸۰۳۹

آیات‌الله بهبهانی، شریعتمداری، میلانی، نوری، مرعشی نجفی و خوانساری و خلاصه عموم آیات الله و حجج اسلام وجود داشته‌اند و دسته دسته از مردم به منزل داخل و در حالی که در صف ایستاده بودند، به نوبت سینه و دست و پای خمینی را می‌بوسیدند و عموما هم متأثر شده و گریه می‌کردند... و تا ساعت ۹ جمعیت مثل سیل می‌آمد و از یک در وارد می‌شدند و دست و پای خمینی را می‌بوسیدند و از در دیگر خارج می‌شدند...

شهربانی در گزارش دیگری آورده است:

در ساعت ۱۴:۳۰ روز جمعه ۴۲/۵/۱۱ آقایان خمینی و محلاتی و قمی به خانه‌ی شماره‌ی ۸ در خیابان شمیران ایستگاه مینا کوچه‌ی دفتری متعلق به آقای نجاتی انتقال داده شدند و از ساعت ۱۶ الی ۲۱:۳۰ متجاوز از سه هزار نفر از طبقات مختلف از نامبردگان دیدن کردند و هر یک دست آقای خمینی را می‌بوسیدند. در ساعت ۲۲:۰۰ به استراحت پرداختند.

گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: آقای خمینی
محل: شمیرانات
عطف بشماره:
منبع خبر: مأمور ویژه
تقویم: ۲/۳

شماره: ۱۰۰۴۹/ص ت
تاریخ حادثه: ۴۲/۵/۱۱
تاریخ وصول خبر: ۴۲/۵/۱۲
تاریخ گزارش: ۴۲/۵/۱۵

در ساعت ۱۴۳۰ روز جمعه ۴۲/۵/۱۱ آقایان خمینی و محلاتی و قمی به خانه شماره ۸ در خیابان شمیران ایستگاه مینا کوچه در نفرات متعلق به آقای نجاتی انتقال داده شدند و از ساعت ۱۶۰۰ الی ۲۱۳۰ متجاوز از سه هزار نفر از طبقات مختلف از مردم گان دیدن کردند و دست آقای خمینی را میبوسیدند .
در ساعت ۲۲۰۰ با استراحت پرداختند پیرو اختند و صبح روز شنبه ۴۲/۵/۱۲ که تا مردم گان خود را میان بند مرخص مردم آماده میشدند که کما ت زنده ای از طرف آقای خمینی خطاب به سازمان امنیت ادا و گفت مگر من زندانی هستم که این طور با من رفتار میشود. نگذارید کاری کنم که در نتیجه عده ای از مردم کشته شوند .
در ساعت ۷۰۰ مردم شروع برفتن به داخل منزل نامبرده نموده و در ساعت ۸۰۰ از طرف شهربانی کل کشور به مأمورین انتظامی دستور داده شد که بگرمانی از آقای خمینی بمحل منزل نامبرده نموده و در ساعت ۹۰۰ وضع محل سکونت مشارالیه به حالت بود .
داخل منزل آن عده از مردم و کمیته داخل شده بودند که کما گان نشسته و مشغول صحبت بودند و بیاد عروضیات شمیران نیز رسیده بود هزار نفر جمعیت کما تا این اوقات آنان به داخل منزل گرد بوده بودند تا ایستاده بودند در رحمن ساعت ۱۰ ساعت ۱۰ پلیس شمیران جهت باز به بمحل وارد شد . طلاب آنجا را مرا رضا نمودند که ما با بستی آنان را زیارت کنیم و الا نخواهیم رفت .
و انیس پلیس بعد و اخطار نمود فعلا ملاقات صورت نخواهد گرفت مردم و متفرق شوند و متعاقبا خان اطلاعیه ای در این باره خواهند .
خبر دیگر ای است که رضا یان مژده نزد یک امام زاده قاسم باقی کما صاحب آن آقای جواد شیرازی است بعلت چهار هزار تومان برای اقامت چند ماهه آقای خمینی اجاره شده است و د

خیلی محرمانه

صبح روز شنبه ۴۲/۵/۱۲ که نامبردگان خود را برای پذیرفتن مردم آماده می‌نمودند، کلمات زننده‌ای از طرف آقای خمینی علیه مأمورین سازمان امنیت ادا و گفت: مگر من زندانی هستم که این‌طور با من رفتار می‌شود؟ نگذارید کاری کنم که در نتیجه عده‌ای از مردم کشته شوند.

در ساعت ۷:۰۰ مردم شروع به رفتن به داخل منزل نامبرده نموده و در ساعت ۸:۰۰ از طرف شهربانی کل کشور به مأمورین انتظامی دستور

داده شد که دیگر ملاقاتی از آقای خمینی به عمل نیاید. نتیجه در ساعت ۹:۰۰ وضع محل سکونت مشارالیه بدین شرح بود:

داخل منزل آن عده از مردم که صبح داخل شده بودند کماکان نشسته بودند و خارج نمی‌شدند و در پیاده‌رو خیابان شمیران نیز در حدود هزار نفر جمعیت که مانع از رفتن آنان به داخل منزل گردیده بودند، ایستاده بودند. در همین ساعت ریاست پلیس تهران جهت بازدید به محل وارد شد. طلاب خارج از منزل مرتب اصرار می‌نمودند که ما بایستی آقا را زیارت کنیم و الا نخواهیم رفت.

رئیس پلیس به مردم اخطار نمود، فعلا ملاقاتی صورت نخواهد گرفت مردم متفرق شوند و منتظر پخش اعلامیه‌ای در این باره باشند...

د: آنچه از زبان آقای منتظری در خاطرات آمده است: «... وقتی من رسیدم دو سه ساعتی گذشته بود و... نگذاشتند وارد منزل شوم، من آنجا کنار یک درخت ایستادم... خود سرهنگ وثیق [رئیس پلیس تهران] آمد و گفت بروید...» این نکته را روشن می‌کند که نامبرده خبر آزادی امام را در روز دوم دریافت کرده و برای دیدن امام به داودیه رفته است؛ زیرا:

الف: چنانکه در بالا آمد در نخستین روز آزادی امام هیچ‌گونه ممانعتی از سوی نیروی انتظامی برای دیدار مردم با امام ایجاد نشده است و مردم تا پاسی از شب به حضورامام می‌رسیدند و رفت و آمد می‌کردند. در گزارش شهربانی که در بالا آمد نیز ملاقات مردم با امام از ساعت ۱٦ تا ۲۱/۲۳۰ (٤تا۹/۳۰) آمده است.

ب: حضور رییس پلیس تهران (سرهنگ وثیق) که در خاطرات آقای منتظری آمده است، طبق گزارش شهربانی که در سند بالا منعکس است، در روز دوم آزادی امام بوده است و در نخستین روز آزادی در گزارش‌های شهربانی و ساواک از او نامی به میان نیامده است.

ج: این گفته‌ی آقای منتظری: «... بعد از یکی دو ساعت دیده بودند که مردم خیلی رفت و آمد می‌کنند، تصمیم آنها عوض شده بود و شروع کرده بودند به کنترل کردن... وثیق آنجا ایستاده بود و... نگذاشتند وارد منزل شوم. من آنجا کنار یک درخت ایستادم و تعدادی از طلبه‌ها که مرا می‌شناختند اطراف من جمع شدند و...» با گزارش شهربانی در بامداد دومین روز آزادی امام همخوانی دارد که متن آن در گزارش بالا آمده است: «...در ساعت ۷:۰۰ مردم شروع به رفتن به داخل منزل نامبرده نمودند. در ساعت ۸:۰۰ از طرف شهربانی کل کشور به مأمورین انتظامی دستور داده شد که دیگر از آقای خمینی ملاقاتی به عمل نیاید... در همین ساعت ریاست پلیس تهران جهت بازدید به محل وارد شد. طلاب خارج از منزل مرتب اصرار

می‌نمودند که ما بایستی امام را زیارت کنیم و الا نخواهیم رفت... »

د: آنچه از زبان آقای منتظری آمده است که «... بعضی از نزدیکان ایشان هم ناراحت می‌شدند و می‌گفتند این اخبار ناراحت کننده را به ایشان ندهید...» اگر صحت داشته باشد، مؤید این واقعیت است که اطلاع رسانی آقای منتظری جنبه‌ی تکراری داشته است، چون روز پیش این اخبار و مطالب به صورت مفصل و مشروح در همان لحظه‌های اولیه‌ی آزادی امام به او رسیده بود که تأثر شدید او را به همراه داشت و او را به گریستن واداشت... از این رو تکرار آن نه لزومی داشت نه خوشایند و پسندیده می‌بود.

بنابراین آنچه در کتاب خاطرات آمده است که «... پس از آزاد شدن حضرت امام از زندان» آقای منتظری خود را به آنجا رسانید و «در اولین فرصت... کشتاری را که توسط شاه صورت گرفته بود به ایشان» رساند و... دروغی بیش نیست و مانند دیگر خاطراتی که در این کتاب آمده است، جنبه‌ی گزافه‌گویی، بزرگ‌نمایی و اسطوره‌سازی دارد و نشان از استیصال کسانی دارد که با این‌گونه داستان‌سرایی‌ها می‌خواهند از آقای منتظری قهرمان بسازند و نقش او را در نهضت، انقلاب و رهبری امام، نقش جلودار بنمایانند، غافل از اینکه با این‌گونه پنداربافی‌ها نقشی برای او نتوان تراشید. اگر این ادعا درست می‌بود و به راستی آقای منتظری در نخستین لحظه‌های آزادی امام خود را به او رسانیده بود و گزارش‌ها و اخبار ۱۵ خرداد و فجایع آن روزها را برای امام بازگو کرده بود، نه افتخاری برای او به شمار می‌آمد و نه نقشی برای او در رهبری نهضت اسلامی ایران اثبات می‌کرد، هر شخص دیگری حتی آن پیرزنی که در بیت امام کار می‌کرد، اگر فرصتی می‌یافت و پس از آزادی امام به نزد او راه می‌یافت و یک استکان چای برای او می‌برد، می‌توانست از فجایع ۱۵ خرداد و کشتار آن ایام، اخبار دست اولی به امام بدهد.

نکته‌ی در خور توجه اینکه آقای منتظری این پرسش را که «شنیده‌ایم حضرت‌عالی اوضاع و اخبار جدید کشور و کشتاری را که توسط شاه صورت گرفته بود به ایشان رسانیدید...» ابتدا به صراحت رد می‌کند و می‌گوید: «این جور که شما بیان کردید نیست» لیکن توضیح نمی‌دهد که نادرستی سؤال در کجاست و شاید توضیح داده است، لیکن دست اندرکاران تدوین خاطرات آن را سانسور کرده‌اند. جالب توجه اینکه آقای منتظری با آنکه صریحا پاسخ می‌دهد «این جور که شما بیان می‌کنید نیست»، سرانجام خاطرات را به گونه‌ای بازگو می‌کند که سؤال کننده ترسیم کرده است و یا در واقع از زبان او پاسخ به گونه‌ای که

مطلوب دست اندرکاران خاطرات بوده، تنظیم شده است.

۱۴. از زبان آقای منتظری نوشته‌اند:

... آیت‌الله خمینی... اصرار داشت که اصل لوایح[1] را نبایستی زیر سؤال برد و به آن اعتراض کرد... فردا کشاورزان را علیه ما می‌شورانند. اینکه ما بگوییم اصلاحات ارضی خلاف شرع است، راه مبارزه نیست... ما باید با اصل رفراندوم مخالفت کنیم، برای اینکه کشور ما قانون دارد، مجلس دارد... ما با اصل رفراندوم مخالفیم زیرا یک بدعت تازه است... آیت‌الله خمینی تأکید داشتند که روی این جهت باید تأکید کرد و مواد لوایح را هیچ نباید مورد حمله قرار داد و الا اینها با این شعارها کشاورزان و مردم را علیه ما می‌شورانند...[2]

این ادعا از پایه دروغ و خلاف واقع است، زیرا اولا اصلاحات ارضی شاه از پشتیبانی قاطبه‌ی ملت ایران برخوردار نبود تا مخالفت با آن مشکل‌ساز و مسئله آفرین باشد. اتفاقا بیشتر مردم به اعمال و رفتار رژیم شاه با دید بد بینانه می‌نگریستند و آن را در راستای عوام فریبی، مانور سیاسی و بازیگری‌های شیطانی می‌دانستند و آن را به عنوان یک کار جدی و ریشه‌ای در راه منافع توده‌ها باور نداشتند، ثانیا کشاورزان و روستانشینان و دیگر اقشار جامعه، مردمی بی‌بند و بار، بی‌دین و بی‌عقیده نبودند که برای یک کف زمین، به دین خدا و پیشوایان اسلامی و مراجع تقلید پشت کنند و بر ضد مراجع و علما بشورند و رویاروی آنان بایستند. بی‌تردید اگر مراجع اسلام به مخالفت آشکار با «اصلاحات ارضی شاه» برمی‌خاستند، بیشتر کشاورزان و روستاییان که مردم دین باور و «متعبد» بودند و هستند از دستور مراجع پیروی می‌کردند و از پذیرفتن زمین‌هایی که از جانب دولت زیر پوشش اصلاحات ارضی به آنان واگذار می‌شد، خودداری می‌ورزیدند چنانکه در پی آغاز نهضت در سال ۱۳۴۱، با آنکه علما و مراجع بر ضد اصلاحات ارضی شاه رسما به مبارزه برنخاستند، آنگاه که در میان روستاییان شایع شد که از دید مراجع اسلام زمین‌هایی که در اختیار کشاورزان قرار گرفته، نامشروع است، بسیاری از کشاورزان به ادارات کشاورزی و سازمان اصلاحات ارضی مراجعه کردند و اسناد مالکیت خود را پس دادند و اعلام کردند که ما شرعا نمی‌توانیم خود را

---

۱. لوایح ششگانه شاه که طبق سیاست امریکا برای فریب توده‌ها مطرح شد، عبارت بود از: اصلاحات ارضی، ملی کردن جنگل‌ها، فروش سهام کارخانجات دولتی به عنوان پشتوانه اصلاحات ارضی، سهیم کردن کارگران در سود کارگاه‌ها، لایحه اصلاحی قانون انتخابات، ایجاد سپاه دانش.

۲. کتاب خاطرات ـ ص ۲۰۷.

مالک این زمین‌ها بدانیم. در گزارش ساواک آمده است:

گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: فعالیت روحانیون
محل: شهرستان شهرستانها
تاریخ حادثه:
تاریخ وصول خبر: ۴۲/۸/۱
تاریخ گزارش: ۴۲/۸/۱
منبع خبر: سازمان ـ ساواک
تعداد: ۲

محرمانه

اخیرا عاجزیزه در مجالس و مساجد روحانیون شرکت نموده و بایکایک آنها صاحبه و استماع اظهارات آنها را نموده و قرار بر نموده که تا بیک بحران میرساند.

۱ـ اخیرا طلاب قم از جمله آیت الله خمینی در مجالس درس خود طلاب و مردم را تحریک و تشویق علیه دولت میناید و ضمن تهیه تلگرافاتی بمرکز که نمونه آن بضمیمه تقدیم میگردد باعث اختلال نظم در قم را فراهم ساخته. ساواک تا بحیوار تحریکات قم که بضمیمه تقدیم میگردد برای حل مراجعه اعلیحضرت فرستاده است.

۲ـ در تعقیب این نشریات از طرف طبقه روحانی و طلاب به شهرستانها نیز سرایت کرده و در شهرستانهای قم، مشهد، تبریز، اصفهان عده‌ای از طلاب در مساجد علیه اقدامات دولت مردم را تحریک و تشویق مینمایند.

۳ـ پس از وصول این نشریات و دستورات مراجع تقلید به دهات شهرستانها که اسناد مالکیت اخذ نموده بودند از قبیل رشت، بابل، ساری، قزوین به ادارات کشاورزی رفته و اسناد مالکیت خود را ارائه و گفته‌اند که ما مسلمان هستیم و باستناد امر دستور مراجع تقلید ما نمیتوانیم بدون رضایت مالک در این محل نماز و استراحت نماییم و روی این اصل تا رضایت آنها فراهم نشود نمیتوانیم خود را مالک این اراضی بدانیم.

محرمانه

تعداد نسخه: شش نسخه.

گیرندگان: یک نسخه بایگانی، یک نسخه اداره سوم کل سوم، چهار نسخه ارسال

۱۲۸۰۳۶

اخیرا علمای قم از جمله آیت‌الله خمینی در مجالس درس خود طلاب و مردم را تحریک و تشویق علیه دولت می‌نماید و ضمن تهیه تلگرافاتی به مرکز که نمونه‌ی آن به ضمیمه تقدیم می‌گردد، باعث اختلال نظم در قم را فراهم ساخته... در تعقیب این نشریات از طرف طبقه‌ی روحانی و علما به شهرستان‌ها نیز سرایت کرده و در شهرستان‌های قم، مشهد، تبریز، اصفهان عده‌ای از طلاب در مساجد علیه اقدامات دولت مردم را تحریک و تشویق می‌نمایند.

پس از وصول این نشریات و دستورات مراجع تقلید به دهات [و] شهرستان‌ها، کشاورزانی که اسناد مالکیت اخذ نموده بودند از قبیل رشت، بابل، ساری، قزوین به ادارات کشاورزی رفته و اسناد مالکیت خود را ارائه و گفته‌اند ما مسلمان هستیم و به استناد این دستور مراجع تقلید، ما نمی‌توانیم بدون رضایت مالک، در این محل نماز و استراحت نماییم و روی این اصل تا رضایت آنها فراهم نشود، نمی‌توانیم خود را مالک این اراضی بدانیم...[1]

بنابراین اگر امام و دیگر علمای اسلام با «اصلاحات ارضی» شاه مخالفت می‌کردند، بی‌تردید با همراهی و متابعت بیشتر روستانشینان روبه‌رو می‌شدند. ثالثا مردان پاکباخته و خداجویی مانند امام، وارسته‌تر از آن بودند که در بیان حکم خداوند هراسی به خود راه دهند و خشنودی مخلوق را بر رضای خالق مقدم بدارند. امام مصداق این آیه‌ی کریمه‌ی قرآن بود که در توصیف مردان خودساخته و پاکباخته می‌آورد: «از سرزنش سرزنش‌گری نمی‌هراسند».[2]

امام مانند برخی از روحانی‌نماهای ساده و لاده، جو زده و خود باخته نبود که روزی

۱. تکیه روی جمله از این نگارنده است.

۲. سوره‌ی ۵، آیه ٥٤ «ولا یخافون لومه لائم».

انقلابی، روزی لیبرال، روزی پرخاشگر و خشونت‌طلب و روزی سازشکار و اصلاح‌طلب ! می‌باشند. روزی هوادار ولایت مطلقه و روزی دیگر خود را خواهان حکومت مردم بر مردم می‌نمایانند و افتخار می‌کنند که هر لحظه به شکلی در می‌آیند. «انا کل یوم رجل»!

امام مرد وظیفه بود و طبق وظیفه‌ی اسلامی و استنباط فقهی خویش نظر و فتوا می‌داد و موضع‌گیری می‌کرد. او به مردم عشق می‌ورزید، لیکن طبق دلخواه مردم سخن نمی‌گفت. از ویژگی‌های امام این بود که از جوزدگی، عوام زدگی و مردم فریبی سخت گریزان بود. او برای خدا سخن می‌گفت و قلم می‌زد و هر گامی که بر می‌داشت خدا را در نظر داشت و هیچگاه در این اندیشه نبود که حرف و سخن او مورد پسند مردم قرار بگیرد. به او گفتند بنی صدر را از فرماندهی کل قوا عزل نکنید، چون در میان مردم محبوبیت دارد! پاسخ داد: من وظیفه‌ی خودم می‌دانم او را از این مسئولیت کنار بگذارم، هر چند فریاد... بر خمینی را از زبان مردم با گوش خود بشنوم.

رابعا بر خلاف آنچه از زبان آقای منتظری در بالا آمد که امام مخالف این مسئله بود که گفته شود «اصلاحات ارضی خلاف شرع است»! امام با دست خط خود خلاف شرع بودن رفرمی را که رژیم شاه زیر پوشش «اصلاحات ارضی» انجام داد به صراحت اعلام کرد:

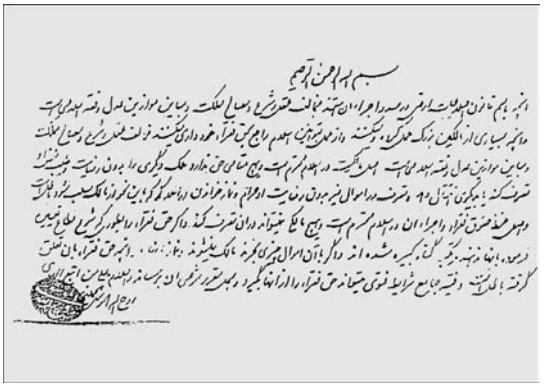

«آنچه به اسم قانون اصلاحات ارضی در صدد اجرای آن هستند مخالف عقل و شرع و مصالح مملکت و مباین موازین عدل و فقه اسلامی است...»

این فتوای امام به روشنی نشان می‌دهد آنچه از زبان آقای منتظری آمده است که امام نگران بود که «فردا کشاورزان را علیه ما می‌شورانند» دروغ بزرگی است که به امام نسبت داده‌اند و بی‌اعتباری و نادرستی کتاب خاطرات را به نمایش می‌گذارد.

امام با اینکه خلاف شرع بودن «اصلاحات ارضی» شاه را رسما اعلام کرد، به علل دیگر به

مبارزه با آن برنخاست که شرح آن در کتاب نهضت امام خمینی آمده است.[1]

خامسا بر خلاف ادعایی که در بالا از زبان آقای منتظری شده است که «آیت‌الله خمینی اصرار داشت که اصل لوایح را نباید زیر سؤال برد و به آن اعتراض کرد» امام در نخستین اعلامیه‌ای که علیه رفرم امریکایی صادر کرد، لوایح ششگانه را چنین به زیر سؤال برد:

... رأی دهندگان باید معلوماتشان به اندازه‌ای باشد که بفهمند به چه رأی می‌دهند، بنابراین اکثریت قاطع حق رأی دادن در این مورد را ندارند و فقط بعضی اهالی شهرستان‌ها که قوه‌ی تشخیص دارند، صلاحیت رأی دادن در مواد لوایح ششگانه را دارند که آنان هم بی‌چون و چرا مخالفند...[2]

۱۵. دست اندرکاران و تنظیم کنندگان کتاب خاطرات، برای تحریف واقعیت‌ها و تخریب چهره‌ی روحانیت و به زیر سؤال بردن مقامات روحانی، چنین طرح سؤال کردند:

این نکته که حضرت‌عالی فرمودید مرحوم امام در قضیه‌ی رفراندوم نظرشان راجع به اصل اصلاحات ارضی منفی نبوده است، یک خاطره جالبی بود، اکنون سؤال این است که آن زمان عده‌ای از علما مثل حاج آقا محسن اراکی یا آیت‌الله بنی صدر در همدان یا کسان دیگری بودند که در واقع خود یا بچه‌های اینها جزء بزرگ مالک‌ها محسوب می‌شدند، آن وقت این شایعه بوده که علما چون خودشان ملاکند یا با مالک‌ها زد و بند دارند، با اصلاحات ارضی مخالفند، این معنا تا چه اندازه‌ای در حوزه مطرح بود...[3]

آقای منتظری در پاسخ تنها به این جمله بسنده می‌کند که «... این جهت که بعضی از علما خودشان ملاک بوده‌اند یا اینکه آیت‌الله بنی صدر ملاک بوده‌اند و تأثیر آن در مخالفت‌ها را من خبر ندارم.»!! در صورتی که یک فقیه متعهد و آگاه به مبانی فقهی و سیاستمداری آشنا به سیاست اسلامی باید خاطرنشان می‌کرد که اولا علمای اسلام و مراجع عظام طبق موازین شرعی و عقلی نمی‌توانستند با «اصلاحات ارضی» شاه مخالف نباشند، زیرا:

الف: رژیم طاغوت و غاصب به هر کاری دست بزند ـ هرچند کار خیر و مفیدی باشد ـ مانند ساختن مسجد و چاپ قرآن از نظر اسلام نامشروع است و برای مردم مسلمان بهره‌گیری از آن جایز نیست. امام در بحث حکومت اسلامی آورده است:

... ملت اسلام در امور خود به سلاطین و حکام جور و قضاتی که از عمال آنها هستند

---

۱. نهضت امام، دفتر اول، چاپ ۱۵، ص۱۹۶.

۲. پیشین، ص ۲۶۰. صحیفه‌ی امام، ج ۱، ص ۱۳۶، تکیه روی جمله‌ها از این نگارنده است.

۳. خاطرات ـ ص ۲۰۸.

نباید رجوع کند، هر چند حق ثابتی داشته باشد، مثلا پسر او را کشته‌اند، خانه‌اش را غارت کرده‌اند، در عین حال حق ندارد به حکام جور رجوع کند، یا طلب‌کار است و شاهد زنده در دست دارد، نمی‌تواند به قضات سرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید و اگر در چنین مواردی به آنها رجوع کرد به طاغوت روی آورده است. فانما یاخذه سحتاو ان کان حقا ثابت له **و اگر به حکم آنها حق ثابت خویش را هم بگیرد، نمی‌تواند در آن تصرف کند؛ زیرا آنچه را که به وسیله‌ی حکام جور و قضات آنان به دست آورده سحت (آلوده) است و حتی بعضی از فقها در عین شخصی گفته‌اند که مثلا عبای شما را بردند و شما به وسیله حکام جور پس گرفتید، نمی‌توانید در آن تصرف کنید و ما اگر به این حکم قائل نباشیم، دیگر در کلیات شک نداریم که اگر کسی طلب‌کار بود و برای گرفتن حق خود به غیر از مرجع و مقامی که خدا قرار داده است، رجوع کند و طلب خویش را به وسیله‌ی آنان وصول نماید تصرف در آن جایز نیست و موازین شرع هم همین را اقتضا می‌کند...**[1]

ب: طبق نظر کارشناسان آن روز و امروز «اصلاحات ارضی» شاه در راه فلج کردن کشاورزی ایران و پدید آوردن بازار سیاه برای گندم امریکا و وابسته کردن هر چه بیشتر ایران به بیگانگان بود، علمای اسلام چگونه می‌توانستند با آن مخالف نباشند؟

ج: آیا انتظار این است که علمای اسلام با رفرمی که در راه منافع شیطان بزرگ و دکترین جان.اف.کندی و برای فریب توده‌های محروم و تحت ستم در دست اجرا قرار گرفته بود، همراه و همصدا باشند و تنها عامل مخالفت آنان با اصلاحات ارضی این بود که «آقا محسن اراکی و آیت‌الله بنی‌صدر در همدان جزو بزرگ مالک‌ها محسوب می‌شدند» و اگر این دو تن بزرگ مالک در جامعه روحانیت نبود، علما و مراجع پشت سر شاه صف می‌کشیدند و به ستایش از رفرم امریکایی به اصطلاح «انقلاب سفید» برمی‌خاستند؟!

ثانیا دو تن از روحانیان به اصطلاح «بزرگ مالک» اگر در حوزه‌های علمی و در میان پیشوایان روحانی تا آن پایه نفوذ و نیرو داشتند که می‌توانستند آنان را نسبت به حرکت مترقیانه! و سازنده! «اصلاحات ارضی» بدبین و مخالف سازند و دید منفی آنان را نسبت به آن جلب کنند، چرا و چگونه نتوانستند آنان را به مبارزه و مقابله با آن وادارند؟ چرا هیچیک از مراجع قم اعلامیه‌ای بر ضد آن ندادند و حتی برای یکبار در اعلامیه خود علیه رفرم ارضی و

۱. حکومت اسلامی یا ولایت فقیه، درس ۹، ص ۱۹.

تقسیم اراضی مطلبی به میان نیاوردند؟

چنانکه در کتاب نهضت امام آمده است علمای اعلام و مراجع عظام قم با رفرم نمایشی و فریب کارانه‌ی شاه که زیر پوشش «اصلاحات ارضی» اجرا شد، مخالف بودند، لیکن به مخالفت با آن برنخاستند و نقشه‌ها و نیرنگ‌های برخی از باندهای وابسته به ملاکین و زمین‌داران بزرگ برای واداشتن علمای قم به مبارزه با آن، راه به جایی نبرد، علمای قم با آن مخالفت نکردند، لیکن به آن مشروعیت نیز نبخشیدند و به رژیم شاه رخصت ندادند که خیانت خود را زیر پوشش «اصلاحات ارضی» به امضا و تأیید علمای اسلام برساند و خیانت خود را خدمت بنمایاند.

ثالثا باید دانست در میان عالمان دینی و مقامات روحانی کشور در آن روز نه «بزرگ مالک» داشتیم و نه ملاکین و زمین‌داران بزرگ در کسوت روحانی بودند. رابعا حوزه‌های علمی برای اداره‌ی امور مادی و زندگی خود به طبقه‌ی محروم، خرده‌پا و متوسط جامعه مانند کسبه، کارگر و کشاورز و بازاری پایبند به موازین اسلامی ارتباط داشت و مالکان و زمین‌داران بزرگ با حوزه‌های علمی و مقامات روحانی اصولا سروکاری نداشتند تا زد و بندی با آنان صورت گیرد. خامسا علما و روحانیان اگر در مقام زد و بند بودند، با سرکرده‌ی ملاک‌ها و زمین‌داران (محمدرضا خان پهلوی) زد و بند می‌کردند و بدون هیچ‌گونه دغدغه، دردسر و مشکلی، به نوایی، بلکه به نواهایی می‌رسیدند.

چنانکه در این پرسش و پاسخ خواندیم، مطالب به گونه‌ای آمده است که امام را موافق «اصلاحات ارضی شاه» بنمایانند که تحریف آشکار تاریخ است و غرض‌ورزی دست‌اندرکاران کتاب خاطرات را بیشتر به نمایش می‌گذارد.

۱۶. در کتاب خاطرات از آقای منتظری سؤال شده است:

... راجع به آزادی زنان و حق شرکت در انتخابات که حضرت امام در تلگرافشان به شاه آن را مطرح کرده بودند، اصولا نظر ایشان و سایر مراجع چگونه بود، با اینکه خود ایشان بعد از انقلاب موافقت فرمودند که زنان در مجلس به عنوان نماینده شرکت کنند؟...[1]

پاسخ این پرسش از زبان آقای منتظری این‌گونه آمده است:

... در مورد چگونگی محدوده‌ی فعالیت اجتماعی زن‌ها، این خود یک مسئله‌ی مشکلی

۱. کتاب خاطرات ـ ص ۲۰۸.

است. در آن زمان ۹ نفر از علما اعلامیه‌ای امضا کردند که زن‌ها نباید انتخاب شوند و نظر امام هم همین بود و خود ایشان هم اعلامیه دادند، ولی بعدا چون شرایط عوض شد، شاید به این جهت نظر ایشان هم عوض شده باشد...[1]

از این پاسخ می‌توان دریافت که آقای منتظری اصولا از مبانی فقهی امام بی‌خبر بوده و هدف و انگیزه‌ی او را از نهضت اسلامی در سال ۱۳٤۱ و رویارویی او با تصویب‌نامه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی را به درستی درنیافته است؛ زیرا اولا در آن روز که امام با این جریان به مخالفت برخاست، برای این نبود که شرکت زنان را در انتخابات به صورت مطلق جایز نمی‌دانست، بلکه حضور زنان در فعالیت اجتماعی ـ سیاسی را در رژیم طاغوت روی عنوان ثانوی مجاز نمی‌دانست، از این رو، در آن روز صریحا اعلام کرد:

ما با ترقی زنان مخالف نیستیم، با این فحشا و فساد مخالفیم، مگر مردها در انتخابات آزادند که زن‌ها آزاد باشند...

امام و دیگر فقهای اسلام چون در آن دوران تاریک، حضور زنان در عرصه‌ی اجتماعی و سیاسی را مایه‌ی رواج فساد و فحشا و بی‌بند و باری می‌دانستند و این واقعیت را نیز به درستی دریافته بودند که انگیزه‌ی رژیم شاه از کشانیدن زنان به صحنه‌ی انتخابات نه برای این است که آنان را به حقوق از دست رفته و قانونی‌شان برساند، زیرا رژیمی که حقوق حقه‌ی ملتی را از او سلب کرده است، چگونه می‌خواهد حقوق زنان را به آنان بازگرداند؟ از این رو، می‌بینیم که امام در فراز بالا، این پرسش را مطرح می‌کند که مگر مردها در انتخابات آزادی دارند تا سخن از حقوق زنان به میان آید؟ امام به درستی دریافته بود رژیم شاه بر آن است که با آوردن زنان به صحنه (آن هم زنان معلوم‌الحال و بی‌بند و باری که در گنداب ابتذال و انحطاط غوطه‌ور بودند) فساد و فحشا را در سطح کشور گسترش دهد و نسل جوان را هر چه بیشتر به پوچی، ولنگاری، بی‌عاری و بی‌بند و باری بکشاند و هویت و کرامت انسانی ملت ایران به ویژه نسل جوان را از میان ببرد. ثانیا امام می‌دید که قانون اساسی مشروطه که تنها مستمسکی بود در آن روز به دست علما و مراجع که به وسیله‌ی آن می‌توانستند شاه را مهار کنند و او را از تجاوز به حریم اسلام و حقوق ملت بازدارند، با دستاویز تأمین حقوق زنان زیر پا گذاشته شده است؛ زیرا رژیم شاه مجلسین شورا و سنا را به تعطیلی کشانیده بود و در دوران فترت در هیئت دولت که حق قانون‌گذاری نداشت، به تصویب لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی

۱. پیشین ـ ص ۲۰۹.

و ولایتی دست زده بود اگر جلوی این خودسری و قانون‌شکنی گرفته نمی‌شد، رژیم شاه با گستاخی هر چه بیشتر قانون اساسی را نادیده می‌گرفت و افسار گسیخته به هر بی‌قانونی دست می‌زد و نظام استبدادی را به اوج خود می‌رسانید.

ثالثا آنچه از زبان آقای منتظری آمده است: «... در آن زمان ۹ نفر از علما اعلامیه‌ای را امضا کردند که زن‌ها نباید انتخاب شوند» مطابق واقع نیست. هدف آن اعلامیه‌ی ۹ امضایی، رویارویی با ترفند رژیم شاه بود که می‌خواست تجاوز به قانون اساسی را با نیرنگ‌هایی پنهان سازد و چنین وانمود کند که قانون اساسی مشروطه به زنان حق رأی داده است و دولت علم با تصویب‌نامه‌ی خود، در واقع قانون اساسی را به مرحله‌ی اجرا درآورده است!! امام با صدور آن اعلامیه‌ی ۹ امضایی از روی دسیسه‌ی شیطانی دولت، پرده برداشت و قانون‌شکنی رژیم را آشکار کرد و نیرنگ نیرنگ بازان را برملا ساخت.

۱۷. تحریف و تخریب در کتاب خاطرات تنها به امام و یاران او محدود نمی‌شود، در این کتاب مطالب از زبان آقای منتظری به گونه‌ای کنار یکدیگر چیده شده است که غالب مراجع عظام قم و نجف و دیگر حوزه‌های علمی به گونه‌ای به زیر سؤال روند و این خود نشان از رخنه و نفوذ جریان‌ها و گروه‌هایی در بیت او دارد، گروه‌هایی که تا توانستند عالمان بزرگ دینی و شخصیت‌های برجسته‌ی اسلامی مانند مطهری و بهشتی را ترور کردند و به شهادت رسانیدند و دیگر مقامات برجسته‌ی روحانی را که نتوانستند ازمیان ببرند کوشیدند به گونه‌ای زیر سؤال ببرند، از جمله اینکه از زبان آقای منتظری آنان را ترور سفید کنند و به نام خاطرات او تیشه به ریشه‌ی آنان زنند و بزرگان حوزه را در میان عامه‌ی مردم بی‌اعتبار سازند. از این رو، زیر پوشش خاطرات او آورده‌اند:

... یک روز عصر بعد از اینکه درس آیت‌الله بروجردی تمام شد و برای نماز می‌رفتند چند نفر هم اطراف ایشان بودند. من جلو رفتم و از ایشان پرسیدم آقا اگر کسی در صحت قرائت امام جماعت شک کند، می‌تواند به او اقتدا کند ـ من مسئله‌ی کلی می‌پرسیدم و نظری نداشتم ـ آقای بروجردی یک نگاهی به من کردند و گفتند: شما به امامی که در قرائتش شک دارید، اقتدا نکنید بروید به امامی که قبولش دارید، اقتدا کنید. من با ناراحتی گفتم آقا این مسئله است می‌پرسم، گفتند بله مانعی ندارد. بعد آقای خمینی به من گفتند آخه این مسئله را چرا از ایشان می‌پرسی؟ مگر نمی‌دانید بعضی‌ها شایع کرده‌اند که آقای بروجردی قرائتش درست نیست، چون ایشان در نماز دندان‌هایش را در می‌آورد... آن وقت قرائتش یک جور مخصوص می‌شد. گفتم من چه

می‌دانستم که چنین چیزی را شایع کرده‌اند...[1]

نگارنده که در واپسین سال‌های عمر آقای بروجردی به قم آمد و در نماز ایشان غالبا شرکت می‌کرد، هیچ‌گاه به یاد ندارد که قرائت ایشان «یک جور مخصوص» باشد. از اساتید، فضلا ودیگر بزرگان حوزه نیز در این مورد پرس و جو کرد. لیکن کسی این ادعا را که «قرائتش یک جور مخصوص» باشد تأیید نکرد افزون بر این، هیچ کدام از مقامات روحانی که در دوران زعامت آقای بروجردی در قم حضور داشتند و اکنون نیز در قید حیات هستند، چنین شایعه‌ای درباره‌ی آقای بروجردی را به یاد ندارند و تأیید نمی‌کنند. این چه شایعه‌ای بوده است که تنها شنونده‌ی آن آقای منتظری می‌باشد و او هم بنا بر ادعای خویش از زبان امام شنیده است.

تا آنجا که تجربه نشان می‌دهد و خود آقای منتظری نیز درجای جای کتاب خاطرات به آن اشاره دارد، امام نامبرده را به علت سادگی و ناپختگی، محرم راز نمی‌دانست و حتی دیدگاه خود پیرامون ولایت فقیه را با او در میان نمی‌گذاشت و با پاسخ اقناعی از کنار مسئله می‌گذشت. چگونه می‌توان باور کرد که امام با مطرح کردن چنین جریانی با نامبرده در واقع به شایعه دامن بزند و آقای بروجردی را به گونه‌ای به زیر سؤال ببرد؟ از همه‌ی اینها گذشته، ساحت آقای بروجردی وارسته‌تر از آن بود که در برابر شایعه‌ی بی‌پایه‌ای این‌گونه واکنش غیر منطقی از خود نشان دهد و دست آخر اینکه اگر چنین نقطه‌ی منفی در اخلاق و رفتار آقای بروجردی وجود داشت، چگونه امکان داشت امام در راه استواری زعامت او، آن‌گونه تلاش و کوشش داشته باشد و او را ملجاء و پناه حوزه و روحانیت بخواند.

درباره‌ی آیت‌الله بروجردی، افزون بر آنچه در بالا آمد، مطالب دیگری نیز در کتاب آمده است که نمی‌توان باور کرد بدون قصد و غرض، آن مطالب بازگو شده و یا در واقع ساخته شده باشد. به نظر می‌رسد تحقیر مرجع بزرگ و وانمود کردن اینکه او مردی ضعیف النفس، بی‌اراده و جو زده بود یکی از هدف‌های دست‌اندرکاران تدوین این خاطرات بوده است. از زبان آقای منتظری آورده‌اند:

... آقای بروجردی خیلی متأثر بود که شهریه نتوانسته بدهد... آقای خمینی و دیگران به ایشان دلداری می‌دادند، می‌گفتند آقا! طلبه‌ها که شما را برای پول نمی‌خواهند، شما را برای درس می‌خواهند، برای ایمان، شما را می‌خواهند و به این شکل ایشان را دلگرم

۱. خاطرات ـ ص ۱٦۸.

می‌کردند...[1]

کسانی که با آقای بروجردی ـ حتی در یک مقطع کوتاه ـ نشست و برخاست داشتند و با روش و منش ایشان آشنا بودند، به این واقعیت اذعان دارند که آن بزرگوار در برابر حوادث و ناملایمات بسیار قویدل، پایدار و همانند کوهی استوار بودند و هیچگاه از خود ضعفی نشان نمی‌دادند و موضوع شهریه، کم اهمیت‌تر از آن بود که موجب تزلزل و تشویش خاطر ایشان شود و به دلداری نیازمند باشد. برای روشن شدن این نکته که آنچه در بالا از زبان آقای منتظری آمد، تا چه پایه‌ای با واقعیت فاصله دارد، خاطرات شادروان فلسفی پیرامون شهریه‌ی آقای بروجردی را در اینجا بازگو می‌کنم:

... در اینجا لازم می‌دانم نکات ظریفی را در رابطه با آیت‌الله بروجردی بگویم. چون شاید خیلی از افراد ـ حتی روحانیون ما ـ اطلاع نداشته باشند که ایشان از لحاظ اتکا به خداوند، چه مرد خاصی بود، مردی در غایت خلوص و صفا. در اوایل مرجعیت ایشان مقداری وجوه به حوزه رسید و آن مرحوم حقوق طلاب را از آن محل دادند ولی به همه نرسید. در سال دوم یا سوم اقامت ایشان در قم به فاصله‌ی کمی سه نامه به وسیله‌ی پست به من رسید، یک نامه از امام خمینی و یک نامه از مرحوم حاج آقا روح الله کمال‌وند خرم‌آبادی، و یک نامه هم از آقا سید ابوطالب مدرس یزدی. این سه نامه یک مطلب مشترک داشت. شاید هم آقایان در نوشتن آنها توافق قبلی کرده بودند. مضمون آنها این بود که حوزه‌ی قم تنها حوزه‌ای است که از اثر ضربات رژیم پهلوی مصون مانده است. این حوزه هم به علت نرسیدن وجوه به قدر کافی دچار مشکل است و لازم است که شما اقدامی بکنید. حتی امام خمینی در نامه‌ی خود مرقوم داشتند که شما آقایان حاج علینقی کاشانی، خسروشاهی و حاج حسین آقا شالچی و بعضی دیگر را به منزلتان دعوت کنید و به آنها بگویید که حوزه در معرض خطر واقع شده است. مبلغی به عنوان وام بدهند تا آقای بروجردی از این وضع درآیند و کم کم وجوه برسد...

... چون موضوع مربوط به آیت‌الله بروجردی بود، فکر کردم بهتر است خودم ایشان را ببینم و بپرسم که اجازه می‌دهند چنین اقدامی بکنم؟ به قم رفتم و در اتاقی که فقط ما دو نفر بودیم، گفتم آقایان چنین نامه‌ای نوشته‌اند، آیا اجازه می‌دهید من این کار را انجام بدهم؟ ایشان صریحا گفتند: «نه» و سپس با همان متانت فرمودند: خداوند هرگز مرا از عنایت خود محروم نفرموده است، من به خدا حسن ظن بسیار دارم. این مطلب

۱. پیشین ـ ص ۱۱۳.

مالی را با آقایان تجار در میان گذاردن و از آنها کمک خواستن با حسن ظنی که من دارم، ناسازگار است. اگر پولی به نام وجوه رسید به طلاب می‌دهم و اگر نرسید از کسی تقاضا نمی‌کنم.

من گفتم : اگر آنها این وجه را به طور رایگان ندهند، آیا شما اجازه می‌دهید به عنوان قرض‌الحسنه از آنها بگیریم؟... فرمودند خیر قرض‌الحسنه هم نمی‌گیرم، هر طور که خدا بخواهد همان می‌شود. من به خدا حسن ظن دارم. من خداحافظی کردم و از منزل ایشان بیرون آمدم. عصر آن روز و شب را در قم بودم. فردا خدمت ایشان رفتم که خداحافظی کنم... در بیرونی منزل آقا، حاج احمد خادمی و دیگران گفتند دیروز عصر وجه قابل ملاحظه‌ای از کویت رسید و پرداخت حقوق طلاب شروع شده است، حتی از حقوق مورد احتیاج نیز زیادتر است. وقتی خدمت ایشان رسیدم، گفتم: آقا شنیدم که الحمدلله همان طور که به خدا امیدوار بودید و به عنایت باری‌تعالی مطمئن، خداوند یاری فرمود. ایشان نیز فرمودند: بله خدا یاری فرمود و باز یاری می‌فرماید. آری مرحوم آیت‌الله بروجردی چنین مردی بود، متوجه به حق و بر حسب روایات و به تعبیر خودشان، حسن ظن به ذات اقدس الهی داشت...[1]

آنچه که در خاطرات آقای فلسفی پیرامون اتکال و اتکاء آقای بروجردی به مبدأ لایزال هستی آمده است، در نوشته‌های برخی دیگر از دانشمندان روحانی مانند استاد مکرم آقای دوانی و شادروان سید محمدحسین علوی طباطبایی نیز به گونه‌ای به رشته‌ی نگارش کشیده شده است. نگارنده برای دوری‌گزینی از طولانی شدن بحث از آوردن آن خودداری می‌ورزد. بی‌تردید آقای بروجردی از اینکه بودجه‌ی لازم را برای اداره‌ی حوزه‌ها و تأمین اولیه‌ی زندگی طلاب در اختیار ندارند، نگران و ناراحت بودند. لیکن به سبب اطمینان قلبی به یاری الهی و بردباری و شکیبایی ذاتی و برخورداری از مقام والای معنوی و عرفانی، در برابر ناملایمات و مشکلات نه هرگز دلسرد می‌شدند تا لازم باشد کسی ایشان را دلگرم کند، نه خود را می‌باختند تا به دلداری نیازمند باشند و این‌گونه نسبت‌ها به آن مرجع بزرگ جنبه‌ی تخریب و تحریف و انتقام‌جویی دارد که در کتاب خاطرات فراوان دیده می‌شود.

در این کتاب افزون بر نسبت‌های بالا به آقای بروجردی از زبان آقای منتظری جریان دیگری را نیز به آن بزرگوار منتسب کرده چنین آورده‌اند:

۱. خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفی، ص ۱۷۵ ـ ۱۷۷.

... بنا شد هزار نسخه نهایة الاصول را چاپ کنیم، مقداری از سرمایه‌اش مال من بود، مقداری از علامه طباطبایی، مقداری هم از آقای حائری، کتاب را برای چاپ دادیم به چاپخانه‌ی آقای برقعی، بعد بعضی می‌گفتند که ایشان [آقای بروجردی] در ابتدای آن چند کلمه تقریظ بنویسند. ایشان خودشان فرمودند فرد موجهی نظیر آقای گلپایگانی در این زمینه چیزی از من بپرسد و من در جواب او چیزی در تأیید این کتاب بنویسم و... [1] من گفتم اصلا تقریظ نمی‌خواهد، چون اگر نوشته خوب باشد جای خودش را باز می‌کند و اگر خوب نباشد تقریظ هم فایده‌ای ندارد. ایشان خوشحال شدند که من گفتم تقریظ نمی‌خواهد و جزوه به جزوه که چاپ می‌شد، می‌آوردم ایشان می‌خواندند، خوشحال بودند که اولین کتابشان چاپ می‌شود... حالا چاپ این کتاب هم داستانی دارد و آن اینکه در وسط‌های کار یک وقت دیدم آقای حاج آقا محمد مقدس... در چاپخانه‌ی برقعی مرا پیدا کرد و گفت آقای بروجردی... گفتند بله، شما به آشیخ حسینعلی بگویید این کتاب تا هر جایش که چاپ شده همین‌طور بگذارید باشد، هر چه هم خرج چاپش شده بیایند از من بگیرند، فعلا بگذارید به همین شکل باشد... فردا صبح که رفتم دیدم آقای حاج محمد خودش آمده نشسته، رفتیم پیش آقا، گفتم آقا پیغام حضرت‌عالی را آقای حاج آقا محمد مقدس رساند، ولی این چه وضعی است؟ من که خودسرانه کتاب را چاپ نکردم، شما خودتان نظر دادید، من جزوه به جزوه آوردم شما نگاه کردید، حالا می‌گویند فلانی می‌خواسته قاچاقی کتاب چاپ کند، آقای بروجردی نگذاشته، شما حیثیت اشخاص را رعایت کنید... گفتند آخه من می‌ترسم کتاب چاپ بشود، برود نجف بعد بگویند چنین و چنان. ایشان گویا از جو نجف وحشت داشتند. گفتم آقا آیا شما از شیخ انصاری مهم‌ترید؟ شیخ انصاری با آن عظمتش مبانی‌اش را نوشته بعد مرحوم آخوند به ایشان اشکال کرده، حاج آقا رضا اشکال کرده، دیگران اشکال کرده‌اند... آخر این چه وحشتی است که شما دارید؟ گفتند خیلی خوب به جهنم بگذارید، منتشر شود. گفتم آقا به جهنم نه، به بهشت، بالاخره ایشان را راضی کردیم که کتاب منتشر بشود...[2]

چنانکه می‌بینید از زبان آقای منتظری مقام و موقعیت آقای بروجردی با زشت‌ترین شیوه‌ای به زیر سؤال می‌رود و آن یگانه مرجع جهان تشیع به گونه‌ای معرفی می‌شود که گویی از

۱. نقطه‌گذاری از متن کتاب است.

۲. کتاب خاطرات آقای منتظری ـ ص ۱۲۰ ـ ۱۱۹. تکیه روی جمله‌ها از این نگارنده است.

تصمیم و اراده‌ی قاطع و قوی برخوردار نبود، تصمیم او لحظه به لحظه عوض می‌شد. در تصمیم‌گیری‌ها متزلزل بود. به مبانی علمی خویش اطمینان نداشت. از اینکه نظریات فقهی او چاپ شود و در دست دیگران قرار بگیرد، وحشت داشت! انگار می‌ترسید که علما و فقهای نجف با مطالعه‌ی کتاب او به بیسوادی او پی ببرند! و او را دست بیندازند! این ترس و وحشت، او را بر آن می‌داشت که در انتشار کتابی که به نام او در دست چاپ قرار داشت، تردید داشته باشد و نتواند تصمیم یک جانبه بگیرد و سرانجام سخنان انتقادآمیز و پرخاشگرانه‌ی آقای منتظری مبنی بر اینکه مگر «شما از شیخ انصاری مهم‌ترید؟... آخر این چه وحشتی است که شما دارید... »! او را از تردید بیرون آورد و به تسلیم واداشت!!

به رغم این داستان‌سرایی و پنداربافی که از زبان آقای منتظری ساخته و پرداخته شده نکته‌هایی در لابه‌لای کلام او مطرح شده است که تأمل برانگیز است و نشان می‌دهد مشکل آقای بروجردی با نامبرده بر سر کتاب «نهایة الاصول» (که به قلم آقای منتظری تدوین شده است)، آن نیست که او بازگو کرده است و یا از زبان او بازگو کرده‌اند و به دست آوردن واقعیت قضیه به بررسی بیشتر و تحقیق ریشه‌ای‌تر نیاز دارد. راستی چرا آقای بروجردی از نوشتن تقریظ به این کتاب خودداری کرد؟ چرا نگارش تقریظ به آن را به پرسش «فرد موجهی مانند آقای گلپایگانی» منوط کرد؟ چرا آقای منتظری از این پیشنهاد آقای بروجردی تا آن پایه استیحاش کرد که از درخواست خود مبنی بر نوشتن تقریظ از جانب آقای بروجردی به کلی چشم پوشید؟ چرا آقای بروجردی از اینکه بر این کتاب تقریظ ننوشته است، خوشحال شد؟ چرا در اثنای کتاب یاد شده دستور داد که چاپ آن متوقف شود؟ چرا این دستور را به صورت مستقیم به نامبرده ابلاغ نکرد و به وسیله حاج آقا محمد مقدس برای او پیام داد؟ و...

به دست آوردن پاسخ این چراها ـ چنانکه اشاره رفت ـ به بررسی و تحقیق گسترده نیاز دارد، لیکن در این میان آنچه که به خوبی نمایان است، این واقعیت است که آقای بروجردی از تقریرات درس او که توسط آقای منتظری انجام گرفته بود، راضی نبود و آن را از نظر علمی مطلوب نمی‌دید. جزوه‌های آن که پس از چاپ به وسیله‌ی آقای منتظری در اختیار او قرار می‌گرفت، او را به ضعف و سستی مباحث بیشتر واقف می‌کرد و خلاصه‌ی کتاب از نظر او با کاستی‌ها و نادرستی‌هایی همراه بود که ارزش علمی آن را کاهش می‌داد. از این رو، در اثنای چاپ، دستور توقف داد و اعلام کرد «این کتاب تا هرجایش که چاپ شده همین‌طور بگذارید باشد». از سوی دیگر تشویق یک شاگرد از خود راضی و زودرنج نیز اقتضا داشت که با او

مماشات کند و آنچه را که او به عنوان تقریرات تدوین کرده است، یکباره مردود نشمرد و او را سرخورده نکند. و اینجاست که می‌توان دریافت که آیت‌الله بروجردی با موافقت خود با چاپ و انتشار کتاب «نهایة الاصول» چه رنجی برده و چه محنتی کشیده است و انتشار آن برخلاف رغبت قلبی و میل باطنی آن مرد بزرگ بوده است. والله العالم بحقیقه الحال.

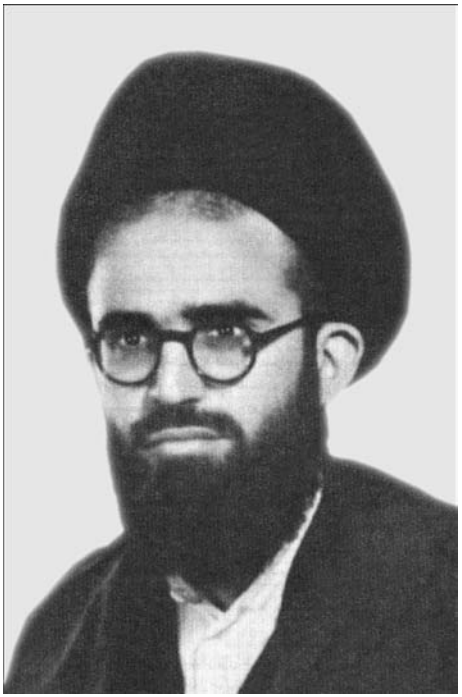

اسوه‌ی استبداد ستیزی

زینب سادات میری

در دوران خفقان سلطنت پهلوی بسی مجاهدان و روحانیان، از جان خود گذشته و برای مبارزه با ظلم و جور، حرکات توفنده‌ای آغاز کردند. چه بسیار افرادی که به اتهام طرفداری از امام خمینی توسط سازمان به اصطلاح امنیت، بازداشت و تحت شکنجه‌های وحشیانه‌ی عمال شاه جان باختند.

۲۰ خرداد یادآور شهادت مظلومانه‌ی آیت‌الله **سید محمدرضا سعیدی خراسانی**، یار مجاهد امام و حامی ایثارگر اسلام است. سید محمدرضا سعیدی، فرزند احمد، در دوم اردیبهشت ۱۳۰۸ در نوغان خراسان دیده به جهان گشود. مقدمات و سطح را در مشهد فراگرفت و سپس رهسپار قم گردید و نزد امام خمینی و آیت‌الله بروجردی شاگردی نمود.

او یکی از بهترین شاگردان امام بود و علاوه بر تحصیل علم از مرام و مسلک آن پیر فرزانه نیز بهره برد.

شهید سعیدی نخستین بار در سال ۱۳٤۱ به دلیل انتقاد صریح از رژیم شاه در آبادان دستگیر و پس از چند روز آزاد شد. او در محرم ۱۳۸۳ که مصادف با خرداد ٤۲ و فجایع تلخ آن ماه بود، برای تبلیغ در کویت به سر می‌برد و با آگاهی از فاجعه‌ی ۱۵ خرداد سخت متأثر گردید و در محل تبلیغ خود به افشای ماهیت طاغوت پرداخت و شیعیان کویت را در جریان حوادث ایران قرار داد. سعیدی یقین داشت که به محض بازگشت به ایران توسط رژیم دستگیر خواهد شد. از این رو پس از ماه صفر در کویت ماند و یک سال بعد تقریباً همزمان با آزادی امام به ایران بازگشت و با مراد خویش در قم دیدار نمود.

سعیدی در اثنای تبعید امام به ترکیه و انتقال ایشان به نجف در سال ۱۳٤٤، تلاش فراوانی برای بازگرداندن امام به وطن صورت داد. او برای ملاقات با امام مخفیانه خود را به نجف رسانید و به معرفی شخصیت علمی و سیاسی امام در حوزه‌ی نجف پرداخت.

آیت‌الله سعیدی برای دستیابی به اهداف والای اسلام در سال ۱۳٤٤ فعالیت مجدد خود را در تهران از پایگاه مسجد موسی بن جعفر(ع) در حوالی میدان خراسان آغاز کرد و به تبلیغ و ارشاد، برگزاری کلاس‌های ایدئولوژیک و اقامه‌ی فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر پرداخت و زنان و مردان بسیاری را با معارف و نهضت امام آشنا نمود.

شهید سعیدی در آن روزگاری که چنگال استبداد هر فریاد مخالفی را سرکوب می‌کرد، با شجاعت از امام خمینی دفاع می‌نمود و با صراحت از سیاست استعمارگرانه‌ی امریکا و صهیونیسم در ایران پرده برمی‌داشت. گزارش‌های فراوان ساواک گواهی روشن بر این موضوع است:

طبق اطلاع واصله ساعت ۲۰/۳۰ روز ۴۵/۴/۳۱ جلسه‌ی مسجد موسی بن جعفر(ع) با حضور قریب یک هزار نفر از طبقات مختلف تشکیل گردیده است.

در این جلسه سعیدی ابتدا چند دقیقه درباره‌ی آیت‌الله خمینی و کتک زدن طلبه‌ها در قم صحبت کرد و مردم با شنیدن اسم خمینی صلوات فرستادند. نامبرده ضمن حمله به یهودیان فلسطین و امریکا اضافه کرده: اینها کارشان در این مملکت بالا گرفته و دستشان در همه کار باز است و کسی از آنها جلوگیری نمی‌کند ولی جلسات ما را تعطیل می‌نمایند.

سه سال پیش، آیت‌الله خمینی از دولت خواست که اسرائیل در کشور سفارتخانه

نداشته باشد؛ ایشان این جریانات را پیش بینی می‌کرد، ما باید برای مبارزه کردن تشکیلات داشته باشیم تا بتوانیم در مقابل دشمن مقاومت کنیم و...[1]

دگربار آیت‌الله سعیدی در تاریخ ٤٥/٥/٨ «به اتهام اقدام علیه امنیت داخلی کشور» توسط شهربانی دستگیر و به زندان قزل قلعه منتقل و در دادگاه نظامی به دو ماه زندان محکوم گردید و دو ماه بعد در تاریخ ٤٥/٧/١١ آزاد شد و دوباره راه خویش را در پیش گرفت. از این رو نگرانی ساواک نیز تشدید شد، به طوری که سپهبد نصیری طی نامه‌ای به شهربانی، از آن مقام خواست تا به نحو مقتضی از فعالیت‌ها و تحریکات سعیدی جلوگیری کند. شهربانی نیز برای دستیابی به اهداف خود، وی را ممنوع‌المنبر اعلام کرد. ولی این امر سعیدی مجاهد را به سکوت وانداشت و او جلسات و سخنرانی‌های خود را بدون استفاده از منبر و مخفیانه دنبال کرد. وی در سخنرانی‌ها به فساد و بی‌دینی دربار اشاره داشت و حمایت از اسلام را سرلوحه‌ی زندگی قلمداد می‌نمود:

... امام حسین (ع) برای سربلندی و پایداری اسلام به شهادت رسید، بنابراین ما مسلمانان باید از این موضوع سرمشق بگیریم و نگذاریم استعمارگران دین ما را بازیچه قرار دهند. نگذاریم امثال آیت‌الله خمینی را ناراحت سازند.

.... اگر کسی حقایق را بیان نمود، از آزادی دم زد و ملت را به واقعیات روشن کرد، فورا تحت محاکمه و شکنجه و تبعید قرار می‌گیرد، برعکس اگر آخوندی حرف نزد و مطابق میل دستگاه رفتار کرد، حقوق و پاداش قابل توجهی به او می‌دهند.[2] **۴۵/۹/۴**

.... عقیده‌ی پیشوایان دین و رهبر عالی‌قدر ما هم همین است که حقوق و مزایا باید برای همه‌ی مردم یکسان باشد. چرا یک طلبه که می‌خواهد دین را زنده نگه دارد و در آتیه جای خمینی‌ها و بروجردی‌ها را بگیرد، در یک اتاق کوچک و مرطوب با ماهی ۳۰ تومان زندگی کند، ولی در عوض تعداد دیگری از افراد این مملکت در کاخ‌های سر به فلک کشیده شهوترانی و خوشگذرانی و عیاشی نمایند و به فکر برادران دینی خود نبوده و حتی آنها را شکنجه بدهند؟...[3] **۴۵/۱۰/۶**

آیت‌الله سعیدی به منظور استفاده از نظرات و رهنمودهای امام، همواره به مکاتبات سری با ایشان می‌پرداخت و از این طریق برای سازماندهی نیروهای انقلابی و فعالیت‌های ضد رژیم از

---

۱. روحانی، سید حمید، نهضت امام خمینی، دفتر دوم، چاپ پنجم، عروج، تهران، ۱۳۸۱، ص۸۳۸.

۲. پیشین ص ٨٤٤.

۳. پیشین ص ٨٤٤.

مرجع خویش کسب تکلیف می‌نمود. امام نیز به دلیل علاقه‌ی خاصی که به سعیدی داشت و به منظور ترویج اسلام واقعی در ایران، از تبعیدگاه خود او را راهنمایی و به ادامه‌ی مبارزه فرامی‌خواند. امام خمینی در تاریخ ۱۳٤٥/۳/۱۹ در نامه‌ای خطاب به آن عالم مجاهد نوشته‌اند:

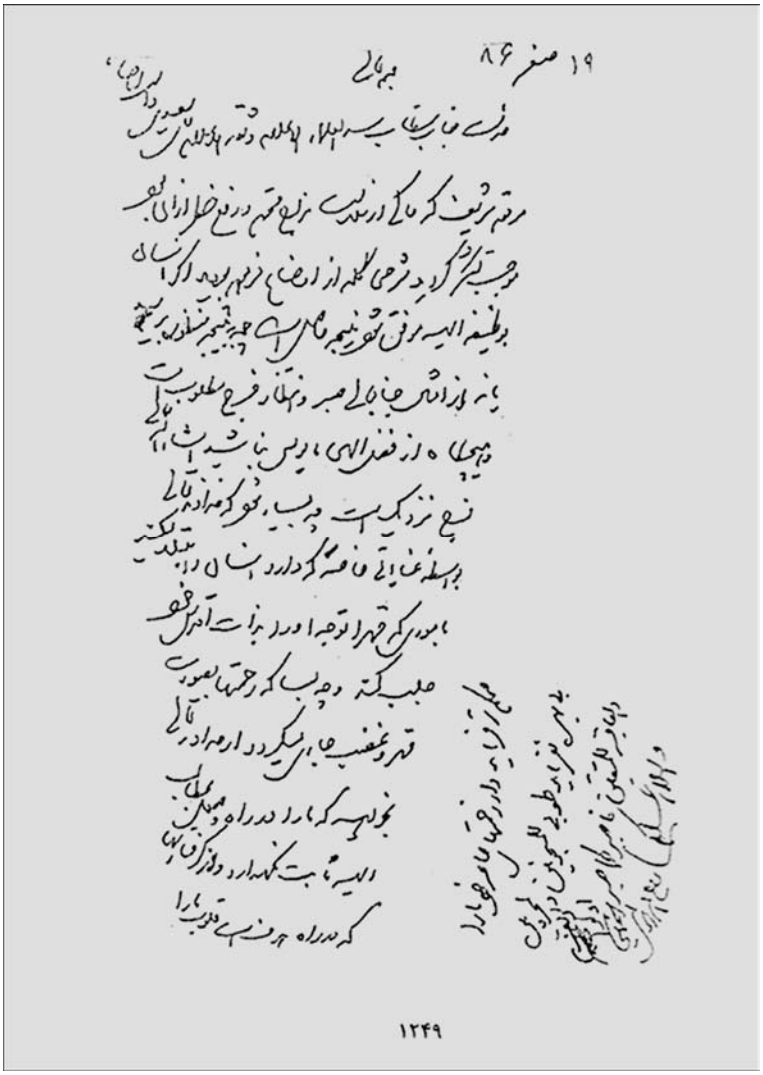

۱۲۴۹

... شرحی گله از اوضاع فرموده بودید؛ اگر انسان به وظیفه‌ی الهیه موفق شود، نتیجه حاصل است، چه به نتیجه‌ی منظوره برسید یا نه. از امثال جنابعالی صبر و انتظار فرج

مطلوب است و هیچگاه از فضل الهی مأیوس نباشید.... از خداوند تعالی بخواهید که ما را در راه وصول به مطالب الهیه ثابت نگه دارد و از گرفتاری‌ها که در راه هدف است، قلوب ما را محکم‌تر فرماید و از رحمت‌های خاصه‌ی خود ما را بی‌بهره نفرماید....

همزمان با ورود گروهی از سرمایه‌داران امریکایی به ایران (به منظور سرمایه‌گذاری در رشته‌های توریسم، منابع جنگلی، کشت و صنعت، ایجاد شبکه‌ی توزیع و صنایع که در حقیقت استقلال سیاسی و اقتصادی ایران را به ورطه‌ی نابودی می‌کشاند.) و صدور اعلامیه‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم علیه سرمایه‌گذاری بیگانه، شهید سعیدی نیز به مبارزه پرداخت و با سخنرانی در مسجد موسی بن جعفر(ع) از اهداف شوم و استعماری امریکا پرده برداشت:

... این وظیفه‌ی علماست که باید مردم را از آنچه بر آنها می‌گذرد مطلع کنند، پست ما خیلی حساس و گفتنی‌ها زیاد است ولی چه کنم که با این جمعیت کم مجبوریم نفس‌ها را در سینه حبس کنیم. مثلاً یکی از گفتنی‌ها که این روزها سر و صدای آن، همه‌ی مملکت را پر کرده و جراید هم نوشته‌اند این است که قرار است ۳۵ نفر از امریکاییان به ایران آمده و در این مملکت سرمایه‌گذاری کنند. آیا می‌دانید که این استعمارگران و یارانشان چه تصمیماتی دارند و چه ظلم‌هایی خواهند کرد؟[1]...

اما آن مجاهد خستگی‌ناپذیر به سخنرانی و توزیع اعلامیه اکتفا نکرد و از علما نیز خواست تا مردم را از آنچه به سر آنان خواهد آمد آگاه نمایند، ولی خفقان و تاریکی حاکم بر کشور مانع از روشنگری بود. سرانجام در ۱۱ خرداد ۱۳٤۹ آیت‌الله سعیدی خراسانی در منزل خویش توسط نیروهای ساواک به اتهام پرده‌برداری از جنایات رژیم و امریکا و آگاه نمودن مردم از حقوق از دست رفته‌ی خویش، دستگیر و روانه‌ی زندان قزل قلعه شد.

رژیم شاه به دلیل نگرانی و وحشتی که از فعالیت یاران امام داشت و اقدامات سازنده‌ی سعیدی را مخالف اهداف خود می‌دید، نه روز بعد در ۲۰ خرداد، وی را در زندان به شهادت رسانید و پیکر او غریبانه در وادی السلام قم به خاک سپرده شد.

ساواک تلاش می‌کرد شهادت سعیدی را مرگ طبیعی و یا خودکشی قلمداد کند. در گزارشی علت مرگ فروبردن دستمال در حلق عنوان شده، درجایی دیگر سکته‌ی قلبی و یا خونریزی لوزالمعده گزارش شده بود. این گزارش‌های ضد و نقیض حاکی از واقعیت دیگری بود که در یکی از گزارش‌ها منتشر شد. در گزارش پزشکی قانونی دولت شاهنشاهی علت مرگ، «شوک ناشی از ضربه به شبکه‌ی عصبی خورشیدی» تعیین شد.

---

۱. پیشین ص ۷۷٦.

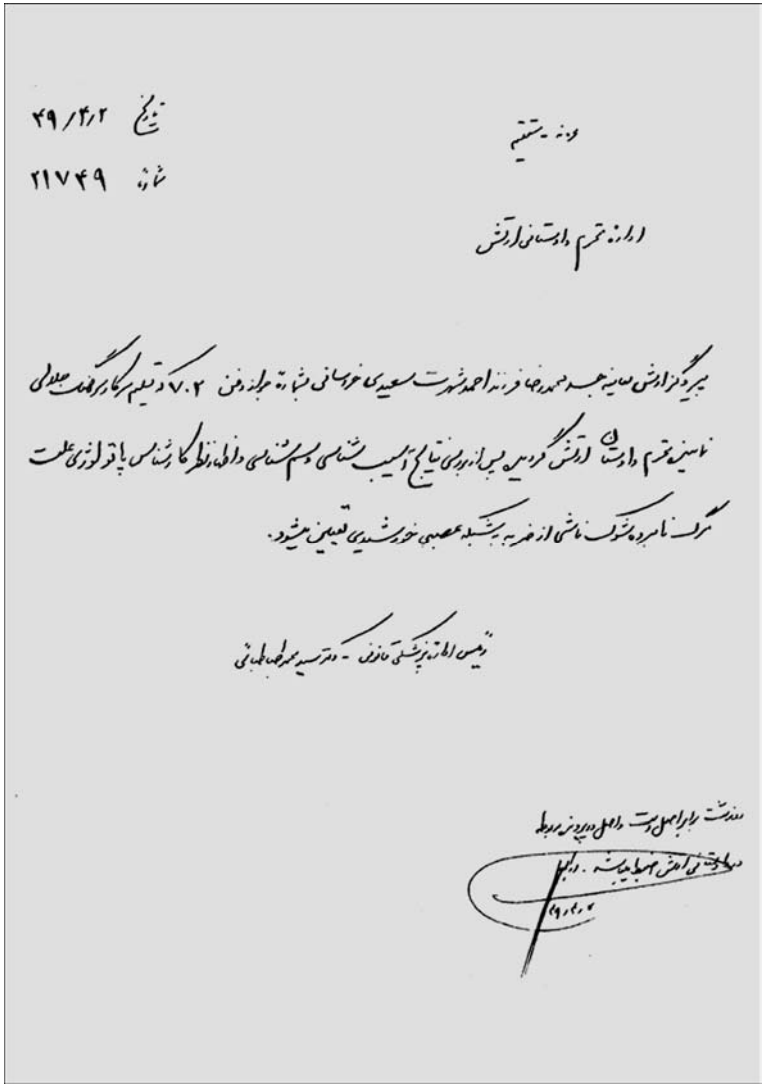

تاریخ ۴۹/۴/۲

شماره ۲۱۷۴۹

بسمه تعالی

اداره محترم دادستانی ارتش

پیرو گزارش معاینه جسد محمدرضا فرزند احمد شهرت سعیدی خراسانی شماره پرونده ۷۰۲ دکتر تیلم سرگارد گفت جلالی ناسیه محترم دادستان ارتش گردید پس از بررسی نتایج آسیب شناسی و سم شناسی و آزمایشات کارشناس پاتولوژی علت مرگ نامبرده شوک ناشی از ضربه به پشت عصبی خورشیدی تعیین میشود.

رئیس اداره پزشکی قانونی - دکتر سید محمد طباطبائی

درخواست برای اعمال دست و اعمال در پرونده مربوط

دستور ارتش صادر میشود. ۱۹/۴/۲

ترس و وحشت رژیم پس از شهادت آیت‌الله سعیدی نیز فروکش نکرد و آنها طی بخشنامه‌ای به ساواک سراسر کشور دستور دادند تا از هرگونه برگزاری مراسم ترحیم برای او جلوگیری و عاملین آن را دستگیر و تبعید کنند.

خبر شهادت سید محمدرضا سعیدی خراسانی نه تنها در ایران بلکه در اروپا نیز بازتاب گسترده‌ای داشت وموجبات خشم و انزجار ایرانیان و دانشجویان مسلمان را نسبت به رژیم

فراهم آورد. آنان با برپایی مراسم یادبود، صدور اعلامیه و... از مقام آن شهید تجلیل کردند.

روحانیان و محصلین ایرانی مقیم نجف نیز با صدور اعلامیه، برگزاری مجالس ختم و بزرگداشت و نصب پلاکارد در اطراف حرم امام علی(ع) اعلام عزاداری کردند و به سوگ نشستند.

امام در تاریخ ۱۳٤۹/٤/۲۰ در پاسخ به تسلیت‌نامه‌ی فضلا و محصلین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، بیانیه‌ای در مورد شهادت سعیدی و بر ضد کنسرسیوم اقتصادی صادر کردند:

..... حوادث اخیر ایران که قتل مرحوم سعیدی مترتب بر آنهاست، موجب کمال تأثر است. این تنها مرحوم سعیدی نیست که با این وضع اسف‌انگیز در گوشه‌ی زندان از پای درمی‌آید، بلکه چه بسا افراد مظلوم و بی‌گناه به جرم حقگویی در سیاهچال‌های زندان مورد ضرب و شتم شکنجه‌های وحشیانه و رفتار غیر انسانی قرار می‌گیرند. این خوان یغما که مدت‌هاست مورد هجوم چپی و راستی قرار گرفته و گاهی با صراحت تقسیم گردیده، اکنون با عناوین دیگر با کمال عوام فریبی نقشه کشی شده و مورد تقسیم قرارگرفته است. از طرفی کارشناسان چپی که مقصود آنها اسارت شرق و ملل اسلامی است، به اسم تأسیس

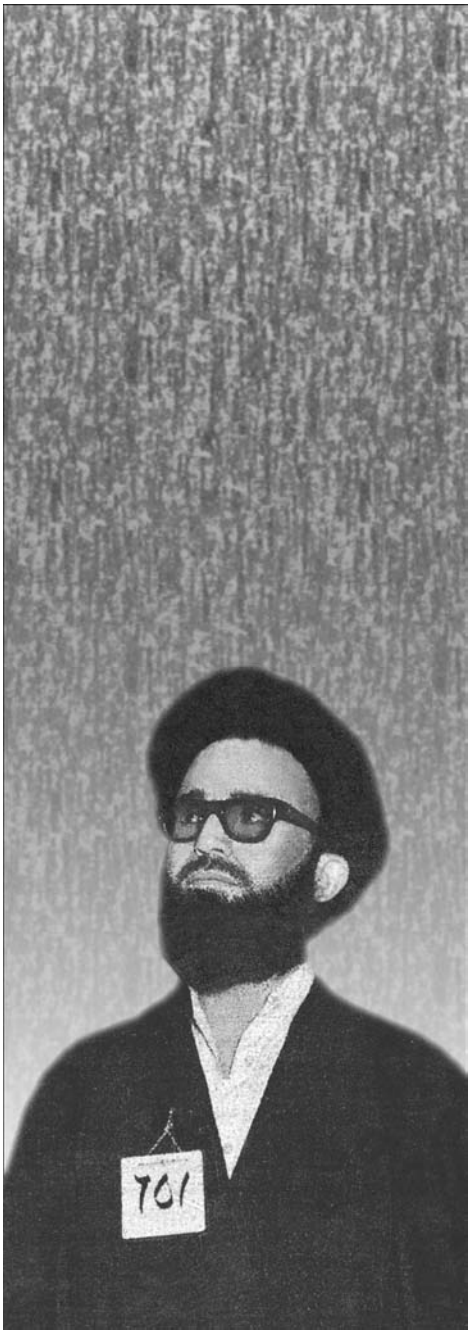

کارخانه‌ی ذوب آهن (که نفع آن برای استعمار و کسب وجهه‌ی دستگاه جبار بیشتر از نفعی است که به ملت می‌رسد) و از طرف دیگر کارشناسان و سرمایه‌داران بزرگ امریکا به اسم عظیم‌ترین سرمایه‌گذاری خارجی برای اسارت این ملت مظلوم به ایران هجوم نموده‌اند....[1]

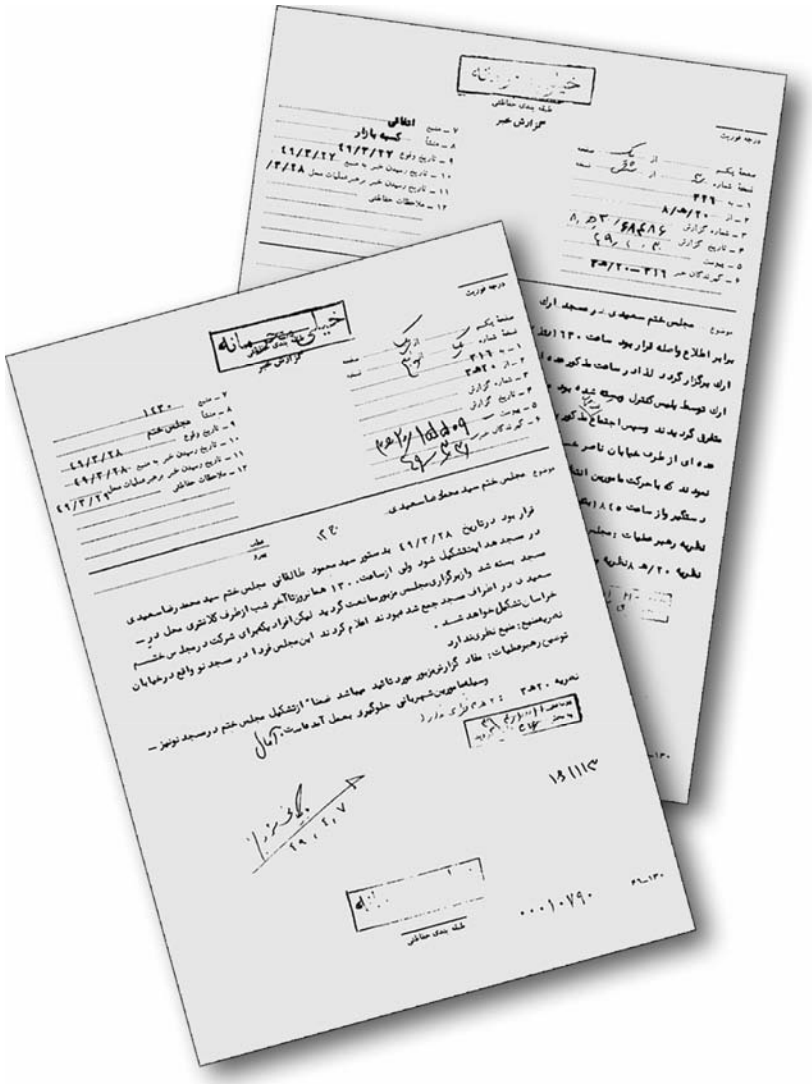

۱. صحیفه‌ی امام، ج۲، ص ۲۷۷.

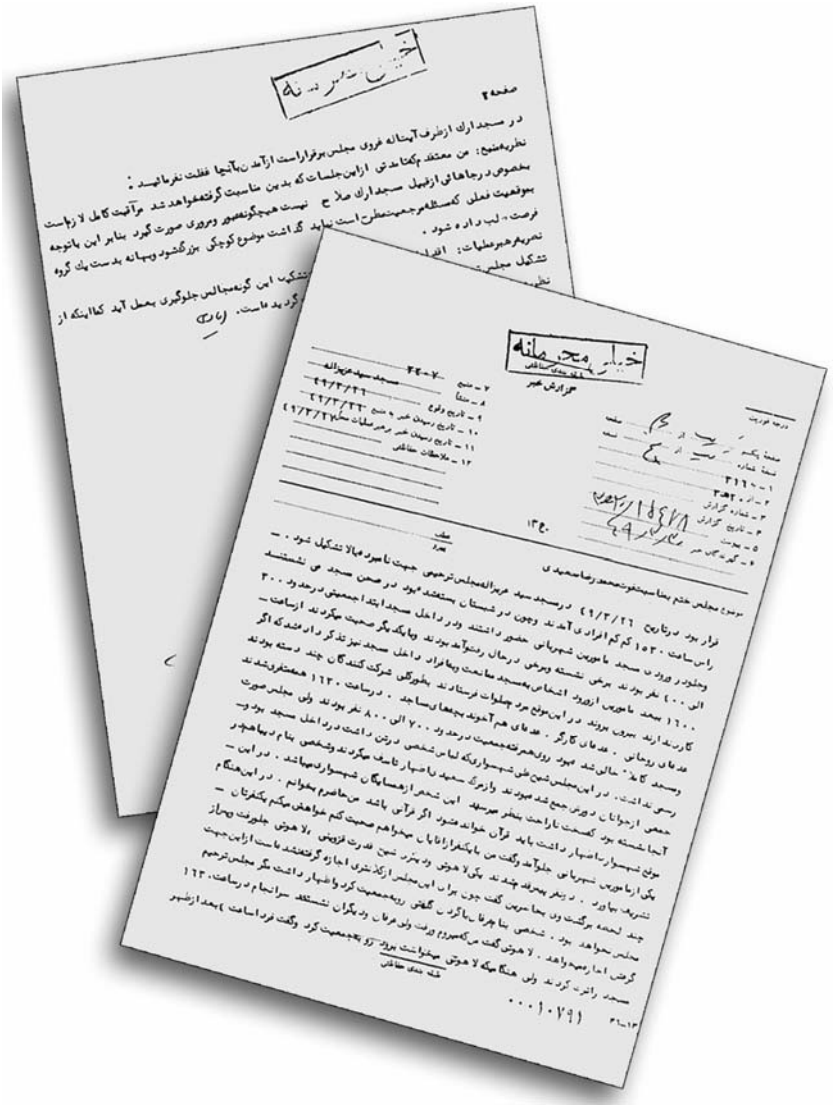

آوای ضداستبدادی سعیدی خاموش شد ولی راه و اندیشه‌ی او تداوم یافت. روحانیان بیدار و مردم آگاه در مقابل حکومت جور و تحت استعمار بیگانه ایستادگی کردند و نهضت امام را تداوم بخشیدند و سرانجام هدف و آرمان‌های آن شهید به بار نشست و جمهوری اسلامی در ایران استوار شد.

و سلام علیه یوم ولد و یوم قتل و یوم یبعث حیا

رژیم صهیونیستی و اصلاحات ارضی شاه

دکتر سید حمید روحانی[1]

با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی، پیوستگی ایران و امریکا در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و اطلاعاتی، فصل تازه‌ای یافت. همراه با کودتا کارشناسان اقتصادی، مستشاران نظامی، نیز نمایندگان برخی از کمپانی‌ها و مقامات بلند پایه‌ی امریکا، سیل‌آسا به طرف ایران سرازیر شدند[2] و در راه به دست گرفتن شریان حیاتی کشور و استواری رشته‌ی وابستگی همه جانبه‌ی رژیم شاه به امریکا، طرح‌ها و نقشه‌هایی را در دست بررسی و ارزیابی قرار دادند و ایران را به دستینه‌ی یک سلسله پیمان‌ها و قراردادهای اسارت بار کشانیدند. در ۱ مرداد ۱۳۳۳ میان ایران و نماینده‌ی هفت شرکت بزرگ نفتی (پنج شرکت امریکایی، یک شرکت

---

۱. مورخ انقلاب اسلامی.

۲.... ژنرال ویلیامسون رئیس هیئت مستشاران نظامی امریکا در آن دوران می‌گوید که هر هفته به طور متوسط ۳۵ نماینده از کمپانی‌های مختلف از جمله سازنده و فروشنده اسلحه وارد تهران می‌شدند و برای فروش کالاهای خود به ملاقات مقامات وزارت جنگ ایران یا واسطه‌های دیگر می‌رفتند...، جنگ قدرت‌ها در ایران، باری روبین، ترجمه محمود مشرقی، ص ۱۱۰.

انگلیسی و هلندی و یک شرکت فرانسوی) که کنسرسیوم بین‌المللی نفت نامیده می‌شد، قراردادی بسته شد. این قرارداد را از سوی ایران، علی امینی (وزیر دارایی دولت کودتا) و از سوی کنسرسیوم، «هواردپیج» امریکایی امضا کردند. بنابراین قرارداد کار اکتشاف، استخراج، پالایش و فروش نفت و گاز به شرکت‌های نفتی یاد شده واگذار شد. به دنبال آن، رژیم شاه در سال ۱۳۳٤ برای هرچه بیشتر وابسته کردن ایران، به پیمان نظامی بغداد که میان چهار کشور انگلستان، ترکیه، پاکستان و عراق و با نظارت امریکا پدید آمده بود، پیوست.

مقام‌های امریکایی در پی سلطه بر ایران و چیرگی بر منابع نفتی و دیگر شریان‌های اقتصادی، توطئه، گسترده‌ای را در راه اسلام‌زدایی آغاز کردند. همراه با سرازیر شدن سیل سلاح و مهمات به ایران[1] و حضور کارشناسان، مستشاران و مهره‌های جاسوس پرور امریکا در میان ایرانیان، رواج فرهنگ فاسد غربی، بی‌بند و باری اخلاقی، تبلیغات زهرآگین بر ضد اسلام و ارزش‌های دینی، کشانیدن نسل جوان به پوچی و بی‌فرهنگی، غرب گرایی، از خود بیگانگی، گرایش به مسایل جنسی و مواد مخدر، رشوه خواری، دزدی، جاسوسی و پادویی برای بیگانگان ـ به ویژه در میان درباریان و نظامیان ـ بالا گرفت و ابعاد گسترده‌ای یافت. آورده‌اند که:

> **... فرماندهان ارتش که بی‌ملاحظه از فروشندگان خارجی اسلحه و مهمات رشوه می‌گرفتند، در معاملات درون مرزی نیز گوی سبقت را از همه‌ی دزدان و باج گیران آریامهری که شهرت جهانی داشتند، ربوده بودند. آنها از خرید ساده‌ترین مواد اولیه و خوراکی مورد نیاز نیروهای مسلح گرفته تا حمل بار و مزایده‌ی رستوران‌های ارتش، نظافت ساختمان‌ها و تعمیرات جزئی تا امضای قراردادهای ساختمانی و ایجاد پایگاه‌ها و فرودگاه‌ها، حق و حساب دریافت می‌کردند... در پیشاپیش دزدان و دلالان اسلحه، اعضای «جلیل» خاندان سلطنت قرار داشتند[2]...**

◆ نگرانی و چاره اندیشی امریکا

امریکا با آنکه خود را در ایران یکه تاز می‌پنداشت و همه‌ی منابع زیرزمینی و روزمینی این

---

۱. در حدود یک سوم از کل سلاح‌های امریکا که به خارج صادر می‌شد، منحصر به ایران بود. از سال ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۵۰ یک میلیارد و هشتصد میلیون دلار اسلحه به ایران فروخته شد. از سال ۱۳۵۰ تا ٥٦ دوازده میلیارد و یکصد میلیون دلار اسلحه به ایران فروخته شد.

۲. سوداگر، محمدرضا، رشد روابط سرمایه‌داری در ایران، ص۱۲.

سرزمین زرخیز و پهناور را به یغما می‌برد و با چیره کردن رژیم دیکتاتوری شاه بر ملت ایران، نفس‌ها را بریده و قلم‌ها را شکسته بود، از خیزش و خروش مردمی سخت اندیشناک بود و آینده‌ی ایران را برای آز و نیاز استعماری خود روشن و هموار نمی‌دید و می‌دانست که مردم ناخشنود، ستمدیده و سرکوب شده، دیر یا زود در برابر تجاوز بیگانگان و زور و فشار خودکامگان، با آگاهی بیشتر، از خود واکنش نشان خواهند داد و با صدای رساتر به پرخاش جویی برخواهند خاست.

امریکا با آزمون دگرگونی‌ها و درگیری‌های مردمی در برخی از کشورها، به خوبی دریافته بود که طبقه‌های محروم و ستمدیده‌ی اجتماع مانند کشاورزان، کارگران و... اگر آگاهی سیاسی بیابند و به پا خیزند، رام و آرام کردن آنان، به آسانی شدنی نیست و هم اینان می‌توانند نیروی شکست ناپذیری برای جنبش‌ها، شورش‌ها، انقلاب‌ها و پایگاه رخنه ناپذیر رهبران انقلاب‌های اجتماعی به شمار آیند. از این رو، سیاستمداران امریکایی در پی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و سلطه بر ایران، بر آن شدند در راه خواب و خام کردن مردم ایران و دل خوش کردن آنان، به یک سلسله طرح‌های فریبنده دست بزنند و رژیم دست نشانده‌ی خود را اصلاح طلب، «رعیت پرور»!، دلسوز و میهن پرست بنمایانند و بدین گونه از ژرفایی شکاف میان مردم و رژیم شاه تا پایه‌ای بکاهند. آورده‌اند که:

به رغم تحکیم موفقیت آمیز رژیم جدید ایران (رژیم کودتا)، نگرانی سیاست سازان امریکا از اینکه نا آرامی سیاسی شاید به زودی دوباره سر بر کند، بر جا ماند. این نگرانی‌ها در ۱۹۵۶ و ۱۹۵۷ (۱۳۳۷) هنگامی که توفان ملیت‌گرایی خاورمیانه را روفت، به سرعت رشد کرد. رهنمودهای متعددی از شورای امنیت ملی درباره‌ی ایران به رشد نا آرامی سیاسی اشاره می‌کرد و توصیه می‌کرد که حکومت ایران برای اقدام به اصلاحات سیاسی و اقتصادی تحت فشار قرار گیرد. در ۱۹۵۸ پس از چندین گزارش توطئه‌ی کودتا و سقوط سلطنت عراق در ژوئیه ۱۹۵۸، سیاست‌گذاران امریکا باز هم بیشتر گوش به زنگ اوضاع سیاسی داخلی ایران شدند. یک بررسی سیا در تاریخ نوامبر ۱۹۵۸ اظهار می‌کرد شاه اگر برنامه‌ی اصلاحات را آغاز نکند «ظرف یکی دو سال» سقوط خواهد کرد. واکنش شورای امنیت ملی رهنمود جدیدی در مورد ایران در نیمه‌ی نوامبر بود که با رمز ۵۸۲۱/۱ ـ NSC مشخص شده و خواهان تغییرات عمده در سیاست امریکا بود. این رهنمود اظهار می‌داشت پایگاه عمده‌ی پشتیبانی از شاه، زمین‌داران بزرگ و وابستگان تجاری محافظه کار آنها، رده‌های بالای دیوان سالاری

دولتی و افسران ارشد ارتش هستند و رشد نا آرامی ناشی از بیداری انتظار مردمی برای اصلاح ساختار عتیقه شده‌ی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران است. ۵۸۲۱/۱ ـ NSC با این استدلال که احتمال نمی‌رود شاه به ابتکار خود دست به اصلاحات بزند، راهنمایی می‌کرد که وی تحت فشار قرار داده شود و با گروه مخالف غیر کمونیستی که احتمالا ظهور کند تماس برقرار گردد. ۵۸۲۱/۱ ـ NSC توصیه می‌کرد اگر شاه نتوانست اصلاحات را عملی کند، ایالات متحده آمادگی آن را داشته باشد که یگانگی خود با وی را کاهش داده و از یک حکومت جانشین پشتیبانی کند[۱]...

سیاستمداران امریکا و کارشناسان C.I.A این واقعیت را به درستی دریافته بودند که رژیم شاه پایگاه مردمی ندارد و با دلارهای امریکا و توطئه چینی‌های پشت پرده‌ی جاسوسان زبردست سیا و همیاری مالکان بزرگ، تاج و تخت از دست رفته‌ی خود را باز یافته و بر گرده‌ی ملت ایران سوار شده است. بی‌تردید رژیمی که از پشتیبانی مردم برخوردار نباشد، با کوچک‌ترین رویداد پیش بینی نشده از هم فرو می‌پاشد و از میان می‌رود و با سرنگونی رژیم دست نشانده، زمینه‌ی غارتگری و سلطه‌ی استعماری ابرقدرت‌هایی که به مزدوران بی‌اراده‌ی خود تاج و تخت می‌بخشند، چه بسا از میان برود و آنان را با خطرهای توفان‌زا و جبران ناپذیری روبه‌رو کند. از این رو، در پی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ می‌بینیم که مأموران ویژه‌ی امریکایی که با نام رمز ۵۸۲۱/۱ ـ NSC خوانده می‌شدند ـ بنابر آنچه در گزارش بالا آمده است ـ برای پیش‌گیری از به خطر افتادن منافع امریکا در ایران، سه پیشنهاد کرده‌اند:

۱. شاه را برای انجام یک سلسله کارهای فریبنده، به ظاهر سازنده و به اصطلاح «اصلاحات» زیر فشار بگذارند تا از این راه ملت ایران را خواب و خام کرده از شورش و خیزش بر ضد رژیم شاه و سرانجام، امریکا بازدارند.

۲. با مخالفان «غیر کمونیستی» رژیم شاه، ارتباط برقرار کنند و کسانی را که در میان مخالفان، زمینه‌ی سازش، کنار آمدن و سرسپردگی دارند، شناسایی و نشان کنند و برای روز «مبادا» در آستین نگه‌دارند؛ تا اگر روزی مخالفان توانستند در برابر رژیم شاه، سر بلند کنند و به گفته‌ی آنان «احتمالا ظهور کنند»، امریکا مهره‌هایی در میان آنان داشته باشد، تا از آنان چهره بسازد و برای رسیدن آنان به قدرت و در دست گرفتن زمام امور کشور، به نقشه‌ها و توطئه‌هایی دست بزند.

۱. سیاست خارجی امریکا و شاه، مارک. ج. گازیوروسکی ـ ترجمه فریدون فاطمی، ص ۱۷۰.

۳. اگر شاه توانایی و یا آمادگی برای دست زدن به «اصلاحات» را نداشت، امریکا برای از دست ندادن منافع سرشار خود در ایران، از پشتیبانی شاه دست بکشد و «از یک حکومت جانشین پشتیانی کند»!

این پیشنهاد در دوره‌ی زمامداری آیزن‌هاور به شکل جدی و ریشه‌ای از طرف مقامات امریکایی دنبال نشد و «... کار چندانی درباره‌ی بحران رشد یابنده‌ی ایران انجام نگرفت. برنامه‌های کمک نظامی و اقتصادی امریکا توسعه یافت. به سفیر امریکا و سرپرست شعبه‌ی سیا در تهران توصیه شد، به شاه در مورد اصلاحات فشار آورند و یک هیئت عالی رتبه با پیامی مشابه به ایران رفت (آوریل ۱۹۵۹) در حالی که رییس شعبه‌ی سیا با شاه گفتگوهای مکرری درباره‌ی اصلاحات انجام داد. سفیر ظاهرا تمایلی به این کار نداشت. به علاوه خود آیزن‌هاور در دسامبر ۱۹۵۹ (۱۳۳۸) با شاه ملاقات کرد اما ظاهرا قضیه‌ی اصلاحات را پیش نکشید[۱]...»

هدف از رفرم ارضی

این ارزیابی‌ها و پیش‌بینی‌ها نتوانست از هراس و وحشت امریکا از خطرهایی که منافع استعماری آن ابرقدرت را در ایران تهدید می‌کرد، بکاهد. اوضاع ایران و جهان در واپسین سال‌های دهه‌ی ۱۳۳۰ خورشیدی و رویدادهای انقلابی در گوشه و کنار جهان ـ به ویژه در خاورمیانه ـ امریکا را نسبت به منافع خویش در ایران و سرنوشت رژیم شاه بیش از پیش نگران می‌کرد و بر آن می‌داشت که به چاره‌جویی بپردازد و پیش از آنکه مجال از دست برود، راه گریزی بیابد. به اوضاع و شرایط جهانی و رویدادهای انقلابی آن روز که مایه‌ی نگرانی بیشتر امریکا نسبت به ایران می‌شد، می‌توان این‌گونه گذر کرد:

۱. پیروزی خیره کننده و شگفت‌آور مسلمانان به پاخاسته و انقلابی الجزایر بر نیروهای سراپا مسلح فرانسه و بیرون راندن ذلت‌بار فرانسوی‌ها از آن کشور نیز شکست تلخ امریکا در کوبا، زنگ خطر را در گوش امریکایی‌ها به صدا درآورد.

این‌گونه دگرگونی‌ها نشان می‌داد که ابرقدرت‌ها در برابر اراده‌ی ملت‌ها سخت آسیب پذیرند و تکنولوژی‌های پیچیده‌ی جنگی و سلاح‌های پیشرفته و کشنده‌ی نظامی در برابر خشم و خروش و خواست توده‌ها و ایمان و اراده‌ی پولادین و شکست ناپذیر ملت‌ها، نمی‌تواند کارایی

۱. پیشین، ص ۱۷۱.

بایسته داشته باشد و «حرف آخر را بزند».

۲. آگاهی‌های دینی و سیاسی ملت مسلمان ایران و اعتراض‌های پی‌گیر گویندگان اسلامی در سنگر مساجد، هر روز رو به افزایش بود. پیشوایان اسلامی و مردم رشد یافته و فروهیده که با رواج فرهنگ فاسد غرب، توطئه‌های ضد اسلامی و غارت ثروت کشور روبه‌رو بودند، ناخشنودی خود را در مراسم و منابر مذهبی و زمزمه‌های انتقاد آمیز در محافل خودمانی مطرح و دنبال می‌کردند و خشم و نگرانی خود را نسبت به رژیم شاه و بیگانگانی که ایران را جولانگاه خود قرار داده بودند، نشان می‌دادند. این ناخشنودی‌ها و اعتراض‌های فزاینده از دید امریکایی‌ها و کارشناسان آنان که در ایران حضور داشتند، پوشیده نمی‌ماند و بر نگرانی آنان می‌افزود.

۳. بحران اقتصادی که در سال‌های پایانی دهه ۱۳۳۰ ایران را فراگرفته بود، کسری بودجه، کاهش ذخایر ارز خارجی، تهی شدن خزینه‌ی دولت و... از انفجاری زودرس خبر می‌داد و آینده‌ای تاریک و توفان‌زا را در برابر دیدگان امریکایی‌ها به نمایش می‌گذاشت.

٤. ظهور و گسترش «ناصریسم» در منطقه خاورمیانه، کودتای عبدالکریم قاسم در عراق که رژیم پادشاهی را در آن کشور برانداخت (۱۳۳۷) رژیم شاه را با بی‌ثباتی و نا استواری بیشتری روبه‌رو می‌کرد و منافع استعماری امریکا را در ایران بیشتر به خطر می‌افکند.

٥. پیش بینی «خروشچف» نخست وزیر آن روز شوروی درباره‌ی ایران که به شکل سرگوشی با برخی از سیاستمداران در میان گذاشته بود، نگرانی کاخ سفید را در مورد ایران فزونی می‌بخشید. نامبرده در یک گفتگوی پنهانی با خرسندی و شادمانی، انقلاب مارکسیستی را در ایران نوید داده و چنین پیش بینی کرده بود: «... به زودی ایران به خاطر فقر مردم و فساد حکومت شاه، به سوی انقلاب مارکسیستی پیش می‌رود و دیری نمی‌پاید که مانند سیب رسیده به دامن شوروی فرو می‌افتد.»! این دید نارس و پیش‌بینی رؤیایی خروشچف، مقامات امریکایی به ویژه رییس جمهور آن روز امریکا جان اف. کندی را سخت نگران و آشفته کرد و بر آن داشت که با به کارگیری شگردها و ترفندهایی از فرو افتادن ایران در کام «رقیب» پیش‌گیری کند. در این باره آورده‌اند:

... تقریبا کمتر از یک ماه پس از آنکه کندی برنامه‌ی اتحاد برای پیشرفت را اعلام داشت، در مورد استواری پایگاه سیاسی پهلوی در ایران احساس نگرانی کرد. علت هم آن بود که «والتر لیپمن» او را در جریان گفتگویی قرار داد که با نیکیتا خروشچف، نخست وزیر وقت شوروی در ویلای او در سواحل دریای سیاه انجام داده بود. در این

گفتگو خروشچف ایران را نمونه‌ی کشوری دانسته بود که با وجود ضعیف بودن حزب کمونیست در آن، به خاطر فقر توده‌ی مردم و فساد در حکومت شاه، به سوی انقلاب پیش می‌رود: «اگر ادعا کنید که شاه را کمونیست‌ها سرنگون می‌سازند، ما با خوشحالی این فکر را در سراسر دنیا تبلیغ خواهیم کرد که مردم پیشرفته‌ی ایران به این تشخیص رسیدند که ما رهبر پیشرفته‌ی بشریت هستیم»... جان اف.کندی برای مبارزه (با شوروی) به پا خاست و در این اقدام، ایران را به عنوان همان کشوری که امریکا می‌تواند در آن برنامه‌های اصلاحات خود را به اجرا درآورد، انتخاب نمود[1]...

این رویدادها و جریان‌ها که برشمردیم، انگیزه و مایه‌ی اصلی مقامات امریکایی در راه فشار به شاه، برای دست زدن به «اصلاحات ارضی» و دیگر رفرم‌ها بود. جان اف.کندی با دریافت گزارش‌های محرمانه از اوضاع ایران و منطقه، به مطالعه و بررسی طرح پیشنهادی ۵۸۲۱/۱ ـ NSC پرداخت و برای پیاده کردن آن، نه تنها در ایران بلکه در همه‌ی کشورهای وابسته به امریکا، شتاب‌زده دست به کار شد. او با آزمون از انقلاب الجزایر، دگرگونی در کوبا و دیگر رویدادهای انقلابی در گوشه و کنار جهان، این واقعیت را به درستی دریافته بود که رژیم‌های دست نشانده را تنها با سرنیزه نمی‌توان سر پا نگه داشت و به دست آنها نقشه‌ی غارت ثروت ملت‌ها و سرمایه‌ی کشورها را دنبال کرد. امریکا می‌دانست رژیم‌هایی که در میان ملت خود بدنام، بی‌آبرو و اعتبارند و پایگاهی در میان توده‌ها ندارند، دیر یا زود با خیزش و خروش مردمی روبه‌رو خواهند شد و از میان خواهند رفت. او راه چاره را در این می‌دید که رژیم‌های وابسته به امریکا در کنار به کار گرفتن شیوه‌ی پلیسی، سرنیزه و سرکوب، به یک سلسله کارهای رفرمیستی و فریبنده دست بزنند و توده‌های پا برهنه، ستمدیده و زیر فشار را با طرح‌های نمایشی و برنامه‌های به ظاهر «اصلاحی»! به سوی خود بکشانند و در آنان «امیدواری پدید آورند»! و بدین گونه راه انفجار و انقلاب مردمی را ببندند و یا دست کم آن را به عقب بیندازند. جان اف.کندی در پیام خود به کنگره‌ی امریکا در سال ۱۳٤۰ خورشیدی (۲۵ مه / ۱۹٦۱ میلادی) این دید و دکترین خود را این‌گونه بازگو کرد:

... پیمان نظامی نمی‌تواند به کشورهایی که بی‌عدالتی اجتماعی و هرج و مرج اقتصادی راه خرابکاری را در آنها باز کرده، کمک نماید. امریکا نمی‌تواند به مشکلات کشورهای کم رشد فقط از نظر نظامی توجه کند... این امر، خاصه در مورد کشورهای کم توسعه که به میدان بزرگ مبارزه تبدیل شده‌اند، صادق است و به همین جهت است که

۱. شیر و عقاب، جیمزا.بیل، ترجمه دکتر فروزنده برلیان (جهان شاهی)، ص ۱۸٦ ـ ۱۸۵.

باید پاسخ ما به خطراتی که متوجه این کشورها است، جنبه‌ی خلاق و سازنده داشته باشد. ما می‌خواهیم در این کشورها امیدواری پدید آید... **اگر ما به مشکلات ملت‌ها فقط از نظر نظامی توجه کنیم، مرتکب اشتباه عظیمی خواهیم شد. زیرا** هیچ مقدار اسلحه و قشونی نمی‌تواند به رژیم‌هایی که نمی‌خواهند یا نمی‌توانند اصلاحات اجتماعی کنند و هرج و مرج اقتصادی مشوق قیام و رخنه و خرابکاری است، کمک کند. ماهرانه‌ترین مبارزات ضد پارتیزانی نمی‌تواند در نقاطی که مردم محلی گرفتار بی‌نوایی هستند و به این جهت از پیشرفت خرابکاران نگرانی ندارند، با موفقیت روبه‌رو گردد. **از طرف دیگر هیچ نوع خرابکاری نمی‌تواند مللی را که با اطمینان به خاطر جامعه بهتر می‌کوشند، فاسد کند. این عقیده‌ی ماست.**[1]

جان اف.کندی با اعتراف به اینکه توان نظامی و تسلیحاتی نمی‌تواند مردم به پا خاسته را از صحنه بیرون براند و به عقب نشینی وادارد، بر این باور بود که «رفرم از بالا» به دست رژیم‌های وابسته، می‌تواند ملت‌ها را از دست زدن به خیزش سیاسی، انقلابی و ضد دیکتاتوری باز دارد و به گفته‌ی او «امیدواری پدید آورد». از این رو، به رژیم‌های دست نشانده‌ی خود در کشورهای وابسته فشار آورد که رفرم ارضی و دیگر رفرم‌های به اصطلاح اصلاحی را با شتاب هرچه بیشتر در دست اجرا قرار دهند. او به راستی گمان می‌کرد که اصلاحات از بالا، به ویژه «اصلاحات ارضی» درمان همه‌ی دردها، نابسامانی‌ها و نارسایی‌های کشورهای عقب نگه داشته شده و وابسته است!

شاه و بیشتر درباریان او که از مالکان بزرگ و فئودال‌های نامدار ایران بودند و به نیروی نظامی و دستگاه جاسوسی و به اصطلاح امنیتی خود، سخت می‌بالیدند، در آغاز به این رفرم امریکایی روی خوش نشان ندادند و تاج و تخت و سلطنت خود را تا آن پایه استوار و ریشه‌دار می‌پنداشتند که به این‌گونه طرح‌ها و برنامه‌های فریب‌کارانه، خود را نیازمند نمی‌دیدند. آنها بر این باور بودند که با تکیه بر سرنیزه و نیروی پلیسی و دستگاه مخوف «ساواک» نیز با پشتیبانی مالی، تسلیحاتی و سیاسی امریکا، هر جنبش و حرکتی را چه از سوی کشاورزان ـ کارگران و چه از جانب دیگر نیروهای مردمی باشد، می‌توانند بی‌درنگ در نطفه خفه کنند و منافع خود و امریکا را پاس دارند.

۱. اطلاعات ـ ٦ خرداد، ۱۳٤۰ ـ متن این پیام زیر عنوان «کندی طرفدار انقلاب دموکراتیک است»! آمده است. تکیه روی فرازهای این پیام از این نگارنده است.

این طفره رفتن و سرکشی شاه از دید امریکایی‌ها پوشیده نماند و مایه‌ی ناخرسندی آنان از رژیم شاه شد. دیپلماسی امریکا، سیاست فشار سیاسی روی شاه را در پیش گرفت. جان اف.کندی بر آن شد که هر سه طرح پیشنهادی NSC ـ ۵۸۲۱/۱ را بر ضد شاه به کار گیرد: رژیم شاه را برای پیاده کردن رفرم امریکایی «انقلاب سفید» ! زیر فشار بگذارد، مخالفان آن رژیم را توانایی سیاسی ببخشد و چهره‌ای را به عنوان «آلترناتیو» شاه به صحنه آورد.

از این رو، «جبهه ملی» که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ سر در لاک خود فرو برده و سالیان درازی چشم به راه دگرگونی در سیاست امریکا نشسته بود، در سال ۱۳۳۹ چراغ سبزی از کاخ سفید دریافت کرد و بی‌درنگ به صحنه آمد و برای نخستین بار پس از کودتای ۲۸ مرداد، میتینگی در میدان جلالیه برگزار کرد و خودی نشان داد.

از طرف دیگر، امریکا علاقه‌مندی خود را به نخست وزیری دکتر علی امینی به شاه اعلام کرد تا به او برساند که امریکا در سیاست خود برای وادار کردن رژیم‌های وابسته به اجرای دکترین کندی و «رفرم از بالا» و دگرگونی به ظاهر اصلاحی در کشور، تا آن پایه جدی و کوشا است که رژیم‌های دست نشانده‌ی خود را ـ اگر با سیاست‌های کاخ سفید همسویی و همخوانی نداشته باشند ـ بی‌پروا قربانی خواهد کرد و مهره‌های کارآزموده‌تری را به جای آنان بر اریکه‌ی قدرت می‌نشاند.

دکتر علی امینی دیر زمانی بود که برای روز مبادا در آستین امریکایی‌ها پنهان بود. در سال‌های پایانی دهه‌ی ۳۰، زمزمه‌ها و گزارش‌هایی درباره‌ی زد و بندهای نامبرده با سردمداران کاخ سفید و علاقه‌مندی آنان به احراز پست نخست وزیری از جانب او، به گوش می‌رسید. ساواک نیز چند سال پیش از روی کار آمدن امینی، از زبان دار و دسته‌ی او و دیگر رجال سیاسی، درباره‌ی نقشه‌ی امریکا برای نشانیدن نامبرده بر اریکه‌ی قدرت و فشار به شاه برای این منظور، گزارش‌هایی آورده است. در تاریخ ۱۳۳۷/۹/۱۸، ساواک گزارش داده است:

> **یکی از دوستان نزدیک دکتر علی امینی اظهار داشته مشارالیه قبل از مراجعت به ایران مقدمات زمامداری خود را از نظر سیاست خارجی فراهم نموده و از قول دکتر علی امینی افزوده سیاست‌های غرب با زمامداری وی موافق، ولی شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاه با این امر موافق نیستند و شخصا به سفیر کبیر امریکا گوشزد فرموده‌اند که دکتر امینی قابل اعتماد معظم له نیست. لیکن سفیر کبیر امریکا به شاهنشاه اطمینان داده که دکتر امینی مطیع نظریات ملوکانه خواهد بود و به همین جهت شاهنشاه با مراجعت امینی به ایران موافقت فرموده‌اند.... گوینده‌ی این خبر که از**

دوستان نزدیک دکتر علی امینی است، زمامداری مشارالیه را تا اواخر سال آینده قطعی دانسته است.

ساواک از زبان دکتر حسن ارسنجانی در تاریخ ۳۸/۱۲/۱۹ آورده است:

... با توجه به وضع سیاسی دنیا، امیدوار هستند دکتر امینی تا اواسط اردیبهشت ماه سال آینده به نخست وزیری منصوب گردند و دولت امریکا نیز پرداخت کمک‌های ارزی به دولت را در گرو زمامداری دکتر امینی نگاه داشته است.

در گزارش دیگری از ساواک در تاریخ ۱۳۳۹/٦/۷ آمده است:

در محافل سیاسی و مطبوعاتی تهران اظهار نظر می‌شود که وضع سیاسی آینده‌ی ایران، بستگی به انتخابات امریکا دارد و در صورتی که سناتور کندی به ریاست جمهوری امریکا برگزیده شود، در ایران جبهه ملی مورد حمایت دولت امریکا قرار خواهد گرفت و روی همین اصل مقامات عالیه کشور نیز دکتر علی امینی را برای تأمین نظر امریکایی‌ها در صورت موفقیت سناتور کندی ذخیره نگه داشته‌اند و حتی در شرفیابی دکتر علی امینی نیز این موضوع مطرح / مذاکره قرار گرفته و شاهنشاه نیز با انجام مصاحبه‌ی مطبوعاتی اخیر و اظهار عدم رضایت از انتخابات و عنوان رعایت افکار عمومی مردم، خواسته‌اند نظر مقامات امریکایی را از هم اکنون به آزادی‌خواهی و عقاید ناسیونالیستی خود جلب نمایند.

از گزارش بالا به دست می‌آید که سیاست حزب دموکرات امریکا ـ در صورت دستیابی به قدرت ـ حمایت و تقویت «جبهه ملی» بوده است و رژیم شاه برای اینکه دموکرات‌ها پس از به دست آوردن مقام ریاست جمهوری امریکا، «جبهه ملی» را بر او تحمیل نکنند، دکتر امینی را «برای تأمین نظر امریکایی‌ها در صورت موفقیت سناتور کندی ذخیره نگه داشته است...» و برای جلب نظر مقامات امریکایی (دموکرات‌ها) پیش از آنکه آنان بر اریکه‌ی قدرت در کاخ سفید تکیه بزنند، با یک سلسله سخنرانی‌ها و موضع گیری‌ها کوشیده است که «ژست» آزادی‌خواهانه و دموکرات مابانه به خود بگیرد. لیکن از گزارش دیگر ساواک به دست می‌آید که سیاست کندی در ایران «تقویت جناح دکتر امینی و از طرف دیگر حمایت از جبهه ملی است»:

یکی از نزدیکان دکتر امینی اظهار داشته کندی با دکتر امینی از نزدیک آشناست و پس از شروع به کار، دکتر امینی را تقویت و حمایت خواهد کرد و نیز گفته شده است که سیاست کندی در ایران، تقویت جناح دکتر امینی و از طرف دیگر حمایت از جبهه ملی است.

از مجموع آنچه در اسناد بالا آمده است، به دست می‌آید که امریکا برای سپردن زمام دولت ایران به دست دکتر امینی، سالیان درازی سرمایه‌گذاری و زمینه‌سازی کرده بود و آمدن امینی به ایران، در سال ۱۳۳۷ حساب شده و طبق یک برنامه‌ی از پیش طراحی شده بود. می‌توان گفت که امریکایی‌ها از روزی که یک سلسله برنامه‌ی به ظاهر اصلاحی را در ایران بایسته دیدند، امینی را برای پیاده کردن طرح‌ها و نقشه‌های خود در ایران مناسب یافتند. از این رو، با شاه در این زمینه چند سالی گفتگو و کشمکش داشتند و او را برای سپردن زمام دولت به نامبرده زیر فشار قرار دادند. شاه چون اصولا اجرای هرگونه رفرمی را در ایران دوست نداشت و از امینی نیز اندیشناک بود، تا آنجا که توانست از انتصاب او به نخست وزیری سر باز زد. لیکن، سرانجام در پی به قدرت رسیدن جان اف.کندی در امریکا، شاه با تلخی و ترش رویی به نخست وزیری نامبرده تن در داد و در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳٤۰ او را به نخست وزیری منصوب کرد. شاه به دلایلی که در زیر می‌آید از امینی نگران و اندیشناک بود:

۱. می‌دانست که امریکا نامبرده را به عنوان یکی از جانشینان (آلترناتیو) او برای روز مبادا زیر دید دارد.

۲. از بند و بست او با بیگانگان ـ به ویژه امریکا ـ برای قدرت نمایی در برابر شاه، با خبر بود.

۳. او را آن طور که باید و شاید سرسپرده و فرمانبردار خود نمی‌دید، بلکه خودسری‌ها و خرده‌گیری‌های گاه و بیگاه از او سر می‌زد که برای شاه ناخوشایند بود. آورده‌اند:

> **... معروف است که امینی کاری کرده بود یا حرفی زده بود که باعث خشم شاه شده بود، به طوری که پس از ورود به تهران (در سال ۱۳۳۷ پس از پایان مأموریت او در سفارت ایران در امریکا) شاه به مدت دو هفته او را به حضور نپذیرفت**[۱]...

٤. امینی، نجیب‌زاده و از خویشاوندان نزدیک خاندان قاجار، نوه‌ی مظفرالدین شاه و امین الدوله بود.

٥. ارتباط خود را با عناصری که با رژیم شاه مخالف بودند، حفظ کرده بود، که این نیز بر نگرانی شاه می‌افزود.

◆ اصلاحات ارضی، سرپوشی برای انهدام اقتصاد کشاورزی

۱. پیتر آوری، تاریخ معاصر ایران، جلد سوم، ترجمه محمد رفیعی، ص ۱٤٥.

چنانکه در پیش بازگو شد، انگیزه‌ی کاخ سفید از واداشتن رژیم شاه به رفرم از بالا و دست زدن به «اصلاحات ارضی» فریب توده‌های ناخشنود و ستمدیده‌ی ایران، پیش‌گیری از جنبش‌های ضد استعماری و ضد دیکتاتوری و استواری جایگاه غارتگرانه‌ی امریکا در ایران بود. این واقعیت از پیام جان اف.کندی به کنگره‌ی امریکا ـ که گذشت ـ نیز به دست می‌آید. البته ناگفته نماند که انگیزه‌ی مقامات امریکایی از رفرم ارضی در ایران، تنها به آنچه که در بالا آمد، بسنده نمی‌شد، بلکه نقشه‌ها و اندیشه‌های دیگری نیز در کار بود: مانند فروپاشی بنیاد اقتصادی ـ به ویژه کشاورزی ـ پدید آوردن بازار فروش برای کالاهای امریکایی ـ به ویژه گندم ـ که در آن روزگار روی دستشان مانده بود، رشد و توسعه‌ی صنایع مونتاژ و وابسته، کوچ دادن کشاورزان و روستاییان به شهرها و تأمین نیروی کار ارزان برای صنایع مونتاژ، فروپاشی نظام روستایی و شهری و از میان بردن فرهنگ اصیل سنتی و ملی و... از دیگر انگیزه‌ها و دسیسه‌هایی بود که از سوی امریکا دنبال می‌شد.

امریکایی‌ها از روزی که در عرصه‌ی سیاسی جهان پدیدار شدند، سیاست خرد کردن استقلال اقتصادی کشورهای جهان را در سرلوحه‌ی برنامه‌ی استعماری خود قرار دادند. چنانکه پیش از امریکا، انگلستان نیز همین سیاست را دنبال می‌کرد. آنها به خوبی دریافته‌اند که به دنبال از میان رفتن استقلال اقتصادی یک کشور، استقلال سیاسی نیز خواه ناخواه فرومی‌ریزد و در برابر، اگر کشورها در زمینه‌ی اقتصادی بتوانند روی پای خود بایستند و یا دست کم اقتصادی رو به رشد داشته باشند، سلطه بر این‌گونه کشورها دشوار و گاهی ناشدنی است. کشورها از دید اقتصادی هر چه ناتوان‌تر، زمین‌گیرتر و نیازمندتر باشند، چیرگی جهان‌خواران را آسان‌تر می‌پذیرند و به ذلت، اسارت و وابستگی بهتر تن در می‌دهند. از این رو، امریکایی‌ها با واداشتن شاه به رفرم ارضی، توانستند کشاورزی ایران را ـ که روزگاری تنها یک استان آن، غله‌ی کشور را تأمین می‌کرد ـ از میان ببرند و وابستگی اقتصادی به امریکا را گسترش دهند. چنانکه برخی از اهل نظر نیز گفته اند:

... گروهی از صاحب نظران و علاقه‌مندان به مسایل اجتماعی، عامل اصلی اصلاحات ارضی را امپریالیسم جهانی و سیاست‌های پس از جنگ امریکا در کشورهای جهان سوم معرفی می‌کنند... اصلاحات ارضی ایران در دهه‌ی ۱۳۴۰ در واقع بخشی از آن سیاست جهانی امپریالیسم امریکا به شمار می‌رفت... جامعه‌ی روستایی ایران در سال‌های قبل از ۱۳۴۱ حدود هفتاد درصد کل جمعیت کشور را در برداشت و به صورت جامعه‌ی بسته‌ی خودکفا بود که علاوه بر نیازهای خویش، نیازهای غذایی کل کشور را تأمین می‌کرد.

امریکا برای تحکیم سلطه‌ی خویش در ایران نیاز داشت به طریقی نفوذ خود را در این بخش عظیم جمعیت کشور نیز گسترش دهد. در تعقیب این سیاست، امریکا با هدف تخریب کشاورزی و در نتیجه ایجاد وابستگی غذایی و ایجاد بازار مصرف گسترده‌تر کالاهای وارداتی، از همان سال‌های نخست پس از کودتا، پایه‌های در هم ریختن این نظام را بنا نهاد. در حقیقت مأموریت عمده‌ی اصل ۴ ترومن در ایران، بیشتر سیاست تخریبی امریکا در بخش کشاورزی بود[۱]...

... اجرای این اصلاحات به زودی منجر به بستگی این کشورها به امریکا گردید و موجب تنزل محصولات محلی برای تغذیه‌ی مردم بومی گردید و در نتیجه موجب افزایش واردات مواد غذایی و دخالت در امر تغذیه در این کشورها گردید. ولی بر عکس، مشاغل کشاورزی در امریکا بیش از هر زمان دیگری بهبود یافت. چون صادرات غذایی امریکا باید صدها میلیون افراد انسانی را در شرق و غرب دنیا غذا دهد، این‌گونه صادرات، سلاح‌های سیاسی وحشتناکی در دست کاخ سفید شد[۲]...

... شعار اصلاحات ارضی در ایران پوششی برای انهدام کلی اقتصاد کشاورزی به طریقی بود که حداکثر منفعت را برای خاندان سلطنت، اولیگارشی وابسته به خاندان سلطنت و مؤسسات کشاورزی ـ تجاری خارجی، من‌جمله کمپانی‌هایی که مسقط الرأسشان در امریکا، اروپا و یا بالاتر از همه در اسرائیل بود، تأمین نماید. درست است که طی این اقدامات میزان مشخصی از املاک و اراضی کشاورزی میان دهقانان تقسیم شد. لکن اراضی تقسیم شده به ندرت دایر و قابل کشت بودند، و به علاوه به رایگان هم تقسیم نشده بودند، این اراضی در قبال پرداخت پول‌هایی واگذار می‌شدند... این انهدام اقتصاد کشاورزی ایران سبب خالی شدن چشمگیر روستاها و کوچ انبوه و گسترده‌ی دهقانان درمانده و جویای کار به جانب شهرها گردید. طبقه‌ی ملاکین دیروز، به معامله‌گران حرفه‌ای مستغلات شهری و بازرگانان وارد کننده یا صادر کننده، بدل شدند و از لحاظ مالی به جای اینکه از بین بروند تنها تغییر شکل دادند.[۳]

دکتر علی امینی با پشتیبانی امریکا و در برابر ناخرسندی شاه، کابینه‌ی خود را تشکیل داد و

---

۱. محمدرضا سوداگر، پیشین، ص ۳۸۶، برگرفته از «تصویری از مسأله‌ی ارضی در ایران» نوشته محمدرضا کازرونی و «اثرات کودتای امریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر کشاورزی» از وزارت کشاورزی، اداره کل اقتصاد کشاورزی، معاونت طرح و برنامه.

۲. احمد فاروقی، ژان لوروریه، پیشین، ص ٤٨.

۳. انقلاب اسلامی در ایران، پرفسور حامد الگار، ترجمه مرتضی اسعدی، حسن چیذری، ص ٦٦.

با شتاب فراوان به تصویب و اجرای «قانون اصلاحات ارضی» در کابینه دست زد که با قانون اساسی ایران مغایر بود. زیرا بنابر اصل بیست و هشتم متمم قانون اساسی «قوای سه گانه‌ی مقننه، قضائیه و اجرائیه همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل‌اند» و «قوه‌ی اجراییه» نمی‌توانست به تصویب قانون دست بزند. در صورتی که امینی در آن برهه که شاه مجلس شورا و سنا را منحل و تعطیل کرده بود، به تصویب «قانون اصلاحات ارضی» در کابینه‌ی دولت در تاریخ ۲۰ دی‌ماه ۱۳٤۰ دست زد و بی‌درنگ آن را به اجرا درآورد.

◆ رفرم ارضی شاه چگونه به اجرا درآمد

باید گفت نه امریکا و نه شاه در اندیشه‌ی «تقسیم اراضی» به شکل اساسی، ریشه‌ای و همه جانبه نبودند، بلکه یک سلسله کارهای روبنایی و نمایشی را دنبال می‌کردند. می‌گویند: «چاقو دسته‌ی خود را نمی‌برد». بی‌تردید نظام سرمایه‌داری امریکا و رژیم فئودالی شاه، هرگز اندیشه‌ی نابودی فئودال‌ها و مالکان بزرگ را در سر نداشتند و طرح و برنامه‌ای را که مایه‌ی تیره بختی و ورشکستگی زمین‌دارها شود، دنبال نمی‌کردند، بلکه بر آن بودند که در راه استواری پایگاه امریکا در ایران و اقتدار رژیم دست نشانده‌ی شاه، بخش ناچیزی از منافع و سودهای کلان مالکان بزرگ را قربانی کنند و اصولا چون دوران فئودالیته، دیگر به سر آمده بود و فئودال‌ها به شکل سرمایه‌داران خون آشام و غارتگر در می‌آمدند، از فرصت بهره گیرند و این دگرگونی را با شعار «الغای رژیم ارباب ـ رعیتی» از شاهکارهای شاه بنمایانند و از این راه در میان توده‌های زیر ستم و تهی‌دست برای او آبرو و اعتباری به دست آورند. از این رو می‌بینیم که «قانون اصلاحات ارضی شاه» به گونه‌ای تنظیم و تصویب شده که نه تنها حقوق از دست رفته‌ی کشاورزان و روستانشینان را از مالکان غارتگر باز نستانید، بلکه در مواردی برای زمین‌داران و مالکان سودهایی نیز به همراه آورد و بسیاری از دهقانان و کشاورزان را نیز به رها کردن زمین‌ها، آوارگی و دربه‌دری ناگزیر ساخت و به کارگری، باربری و عملگی با دستمزد ناچیز و ارزان برای کارخانه‌داران، سرمایه‌داران و شادخواران که بسیاری از آنان همان مالکان قداره بند دیروز بودند، کشانید.

رفرم ارضی شاه سه مرحله داشت. در مرحله‌ی نخست که در مهر سال ۱۳٤۰ آغاز شد، بنابر «قانون اصلاحات ارضی» زمین‌های مکانیزه، کشتزارهای چای، درخت‌زارها، باغ‌ها و... از تقسیم برکنار ماند و تنها زمین‌هایی که تا آن روز زیر کشت نرفته بود، به دهقانان واگذار شد ـ

اما نه به صورت رایگان ـ بلکه دولت زمین را از مالکان، یک جا خریداری کرد و به اقساط ۱۵ ـ ۱۰ ساله به کشاورزان فروخت. افزون بر این، بنابر «قانون تقسیم اراضی» مالکان رخصت داشتند یک ده شش دانگ (۵۰۰۰ هکتار) را در تصرف خود داشته باشند، «تقسیم اراضی» شاه، همه‌ی دهقانان را شامل نشد، تنها کمتر از ۵/۱ دهقانان از این قانون بهره‌مند شدند. مرحله‌ی دوم «اصلاحات ارضی» از سال ۱۳٤۳ آغاز شد. بر اساس این مرحله، مالکان می‌بایست زمین‌ها را سی ساله به کشاورزان اجاره دهند و یا با توافق طرفین به کشاورزان بفروشند و یا اینکه مالکان شرکت سهامی با شرکت کشاورزان پدید آورند. در مرحله‌ی سوم که در سال ۱۳٤۷ تصویب شد، مالک می‌بایستی بخشی از زمین‌های خود را به کشاورزانی که روی آن کار می‌کنند، بفروشد و یا میان خود و آنان تقسیم کند. آنچه که در هر سه مرحله آشکارا دیده می‌شود، حضور و نفوذ مالکان در میان کشاورزان است. علاوه بر این، مالکان بزرگ و زمین‌داران وابسته به دربار در هیچ یک از این سه مرحله مشمول قانون اصلاحات ارضی قرار نگرفتند و املاک گسترده‌ی آنان مورد تعرض سردمداران به اصطلاح **اصلاحات ارضی** واقع نشد. در واقع با برنامه‌ای که رژیم شاه به نام «اصلاحات ارضی» پیاده کرد، مالکان خرده‌پا مشمول آن واقع شدند و البته زیان‌های سنگینی ندیدند، بلکه در مواردی نیز سود کلانی بردند و در برابر، در زندگی دهقانان و کشاورزان نیز دگرگونی سودمندی پدید نیامد، بلکه ـ چنانکه اشاره شد ـ مایه‌ی آوارگی، دربه‌دری و بی‌کاری آنان شد و با سرازیر شدن روستاییان بیکار و گرسنه به شهرها، آلونک‌هایی در حاشیه‌ی برخی از شهرها پدید آمد و گسترش پیدا کرد. روستاییان آواره و تهی‌دست برای به دست آوردن لقمه‌ای نان ناگزیر شدند به هر کاری دست بزنند، به دست فروشی، کارگری، خرید و فروش جنس قاچاق و مواد مخدر روی آورند و آنان که سوادی داشتند و از توانایی جسمی برخوردار بودند، در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها به شکل روزمزد، با دستمزد ارزان به کار پرداختند و بدین گونه سود سرشاری به جیب سرمایه‌داران که بسیاری از آنان همان مالکان غارتگر و خون آشام بودند و به سود بیگانه، کارخانه‌های مونتاژ را راه انداخته بودند، سرازیر شد.

◆ صهیونیست‌ها و اصلاحات ارضی شاه

چنانکه پیش‌تر آورده شد، یکی از انگیزه‌های امریکا برای «اصلاحات ارضی» در ایران این بود که استقلال اقتصادی را از این کشور به کلی سلب کند و برای فروش ارزاق، اجناس و

کالاهای پست، مانده و وازده‌ی خود در ایران بازار سیاه درست کند. از این رو، در پی فشار امریکا به شاه برای دست زدن به «اصلاحات ارضی»، کارشناسان صهیونیسم با اشاره‌ی کاخ سفید، مأمور طرح و اجرای این برنامه در ایران شدند. امریکا می‌دانست که از سیاست‌های دیرینه‌ی اشغال‌گران فلسطین این است که رخصت ندهند کشورهای اسلامی از نظر اقتصادی روی پای خود بایستند و به خودکفایی برسند. چون استقلال اقتصادی این کشورها مایه‌ی استقلال سیاسی آنان خواهد شد و اگر در میان کشورهای اسلامی چند کشوری به استقلال اقتصادی و سیاسی برسند، بی‌تردید مجری سیاست بیگانگان نخواهند بود و در آن صورت، با یک حرکت مردمی، رژیم پوشالی و ساختگی «اسرائیل» از هم فرومی‌پاشد و فلسطین آزاد می‌شود. به همین انگیزه است که رژیم صهیونیستی با همه‌ی نیرو می‌کوشد که کشورهای اسلامی را از پیشرفت در زمینه‌های اقتصادی ـ به ویژه کشاورزی ـ نظامی و سیاسی بازدارد و با رخنه در این کشورها و با جاسوسی، خرابکاری و طرح‌ها و برنامه‌های بی‌پایه و انحرافی، استقلال سیاسی این کشورها را به کلی از میان ببرد و بر سرنوشت ملت‌های مسلمان و منابع سرشار اقتصادی و حیاتی آنان چیره شود. امریکا با شناخت و آگاهی از این سیاست صهیونیست‌ها، رژیم شاه را بر آن داشت که برای تقسیم زمین‌ها در ایران، از کارشناسان رژیم اشغال‌گر فلسطین در امور کشاورزی و اصلاحات ارضی بهره گیرد و با دید و درایت آنان به رفرم ارضی در ایران دست بزند.

اصولا یکی از مأموریت‌های **دکتر علی امینی** در دوران نخست وزیری، گسترش روابط رژیم شاه با اشغال‌گران فلسطین و رسمیت بخشیدن به آن بود. نامبرده تنها برای پیاده کردن رفرم مورد علاقه‌ی امریکا به صحنه نیامده بود، بلکه مأمور بود نقشه‌ها و توطئه‌های اسلام‌زدایی و سیاست‌های استعماری امریکا را که در سرفصل آن به رسمیت شناختن اشغال‌گران فلسطین و بازگذاشتن دست آنان در همه‌ی شئون سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و... قرار داشت، به شکل فراگیر به اجرا درآورد و با پیاده کردن سیاست امریکا در ایران، دگرگونی اجتماعی زیر عنوان «انقلاب سفید» پدید آورد.

در پی به قدرت رسیدن امینی، رفت و آمد، داد و ستد و قراردادهای گوناگون میان ایران و فلسطین اشغالی رو به فزونی گذاشت. در ۸ آبان ۱۳٤۰، نخست وزیر آن روز فلسطین اشغالی به نام «بن‌گورین» در سر راه خود به بیرمانی، در تهران توقف کرد و مورد استقبال دکتر علی امینی قرار گرفت. رییس ستاد ارتش ایران نیز در این دیدار حضور داشت. برخی از مطبوعات

ایران سبب این توقف نامبرده در فرودگاه تهران را اشکالات فنی در موتور هواپیمایی که او را به سمت بیرمانی می‌برد، وانمود کردند. لیکن یکی از روزنامه‌های فلسطین اشغالی به نام «گل‌هاآم» فاش کرد که «... توقف بن‌گورین در تهران از قبل مقرر شده بود و مذاکراتی میان بن‌گورین و نخست وزیر شاه به عمل آمد... طرفین ضمن مذاکرات خود یک قرارداد مخفی در فرودگاه تهران میان ایران و اسرائیل به امضا رسانیدند... طرفین ضرورت تقویت همکاری اقتصادی، سیاسی و نظامی میان تهران و تل‌آویو را نیز تایید کردند».[1]

دکتر علی امینی افزون بر اینکه دروازه‌ی کشور را بر روی صهیونیست‌ها باز کرد و زمینه را برای برقراری روابط سیاسی، اقتصادی و نظامی میان رژیم شاه و اشغالگران فلسطین بیش از پیش هموار ساخت، برخی از چهره‌ها و مهره‌های سرسپرده و دست پرورده‌ی صهیونیست‌ها را نیز در کابینه‌ی خود راه داد و بدین گونه نیز راه رخنه و نفوذ آنان را در ایران و مراکز قدرت بیشتر فراهم کرد.

یکی از عناصر باند دکتر علی امینی که به وزارت کشاورزی گمارده شد، دکتر حسن ارسنجانی بود که ارتباط دیرینه و تنگاتنگی با صهیونیست‌ها داشت.[2]

---

۱. نهضت امام خمینی، جلد دوم، از این نگارنده، چاپ اول، ص ٤٥٠، برگرفته از گفتار جمال عبدالناصر، رهبر فقید مصر.

۲. نامبرده پسر محمد حسین ارسنجانی، از اهالی ارسنجان فارس است. (ارسنجان میان سعادت آباد و تخت جمشید قرار دارد) او بیش از سه سال نداشت که پدر خود را از دست داد و بی‌سرپرست شد. در سال ۱۳۲۱ شمسی از دانشکده‌ی حقوق در رشته‌ی علوم سیاسی فارغ التحصیل شد و به فعالیت‌های سیاسی پرداخت و به مدت سه سال از محارم و مشاوران رزم آرا بود و در سال ۱۳۲۳ با همکاری سرهنگ علی اکبر مهتدی، معاون تیمسار رزم آرا، روزنامه‌ای به نام «داریا» منتشر کرد و در آن از دولت نامبرده پشتیبانی کرد و سیاست او را مورد ستایش قرار داد.

در سال ۱۳۲۱ برای مدتی عضو حزبی به نام «میهن پرستان» شد. دیری نپایید که از این حزب جدا شد و به عضویت «حزب پیکار» در آمد. در سال ۱۳۲۲ «حزب آزادی ایران» را پایه‌گذاری کرد. ملک‌الشعرای بهار، محمود محمود، رضا آذرخشی و... از دیگر پایه گذاران و اعضای این حزب بودند. در پی تشکیل «حزب دموکرات ایران» از طرف قوام السلطنه، ارسنجانی با موافقت بیشتر اعضای حزب خود با «دموکرات ایران» ائتلاف کرد. برخی از اعضای حزب او که گرایش مارکسیستی داشتند به «حزب توده» پیوستند. او از هواداران سرسخت قوام‌السلطنه بود. در حزب «دموکرات ایران» به عضویت کمیته‌ی مرکزی درآمد و به عنوان مسئول تشکیلات شهرستان گیلان برگزیده شد. اداره‌ی روزنامه «دموکرات» (ارگان حزب) نیز بر عهده‌ی او قرار گرفت. در دولت کوتاه قوام السلطنه در سال ۱۳۳۰ به معاونت نخست وزیری منصوب شد. در نهضت ملی شدن صنعت نفت، در آغاز با دکتر مصدق همکاری کرد و نامبرده را از خانه‌اش به مجلس برد، لیکن در پی اعدام انقلابی رزم آرا به دست شهید طهماسبی ـ به

یکی از شگردها و تاکتیک‌های دیرینه و شناخته شده‌ی صهیونیست‌ها این است که عناصری را از کشورهای جهان ـ به ویژه خاورمیانه ـ زیر دید کارآزموده‌ترین جاسوسان خود شستشوی مغزی می‌دهند و به شکل مهره‌ای بی‌اراده، میان تهی و بیگانه از هر گونه خوی و

گمان اینکه مصدق در این نقشه، نقش داشته است ـ از او روی گردان شد. ارسنجانی در سال ۱۳۲۷ «سازمان جوانان حزب دموکرات» را بنیاد نهاد، لیکن در پی ترور نافرجام شاه در ۱۵ اسفند آن سال که همه‌ی احزاب را به انحلال کشید، سازمان یاد شده، نیز از هم پاشید. نامبرده در سال ۱۳۲۷ در روزنامه‌ی خود به نام «داریا» از رژیم نوپای صهیونیستی به عنوان رژیمی سوسیالیستی ستایش کرد. انتشار این روزنامه تا سال۱۳۳۲ ادامه یافت. او در جریان «نهضت ملی صنعت نفت» به گمان اینکه شاه رفتنی است در روزنامه‌ی یاد شده گاهی به دربار و مقامات درباری تاخت و به انتقاد از شاه پرداخت. ارسنجانی در سال ۱۳۲۵ با پشتیبانی قوام‌السلطنه و حزب او به عنوان نماینده‌ی مجلس شورای ملی از لاهیجان برگزیده شد و چون سن او قانونی نبود (حداقل سن قانونی برای نمایندگان مجلس شورای ملی ۳۰ سال بود) بنابر تقاضای او تاریخ تولدش را از ۱۳۰۱ به ۱۲۹۱ خورشیدی تغییر دادند، لیکن اعتبارنامه‌ی او با استناد به نوشته‌های انتقاد آمیز او به مقام سلطنت و به زیر سوال بردن قانون اساسی، رد شد. درباره‌ی قانون اساسی نوشته بود «... قانون اساسی ایران مال زمان‌های گذشته است و برای امروز قابل اجرا نیست..»! ساواک در گزارش خود سبب اصلی رد اعتبارنامه‌ی او را مخالفت «سادچیکف» سفیر کبیر شوروی در ایران دانسته است. (پرونده‌ی دکتر حسن ارسنجانی ـ جلد یک ـ برگ شماره ۷۷ ـ ۷٦). در پی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ آنگاه که امینی در کابینه‌ی سپهبد زاهدی وزیر دارایی بود، ارسنجانی نقش مشاور را برای او بازی می‌کرد و مقاله‌هایی در برخی از روزنامه‌ها در پشتیبانی از کنسرسیوم منتشر کرد. نیز مینوت نطق‌ها و گفتارهای سیاسی و رادیویی دکتر امینی از طرف او تهیه می‌شد. ارسنجانی از دوران وزارت دارایی امینی از ارتباط خود با او بهره گرفت و شماری از ۵۳ نفری را که در دوران حکومت مصدق از وزارت دارایی و اداره‌ی کل مالیات کنار گذاشته شده بودند، به کار باز گردانید.

ارتباط امینی ـ ارسنجانی به پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بر می‌گردد. در آن روزگاری که ارسنجانی در «حزب دموکرات قوام» فعالیت می‌کرد با امینی پیوندی استوار داشت. حتی گفته شد، روزنامه‌ی «داریا» با سرمایه‌ی امینی و پشتیبانی او انتشار یافت.

ارسنجانی در سال ۱۳۳۷، با اشاره‌ی امریکا برای رسیدن امینی به نخست وزیری به فعالیت‌هایی دست زد و این فعالیت‌ها تا اردیبهشت ماه ۱۳٤۰ که امینی به مقام نخست وزیری رسید ادامه یافت. درباره‌ی وابستگی ارسنجانی به بیگانگان دیدگاه متفاوتی وجود دارد، شماری او را انگلیسی و برخی دیگر او را امریکایی می‌پنداشتند، لیکن واقعیت این است که دکتر حسن ارسنجانی دنباله‌رو ابرقدرتی بود که بر ایران چیره باشد و عزل و نصب دولت در ایران بنا بر خواست و سیاست آن قدرت مسلط، صورت پذیرد. از این رو، صاحب نظران، سیاستمداران و حتی هم پیاله‌های نام برده او را «حسن هفت رنگ» می‌خواندند. ساواک نیز در گزارشی دید خود را درباره‌ی او چنین آورده است:

«... حسن ارسنجانی حتی برای یک ثانیه قابل اعتماد نیست. بر حسب منافعی که دارد، رنگ، دوست، ایده و افکار سیاسی عوض می‌کند. به علت جاه طلبی برای رسیدن به مقام، هر کاری که بتواند می‌کند...» (پرونده‌ی حسن ارسنجانی، جلد یک، برگ شماره ٤۳)

خصلت انسانی در می‌آورند و به خدمت می‌گیرند. آنگاه در راه رسیدن این مهره‌ها به پست‌های کلیدی در کشورهایشان تلاش می‌کنند و با نشانیدن آنان بر اریکه‌ی قدرت نقشه‌های خائنانه و ضد انسانی خود را به دست آنان در آن کشورها به اجرا در می‌آورند.

دکتر حسن ارسنجانی یکی از آن مهره‌هایی بود که صهیونیست‌ها سالیان درازی روی او کار کرده و او را بنا بر سیاست خود پرورانده و برای دستیابی او به پست و مقام در ایران سرمایه‌گذاری کرده بودند. وابستگی و سرسپردگی او به اشغالگران فلسطین تا آن پایه بود که برخی از سیاستمداران ایرانی درباره‌ی او گفته بودند که : «... از مقامات ایرانی هیچ کس به اندازه‌ی ارسنجانی در نزد دولت اسرائیل محبوب نیست... »

در پی به قدرت رسیدن دکتر علی امینی ـ بنا به گزارش ساواک ـ حسن ارسنجانی نیز از طرف مقامات امریکایی به شاه تحمیل شد و او را ناگزیر کرد که نامبرده را در کابینه‌ی امینی در سمت وزیر کشاورزی بپذیرد. ساواک از زبان یکی از نزدیکان دکتر امینی گزارش کرده است که «... دکتر حسن ارسنجانی هم بر خلاف آنچه که اشتهار دارد، صد در صد از طرف مقامات امریکایی به شاهنشاه تحمیل شده است... »

نامبرده پس از رسیدن به سمت وزارت کشاورزی، نه تنها تلاش کرد که همکاری میان ایران و اشغالگران فلسطین گسترش پیدا کند، بلکه کوشید زمینه را برای به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی از طرف دولت ایران و تبادل سفیر میان دو کشور فراهم کند. روزنامه‌ی «معاریو» چاپ فلسطین اشغالی به عنوان حق شناسی از این نقشه‌ی ارسنجانی نوشت:

> **... با وجود روابط حساسی که میان ایران و کشورهای عربی وجود دارد و با وجود فشاری که بر شاه وارد می‌شود، دکتر ارسنجانی آشکارا ارزشی را که برای مأموریت کارشناسان اسرائیلی قایل است، اعلام کرد... و در اثر نفوذ ارسنجانی، مطبوعات ایران هم شروع به ذکر کمک اسرائیل کردند**[1]...

دکتر ارسنجانی با دنبال کردن سیاست نزدیکی به اشغالگران فلسطین، بزرگ‌ترین نقش را در باز کردن پای صهیونیست‌ها به ایران بازی کرد. رفت و آمد، داد و ستد و ارتباط دیپلماسی نزدیک و فشرده میان رژیم شاه و رژیم صهیونیستی را سرعت و شتاب بیشتری بخشید. او پس از آنکه به وزارت کشاورزی منصوب شد، بی‌درنگ با کارشناسان صهیونیستی درباره‌ی چگونگی «تقسیم اراضی» در ایران به رایزنی نشست. شماری از کارشناسان صهیونیستی در

۱. روزنامه معاریو، چاپ تل‌آویو ـ ۱۹۶۳/۳/۱۳.

امور کشاورزی و اصلاحات ارضی را به ایران فراخواند تا درباره‌ی چگونگی «اصلاحات ارضی» و تقسیم زمین‌ها به مطالعه و بررسی بپردازند و طرحی بدهند. نیز شماری از ایرانیان را برای آشنایی با روش و شیوه‌ی «اصلاحات ارضی» به فلسطین اشغالی روانه کرد.

کارشناسان صهیونیستی در امور «اصلاحات ارضی» و کشاورزی به سرپرستی «آریه آلی آو» در ۱ مرداد ۱۳٤۰ بنا به دعوت رسمی دکتر حسن ارسنجانی به ایران آمدند و سالیان درازی در ایران ماندگار شدند. هم زمان با ورود آنها به ایران شماری از ایرانیان که در رشته‌ی کشاورزی و اصلاحات ارزی دوره می‌دیدند؛ در دسته‌های مختلف به فلسطین اشغالی رفتند. برخی از روزنامه‌های رژیم صهیونیستی پس از گذشت برهه‌ای از پیاده شدن «اصلاحات ارضی» در ایران، از گوشه‌هایی از این ارتباط پنهانی رژیم شاه با اشغالگران فلسطین و نقش آنان در «اصلاحات ارضی» شاه این‌گونه پرده برداشتند:

... تسریع در اجرای اصلاحات ارضی موجب تحکیم همکاری ایران و اسرائیل در زمینه‌های مختلف خواهد شد... اینک در اسرائیل مقدمات پذیرایی از چهارمین دسته‌ی متخصصین ایرانی که در موضوع اصلاحات ارضی و توسعه‌ی کشاورزی تحصیل می‌کنند فراهم می‌شود. پس از پایان یک دوره‌ی نظری در مدرسه‌ی رویین آتان در «کفار هتل» و مزرعه‌ی «اشبول» واقع در «نگب» که ساکنین ایرانی دارد، به تکمیل معلومات خود ادامه خواهند داد. معاون مدیر اصلاحات ارضی ایران، مهندس جلالی نیز یک دوره‌ی تکمیلی مخصوص در اسرائیل گذرانده و اکنون بر دسته‌های کشاورزی که اصلاحات را اجرا می‌کنند، نظارت دارد[1]...

... وزیر امور خارجه بانو گلدامایر در بازگشت از آفریقای شرقی وارد تهران شد و با مقامات ایرانی دیدار و گفتگو کرد... وزیر امور خارجه در دیدار کوتاه و غیر رسمی خود از ایران از سازمان دامپزشکی نزدیک تهران بازدید کرد. نیز با اعضای نمایندگی اسرائیل در تهران و کارشناسان اسرائیلی که در تأسیسات توسعه‌ی ایران فعالیت می‌کنند، از جمله با هیئت اسرائیلی که به ریاست «اریه آلی آو» سرگرم تجدید بنای منطقه‌ی قزوین و اجرای اصلاحات ارضی در ایران هستند، دیدار و گفتگو به عمل آورد[2]...

... عملیات عمرانی که توسط اسرائیل در ایران انجام می‌گیرد ظرف سال آینده (۶۴ ـ

۱. روزنامه معاریو، چاپ تل‌آویو، ۱۹٦۲/۱/۲۵.

۲. پیشین، ۱۹٦۲/۱۱/۱۸.

۱۹۶۳) به مقیاس زیادی توسعه خواهد یافت. از ابتدای سال ۱۹۶۱ تا آخر ماه گذشته، اسرائیل یک رشته عملیات عمرانی و توسعه‌ی منابع آب به مبلغ ۱۰۷ میلیون دلار انجام داده است و در سال آینده قرار است این عملیات به سه میلیون دلار بالغ شود... علاوه بر توسعه‌ی منابع آب، اسرائیل کمک فنی در مورد توسعه‌ی کشاورزی نیز اعطا خواهد کرد... همچنین مشورت فنی در مورد اجرای قانون اصلاحات ارضی در اختیار وزارت کشاورزی ایران می‌گذارد[۱]...

دکتر ارسنجانی نیز در مصاحبه با یکی از روزنامه‌های فلسطین اشغالی، از روی نقش صهیونیست‌ها در «اصلاحات ارضی» شاه پرده برداشت و آشکارا اعلام کرد که اسرائیل در اجرای برنامه‌های اصلاحات ارضی نمونه‌ی خوبی برای ایران است! بخش‌هایی از آن مصاحبه‌ی او چنین است:

... در اجرای برنامه‌های اصلاحات ارضی در کشور ما، اسرائیل نمونه‌ی خوبی محسوب می‌شود. ما با علاقه‌مندی و تحسین به موفقیت‌های شما در این زمینه و زمینه‌های دیگر می‌نگریم... وزیر کشاورزی ایران از کیفیت کار کارشناسان اسرائیلی در ایران ستایش کرد و افزود:

... پیشرفت اسرائیل در اجرای برنامه‌هایش بسیار سریع است و من می‌خواهم در ایران هم به همان وضع برسیم. کشاورزان ایرانی در شرف ایجاد تشکیلات «کئوپراتیوی» و تعاونی طبق نمونه‌ی اسرائیل هستند که یک تحول انقلابی در ایران محسوب می‌شود. نمونه‌های اسرائیلی با جزیی تغییراتی در ایران قابل اجراست.

... در اسرائیل قریب ۶۰ جوان ایرانی سرگرم فراگرفتن اصول و آشنایی به مسائل تعاونی و «کئوپراتیو» هستند که آن را در اجرای اصلاحات ارضی ایران مورد استفاده قرار می‌دهند.

... وزیر کشاورزی در پاسخ سؤالم درباره‌ی فعالیت‌های گسترده‌ی متخصصان اسرائیلی در ایران اظهار داشت: کارشناسان اسرائیلی در ایران فعالیت‌های درخور ستایشی دارند و طرح موفقیت‌آمیز آنها، مالکان و زمین‌داران را نیز بر آن داشته است که از کمک و نظر آنها استفاده کنند[۲]...

منظور دکتر ارسنجانی از «طرح موفقیت‌آمیز» صهیونیست‌ها که «مالکان و زمین‌داران» ایران را خرسند و خشنود ساخته و «بر آن داشته که از کمک و نظر آنها استفاده کنند» این است که

۱. روزنامه «هارآرتص»، چاپ تل‌آویو، ۱۹۶۲/۱۱/۱۸.

۲. معاریو، ۱۹۶۲/۹/۱۰.

کارشناسان صهیونیستی برنامه‌های اصلاحات ارضی را به گونه‌ای طرح و پیاده کردند که از طرفی به مالکان و زمین‌داران بزرگ آسیبی نرسید، بلکه در مواردی سود سرشاری نیز برای آنان به همراه آورد. از طرف دیگر به توده‌های دهقان و کشاورز نیز این‌گونه وانمود کرد که رژیم شاه آنها را از زندگی سیاه و نکبت‌بار ارباب ـ رعیتی رهانید و صاحب آب و زمین کرد. با این وجود ایران را در بعد کشاورزی ـ بنابر سیاست امریکا و صهیونیست‌ها ـ به ورشکستگی کشانید به گونه‌ای که نه تنها در آن روز کشاورزی ایران از میان رفت بلکه تا آینده‌ای دور، ایران از نظر کشاورزی نتوانست خود را بازیابد و روی پای خود بایستد و بنابر گزارش محرمانه «هیئت بازرسان شاهنشاهی»:... قبل از این تقسیم (اراضی) محصول زابل که دولت ضبط می‌کرد، حد وسط سالی چهل هزار خروار بود، بعد از تقسیم، از سالی ۱۰ ـ ۷ خروار تجاوز نکرد[۱]...

دکتر ارسنجانی در دوران وزارت خویش، سیاست ارتباط تنگاتنگ با صهیونیست‌ها را با شتاب و شدت دنبال کرد و در برقراری داد و ستد سیاسی و اقتصادی و ارتباط دیپلماسی نزدیک و فشرده میان رژیم شاه و رژیم صهیونیستی، نقش بسزایی داشت. از وزیر کشاورزی آن روز فلسطین اشغالی (موشه دایان) برای دیدار از ایران رسما دعوت کرد. موشه دایان از ۲۷ شهریور تا پنجم مهرماه ۱۳٤۱ از ایران دیدن کرد. او در این سفر با شاه، نخست وزیر و دیگر مقامات بلندپایه‌ی ایران دیدار و گفتگو کرد و قراردادهایی در زمینه‌ی مسایل اقتصادی، کشاورزی و عمرانی با دولت ایران به امضا رسانید. نیز برای پیاده کردن دکترین کندی (رییس جمهور آن روز امریکا) در ایران و پیشبرد سیاست اسلام‌زدایی شاه و ساختن کشوری لائیک و بیگانه از مذهب، طرح‌ها و نقشه‌هایی به شاه داد و می‌توان گفت که این سفر نامبرده به ایران در واداشتن رژیم شاه به رویارویی آشکار با اسلام و عالمان دینی و دست زدن به دگرگونی سیاسی و استعماری زیر پوشش «انقلاب سفید» و پدید آوردن زمینه برای برقراری روابط دیپلماسی میان رژیم شاه و رژیم صهیونیستی و بازگذاشتن دست صهیونیست‌ها در همه‌ی شئون سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی، در ایران نقشی جهشی داشت.

در پی سفر موشه دایان به ایران، دولت علم به «تصویب نامه‌های» غیر قانونی انجمن‌های ایالتی و ولایتی دست زد و شرط اسلام را از انتخاب کننده و انتخاب شونده برداشت و به جای سوگند به قرآن در مراسم «تحلیف»، «سوگند به کتاب آسمانی که به آن اعتقاد دارم» گذاشت.

---

۱. سازمان برنامه و بودجه، سمینار بررسی مسایل کشاورزی، ۱۳٤۸/۱/۳.

در بهمن ماه ۱۳٤۱ شاه رسما به صحنه آمد و برای پیاده کردن طرح امریکا، زیر پوشش «انقلاب سفید» به رفراندوم دست زد و به سرکوب حوزه‌های علمی و عالمان دینی پرداخت.

دیدار موشه دایان از ایران، از طرف مقامات ایرانی به کلی پنهان نگه داشته شد و رسانه‌های گروهی ایران در این‌باره گزارشی ندادند، لیکن روزنامه‌های رژیم صهیونیستی دیدار نامبرده از ایران را این‌گونه فاش کردند:

... وزیر کشاورزی اسرائیل، آقای موشه دایان برای یک بازدید ده روزه از ایران وارد این کشور شد. این نخستین بار است که نماینده‌ی رسمی دولت اسرائیل به موجب دعوت رسمی دولت ایران از آن کشور دیدن می‌کند... از تهران خبر می‌رسد که آقای دایان میهمان وزیر کشاورزی خواهد بود[1]...

... موشه دایان، وزیر کشاورزی اسرائیل قرار است با شاه ایران در کاخ سلطنتی ملاقات کند. قرار این ملاقات چند روز پیش از خروج آقای دایان از اسرائیل گذارده شده بود. محافل سیاسی اهمیت زیادی برای این ملاقات قایلند زیرا این نخستین ملاقات بین شاه و یک شخصیت عالی مقام اسرائیلی است که رسما از ایران دیدن می‌کند. این محافل خاطر نشان می‌سازند که بعید نیست در این مذاکرات مسأله‌ی روابط دیپلماسی بین ایران و اسرائیل که مدت مدیدی است موضوع مذاکرات بین دو کشور است، مورد بحث قرار گیرد[2]...

بیش از چند ماهی از دیدار موشه دایان از ایران نگذشته بود که دکتر ارسنجانی برای گفتگو و داد و ستد بیشتر با صهیونیست‌ها وارد فلسطین اشغالی شد. در تاریخ ۱۳٤۱/۱۲/۱۱ که تنها یک ماهی از برگزاری رفراندوم شاه می‌گذشت، نامبرده به فلسطین اشغالی سفر کرد. در فرودگاه تل‌آویو ژنرال **موشه دایان**، **عزرادانین**، مشاور وزیر امور خارجه، **کیدرون**، رییس اداره‌ی خاورمیانه‌ی وزارت امور خارجه و چند تن دیگر از مسئولان وزارت کشاورزی و وزارت امور خارجه از او استقبال کردند. چون ساعت ۸ بعد از ظهر آن روز مراسم جشنی به مناسبت پایان سمینار چهارمین دسته از کارآموزان وزارت کشاورزی ایران در «کفار روپین» برپا بود، ارسنجانی از فرودگاه یک راست به آن مراسم رفت.

در مراسم یاد شده «فرانکین» مدیر مسئول سمینارها و عزرادانین از طرف گلدامایر وزیر امور خارجه‌ی صهیونیستی، به او خیر مقدم گفتند. مهندس مهاجر، سرپرست چهارمین دسته‌ی

---

۱. معاریو، ۱۹٦۲/۹/۲۰.

۲. پیشین، ۱۹٦۲/۹/۲۳.

کارآموزان، ضمن ستایش از میهمان نوازی «دولت و ملت اسرائیل» ! درباره‌ی آزمون کارآموزان ایرانی گزارشی داد. آنگاه موشه دایان ضمن نطقی از دکتر ارسنجانی ستایش کرد و او را از «مرد عمل» خواند و موفقیت «تقسیم اراضی» در ایران را از «همت والای» او دانست و درباره‌ی او گفت:

... آقای دکتر ارسنجانی وزیر کشاورزی ایران یکی از چهره‌های بزرگ عصر ما هستند...!

دکتر ارسنجانی نیز در نطق خود از ژنرال موشه دایان و رژیم صهیونیستی فراوان سخن گفت و موفقیت ایران را در اجرای «اصلاحات ارضی» و دیگر «طرح‌های انقلابی»! در سایه‌ی طرح‌ها، نقشه‌ها و همکاری همه جانبه‌ی صهیونیست‌ها دانست.

دکتر ارسنجانی پس از دیدار و گفتگو با مقامات بلندپایه‌ی صهیونیستی مانند وزرای خارجه، دارایی و بازرگانی و بستن چندین قرارداد کشاورزی و اقتصادی، در تاریخ ۱۳٤۱/۱۲/۱٤ به تهران بازگشت. این نخستین سفر ارسنجانی به فلسطین اشغالی نبود، بلکه نامبرده سالیان درازی پیش از انتصاب به وزارت کشاورزی، بارها به سرزمین اشغال شده‌ی فلسطین سفر کرده و با مقامات صهیونیستی دیدار، گفتگو و رایزنی کرده بود. از مکتب و ایدئولوژی صهیونیستی درس‌ها آموخته و از نیرنگ بازی‌ها و پشت هم اندازی‌های آنان تأثیر پذیرفته بود. صهیونیست‌ها نیز روی او سرمایه‌گذاری گسترده کرده و او را شستشوی مغزی داده بودند و برای به دست گرفتن پست‌های کلیدی در ایران، او را آماده کرده بودند و به او امید فراوانی داشتند و بر آن بودند که بسیاری از نقشه‌ها و توطئه‌های خائنانه‌ی خود بر ضد استقلال سیاسی و اقتصادی ایران را به دست او پیاده کنند، چنانکه با همکاری او کشاورزی ایران را ـ زیر پوشش «اصلاحات ارضی» ـ به نابودی کشانیدند و سیل کارشناسان جاسوس‌پرور خود را به سوی ایران سرازیر کردند.

شاه احساس کرد که کنترل امور، گام به گام از دست او بیرون می‌رود و امینی خودسرانه و با صلاحدید امریکایی‌ها برنامه‌هایی را پیاده کرده و برنامه‌هایی را در دست اجرا قرار داده است. مقامات امریکایی که برای پیاده کردن دکترین کندی به ایران می‌آیند، به طور مستقیم با نامبرده به گفتگو و رایزنی می‌نشینند، به او خط می‌دهند، با او زد و بند می‌کنند و در این میان آنکه از دید کاخ سفید هیچ کاره است و گویا اصولا به شمار نمی‌آید، شخص شاه است. این شرایط شاه را سخت نگران و اندیشناک کرد.

از این رو، بر آن شد که به همه‌ی نقشه‌ها، انگیزه‌ها و خواسته‌های امریکا ـ بی‌قید و شرط ـ

تن در دهد، هر چند به منافع مادی او، درباری‌ها و نورچشمی‌ها آسیب برساند. شاه همیشه در راه پیاده کردن سیاست امریکا در ایران، سر از پا نمی‌شناخت، لیکن در مورد طرح کندی چون می‌دید که ناگزیر است برخی از منافع سرشار نورچشمی‌ها و مالکان بزرگی را که ستون فقرات دربار به شمار می‌آیند، نادیده بگیرد، ناخرسند بود و نیازی به اجرای آن نمی‌دید. لیکن آنگاه که دریافت امریکا در این راه تا آن پایه جدی است که ممکن است او را و هر نیرو و مقام دیگری را که بخواهد در برابر اجرای آن رفرم بایستد، بی‌پروا کنار بزند، تغییر موضع داد و بر آن شد در راه حفظ تاج و تخت خود نه تنها بخش‌هایی از منافع خود و وابستگان به رژیم خویش را نادیده بگیرد. بلکه اگر لازم شد بسیاری از نورچشمی‌ها و درباری‌ها را نیز در این راه قربانی کند. از این رو، شاه برای به دست آوردن شناخت بیشتر از سیاست امریکا و اظهار آمادگی در راه اجرای آن در ایران در تاریخ ۲۱ فروردین ۱۳٤۱ رهسپار آن کشور شد.

شاه در این سفر مراتب پایبندی خود به اجرای رفرم امریکایی را به مقامات آن کشور اعلام کرد و ادامه‌ی برنامه‌هایی را که مقامات کاخ سفید بر آن بودند به دست امینی پیاده کنند، بر عهده گرفت. در برابر، امریکا نیز موافقت خود را با کنار گذاشتن امینی و کمک اقتصادی و نظامی به شاه اعلام کرد و این زد و بند در اعلامیه‌ی رسمی که میان دو کشور منتشر شد، چنین آمد:

... شاهنشاه اطمینان یافتند که امریکا پشتیبانی سیاسی و نظامی خود را از ایران ادامه خواهد داد. دستگاه دولتی امریکا نیز به نوبه‌ی خود اطمینان یافت که شاهنشاه یک متحد استوار است که تصمیم قاطع به اصلاحات اقتصادی و اجتماعی دارند[1]...

یکی از نویسندگان غربی نیز درباره‌ی نگرانی شاه از امینی و زد و بند او با امریکا برای کنار گذاشتن نامبرده چنین آورده است:

... پس از انتصاب دکتر امینی به مقام نخست وزیری، شاه که از روابط نزدیک او با امریکایی‌ها بیمناک بود، خود در صدد برقراری روابط نزدیک‌تری با رییس جدید امریکا برآمد و در سفری به واشنگتن آمادگی خود را برای انجام اصلاحات مورد نظر امریکایی‌ها اعلام داشت... در آغاز دومین سال زمامداری دکتر امینی، شاه مقدمات برکناری وی را فراهم ساخته بود و سرانجام در ژوئیه‌ی سال ۱۹۶۲ او را از صحنه خارج کرد... شاه هنگام برکناری امینی طرح‌های خود را برای «رفرم از بالا» که اصلاحات ارضی هم بخشی از آن بود، آماده کرده بود. این طرح‌ها که بعدا با سر و

۱. اطلاعات، ۲۳ فروردین، ۱۳٤۱.

صدای زیادی اعلام گردید، به «انقلاب سفید» معروف شد. «انقلاب سفید» شاه که در اصل برای جلب حمایت و خوشایندی امریکا طرح و تنظیم شده بود و به نظر امریکایی‌ها می‌توانست منشأ یک تحول عمیق و اساسی در جامعه‌ی ایران باشد، در واقع نطفه‌ی انقلاب خونینی را که به سقوط شاه انجامید در بطن خود داشت[1]...

رژیم شاه در پی انجام رفراندوم قلابی و به پایان بردن نخستین مرحله‌ی «اصلاحات ارضی» نمایشی به دست دکتر ارسنجانی، نامبرده را در اردیبهشت ۱۳٤۲ از کار برکنار کرد و به فعالیت‌های سیاسی او برای همیشه پایان بخشید.

شاه همان‌گونه که از دکتر علی امینی بیمناک بود و با زد و بند با امریکا توانست او را کنار بگذارد، طبیعی بود که باند او را نیز به همراه او، یکی پس از دیگری از صحنه بیرون براند و دست آنها را از پست و مقام کوتاه کند، لیکن، جایگاه دکتر ارسنجانی به عنوان طراح «اصلاحات ارضی» در نزد مقامات امریکایی و صهیونیستی تا آن پایه استوار و ریشه‌دار بود که شاه ناگزیر شد برای اینکه به امریکایی‌ها بباوراند که در اجرای رفرم ارضی پابرجا و جدی می‌باشد، نامبرده را پس از کنار گذاشتن امینی از صحنه، برای مدت دیگری در پست وزارت کشاورزی باقی بگذارد و آنگاه که کار اصلاحات ارضی ـ طبق دلخواه شاه ـ تا پایه‌ای پیشرفت کرد و رژیم شاه توانست ژست ضد فئودالیسم به خود بگیرد و ادعا کند که دهقانان را صاحب زمین کرده و به نظام فئودالیته پایان بخشیده است، نامبرده را از کار برکنار کرد. انگیزه‌ی دیگر شاه در کنار گذاشتن او، نگرانی از پایگاهی بود که نامبرده در میان شماری از کشاورزان ساده دل ـ به عنوان تنها غمخوار دهقانان ـ ممکن بود به دست آورد و شاه بر آن بود که این موقعیت را برای خود کسب کند!

◆ اصلاحات نیم‌بند و نمایشی

نکته‌ای که در اینجا باید مورد بررسی قرار گیرد این است که آیا «اصلاحات ارضی» شاه با این طراحان و مجریان تا چه پایه‌ای می‌توانست ریشه‌ای، واقعی، خلقی و جدی باشد؟ صهیونیست‌های سرمایه‌دار با آن آزمندی جهودمابانه، چگونه می‌توانستند به سود دهقانان و بر ضد مالکان و زمین‌داران بزرگ طرح بدهند و کار بکنند؟ دکتر ارسنجانی که پادوی نقشه‌ها و توطئه‌های صهیونیست‌ها بود، تا چه پایه‌ای می‌خواست و می‌توانست به سود دهقانان و

---

۱. باری روبین، پیشین، ص ۹۵ ـ ۹٤.

روستاییان گام بردارد؟

برای دریافت پاسخ این پرسش‌ها، شایسته است که به جای بازگو کردن دیدگاه شخصی نگارنده در این مورد، نمونه‌هایی از آورده‌ها، نوشته‌ها و دیدگاه‌های دیگران درباره‌ی «اصلاحات ارضی شاه» بازگو شود و نظریات کارشناسان درون مرزی و برون مرزی ارائه گردد. به عنوان نمونه، آورده‌های برخی از روزنامه‌های رژیم صهیونیستی را که کارشناسان آن رژیم طراح و مجری رفرم ارضی شاه بودند، بازگو می‌شود تا این واقعیت به دست آید که حتی دست‌اندرکاران آن طرح نیز به پوچی و بیهودگی آن اذعان داشته‌اند و درباره‌ی آن چنین اعتراف کرده‌اند:

... نمی‌توان گفت اصلاحات ارضی ایران، اصلاحات دامنه‌دار و وسیعی است... اصلاحات ارضی تا کنون شامل ۱۵ تا ۲۰ درصد از پنجاه هزار دهکده‌ی ایران است. بر طبق اصلاحات مزبور، مالکیت ارضی صاحبان اراضی به ۵۰۰۰ دونام (هر دو نام ۱۰۰۰ متر مربع) محدود گردیده است. لیکن صاحبان اراضی از این امر ضرر نمی‌بینند زیرا زمین‌های تقسیمی به قیمت کامل به کشاورزان فروخته می‌شود... چه علتی باعث شد که شاه اصلاحات مزبور را انجام دهد؟ با در نظر گرفتن اینکه خود وی نماینده‌ی مالکان و سرمایه‌داران بزرگ است... شاه اصلاحات مزبور را اعلام کرده است، تا از یک انقلاب عمومی پیشگیری کند... شاه و دولت می‌داند که با عدم رضایت کشاورزان و کارگران... نمی‌توان وضع موجود را حفظ کرد... بنابراین نمی‌توان گفت این اصلاحات ارضی، حقیقتا اصلاحاتی مترقیانه است[1]...

... کشاورزانی که اینک مستقل شده‌اند، عقب افتاده‌ترین طبقه‌ی کشور را تشکیل می‌دهند. کشاورزان بی‌سوادی که زمین را با وسایل و طرق ابتدایی زراعت می‌کردند... به همین علت مناطق وسیع حاصل‌خیز به تدریج به صحرا و بیابان تبدیل شد... اجرا کنندگان اصلاحات عقیده دارند بهترین راه تربیت کشاورز برای مسئولیت جدید، طریقه‌ی تعاونی است[2]...

روزنامه‌ی لوموند نیز در سرمقاله‌ای درباره‌ی «اصلاحات ارضی شاه» نوشت:

دکتر امینی از اشراف آقامنش و یک محافظه‌کار روشن‌بین بود. یک سال قبل از روی کار آمدن به یک روزنامه‌نگار فرانسوی اظهار داشت «نبایستی» گذاشت خشم ملت دامنه

۱. روزنامه «گل‌ها عام» چاپ تل‌آویو، ۱۹۶۳/۶/۹.

۲. روزنامه «ایدیوت اخرونوت» چاپ تل‌آویو، ۱۹۶٤/۱/۲.

پیدا کند، زیرا در این صورت همه‌ی ما را ـ شاه و امینی‌ها را ـ به آتش خواهد کشید....

سی و هفت خانواده، مالک بیست هزار دهکده!

آنچه بیش از هر چیز شرم آور است، طرز توزیع زمین و مالکیت ارضی است. ۶۰ درصد از زارعین حتی مالک یک وجب زمین نیز نبودند. ۳۳ درصد، هر یک کمتر از ۳ هکتار داشتند و فقط یک درصد مالک بیش از بیست هکتار بودند ـ مع‌هذا در ایران واحد سنجش مساحت املاک کشاورزی هکتار نیست، بلکه دهکده است از ۵۸۰۰۰ ده ـ در ایران ۳۳۰۰۰ آن به تعداد معدودی از فئودال‌ها تعلق دارد ۲۰۰۰۰ دهکده به سی و هفت خانواده‌ی بزرگ تعلق دارد ـ مساحت بعضی از این املاک که شامل ۶۰۰ ـ ۷۰۰ یا ۸۰۰ ده می‌باشد، برابر مساحت کشور سوئیس می‌باشد ـ املاک شاه را به ۲۰۰۰ دهکده که مساحت آنها یک میلیون و پانصد هزار هکتار می‌باشد (یعنی برابر با ۲۵ درصد کل اراضی تحت کشت در سال) تخمین زده‌اند.

مسئله‌ی ناعادلانه‌تری که به چشم می‌خورد، تقسیم محصول بین رعیت و مالک به قیاس یک پنجم می‌باشد، این طریقه‌ی تقسیم متکی به عوامل پنج‌گانه: زمین و آب و بذر و حیوان ـ که در مزرعه کار می‌کند ـ و کار زارع می‌باشد که به هر یک از آنها یک سهم تعلق می‌گیرد و چون اکثر کشاورزان به جز عامل کار واحد عامل دیگری نیستند، در نتیجه تنها یک پنجم از مجموع محصول، بهره‌ی ایشان می‌گردد و چهار پنجم مازاد آن متعلق به مالک است که حتی در ملک خود حضور نداشته است. نکته‌ی رقت‌بار این است که گاه این کشاورزان محروم برای استفاده از عامل دیگر، یکی از اعضای فامیل خود را به جای خر یا گاو به کار می‌برند (چون پول خرید این حیوانات را ندارند). وظایفی را که حیوان در اراضی مزروعی انجام می‌دهد بر عهده‌ی او می‌گذارند....

مبادرت به اصلاح ارضی با نبودن سیستم ثبتی که مانع تقسیم متساوی املاک است، طبق اظهار مقامات رسمی، کارهای مساحتی و تعیین مساحت املاک مستلزم ۳۰ سال کوشش و مخارج معادل ۵۰۰ میلون فرانک (۱۲۵ میلیون دلار) می‌باشد. به منظور حل این مشکل میزان مالکیت را به یک دهکده محدود کردند و از فئودال‌ها دعوت شد اراضی اضافی خود را به کشاورزان واگذار بنمایند. این تصمیم بدون شک غیر عادلانه بود زیرا وضع موجود را با کلیه‌ی تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌های آن دائمی می‌کرد. ولی در عین حال راه را برای مالک شدن بعضی از دهقانان بی‌چیز باز می‌کرد. انتقال اسناد مالکیت به دست دولت انجام می‌گیرد، به این ترتیب که دولت املاک را از مالکین می‌خرد و بهای آن

را با اوراق قرضه‌ی دولتی قابل استهلاک در ۱۰ سال می‌پردازد و آن را کمی گران‌تر با اقساط ۱۵ ساله به زارعین می‌فروشد.... دولت موفق به ایجاد شرکت‌های تعاونی به تعداد کافی نگردید برای اجرای برنامه‌ی اصلاحات ارضی در حدود اقلا ۱۰۰۰۰ شرکت تعاونی لازم است و حال اینکه کمی بیش از ۲۰۰۰ شرکت تأسیس شده که معدودی از آنها وظایف خود را چنانچه باید انجام نمی‌دهند.... به علاوه مالکینی جدید که از این پس باید بهای زمین را بپردازند و مخارج بهره‌برداری از آن را متحمل شوند، در اغلب موارد قادر به پرداخت حق عضویت شرکت‌های تعاونی نیستند. زارعینی که قادر به پرداخت حق عضویت هستند، به طور کلی بعد از مدتی به زارعینی که وضع بهتری دارند، مقروض می‌شوند...

اصلاحات ارضی کامل نیست

نه تنها مالکین بزرگ، بزرگ‌ترین دهکده‌ی خود را برای خود نگه داشته‌اند، بلکه از سایر دهکده‌ها نیز تعدادی را بین فرزندان و کسان خود تقسیم کرده‌اند. در نتیجه، فقط کمی بیش از ۸۰۰۰ دهکده ازمجموع ۳۳۰۰۰ دهکده‌ای که به مالکین بزرگ تعلق داشت برای تقسیم بین دهقانان در نظر گرفته شد... در ماه فوریه ۱۹۶۲ دولت قانون جدیدی برای تکمیل قانون اصلاحات ارضی تصویب کرد. به موجب قانون جدید، مالکین دهکده مجبور می‌شوند از زمین‌های خود فقط ۳۰ تا ۲۰۰ هکتار را بر حسب حاصل‌خیزی نگه‌دارند و مازاد آن را می‌بایستی یا از طریق اجاره‌ی طویل المدت و یا از طریق فروش به زارعین منتقل نمایند. مقررات جدید این دفعه نیز راه‌های فرار متعددی را برای مالکین بزرگ باقی گذاشته است و تازه این مقررات قبل از گذشتن یک سال، به مرحله‌ی اجرا گذاشته نخواهد شد...»[1]

یکی از کارمندان و دست‌اندرکاران «سازمان اصلاحات ارضی» به نام سعید رضوی[2] در کتاب خود که با انگیزه‌ی ستایش از رژیم شاه و «انقلاب سفید» به رشته‌ی نگارش کشیده

---

۱. «لوموند» چاپ پاریس، ۱۹ فوریه ۱۹٦٤.

۲. نامبرده لیسانس کشاورزی از دانشکده کشاورزی کرج و فوق لیسانس در رشته‌ی جنگل از دانشگاه تهران است. سمت‌های او در رژیم شاه از این قرار بوده است:

رئیس جنگلبانی استان گیلان، گرگان، شهسوار، نوشهر و استان آذربایجان، رییس اداره‌ی کل بررسی‌های مراتع، رییس اداره‌ی کل اصلاحات ارضی و تعاون روستایی استان تهران، مدیر کل خدمات عمومی روستایی وزارت اصلاحات ارضی و تعاون روستایی و...

است، چنین اعتراف می‌کند:

... با آنچه که در فصل قبل گذشت، ملاحظه کردید که قانون اصلاحی مصوب ۱۳۴۰/۱۰/۱۹ که به نام مرحله‌ی اول قانون اصلاحات ارضی نامیده می‌شود، فقط تعداد محدودی از زارعان مملکت را که در اراضی عمده‌ی مالکان به زراعت اشتغال داشتند، شامل می‌گردید که تعداد آنها از آنچه قبلا ذکر شد بیشتر نمی‌شد... ولی متأسفانه اکثریت زارعین مملکت که بیش از ۶۱ درصد کل جمعیت این کشور را تشکیل می‌دادند، نه تنها سهمی از این انقلاب نصیبشان نگردید بلکه با کمال تأسف ملاحظه می‌نمودند که زارعین مجاور آنها در آتیه‌ای که خیلی دور نیست، مالک می‌شوند (؟!) ولی آنها به همین حال و به صورت رعیت و فرمانبردار ارباب باقی مانده‌اند[1]...

با نگاهی به چگونگی تقسیم اراضی و «قانون اصلاحات ارضی» و اعتراف دست اندرکاران رفرم ارضی که در بالا آمد، به درستی روشن شد که رژیم شاه تا سال ۱۳٤۳ که اوج برنامه‌ی «اصلاحات ارضی» بوده است، به رژیم ارباب ـ رعیتی پایان نداده و دست ارباب و مالک را از سر کشاورز و دهقان کوتاه نکرده است و هنوز مالکان بر سرنوشت بیشتر روستاییان چیره بوده‌اند و دسترنج آنان را به تاراج می‌برده‌اند. اکنون ببینیم که با اجرای مرحله‌ی دوم «اصلاحات ارضی» چه دگرگونی در زندگی دهقانان پدید آوردند. قانون مرحله‌ی دوم اصلاحات ارضی که در تاریخ ۱۳٤۳/٥/۱۳ به تصویب کمیسیون خاص مشترک مجلس شورای ملی و مجلس سنا رسید و در اسفند ماه آن سال به اجرا در آمد، در دهاتی که مشمول قانون مرحله‌ی اول نشده بود، مالکان را وادار می‌کرد که یکی از سه پیشنهاد زیر را بپذیرند و برگزینند:

۱. ملک خود را مطابق عرف محل به زارع همان ده به مدت سی سال اجاره‌ی نقدی بدهند.

۲. ملک زراعی خود را با تراضی به زارعین همان ده بفروشند.

۳. اراضی آبی و دیم ملک خود را به نسبت بهره‌ی مالکانه‌ی مرسوم در محل، بین خود و زارعین تقسیم نمایند.

همچنین طبق ماده‌ی ۱۷ آئین نامه‌ی اصلاحات ارضی مصوب کمیسیون خاص مشترک مجلسین، در صورت توافق اکثریت زارعین و مالکین می‌توان بهره برداری هر ده را به صورت یک واحد سهامی زراعی که توسط هیئتی مرکب از سه نفر (یک نفر از طرف زارعین، یک نفر از طرف مالک یا مالکین و نفر سوم با توافق طرفین انتخاب

۱. رضوی، سعید، اصلاحات ارضی، از انتشارات دانشگاه پدافند ملی، تاریخ انتشار: ۱۳۵۰، ص ۵۷.

می‌شود و در غیر این صورت نفر سوم از طرف وزارت کشاورزی تعیین می‌شود) تشکیل می‌گردد، اداره نمود[1]...

در مرحله‌ی نخست «تقسیم اراضی» که گذشت، دست کم به شکل نمایشی بخشی از زمین‌های بایر و غیر مزروعی را از مالک می‌گرفتند و در دسترس دهقان قرار می‌دادند و در واقع از مالک می‌خریدند و با اقساط ۱۰ یا ۱۵ ساله به دهقان می‌فروختند و نام آن را «تقسیم اراضی»! می‌گذاشتند. لیکن در مرحله دوم ـ چنانکه می‌بینید ـ اصولا سخن از «تقسیم» نیست و آئین نامه‌ی مصوب مجلسین بر پایه‌ی «تقسیم اراضی» ردیف نشده و زمین‌های در دست مالکان ـ حتی به شکل نمایشی ـ در دسترس کشاورزان قرار نگرفته است، بلکه به مالکان در راه چگونگی بهره‌گیری از دهقانان و روستاییان یک سلسله اختیاراتی داده شده است و به اصطلاح معروف «ریش و قیچی در دست مالک است» تا به هر شکل که با منافع غیر قانونی او سازگار است، با دهقانان وارد معامله شود و جیب آنان را خالی کند و در این میان کشاورزان هیچ گونه اختیاراتی ندارند؛ بلکه ناگزیرند آنچه را که ارباب اراده می‌کند، بپذیرند. آورده‌های خود دست اندرکاران رفرم ارضی شاه واقعیت‌ها را بهتر روشن می‌کند:

... برای هر یک از شقوق سه گانه‌ی فوق، آیین نامه ضوابطی به شرح زیر تعیین نموده بود:

اول اجاره: به موجب ماده‌ی یک آئین نامه، در صورتی که مالک می‌خواست ملک خود را به اجاره واگذار نماید، مخیر بود اسناد اجاره را با فرد فرد زارعین داخل نسق و یا با هر یک از آنها به ضمانت شخص دیگری تنظیم و اجرا نماید. به موجب ماده‌ی دو، مال الاجاره به صورت نقدی تعیین می‌گردید و طرفین می‌توانستند با تراضی یکدیگر تمام یا قسمتی از مال‌الاجاره را به جنس تبدیل نمایند که از طرف مستأجر به مالک تحویل گردد. به موجب ماده‌ی پنج آئین نامه، در صورتی که هر یک از زارعین در سر رسید مقرر، از پرداخت مال‌الاجاره خودداری می‌نمودند، پس از انقضای سه ماه از تاریخ مذکور به درخواست مالک و با اطلاع اصلاحات ارضی اجاره فسخ و مورد اجاره از ید مستأجر خارج و برای بقیه‌ی مدت اجاره، به دیگری اجاره داده می‌شد...

دوم فروش: به موجب ماده‌ی ده آیین نامه، در صورتی که مالک می‌خواست، می‌توانست ملک مزروعی خود را با تراضی به زارعین داخل نسق بفروشد... در صورت چنین توافقی، بانک اعتبارات کشاورزی و روستایی مکلف بود حداقل یک سوم ارزش

۱. از نشریات «سازمان اصلاحات ارضی کل کشور»، پیشین، همان صفحه.

ملک را به زارعان خریدار که تقاضا نمایند، وام بدهد. وام مزبور در موقع تنظیم سند معامله‌ی ملک، مستقیما از طرف بانک به مالک (فروشنده) پرداخت و به حساب بدهی زارع منظور می‌گردید و ۲/۳ بقیه بر حسب توافق بین مالک و زارع پرداخت می‌شد. البته ملک مورد فروش تا آخرین پرداخت اقساط، نزد بانک اعتبارات کشاورزی به صورت وثیقه باقی می‌ماند. باز هم به موجب ماده‌ی ۱۳، مالکین می‌توانستند در مقابل قبوض اقساطی دریافت شده از زارعین، سهام کارخانجات موضوع ماده‌ی شش قانون فروش سهام کارخانجات دولتی را دریافت دارند... هنگام تدوین آیین نامه‌ی قانونی مورخ ۱۳۴۳/۵/۱۳ باز هم در جهت تأمین منافع مالکین قدم‌های دیگری برداشته شد که از آن جمله است، تشکیل واحد سهامی زراعی و معافیت املاک مکانیزه و اراضی بایر. به موجب ماده‌ی ۱۷ آیین نامه، در صورت توافق اکثریت زارعین و مالکین هر ده (در اینجا مراد از اکثریت مالکین، اکثریت بر حسب مالکیت است) بهره برداری از آن ده به صورت واحد سهامی زراعی و به وسیله‌ی هیئت مدیره‌ای مرکب از نماینده‌ی مالک یا مالکین، نماینده‌ی زارعین و نماینده‌ی مرضی‌الطرفین صورت می‌گرفت... همچنین به موجب مقررات ماده‌ی ۱۹ اراضی مکانیزه تا ۵۰۰ هکتار برای هر مالک از مشمولیت مستثنی بود و اراضی مازاد بر ۵۰۰ هکتار در هر ده در صورتی که با تأسیسات و وسایلی که مالک شخصا با سرمایه‌ی خود و یا به طریق دیگر ایجاد نموده و مورد بهره‌برداری و زراعت قرار داشت، مشمول مقررات عمران اراضی بایر بود و مادامی که به طریق مزبور مورد استفاده واقع می‌گردید، در ملکیت مالک باقی می‌ماند. ضمنا به موجب ماده‌ی ۴۰، املاک بایر در اختیار مالک گذارده می‌شد تا در ظرف مدت پنج سال نسبت به عمران آن اقدام کند[1].

به طوری که فوقا ملاحظه شد به موجب مواد مختلف این آیین نامه، مالک مختار بود به هر کیفیت که مصلحت بداند یکی از شقوق مختلف را انتخاب نماید و به هیچ وجه رضایت زارع شرط نبود؛ یعنی اگر مالک مثلا شق اجاره را انتخاب می‌کرد، زارعین مکلف به تبعیت از خواسته‌ی او بودند و نمی‌شد در آن ده، شق تقسیم یا فروش و غیره را اعمال کرد...

چکیده‌ی جستار

در پایان این جستار، بایسته است به آنچه که در این بخش آمده است به شکل چکیده، کوتاه

۱. رضوی، سعید، پیشین، ص ٦١ ـ ٥٨.

و گذرا، گذر شود:

۱. رژیم شاه آنچه را که به نام «اصلاحات ارضی» و رفرم اصلاحی به کار گرفت، کاستی‌ها و نادرستی‌های فراوانی به همراه داشت، به منافع و اندوخته‌های بی‌شمار مالکان و زمین‌داران آسیب نرسانید و «تقسیم اراضی»، فراگیر، همه جانبه و ریشه‌ای نبود و حقوق ربوده شده‌ی دهقانان و روستاییان را به همراه نداشت. از ۵۸ هزار ده، تنها هشت هزار ده مشمول اصلاحات ارضی شد و بقیه در دست مالکان بزرگ قرار داشت.[۱]

۲. انگیزه‌ی رژیم شاه (و در واقع امریکا) از دست زدن به رفرم از بالا، نه دل سوزی برای دهقانان، کارگران و دیگر طبقات ستمدیده‌ی اجتماع بود و نه بازگرداندن حقوق از دست رفته‌ی آنان، بلکه پیشگیری از انفجار در میان توده‌های پابرهنه و زیر سلطه بود. آنان بر آن بودند با این شگرد، آزادی‌خواهان را از رخنه در میان دهقانان، کارگران و دیگر توده‌های تهی‌دست باز دارند و از راه افتادن جنگ چریکی روستایی پیشگیری کنند و مالکان و فئودال‌ها را از نابودی برهانند، نیز با از کار انداختن کشاورزی ایران، بازار برای فروش غله به ایران درست کنند.

۳. نه امریکا و نه شاه در اندیشه‌ی ریشه کن کردن فئودالیته و برچیدن فئودالیسم نبودند، بلکه فریب توده‌ها، تاراج سرمایه‌ها و استواری تاج و تخت شاه و پایگاه امریکا در ایران را دنبال می‌کردند.

٤. شاه زیر فشار امریکا به پیاده کردن رفرم ارضی و دیگر رفرم‌های اصلاحی دست زد و شخصا انگیزه‌ای برای اجرای برخی از این طرح‌ها نداشت.

۵. با «تقسیم اراضی» نمایشی، صدها هزار روستایی بی‌زمین، یا کم زمین که توان کشت و کار روی زمین‌هایی را که به آنان فروخته شده بود نداشتند و نیز از دادن قسط‌هایی که دولت بابت زمین‌های تقسیم شده بر دوش آنان گذاشته بود، فرومانده بودند، به شهرها کوچ کردند، روانه‌ی بازار کار شدند و شماری از آنان به عنوان «کارگران روزمزد» در کارخانه‌ها و کارگاه‌های صنعتی مالکان دیروز، مورد بهره‌برداری قرار گرفتند.

٦. برندگان واقعی رفرم اصلاحی امریکا ـ شاه، نه دهقانان بودند و نه توده‌های محروم و ستمدیده‌ی اجتماع، بلکه امریکا بود که با کوچ دادن بسیاری از کشاورزان به شهرها و

---

۱. دکتر ارسنجانی وزیر کشاورزی آن روز ایران در مصاحبه‌ای اعلام کرد: «.... مطابق آمار رسمی در ایران ۵۸ هزار ده وجود دارد. ۱۵ هزار ده متعلق به خرده مالکین است، ٦ هزار ده جزو موقوفات است، ٤ هزار ده جزو املاک خالصه و سلطنتی می‌باشد و ۳۳ هزار ده به مالکان بزرگ تعلق دارد....» مجله روشنفکر ۲٤ آبان ۱۳٤۱.

خواباندن کار کشاورزی، ایران را به شکل بازار سیاه برای فروش گندم خود درآورد و در مرحله‌ی دوم مالکان دیروز بودند که به سرمایه‌داران بزرگ «عصر انقلاب سفید شاه» بدل شدند.

۷. «تقسیم اراضی شاه» کار کشاورزی ایران را به کلی تباه کرد و کشور را برای فراهم کردن غله‌ی مورد نیاز، سخت به بیگانگان وابسته ساخت.

۸. رژیم شاه به سبب وابستگی تنگاتنگ به اربابان، مالکان، دیوان سالاران و لایه‌های انگلی، تا پایان دوران سلطنت نتوانست خود را از این وابستگی برهاند. هر چند در راه پیشرفت سرمایه‌داری، گام‌های برجسته‌ای برداشت.

۹. طراح اصلی رفرم ارضی، امریکا و صهیونیست‌ها بودند و هیئتی از کارشناسان صهیونیستی برای مطالعه و دادن طرح درباره‌ی «تقسیم اراضی» به ایران آمدند و سالیانی در این کشور به سر بردند و نقشه‌های جاسوس‌مابانه و ویران‌گرانه‌ی خود را زیر پوشش اجرای اصلاحات ارضی و ساختن کشاورزی نمونه، دنبال کردند.

۱۰. با طرح «اصلاحات ارضی»، مالکان بزرگ زیانی ندیدند و هرگز بر ضد رژیم شاه کوچک‌ترین حرکتی نکردند، بلکه تا روز سقوط و واژگونی رژیم شاهنشاهی، ستون فقرات آن رژیم را تشکیل می‌دادند.

شهید مطهری و حکمت وحدت و همبستگی

واحد اسناد
بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر

دوازده اردیبهشت در تقویم ایران مترادف با شهادت متفکر حکمت وحدت و همبستگی و حکیم تفکر توحیدی، شهید مرتضی مطهری است. شهید مطهری را متفکری جامع در حکمت اسلامی دانسته‌اند. طهارت روح، قدرت ایمان و قدرت بیان، از او متفکری برجسته در همه‌ی زمینه‌های تفکر اسلامی ساخته بود. متفکری که تلاش می‌کرد با شناخت مقتضیات زمان و بازنگری معرفت دینی، نسل جوان را به جامعیت اسلام و توانایی او در حل مشکلات فردی و اجتماعی در دنیای جدید آشنا کند.

مطهری بی‌تردید متفکر نسل جوان بود و اعتقاد داشت که متفکران، فقها، علما و دانشمندان اسلامی تا درد عقلی، فکری و اجتماعی این نسل را نشناسند، نمی‌توانند با آنان رابطه برقرار کنند. مطهری همه‌ی این دردها را نشانه‌ی بیداری نسل جوان می‌دانست و معتقد بود که این نسل چیزی را احساس می‌کند که نسل گذشته احساس نمی‌کرد.

حسرت و زاری که در بیماری است وقت بیماری هم از بیداری است
هر که او بیدارتر پر دردتر هر که او هشیارتر رخ زردتر

از دیدگاه مرحوم مطهری نسل جوان دنیا را می‌بیند، قدرت‌های اقتصادی، قدرت‌های سیاسی و نظامی، دموکرات‌های دنیا، برابری‌ها، حرکت‌ها، قیام‌ها و انقلاب‌ها را می‌بیند. جوان احساسش عالی است وحق هم دارد.

سخن درست بگویم نمی‌توانم دید که می‌خورند حریفان و من نظاره کنم

اینها دردهای نسل جوان است که مرحوم مطهری احساس می‌کرد و معتقد بود که این احساس نه تنها گناه نیست، بلکه یک پیام الهی است. او معتقد بود که اگر حوزه‌های دینی از این احساس غفلت کنند، شک و تردیدها و سوال‌های نسل جوان را درک ننموده و برای آن پاسخ مناسب پیدا نکنند، اسلام و قرآن را دچار مهجوریت خواهند کرد. مرحوم مطهری معتقد بود که در رهبری نسل جوان بیش از هر چیز باید دو کار انجام داد؛ یکی باید درد این نسل را شناخت و آنگاه در فکر درمان و چاره شد، بدون شناختن درد این نسل هر گونه اقدامی بی‌مورد است.[1]

مرحوم مطهری در سراسر زندگی علمی خود، به دنبال این هدف مقدس بود و برای تأمین آن، خود را در معرض سوالات و کنکاش‌های علمی و پرسش‌های سیاسی ـ اجتماعی این نسل قرار می‌داد. مطهری فریاد محجوبانه و عاقلانه‌ی نسل جدید در محیط فاسد ضد دین و غرب‌زده‌ی نظام شاهنشاهی بود که تمایل داشت حقیقت دین را در دنیای مدرن به اثبات رساند و نه دین و رخدادهای دینی، بلکه نحوه‌ی زندگی و زیست دینی را تعریف کند.

مطهری در فرآیند این آرمان بزرگ به امام خمینی رسید و با آموزه‌های این پیر روشن ضمیر، حکیم حکمت وحدت و همبستگی در جهان کثرت و پراکندگی شد. مطهری پس از آشنایی با آرمان‌های بلند امام خمینی، همه‌ی یافته‌های حکمت وحدت را در مسیر نهضت امام خمینی قرار داد و یکی از پرقدرت‌ترین متفکران نسل جوان در تبلیغ مشرب امام خمینی شد و علی‌رغم هوش سرشار، قدرت استنباط و آماده بودن شرایط برای رسیدن به مراحل عالی در حوزه‌های فقاهت، خود را وقف نسل جوان کرد و با تمام وجود در مقابل انحرافات دینی و غیر دینی، جریان‌های پیچیده‌ی فکری و سیاسی ایستادگی کرده، از آرمان‌های نهضت امام خمینی که به اعتقاد او یک نهضت عظیم اسلامی بود، دفاع کرد.

درست در آن دورانی که شبه روشنفکران غرب‌گرا در همان توهمات دویست ساله‌ی تاریخ معاصر ایران شعار می‌دادند که «از رهبری سنتی که پاسدار بنیادهای فرهنگی است، کاری ساخته نیست، چرا که طی دو قرن تمام عرصه‌های اندیشه و عمل را از او گرفته‌اند و هنوز نیز

۱. ر.ک ـ شهید مرتضی مطهری ، رهبری نسل جوان ، ده گفتار، دفتر انتشارات اسلامی قم، بی تا، ص ۱۴۲.

می‌گیرند و این رهبری گاه مقاومتی کارپذیرانه می‌کند و تسلیم می‌شود. در میان این رهبری البته سیدجمال، مدرس و... خمینی و طالقانی و... به وجود آمده‌اند، اما اینها را نیز پیش از آنکه دشمنی از پا دربیاورد، همین رهبری سنتی عاجز کرده و می‌کند.»[1]

مرحوم مطهری به دفاع از آرمان‌های نهضت امام خمینی برخاست و در پاسخ به این القائات می‌نویسد:

کدام رهبری توانسته است مانند همین رهبری سنتی موج بیافریند و حرکت خلق کند؟ در این صد ساله‌ی اخیر که از قضا دوره‌ی فرنگ رفته‌ها و روشنفکران متجدد ضد سنت است، کدام رهبری غیر سنتی، توانسته است یک دهم رهبری سنتی، جنبش به

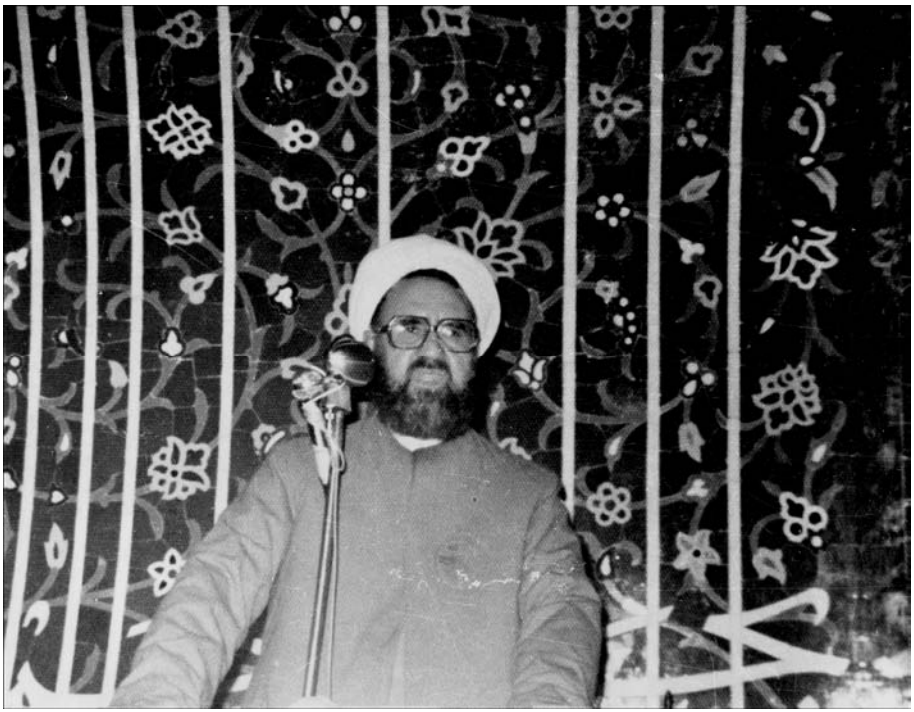

۱. بنی صدر در کتاب **در روش** معتقد بود که مباحث مذکور، نتایج گفتگوهای او با دکتر شریعتی در سال ۱۹۶۳ در پاریس بود. لذا در آنجا تصمیم گرفته شد که با دو گروه به مقابله برخاسته شود ۱. گروه رهبری سنتی ۲. گروه‌های روشنفکری که توجیه‌گر سلطه‌ی غرب بود. باید حمله را بر این دو دسته بریم و تیشه‌ها را پی در پی بر بنیادهای سنتی و مدرن وارد آوریم (**در روش** از ابوالحسن بنی صدر، نقد و بررسی از شهید مطهری، با مقدمه محمدرضا فاکر، انتشارات آزادی، قم، بی‌تا، ص۹.)

وجود آورد؟[1]

مطهری معتقد بود که روشنفکر ایرانی به توهم اینکه در اروپای امروز مذهب نقش ندارد ونقش خود را در گذشته ایفا کرده است، نقش مذهب را در ایران نیز تمام شده تلقی می‌کند. در حالی که نه ایران اروپا است و نه اسلام مسیحیت است. روشنفکری ایرانی به جای اینکه از این منبع عظیم حرکت و انرژی برای نجات مردم خود بهره بگیرد، به مقابله با آن برخاسته است و در تلاش است که از متولیان و پاسداران فعلی مذهب خلع ید نماید.[2]

شهید مطهری درست در همان دورانی که کسی باور نمی‌کرد حرکت امام خمینی آغاز یک نهضت بزرگ اسلامی است، در نوشته‌ها و حرف‌های خود از پانزده خرداد به عنوان آغاز یک نهضت عظیم اسلامی یاد کرد و رهبری امام را آگاهانه، شجاعانه و غیر قابل تردید دانست: نهضت اسلامی ایران مفتخر است که در حال حاضر رهبری آن را مراجعی آگاه و شجاع و مبارز بر عهده گرفته‌اند که نیازهای زمان را تشخیص می‌دهند... اما آن سفر کرده که صدها قافله دل همره اوست، نام او، یاد او و شنیدن سخنان او، استقامت او، شجاعت او، روشن‌بینی او، ایمان جوشان او که زبانزد خاص و عام است، یعنی جان جانان، قهرمان قهرمانان، نور چشم و عزیز ملت ایران استاد عالی‌قدر و بزرگوار ما حضرت آیت‌الله العظمی خمینی ادام الله ظلاله، حسنه‌ای است که خداوند به قرن ما و روزگار ما عنایت فرموده... قلم بی‌تابی می‌کند که به پاس دوازده سال فیض‌گیری از محضر آن استاد بزرگوار به شکرانه‌ی بهره‌های روحی و معنوی که از برکت نزدیک بودن به آن منبع فضیلت و مکرمت کسب کرده‌ام، از بسیار را بازگو کنم.[3]

متفکر شهید مرتضی مطهری عمق عشق خودش را به استاد و پیر و مرادش، در قطعه شعری که بعد از پانزده خرداد سروده است، نشان می‌دهد:[4]

---

۱. همان، ص٦٢.

۲. همان، ص٢٦٢ ـ ٢٦٣.

۳. همان، ص٦٦ ـ ٦٧ .

٤. استاد راجع به این، شعری می‌نویسد

«بعد از ١٥ خرداد که در زندان شهربانی بودیم، آقای بکائی تبریزی اشعار ذیل را که از مردی به نام **ذوالقدر** می‌باشد» در پشت مثنوی من به عنوان یادگار نوشتند:

نشد ابرو خم از سنگینی بار قفس ما را — که این سنگ سبکتر باشد از بال مگس ما را

بر غم عدل و آزادی خلاف هر چه در عالم — به جرم راستی افکنده در زندان عسس ما را

☜

آواز جرس

ز منزل‌گـاه آن محبـوب، یـاران را خبـر نبـود — همـی آیـد بـه گـوش از دور آواز جـرس مـا را
صبا از ما ببر یک لحظـه پیغـامی بـه روح الله — که ای یاد تو مونس روز و شب در این قفس ما را
به رغم کوشش دشمن نخواهد بگـسلد هرگـز — میـان مـا و تـو پیونـد تـا باشـد نفـس مـا را
سزاوار تو ای جان، کنج زندان نیست منزلگـه — سزد گر خون ببارد از دو دیـده هـر نفـس مـا را
رواق منظـــر دیـــده مهیـــای قـــدوم تـــو — کـرم فرمـا و بپـذیر از صـفا ایـن ملـتمس مـا را
تمـام ملـت ایـران فکنـده چـشم بـر راهـت — به راه عدل و آزادی، نه باک از هیچ کـس مـا را[1]

فصلنامه پانزده خرداد ضمن عرض تسلیت به مناسبت سالگرد شهادت این استاد بزرگ، به پاس تجلیل از یاد این حکیم فرزانه، بخشی از نوشته‌های منتشر نشده‌ی استاد در زندان موقت شهربانی، در پانزده خرداد ۱۳۴۲ را که در دفتر یادبود تنی چند از علمایی که در جریان بازداشت‌های وسیع آن دوران دستگیر و هم زنجیر آن شهید گران‌قدر بودند، تقدیم خوانندگان می‌کند.[2] اسناد مذکور نشان‌دهنده‌ی عمق آگاهی و بیداری شهید مطهری از ماهیت نهضت امام خمینی و ارزش وحدت و همبستگی روحانیت و ملت در این نهضت می‌باشد.

تنـــک پرمایگـــان توبـــه‌فرمـــا را ز مـــا برگـــو — گـر انجـانیم و نتوانـد خریـدن هـیچ‌کـس مـا را
خود آزادی به دست آور که کس نفرستد این گـوهر — در این مکتب که معنی واژگون گردیـده اسـما را
دموکراتش لقب بخشند هـر خـودرأی و خودکـامی — که این سنگ سـبکتر باشـد از بـال مگـس مـا را
ز بیـت‌المـال ملـت گـنج‌هـا سـهم تبـه‌کـاران — بیـات آجـر و صـبحانه‌ی آب عـدس مـا را

این جانب با اینکه فاقد طبع شعر است، یک روز اشعار بالا را با ابیات ذیل استقبال کرد. (شعر آواز جرس) . ر.ک: مرتضی مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، صدرا، تهران، ؟؟۱۳، ص ۱۱.

۱. آزادی از نگاه استاد مطهری، گردآوری حسین یزدی، انتشارات صدرا، تهران ۱۳۷۹، ص۱۳.

۲. جریان مربوط به نحوه گردآوری این اسناد در همین شماره در بخشی از خاطرات آقای شیخ محمدعلی انصاری اراکی آورده شده است.

بسمه تعالی شانه

وضع خاص ملل مسلمان در میان ملل جهان اسف‌آور است. اکثریت افراد آنها مع‌الاسف وضع و حال خود را درک نمی‌کنند و دچار آن غفلت و غروری هستند که قرآن کریم به عنوان وصف حال یهود ذکر می‌کند و یا مردم عرب جاهلیت در مورد خود فکر می‌کردند. در این میان در یک قرن اخیر افرادی مؤمن و مصلح و شجاع ظهور کرده‌اند و در راه بیداری مسلمانان و رفع علل بدبختی آنها که چیزی جز انحراف از تعلیمات عالیه اسلامی و سرگرم شدن به مادیات و بدعت‌هایی که خود ساخته و پرداخته‌اند نیست، کوشیده‌اند. خوشبختانه فعالیت این گروه معدود و افراد برجسته که خوش درخشیده و دولت مستعجل بوده‌اند، اندک اندک به ثمر رسیده و شاید فاصله زیادی تا بیداری کامل مسلمانان و آزادی آنها نداشته باشیم. زیرا این بیداری کم و بیش در میان سلسله جلیله روحانیت پیدا شد و مخصوصا طبقه جوان این سلسله از این موهبت عظمی برخورداری بیشتری دارند. در دو سه سال اخیر که طبقه نسبتا جوانتری زعامت روحانی را در دست گرفته‌اند، واقع بینانه‌تر عمل کرده‌اند. تا آنجا که زندانی شدن در راه هدف مقدس خود را (بر خلاف سابق) افتخار می‌شمرند و در حال حاضر یکی از بزرگترین مراجع تقلید عصر، این مدال افتخار را یعنی زندانی شدن در راه هدف مقدس مبارزه با استعمار را به سینه خود نصب کرده است. توقیف یک عده پنجاه نفری در زندان موقت شهربانی که این جانب نیز افتخار مصاحبت آنها را دارم و در این محل توفیق زیارت خطیب معظم آقای اهری دامت افاضاته پیدا کرده‌ام به همین علت است از خداوند توفیق بیشتر این گروه و نصرت اسلام و مسلمین را مسئلت دارم.

زندان موقت شهربانی تهران

مرتضی مطهری

۱۴ صفر ۸۳ مطابق ۴۲/۴/۱۵

بسمه تعالی شانه

قال علی علیه السلام : لیس احد و ان عظمت فی الحق منزلته و تقدمت فی الدین فضیلته بفوق ان یعان علی ما حمّله الله و لیس احد و ان اقتحمته العیون و صغرته النفوس بدون ان یعین علی ذلک او یعان علیه.

هر چند ممکن است حافظه صد در صد جمله بالا را ضبط نکرده باشد، ولی مضمون همین است که هیچ فردی هر چند در عالی‌ترین مقامات فضیلت باشد، بالاتر از حد همکاری و تعاون و عمل دسته جمعی نیست و هیچ کس هم هر اندازه کوچک و حقیر به نظر برسد پایین از حد دعوت به همکاری نیست.

خیلی عجیب است که ما مسلمانان با داشتن چنین راهنمایی‌های عالی اجتماعی در زمینه همکاری‌های اجتماعی تا این اندازه گرفتار بیماری «تکروی» می‌باشیم. آنکه در خود شخصیتی احساس می‌کند، همکاری دیگران را فقط به عنوان پیروی و تابعیت و فرمان‌پذیری می‌پذیرد [...] و آن کس که آنقدرها در خود شخصیت و عظمت احساس نمی‌کند، بدون توجه به دیگران مذبوحانه دست و پایی می‌کند. بر خلاف ملل اروپایی که از اصول مسلمه‌ی حکمت عملی آنها فعالیت در کادر حزب و فعالیت اجتماعی تحت برنامه‌ی منظم است. امیدوارم از خطباء عالی قدر و با حسن نیتی مانند حضرت مستطاب ثقه الاسلام جناب آقای آقا سید جواد الیاسی

خرم آبادی دامت افاداته که به این نکته توجه کاملی داشته باشند و در تبلیغات خود دعوت به همکاری دسته جمعی تحت برنامه منظم را که از ضروری‌ترین احتیاجات روز مسلمین است سر لوحه‌ی تبلیغات خود قرار دهند.

والسلام علیه و علی جمیع دعاة الاسلام و خدّام المسلمین

تهران ـ زندان موقت شهربانی ـ مرتضی مطهری

۱٤ / صفر / ۸۳

بسمه تعالی شأنه

ان هذه امتکم امه واحده و انا ربکم فاتقون (قرآن کریم ـ سوره انبیاء)

اتحاد و به همبستگی افراد بشر و همچنین تفرق و تشتت و از هم گسستگی آنها علل و اسباب خاصی دارد، طبق قانون کلی علل و معلولات، تحقق معلول در وقت تحقق علت ضروری و اجتناب ناپذیر است، اگر علل خاص وحدت و به همبستگی در جامعه‌ای پدید آید، تحقق آن ضروری و جبری است و الا فلا. افراد و اشخاصی که جامعه را به وحدت و همبستگی دعوت

می‌کنند، باید با علل و اسباب آن آشنایی کامل داشته باشند و علل تفرق و از هم گسستگی را نیز بشناسند.

بعضی افراد که مدعی هدایت و رهبری اجتماعند گمان می‌کنند به صرف اینکه در منبر یا در کتاب مردم را به اتحاد دعوت کنند و حداکثر، فواید اتحاد و اتفاق را متذکر شوند، وظیفه‌ی خویش را انجام داده و همین مقدار کافیست. توجهی به ریشه‌های وحدت و همبستگی از یک طرف، و تفرق و از هم گسستگی از طرف دیگر ندارند و در نتیجه هیچ‌گونه اقدام عملی از آنها در زمینه از بین بردن ریشه‌های تفرق و به وجود آوردن مبانی اتحاد و اتفاق دیده نمی‌شود.

اینها خیال می‌کنند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که توفیق یافت، ملل مختلفی را به هم ترکیب کند و یک واحد نیرومند به وجود آورد، صرفا از این راه بود که مردم را به وحدت خواند و فوائد آن را ذکر کرد. توجه ندارند که او ریشه‌های اختلاف را در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی سوزانید و تخم‌هایی در زمینه اتحاد و اتفاق در زمین اجتماع کاشت.

شک نیست که خود ایمان به خدا و ایجاد عقیده‌ی واحد نقش مؤثر فوق العاده مؤثری در این زمینه داشت، اما یگانه عامل نبود، در زمینه‌های مختلف فردی و اجتماعی موجبات اختلاف را از بین برد. کاری کرد که هدف‌های مشترک در اجتماع پدید آمد و راه واحدی برای رسیدن به آن هدف‌ها به آنها نشان داد، جماعتی هماهنگ به وجود آورد که به سوی هدف‌های مشترک و شاید از

راه واحد به حرکت در آمدند. امروز جامعه مسلمان گرفتار تفرق و تشتت عجیب و اسف‌آوری است.

ریشه‌های آن را در قرن‌ها پیش باید جستجو کرد، یکی از بزرگترین فرائض دعاة و مبلغین و خطبا و نویسندگان و متفکرین اسلامی، مطالعه در شناخت علل این تفرق به منظور از بین بردن آنها و به وجود آوردن وحدت اسلامی و تجدید مجد و عظمت دیرین است. اغراض و مطامع فرمانروایان گذشته‌ی مسلمین در طی قرون و اعصار تا توانسته به نام‌های مختلف و از آن جمله به نام تشیع و تسنن برای سواری گرفتن از توده بیچاره‌ی مسلمان، میان مسلمانان سنگ تفرقه انداخته است. در دوسه چهار قرن اخیر، استعمار اروپایی از قاعده‌ی فرق تسد حداکثر استفاده را برده است.

در یک قرن اخیر که مردم مسلمان با تمدن اروپایی آشنایی پیدا کرده‌اند و بوی این تمدن به مشام آنها رسیده است، مقرون بوده با ایجاد عصبیت ملی به نام عروبت و ترکیسم و ایرانیسم و مدرنیسم و غیره و اکنون قشر عظیمی از جوانان ما دچار این بیماری مزمن استعماری هستند و کتاب‌ها، اعراب و ترک‌ها و ایرانی‌ها و هندی‌ها و سایر ملیت‌ها در این زمینه‌ی استعماری به رشته‌ی تحریر در آوردند. روحانیین و متجددین ما هر کدام در یک جبهه‌ی جداگانه بدون آنکه از یکدیگر با خبر باشند و بدون آنکه بدانند در پس آیینه طوطی صفت به آنها تلقین شده، این برنامه را اجرا کرده‌اند. آنها به نام مذهب و تشیع و تسنن و غیره و اینها به نام عروبت و ایرانیت و ترکیت و بالاخره ملیت. اینجاست که دشواری وظیفه جوانان مبلغ و طبقه‌ی جدید روحانی مشهود می‌شود. خطیب عالی‌قدر با ذوق آقای آقا شیخ محمود وحدت یکی از آن افراد روشنفکر و مایه‌ی امیدواری می‌باشند. امیدوارم در راه خدمت اسلامی حداکثر مساعی خود را به کار ببرند. ایشان حتی نام وحدت برای خود انتخاب کرده‌اند و به اصطلاح، وحدت سر خود هستند. از خداوند متعال موفقیت معظم له و سایر همفکرانش را مسئلت می‌نمایم و ذات اقدسش را شکر می‌کنم که مرا توفیق داد در یک فصل حساس از تاریخ اسلامی ایران معاصر که مقارن است با یک نهضت عظیم اسلامی در زندان موقت شهربانی تهران با ایشان آشنا و دوست گردم.

والسلام علیه و علی جمیع زملائه

تهران، زندان موقت شهربانی ـ مرتضی مطهری

١٦ صفر/٨٣ مطابق ٤٢/٤/١٧

بسمه تعالی

مثل المؤمنین فی توادّهم و تراحمهم کمثل الجسد اذا اشتکی عضو تداعی له سائر الاعضاء بالحمیّ والسهر.

رسول اکرم (ص)

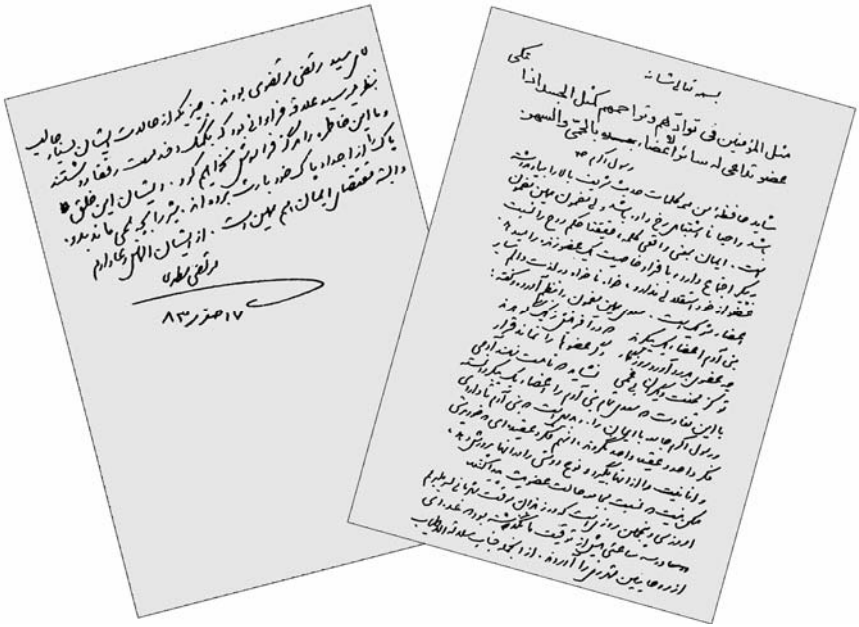

شاید حافظه من همه‌ی کلمات حدیث شریف بالا را به یاد نداشته باشد و احیانا اشتباهی رخ داده باشد ولی مضمون همین مضمون است. ایمان به معنی واقعی کلمه، حقیقتا حکم روح را نسبت به پیکر اجتماع دارد و به افراد خاصیت یک عضو زنده را می‌دهد.

عضو از خود استقلالی ندارد، خواه ناخواه در لذت و الم سایر اعضا شریک است.

سعدی همین مضمون را به نظم آورده و گفته:

بنـی آدم اعـضای یـک پیکرنـد — که در آفرینش ز یک گوهرنـد

چو عضوی به درد آورد روزگـار — دگـر عـضوها را نمانـد قـرار

تو کز محنت دیگران بـی‌غمـی — نشاید کـه نامـت نهنـد آدمـی

با این تفاوت که سعدی تمام بنی آدم را اعضای یک پیکر دانسته و رسول اکرم جامعه با ایمان را و بدیهی است که بنی آدم تا دارای فکر واحد و عقیده‌ی واحد نگردند آن هم فکر و عقیده‌ای که خودپرستی و انانیت را از آنها بگیرد و نوع دوستی را در آنها پرورش دهد، ممکن

نیست که نسبت به جامعه حالت عضویت پیدا کنند.

امروز سی و پنجمین روزی است که در زندان موقت شهربانی به سر می‌بریم. دو سه ساعتی بیش از توقیف ما نگذشته بود که عده‌ای از روحانیین شهر ری را آوردند از آن جمله جناب سلاله الاطیاب آقای سید مرتضی مرتضوی بودند چیزی که از حالات ایشان بسیار جالب به نظر می‌رسید علاقه‌ی فراوانی بود که به کمک و خدمت رفقا داشتند و ما این خاطره را هرگز فراموش نخواهیم کرد. ایشان این خلق پاک را از اجداد پاک خود به ارث برده‌اند.

شیر را بچه همی ماند بدو. و البته مقتضای ایمان هم همین است. از ایشان التماس دعا دارم.

مرتضی مطهری

۱۷ صفر ۸۳

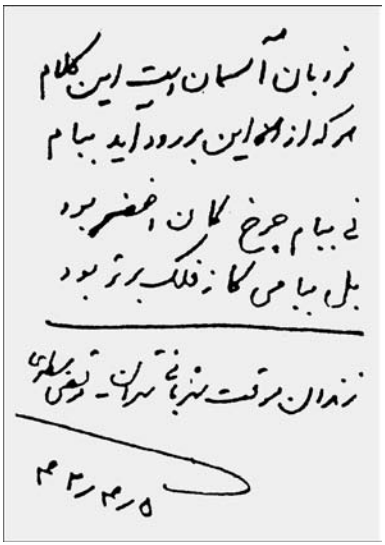

نردبان آسمان است این کلام
هرکه از این بر رود آید به بام
نی به بـام چرخ کان اخضـر بود
بل به بامی کـاز فلک برتـر بود

زندان موقت شهربانی تهران ـ مرتضی مطهری
٤٢/٤/٥

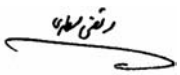

کتاب « دخترم فرح »

مدلی متفاوت از مبتذل نویسی

یعقوب توکلی

کتاب خاطرات «دخترم فرح» از «فریده دیبا» توسط انتشارات «به‌آفرین» منتشر شد. این نخستین کتابی نیست که از دودمان پهلوی و مقامات درباری انتشار می‌یابد. پهلوی‌ها بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، آثار متعددی را در زمره‌ی خاطره‌نگاری، یا خاطره‌گویی یا مصاحبه‌ی شفاهی به دست چاپ سپرده‌اند که در این آثار بیش از هر چیز چند ویژگی عمده به چشم می‌خورد که وجه مشترک همه‌ی این آثار است :

۱. فاجعه بودن انقلاب اسلامی و انتخاب مردم.

۲. تلاش برای یافتن مقصر وقوع انقلاب اسلامی.

۳. کوشش گسترده برای تنزیه خود از مفاسد رژیم پهلوی.

٤. توجیه جایگاه خود در دوره‌ی پهلوی.

می توان ادبیات پهلوی‌ها در بعد از انقلاب را «ادبیات توجیهی» نام نهاد چرا که مشخصه‌ی اصلی آن، توجیه شرایط و اوضاعی بود که در آن به ایفای نقش پرداختند. هدف از این بررسی، نقد کتاب مورد نظر نیست، زیرا هر آن کس که حتی اطلاعات سطحی از تاریخ معاصر

داشته باشد، می‌داند که این اثر فاقد ارزش تاریخی و تاریخ‌نگاری مستند بوده و جایی در متون تاریخی ندارد. هدف عمده، نقد اهداف به روش و انگیزه‌هایی است که سفارش دهندگان و نویسندگان این اثر و آثار مشابه در قالب خاطرات کتبی و شفاهی و تحلیل‌های علمی و شبه علمی در این دو دهه تولید کرده و در پشت این سفارش با تاریخ سازی‌های خاص با اهداف از پیش تعیین شده دنبال می‌شود.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، جمعی از نویسندگانی که در خدمت رژیم پهلوی بودند به انزوا رفتند. اما پس از دوران دفاع مقدس سر برآوردند و به فعالیت درعرصه‌ی تاریخ‌نگاری پرداختند. این عده که علایق و آموزه‌های خود نسبت به پهلوی‌ها را تا حدود زیادی حفظ کرده‌اند، درصدد برآمدند تا تاریخ پهلوی‌ها را به نوعی تلطیف نمایند. عادی سازی و محق جلوه دادن حکومتی که خشن‌ترین، فاسدترین و وابسته‌ترین نوع حاکمیت را داشته و با حمایت مستقیم امریکا و غرب بر این ملت تحمیل شد، هدف عمومی این تاریخ‌سازی جدید می‌باشد که در قالب خاطرات کتبی و شفاهی و تحلیل‌های به ظاهر علمی و تاریخی در این دو دهه رخ نمایان کرده است. تلطیف تاریخ سیاسی و دوره‌ی حیات آن با زدودن آن دسته از مسائلی صورت خواهد گرفت که جامعه‌ی ایران به خاطر آن مسائل به مرز عدم تحمل حاکمیت پهلوی ولو به قیمت فداکاری‌های گسترده رسید. حال در شرایط موجود چنانچه بتوان آن حاکمیت و حاکمان را به نوعی چهره‌های موجه، آبرومند، اصولی و فاقد جلوه‌های خشن حاکمیت استبدادی نشان داد، عملا به بحث عدم ضرورت و مشروعیت وقوع انقلاب اسلامی خواهیم رسید.

البته آثار این دسته از نویسندگان، دارای ویژگی‌های به خصوصی است که عبارتند از: روان نویسی، سطحی پردازی، زن پردازی افراطی، تصویرپردازی، عدم استناد به منابع تاریخی، استفاده از سیستم چسب و قیچی و داستان پردازی.

ما به این مجموعه آثار، نام **مبتذل نویسی** در تاریخ انقلاب اسلامی نهادیم، که البته با مفهوم ابتذال به معنای توضیح رفتار ناهنجار جنسی متفاوت است. این کتاب‌ها مشحون از گزارشات واقعی و غیر واقعی به صورت بسیار رمانتیک است. در هر صورت عنوان ابتذال، به نوع تاریخ‌نگاری نویسندگان برمی‌گردد نه گزارش مسائل روابط نامشروع افراد خانواده‌ی پهلوی که اتفاقا دوستان سابقشان آبرویی برای آنها نگذاشته‌اند. این دسته از آثار، به دلایل ذوق به خصوص، ویژگی مثبت روان نویسی و عامه پسندی، اقبال خوبی داشته‌اند. اما در این بین، ما

شاهد پدیده‌ی جدیدی در میان مبتذل نویسان تاریخ معاصر هستیم که امری خطرناک و مذموم است و آن، جعل خاطره و حکایت است. تجارت از طریق نوشتن کتاب‌های ضعیف و یا داستانی و یا غیر مستند و یا استفاده از سیستم چسب و قیچی، در عین آنکه در عرصه‌ی فرهنگ امری نامطلوب است، اما قابل تحمل است. چرا که این کتاب‌ها به هر دلیل خوانندگان بیشتری دارند و چنانچه نویسندگان، کمی همت و زحمت به خود بدهند و برای مطالب خویش سند و مأخذ ذکر کنند، اثری ارجمند خواهد شد. ضمن آنکه از داستان‌سرایی‌های نابجا که اثر را در حد آثار خیال‌پردازانه‌ی ذبیح الله منصوری تنزل می‌دهد، دوری و به ارج و منزلت خود خواهند افزود. اما کتاب «دخترم فرح» پدیده‌ی جدیدی در میان این دسته از آثار است، چرا که فن کتاب سازی تاریخی در ایران با امضای شخص صاحبان آن اثر همراه بوده است. کتاب مزبور از جمله کتاب‌هایی است که این شائبه‌ی جدی در مورد آن وجود دارد: فریده دیبا به هیچ وجه در نوشتن این اثر دخالت نداشته است. در واقع این کتاب دست‌پخت نویسنده‌ای علاقه‌مند به فرح پهلوی و محمدرضا و پول بوده است. برای اثبات این مطلب می‌توان دلایلی آورد که عبارتند از :

۱. کتاب‌هایی که تاکنون از سوی پهلوی‌ها نوشته شده‌اند، عمدتا برای مقصریابی شکست رژیم شاهنشاهی و وقوع انقلاب اسلامی هر کدام یک یا چند دلیل محدود آورده‌اند که عبارتند از: دشمنان خارجی ایران (پاسخ به تاریخ محمدرضا پهلوی)، ایالات متحده امریکا (من و برادرم، اشرف پهلوی)، فساد اطرافیان شاه (خاطرات جهانگیر تفضلی)، فساد شاه (سقوط شاه، فریدون هویدا)، فساد سیستم حکومتی (امیر عباس هویدا)، وجود حزب رستاخیز و گران شدن قیمت نفت (خاطرات عبدالمجید مجیدی)، جبهه‌ی ملی و عدم مبارزه و همکاری درست (خاطرات علی امینی).

در این بین عده‌ای نیز به همدیگر ایراد گرفته‌اند. مثلا باند هویدا به امثال زاهدی، اشرف و علم ایراد می‌گیرند و افرادی نظیر زاهدی، هویدا را عامل تباهی کشور می‌دانند. در اینکه باندهای مختلف حاکمیت پهلوی همدیگر را نشانه رفته‌اند تردیدی نیست، ولی در کتاب «دخترم فرح» ظاهرا خانم دیبا از زبان تمام جریانات مختلف برای سقوط حکومت، دلایل مختلف آورده است که این دلایل در کتاب‌های مختلف آمده است و زبان آنها نیز مشخص است. قطعا پیرزنی در سن کهولت و با تحصیلات پایین چون خانم دیبا، توان و امکان جمع‌آوری همه‌ی این دیدگاه‌ها را ندارد و جالب آن است که نویسنده که علاقه‌مند به فرح پهلوی نیز هست، همه‌ی

دلایل را به صورت درهم و در جاهای مختلف آورده و اشخاص مهم و غیر مهم را در وقوع انقلاب مقصر می‌داند که سبب سقوط شاه شده‌اند، غیر از خود شاه و فرح، و این نشان می‌دهد نویسنده‌ی حرفه‌ای، توان جمع‌آوری این موضوعات را داشته و در ذهن خیال‌پرداز خود این مباحث مختلف را در جاهای مختلف جای داده است که این در قد و قواره‌ی خاطره‌گویان معمول نیست.

۲. کاملا آشکار است که هر کدام از مطالب کتاب از یکی از کتاب‌ها اخذ شده است. پاره‌ای اطلاعات اختصاصی و امنیتی وجود دارد که قطعا خانم دیبا نمی‌توانست از آنها مطلع باشد. مثلا اطلاعات راجع به عملکرد فردوست و سرلشگر مقربی (ص۲۹۰) و عوامل توده‌ی نفتی، شبکه‌ی بدامن، عضویت منوچهر آزمون در ساواک و عضویت آنها در حزب کمونیست مجارستان، کمونیست بودن ابوالحسن ابتهاج در جوانی، فحاشی تعصب‌آمیز علیه امیرعباس هویدا و توجیه عمل دستگیری هویدا و... در متن هست که نشان می‌دهد به هیچ وجه این اطلاعات خاص، در قد و قواره‌ی فریده دیبا که در آن زمان حداقل شصت سال سن داشته و هم اینک بالای هشتاد سال دارد نیست و مهم‌تر اینکه بسیاری از صفحات کتاب به صفحات یا فصول کتاب‌های دیگر کاملا شباهت دارد. ضمن آنکه خانم دیبا از سال ۱۳۳۸ وارد دربار شده است و بسیاری از این اطلاعات مربوط به قبل از ورود وی به دربار است. حال چه رسد به ورود به مسائل سیاسی و امنیتی و سوابق افراد مختلف و تحلیل مبتنی بر علل و عوامل وقوع یک انقلاب اجتماعی؟!

۳. نکته‌ی دیگر که در خصوص جعلی بودن کتاب حائز اهمیت است، این است که فریده دیبا فاقد تحصیلات است و به اقرار خودش (در کتاب) اندکی زبان در حد رفع نیاز یاد گرفته و در سنین کهولت نیز از کشور گریخت. چگونه این خانم یک کتاب مفصل تاریخی را با زبان مادری بیان نمی‌کند و یا اگر به زبان مادری بیان کرده، چرا به زبان انگلیسی ترجمه شده و مجددا از انگلیسی به فارسی برگردانده شده است؟ این ادعا در عرف نویسندگی و گردآوری اطلاعات به نظر چندان پذیرفتنی نیست.

٤. تناقض خاطرات تنظیم شده بسیار مشهود و زیاد است. این تعداد تناقض در یک خاطره و در ذهن یک فرد، بسیار بعید به نظر می‌رسد. مثلا در مورد ارتشبد عباس قره‌باغی در صفحه ۲۵۳ او را موجودی حقیر و زبون معرفی می‌کند، بعد در صفحه‌های دیگر ارتشبد قره‌باغی را به کوتاهی در انجام وظایفش متهم می‌کند و از قول شاه می‌گوید: «مردک خرکچی را من از

اردبیل آوردم و به ارتشبدی رساندم، ببینید چطور مملکت را فروخت.» (ص۲۱۸) بعد در جاهای متعدد از کوتاهی او می‌نویسد. خوب معلوم است اگر ارتشبد قره‌باغی پست و خرکچی و موجودی زبون بوده، چرا شاه او را به ریاست ستاد ارتش رسانده است و با آن همه اطلاعات ساواک و ارتش و سایر ارگان‌های اطلاعاتی از فهم زبون بودن قره‌باغی و خائن بودن وی عاجز بوده‌اند. ولی جالب است همین نویسندگان در ص ۲٦۱ اقرار کردند که ارتش اساسا از هم پاشیده بود و نویسندگان کتاب کسانی را که ارتشبد قره‌باغی را مقصر معرفی کرده‌اند، افراد فاقد درک و شعور سیاسی می‌داند و نباید سران ارتش و ساواکی را مورد حملات ناجوانمردانه قرار داد. (ص۲٦۲)

همین مطلب در مورد فردوست صدق می‌کند. در جایی او را مؤمن و انسانی شریف، در جایی دیگر موجودی دورو و منافق و خائن لقب داده‌اند.

جالب است نویسندگان کتاب، زمین و زمان را به عنوان مقصر وقوع انقلاب معرفی کردند. از محمود جعفریان، کمونیست سابق که فداکارانه در خدمت رژیم پهلوی بود تا اردشیر زاهدی، برادران هویدا، شرکت‌های نفتی، امریکا، انگلیس، ژنرال هایزر و بعد همه را مقصر می‌دانند، غیر از شاه و فرح؛ داماد و دختر عزیز خانم آنها و جالب اینکه در مورد اکثر این افراد، هم شاهد ستایش هستیم، هم شاهد نکوهش.

۵. یکی دیگر از دلایل جعل این کتاب آن است که به طور مشخص اطلاعات آن در کتاب‌های دیگر آمده و نویسندگان با کمی دخل و تصرف و کمی هم افزایش و کاهش به نقل حوادث پرداختند. به عنوان مثال حوادث مربوط به ابوالحسن ابتهاج و زد و بندها، یا بخش اعظم گزارش‌های مربوط به خارج از ایران که کاملا مشخص است از کتاب «بحران» اثر **هامیلتون جردن**، رئیس ستاد کاخ سفید برداشته شده است. شناخت جزئی راجع به رابرت آرمائو که مثلا عضو سیا بوده، یا ژنرال آنتونیو نوریه‌گا و گزارش‌های مربوط به تمایل وی به فرح، همگی درکتاب آقای جردن آمده است. بخش قابل توجهی از کتاب مربوط به کتاب خاطرات **احمدعلی مسعود انصاری** با عنوان **پس از سقوط** و **آخرین سفر شاه** اثر **ویلیام شوکراس** است. قطعا این کتاب آن قدر قیمت و ارج ندارد که نگارنده وقت را صرف تبیین تمام مطالب آنها از کتب مختلف بنماید. اگر چه اذعان دارد که بسیاری از اطلاعات آن در مورد اشخاص، قرین به صحت است، اما سعی دارند در میان این اطلاعات، تأسف عمیق و شدید خود را از آن چه محمدرضا در قتل عام مردم و روحانیون و مقابله‌ی شدید با آنان به انجام برساند، ابراز کنند.

همان طور که گفته شد، سراسر کتاب در نقد و بدگویی نسبت به این و آن است و بعد در جای دیگر از همان فرد تجلیل شده است، اما این مسئله در مورد یک نفر استثنا است و آن جناب **اسکندر دلدم** است. جالب است که نویسندگان در خیلی از موارد شاه و فرح را نیز به لجن کشیده‌اند که مأموریت اصلی کتاب بوده است. ولی در مورد اسکندر دلدم در سه جا تجلیل قابل توجه آمده است. نخست در پاورقی صفحه‌ی ٤٥ آمده است:

«چهل سال قبل از آن تاریخ، کسانی که در تهران زندگی می‌کردند اگر به مشکل لاینحلی برخورد می‌کردند، روانه‌ی شمیران می‌شدند تا ضمن زیارت امامزاده صالح تجریش و امامزاده قاسم به سادات دربندی (سادات دلدم) مراجعه و دعا بگیرند».

جد این سادات در دربند و در همین محل کاخ سعدآباد فعلی مدفون بود و پادشاهان قاجار خیلی به آن اعتقاد داشتند و در روزهای مذهبی و اعیاد به تربت وی آمده و معتکف می‌شدند. **کامران میرزا** نایب السلطنه که یک باغ تابستانی در شمیران (کامرانیه‌ی امروزی) داشت از معتقدین صد در صد این سادات بود و سالی یک بار با پای پیاده به دربند می‌آمد تا از سادات دربند (دلدم) دعا بگیرد. این گزارش را نمی‌دانیم فریده دیبا آورده است یا آقای احمد پیرانی ویراستار و از کجایش هم، معلوم نیست. گزارش بعدی درباره‌ی کتاب «زندگی و خاطرات امیر عباس هویدا» است که نویسندگان به طرز هوشمندانه‌ای از آقای دلدم حمایت می‌کنند که در صفحه‌ی ۳۱۷ آمده است.

یکی دیگر کتاب «زندگی و خاطرات امیر عباس هویدا» است که آقای اسکندر دلدم نوشته و من این نویسنده را به سبب کارهایی که علیه خانواده‌ی سلطنتی نوشته، آدمی زخم خورده از حکومت گذشته ارزیابی می‌کنم که حالا امکان انتقام‌جویی پیدا کرده است. اما با این حال باید اعتراف کنم کتاب او درباره‌ی هویدا «زندگی و خاطرات امیر عباس هویدا»، از هر حیث کامل و بی‌نقص و از حیث مطلب و اسناد و گفتار از صحت و درستی برخوردار است.

از این دو نکته جالب‌تر، عکس رنگی بسیار شیک آقای دلدم در سنین جوانی است که در صفحه‌ی ۳۵۱ به همراه فرح پهلوی است و در آن از ایشان به عنوان مبتکر تأسیس فرهنگسرای نیاوران در حال دریافت جایزه‌ای است و ظاهرا این مسئله هیچ ارتباطی با کتاب ندارد و برای نگارنده‌ی این سطور مفهوم نیست که چرا این عکس آن هم با بیان افتخار تأسیس فرهنگسرا در کتاب چاپ شده است.

مباحث مذکور تا حدودی این احتمال را تقویت می‌کند که شاید نویسنده یا گردآورنده‌ی کتاب

«دخترم فرح» آقای اسکندر دلدم باشد؟!

صرف نظر از صحت و سقم مباحث مذکور، در اینجا برای آشنایی بیشتر خوانندگان محترم با ارکان تاریخ‌نگاری رسمی و شیوه‌ای دیگر از شیوه‌های مبتذل نویسی و تاریخ سازی، به نمودهای عینی این شیوه در کتاب دخترم فرح (که بی‌تردید ساخته‌ی ذهن تاریخ‌سازان تاریخ رسمی دوران معاصر است نه ساخته‌ی ذهن آدم بی‌سوادی مثل فریده دیبا) به مهم‌ترین نکاتی که در دومین جلسه‌ی نقد و بررسی شیوه‌های تاریخ‌نگاری رسمی در تحولات دوران معاصر که با حضور جمعی از محققین و تاریخ‌پژوهان در فرهنگسرای انقلاب برگزار شد، اشاره می‌شود. در این بررسی اساتید و نویسندگان محترم آقایان دکتر اصفهانی نویسنده و استاد دانشگاه، آقای سید مصطفی تقوی کارشناس ارشد علوم سیاسی و عضو موسسه مطالعات تاریخ معاصر و جمعی دیگر از علاقه‌مندان و دانش پژوهان حضور داشتند.

یعقوب توکلی: قبل از اینکه وارد بحث شویم مقدمه‌ای در باب تاریخ‌نگاری پهلوی‌ها در ایران عرض بکنم. منظور از تاریخ‌نگاری پهلوی‌ها که بعد از انقلاب نوشته شد در واقع همان واقعه‌نگاری یا خاطره‌نویسی آنهاست. حالا ممکن است در اصطلاح و عنوان قابل اطلاق، در مورد آن اختلاف نظر داشته باشیم. این تاریخ‌نگاری بیشتر بر مبنای ادبیات توجیهی شکل گرفته است و وظیفه‌ی آن توجیه چیزی است که در ایران تحت عنوان انقلاب اسلامی واقع شده و آنچه که سبب شکل‌گیری انقلاب در ایران گردید، مباحثی چون: علل و عوامل وقوع انقلاب، اشتباهاتی که موجب انقلاب شد، مقصرانی که شرایط انقلاب را فراهم کردند و مباحثی شبیه به اینها.

در تاریخ‌سازی جدید دو جریان عمده قابل رویت است :

۱ـ مجموعه‌ای از نویسندگان و خاطره‌پردازان و کسانی که عمدتا منسوب به رژیم پهلوی بوده و تعلق رسمی به این رژیم دارند، مثل محمدرضا پهلوی و یا اعضای خانواده‌ی سلطنتی، نخست وزیران، وزرا، نمایندگان و رؤسای مجلسین سنا و شورای ملی و غیره، خاطرات شریف امامی، خاطرات علی امینی و انواع واقسام خاطراتی که به شکل کتبی و شفاهی به بازار عرضه شده است، از این قبیل می‌باشد.

۲ـ نوع دیگر از نگارش از طرف کسانی صورت می‌گیرد که از شخصیت‌های درجه اول و منسوبات درجه یک رژیم پهلوی نبوده و کسانی هم نیستند که به نوعی در اثر وقوع انقلاب هدف آماج‌های انقلاب قرار گرفته باشند. اگر چه اینها از جنبه‌های متفاوتی علایقی به رژیم

پهلوی داشتند و پاره‌ای از آنها نیز لمپن‌های این رژیم بودند، اما در داخل کشور ماندند و تقریبا بعد از جنگ از آغاز دهه‌ی هفتاد با شرایطی که به وجود آمد فرصت یافتند تا به نوشتن درباره‌ی رژیم پهلوی بپردازند. اینها در قالب بیان خاطره و ذکر حوادث، تحلیل‌های سیاسی و اجتماعی، داستان‌های اجتماعی و تاریخی و روش‌های دیگر درکتاب‌های مختلفی به نوعی به دنبال تطهیر نظام استبدادی پهلوی و شرایط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی آن بوده، ولی در حقیقت هدف عمده‌ی آنها پاک کردن گذشته‌ی تاریخی خود از ذهن نسل‌های جدید جامعه بود. از ویژگی‌های عمده‌ی این آثار، ژورنالیستی بودن آنها است؛ یعنی عمده‌ی این کتاب‌ها به سبک روایت‌های روزنامه‌ای و رسانه‌ای و در قالب تمایلات سیاسی و فرهنگی نوشته شده است و چون غالب این افراد روزنامه‌نگار و در حیطه‌ی کارهای مطبوعاتی هم فعال بودند، از یک قلم روان و ساده‌ای برخوردار هستند و با استفاده از این قلم، قلب حقایق و واقعیت‌ها می‌کنند: آثار بهنود، معتضد، میلانی، طلوعی، نراقی، امیراحمدی و طیف وسیعی از شبه روشنفکران زن و مردی که امروزه با شعارهای جذاب آزادی‌خواهی، اصلاح‌طلبی و حقوق بشر و حقوق زنان وارد میدان شده‌اند، از این قبیل می‌باشند. این آثار، ویژگی‌هایی دارند که عبارتند از:

۱ـ داستان‌واره بودن

در این آثار، حوادث و مسائلی را شاهد هستیم که در منابع علمی و تاریخی وجود ندارند. نویسندگان با استفاده از ذهنیت اجتماعی، فکری و سیاسی جامعه تلاش می‌کنند. مباحث را به گونه‌ای در کنار هم قرار دهند تا به اهداف سیاسی خود نزدیک باشند و در پایان نتیجه‌ی لازم به دست آید. در آثار «مسعود بهنود» این روش به طور گسترده مورد استفاده قرار گرفته است یا در کتاب «فوزیه» ما شاهد چنین پردازش‌هایی هستیم.

۲ـ زن‌پردازی

زن‌پردازی و استفاده از احساسات مثبت جامعه‌ی اسلامی نسبت به سرنوشت زنان، روش دیگری در این آثار است. نویسندگان، بسیاری از حوادث تاریخ ایران عصر پهلوی و تاریخ معاصر را به زنان نسبت می‌دهند و تلاش می‌کنند به نوعی تفاوت حضور زن در مسائل سیاسی و اجتماعی دوران پهلوی را نسبت به جمهوری اسلامی مثبت ارزیابی کرده و وضع جامعه‌ی زنان جمهوری اسلامی را نامناسب جلوه دهند. در این کتاب‌ها پشت سر هم از حوادث و مسائل مربوط به زنان بحث می‌شود و اتفاقا به نحو قابل توجهی به مسائل سوء اخلاقی هم پرداخته می‌شود. ذکر متعدد این حوادث و مناظر و وقایع از باب جذب مشتری و مخاطب است.

۳ـ غیر مستند بودن

ویژگی سوم این آثار غیر مستند بودن آن است؛ یعنی شما در هیچ کدام از این آثار سند و ارجاع نمی‌بینید، مباحث مستند به یک سندی یا کتابی و یا چیز دیگری نیست؛ به همین خاطر شاهد شکل‌گیری متون بسیار گسترده‌ی ظاهرا تاریخی، ولی غیر مستند به وقایع و اسناد هستیم که نویسندگان آن، خودشان را مبنای حقیقت تاریخی قرار می‌دهند. این روش در تاریخ‌نگاری خطر عمده‌ای برای نسل‌های آینده دارد و آن این است که مشهودات شبه تاریخی را جایگزین حقایق و مستندات تاریخی می‌سازد و از این طریق، تاریخ تحریف وحشت انگیزی می‌شود.

٤ـ کتاب سازی گسترده

دراین سری کتاب‌ها کاربرد رویه‌های کتاب‌سازانه به گونه‌ای وجود دارد که مبتنی بر سیستم چسب و قیچی است. شما بسیاری از این کتاب‌ها را کنار هم بگذارید، می‌بینید که در واقع ٥و٦و٧و١٠ کتاب است که در شکل‌های مختلف چاپ شده است. مثلا کتاب «داستان انقلاب و پدر و پسر» آقای طلوعی را کنار هم بگذارید، ببینید چقدر با هم تفاوت دارند.

یا کتاب «درون ارتش شاه» آقای خسرو معتضد بالغ بر هزار صفحه است. وقتی آدم می‌خواند می‌بیند ادبیات کتاب در جاهای مختلف متفاوت است و تفاوت آن هم ناشی از این است که نویسندگان کتاب متفاوت هستند. یعنی نویسنده آمده از ٥ نفر، ١٠ نفر یعنی در واقع ١٠ کتاب را جمع‌آوری کرده کنار هم چیده، فصل‌هایش را در هم کرده و یک کتاب قطور و مفصلی را به دست آورده است.

آثار دیگری مثل، «زندگی سیاسی علی امینی» نوشته‌ی جعفر مهدی‌نیا یا «سیاستمدار پیپ و گل ارکیده» اسکندر دلدم و غیره در زمره‌ی ادبیات تاریخی مبتذل ایران بعد از انقلاب است. ابتذال به معنای روش تاریخ‌نگاری و نوع نگاهی که به حوادث تاریخی دارند و از دل این حوادث تاریخ ذهنی ساخته می‌شود.

بازار کتاب ایران در دهه‌ی هفتاد، مملو از کتاب‌های متعددی است که تحت عنوان **ناکامان کاخ سعدآباد**، **کامیابان کاخ نیاوران**، **پشت پرده‌ی حرمسرا**، **پشت پرده‌ی تخت طاووس**، **آن حکایت‌ها**، **اقبال ناممکن**، **از کاخ شاه تا زندان اوین**، **از اینجا تا آنجا** و چیزهای شبیه به اینها به بازار آمده است. اکثر این آثار با بهره‌گیری از عکس‌های خانوادگی و چیزهایی اینجوری که ضمیمه‌ی این کتاب‌هاست، این مجموعه را می‌سازند.

دخترم فرح، در خشت خام، خاطرات شعبان بی‌مخ، خاطرات تاج الملوک، معمای هویدا و مانند اینها، همه در یک سطح به یک شیوه و سبک، با هدف‌های کاملا شبیه به هم و ادبیاتی غالب تولید شده‌اند.

اگر چه سیاق تألیف هر یک از این آثار متفاوت است، اما پیام کلی اینها در واقع به نوعی پیام واحدی است. عباس میلانی که یک نویسنده‌ی چپگرای افراطی قبل از انقلاب و یک مائوئیست تندرو وابسته به بخشی از خاندان‌های حکومت‌گر که درباره‌ی هویدا و جریان بهاییت مدیحه‌سرایی می‌کند و هویدا را به عنوان یک چهره‌ی بی‌گناه، معصوم و انسان مظلومی که آماج انقلاب قرار گرفت و بی‌گناه کشته شد، جا می‌اندازد به همان شیوه، سبک و سیاق و هدفی می‌نویسد که نویسنده‌ی خاطرات شعبان بی‌مخ یا دخترم فرح و یا غیره.

این موجی از تاریخ‌نگاری مبتذل است که تاریخ دوران معاصر را فراگرفته است و خدا می‌داند که چه نتایج زیانباری برای تاریخ این مرز و بوم به همراه دارد. عجیب‌تر از همه آن است که این موج از تاریخ‌نگاری و چاپ آنها در داخل کشور در شرایطی انجام می‌گیرد که همین جریان به انحاء مختلف، شعار نابودی آزادی‌های اجتماعی، حقوق بشر و امثال اینها را در ایران بعد از انقلاب اسلامی سرمی‌دهد. آثاری که در طول حاکمیت این جریان در رژیم مشروطه‌ی سلطنتی هم هیچ‌گاه اجازه‌ی چاپ پیدا نمی‌کرد!

دکتر اصفهانی: در اینکه کتابی که بهانه‌ی بحث ما در تاریخ‌نگاری مبتذل شد، کاملا غیرآکادمیک و غیر تحقیقی است، شکی نیست. وقتی از غیرتحقیقی دارم اسم می‌برم منظورم این است که از روش‌ها و موازین علمی، در صحنه‌ی تاریخ و تاریخ‌نگاری بی‌بهره است و صرفا یک سلسله خاطراتی است که با عناوین مختلف جمع‌آوری شده است و کتاب‌های شبیه به این همان طوری که گفته شد، فاقد اسناد و مدارک تاریخی هستند. وقتی کتاب تاریخی فاقد اسناد و مدارک لازم باشد، از درجه‌ی علمی آن کاسته می‌شود و دیگر به عنوان یک اثر تاریخی قابل توجه نیست، منتها این کتاب گرچه فاقد سند معتبر و مدرک است، مطلبی از یک زاویه‌ی دیگر می‌تواند قابل استناد باشد و قابل توجه و به همین راحتی و سادگی نمی‌توان آن را کنار گذاشت. یک کتاب از چند زاویه می‌تواند مورد بررسی و نقد قرار بگیرد.

این کتاب از آن جهت که مطالب جالبی درباره‌ی زندگی خصوصی درباریان و ذهنیات و علایق و سلایق آنها دارد قابل استناد است؛ یعنی اگرچه کتاب را نمی‌شود به آن صورت علمی تلقی کرد، ولی به خاطر اطلاعات خاص که در این کتاب است، قابل استناد و استفاده است.

حداقل برای مردمی که به دنبال این هستند که در زندگی خصوصی شاه چه می‌گذشته است نه فقط برای ایرانی‌ها حتی غیر ایرانی‌ها هم علاقه‌مندند که بدانند یک شاه یا یک ملکه به چه صورت زندگی می‌کردند؟ و چه می‌خوردند؟ با چه افرادی ارتباط برقرار می‌کردند؟ وسایل تفریح آنها چیست؟ و به همین خاطر برای خود ایرانی‌ها به خصوص بیشتر این انگیزه وجود دارد.

نظر من این است که این کتاب توانسته تا حدودی این را پوشش بدهد، یعنی توانسته پرسشی را که خواننده از آن دارد، تا حد زیادی جواب بدهد. اما واقعیتی است که کتاب عمدتا در پی رفع اتهام از فرح و خود نویسنده و بعد از آن شاه است، یعنی در مرتبه‌ی آخر شاه است، احساس من بر این است که نویسنده با یک تعداد مطالبی با یک تعداد کتاب‌هایی مواجه شده است که اینها سعی کردند تمام کاسه و کوزه‌ها را بر سر فرح و شاه و خانواده‌ی قطبی بشکنند. در کتاب‌هایی که این اواخر به چاپ رسید عمدتا در پی این هستند که چهره‌ی افرادی را پاک بکنند که در ناملایمات و مشکلاتی که برای جامعه‌ی ما به وجود آمد مهم‌ترین نقش‌ها را داشتند. مثلا کتاب «معمای هویدا» از آقای عباس میلانی در پی این است که بگوید، مشکل فرح بوده است با این عواملی که به دنبال خودش داشت و به هر تقدیر باندی که در حلقه‌ی فرح بود، چه آن کسانی که در حیطه‌ی فرهنگ کار می‌کردند و چه کسانی که در حیطه‌ی هنر با او همکاری داشتند و یا آن کسانی که در حیطه‌ی اقتصادی و پشتیبانی مادی در واقع در پی منافع فرح بودند و در کنار او از خانواده‌ی قطبی یا خانواده‌ی فرح به عنوان مسببان اصلی نابودی ایران یاد می‌شود. در واقع آن کتاب‌ها به نوعی کیفر خواستی علیه آنهاست. این کتاب می‌خواهد جبران بکند. من احساسم بر این است که آنچه در این کتاب باید مورد توجه قرار بگیرد همین است، بقیه‌ی مباحث شاید در حاشیه‌ی این بحث باشد.

آقای تقوی: همان طوری که فرمودند، آنچه در بررسی این آثار مهم است سبک و شیوه‌ی تاریخ‌نگاری نیست، چون سبک و شیوه‌ی جدیدی نمی‌باشد. تاریخ‌نگاری معاصر با این شیوه آشنایی کافی دارد. آنچه که باید در لا به لای مباحث آثاری شبیه به **دخترم فرح** پیدا کرد، انگیزه، پیام و محتوای آن است.

باید دید تا چه اندازه هدف تطهیر نظام مشروطه‌ی سلطنتی مطرح است. در اینکه روش عامیانه، «رمانتیک» و «ژورنالیستی» روشی است که بر اکثر این آثار غلبه دارد، نمی‌توان شکی داشت. در هر صورت نوشته‌هایی مانند دخترم فرح عمدتا برای نسل‌هایی نوشته می‌شود که

مستقیم با رژیم استبداد پهلوی و وقایعی که در طول حاکمیت این رژیم بر سامان اجتماعی، نظام سیاسی، اقتصاد، فرهنگ و اخلاق جامعه آمد، سر و کار نداشتند.

این نسل سختی‌های آن دوران را ندیده است و شاید شرایط برای باور این گونه تاریخ‌هایی که ساخته می‌شود، شرایط بعیدی نباشد. این آثار با ترسیم سیمای مناسب، معقول و حتی نیمه آرمانی از کارگزاران رژیم دیکتاتوری پهلوی و افزودن چاشنی مشکلاتی که به طور طبیعی جامعه‌ی ما درگیر آن است و ترکیبی از آرمان‌هایی که معمولا هر جامعه‌ای به این آرمان‌ها گرایش دارد. مخصوصا نسل جوان که اصولا نسلی آرمان‌گرا هست، شرایط را برای القای تحریف تاریخ و تاریخ‌سازی ذهنی آماده می‌کنند. دروغ‌گویان تاریخ و تحریف‌گران همیشه در چنین بسترهایی رشد می‌کنند و آثاری شبیه به آثار دخترم فرح، شعبان بی‌مخ، آن حکایت‌ها و غیره خلق می‌کنند.

بنابراین در این گونه آثار بلا استثنا چند قاعده‌ی اصلی تکرار می‌شود:

۱. معقول و محبوب سازی چهره‌های مطرود و مشکوک

۲. عادی سازی شرایط رژیم پیشین

۳. غیر قابل تحمل نشان دادن نظام جدید

٤. حسرت نرسیدن به آرمان‌ها و مقصر نشان دادن چهره‌های ناشناخته‌ی مرموزی که سد راه آرمان‌ها شدند.

روی دیگر سکه نیز کاملا مشخص است. ایجاد بیزاری و دامن زدن به نارضایتی از وضع موجود. نمی‌دانم کتاب دخترم فرح در رسیدن به چنین اهدافی توفیق داشته یا نه؟ اما آنهایی که این اثر را مطالعه می‌کنند در لا به لای سطرهای آن چنین هدفی را خواهند دید. بدیهی است که کارگزاران و وابستگان یک نظام سیاسی منحط و ساقط شده به راحتی زیر بار وضع موجود نخواهند رفت. مهم‌ترین روش در فرافکنی‌های این افراد کار فکری و تاریخی و حتی ادبیاتی بر روان جامعه است. محکوم کردن دیگران، انداختن تقصیر به گردن دیگری در وقتی که کار مشکل می‌شود هم یک قاعده‌ی طبیعی است و هم پوششی است برای داستان‌سرایی‌های آن هدف اصلی. کسانی که کتاب دخترم فرح را نوشته یا تنظیم کرده‌اند به دنبال چنین هدفی بودند.

شاید یکی از دلایل تناقض گویی‌های این اثر هم همین هدف باشد. چون نویسندگان یا تنظیم‌کنندگان آنقدر در پی القای اهداف مذکور بودند متوجه تناقض‌های آشکار مباحث نگردیدند. این تناقضات و تعارضات تا به حدی است که خواننده احساس می‌کند نمی‌شود یک

نفر در یک گفتگو اینقدر متناقض حرف بزند مگر آنکه تنظیم‌کنندگان برای القای اهداف خود در لا به لای گفتگوها مباحثی را گنجانده باشند و یا خود نویسنده‌ی اصلی از همان ابتدا با چنین نیتی نوشته باشد.

این مسئله از آن جهت محل تردید است که این اثر توسط فریده دیبا، به نیت گفتن پاره‌ای از حقایق نوشته شده، چون اطلاعات وی از بعضی از چهره‌های خاندان پهلوی که چهره‌های شناخته شده و جنجالی هم می‌باشند، کاملا غلط ارائه شده است. به عنوان مثال پیرامون علی پهلوی فرزند علیرضا برادر مقتول محمدرضا شاه (که شایع بود به وسیله‌ی وی هواپیمای او سقوط کرد)[1] می‌نویسد: «علی (متولد ۱۳۲۵ شمسی) با دختر افلیج پروفسور عدل ازدواج کرد و چون عمویش (محمدرضا) را عامل قتل پدرش می‌دانست به فعالیت‌های سیاسی علیه محمدرضا پرداخت.»[2]

کسی که بخشی از تاریخ خاندان پهلوی را می‌نویسد و مدعی است حرف‌های او مبتنی بر واقعیات است، چگونه از جنجالی‌ترین چهره‌ی خاندان پهلوی، ابتدایی‌ترین اطلاعات را ندارد و دختر پروفسور عدل را که همسر بهمن حجت کاشانی است، زن علی پهلوی اعلام می‌کند.

توکلی: در جمع‌بندی مباحث باید عرض کنم که خطر کتاب‌سازی الان به صورت یک خوره به جان تاریخ‌نگاری کشور ما افتاده و متأسفانه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چشمش را نسبت به این آثار بسته است. بحث از چاپ یا عدم چاپ این آثار نیست. حتی بحث از دفاع یا حمله به انقلاب اسلامی نیست، بحث از سرگردانی نسل‌هایی است که در چنبر چنین آثاری نسبت به تاریخ خود دچار تردید می‌شوند. آیا دوستداران این مرز و بوم، محققین، مورخین با وجدان، سازمان‌های فرهنگی کشور و خلاصه همه‌ی آنهایی که دوست دارند در این مملکت باشند و به آن خدمت کنند و به تاریخ این مملکت عشق می‌ورزند، هیچ مسئولیتی در مقابل این سرگردانی ندارند؟ آیا هر اثری می‌تواند بدون استناد به منبع شناخته شده‌ی تاریخی به نام تاریخ این مرز و بوم مجوز نشر بگیرد؟!

---

۱. برای اطلاعات بیشتر پیرامون علی پهلوی ر.ک فصلنامه‌ی پانزده خرداد، دوره‌ی سوم، شمارهٔ ۱ و ۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۳.

۲. فریده دیبا، دخترم فرح، ترجمه‌ی الهه رئیس فیروز، نشر به آفرین، تهران، ۱۳۸۰، چاپ دوم، ص ۱۲٤.

یهودیان ایران و تحریف تاریخ معاصر

هادی رستمی

در حوزه‌ی تاریخ‌نگاری معاصر ایران طیف گسترده‌ای از جریانات، گرایش‌ها و بینش‌ها فعالیت می‌کنند که هر کدام به نوعی تلاش می‌کنند نقش خود و جریانات وابسته به خود را پررنگ‌تر از سایر نقش‌ها نشان دهند. این تمایل اگر چه در ظاهر بیانگر رشد تاریخ‌نگاری معاصر و عدم سیطره‌ی یک روایت خاص بر تاریخ است و جامعه را در معرض دسترسی به اطلاعات وسیع‌تر و تحلیل‌های متفاوت و متکثر قرار می‌دهد، اما اثرات مذکور وقتی قابل تصور است که مورخین مورد نظر، نیات تاریخ‌نگاری خود را آلوده به تحریف، وارونه نویسی و دروغ پردازی ننمایند. متأسفانه سیطره‌ی جریان تاریخ‌نگاری رسمی در یکصد و پنجاه سال اخیر و حمایت نظام مشروطه‌ی سلطنتی از گرایش‌های متفاوت این جریان، تاریخ معاصر را در شرایطی قرار داده است که اعتماد و اطمینان به روایت‌های آن، مورد تردید است و امروز جامعه‌ی ما پیوسته با حجم وسیعی از اسناد و مدارک تاریخی تازه سروکار پیدا می‌کند که این جریان در طول حاکمیت خود بر تاریخ‌نگاری معاصر، راه را برای آگاهی مردم از این اسناد و مدارک بسته بود. اگر چه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، سیطره‌ی جریان تاریخ‌نگاری رسمی در ایران شکسته شد، اما گرایش‌های متفاوت آن در دو دهه‌ی اخیر فراز دیگری از تاریخ‌نگاری رسمی را در داخل و خارج از کشور آغاز نمودند که غفلت از آنها و عدم نقد، ضایعات سنگینی را به همراه خواهد داشت.

در دور جدید تاریخ‌نگاری رسمی که شروع متفاوت آن باید مورد بررسی دقیق و مستندی قرار گیرد، گروه‌های سیاسی، اقلیت‌های مذهبی و شبه مذهبی، الیگارشی وابسته به رژیم مشروطه‌ی سلطنتی، کارگزاران رژیم پیشین و از همه مهم‌تر جریانات شبه روشنفکری غرب‌گرا که افکار و اندیشه‌های بسته‌ی آنها به هیچ وجه دگرگونی‌ها و تحولات فکری، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی ایران را غیر از تقلید مطلق از غرب و سپردن استقلال، آزادی و امنیت فکری و اجتماعی به آنها را برنمی‌تابد، نقش فعالی را ایفا می‌کنند و هر روز از گوشه و کنار داخل و خارج کشور طیفی از روایت‌های شفاهی و کتبی را تحت عنوان پژوهش‌های تاریخی در جامعه منتشر می‌کنند که اگرچه در مجموع چیز با ارزشی از ناگفته‌های تاریخی به همراه ندارد، اما وارونه نویسی و تحریف تاریخ اهمیت ویژه‌ای دارد.

فصلنامه‌ی پانزده خرداد در انجام وظیفه‌ی علمی و تاریخی خود تلاش می‌کند در هر شماره، وجوه متفاوتی از این تاریخ‌نگاری را به جامعه معرفی و تا حد امکان شرایط را برای نقد علمی و تاریخی آنها فراهم نماید. در این شماره، طیف جدیدی از این تاریخ‌نگاری را که اخیراً با فضای دیگری به تحولات سیاسی ـ اجتماعی ایران و نقش خود در آن پرداخته است، معرفی و نقد خواهیم کرد. بی‌تردید فصلنامه ممکن است

با پاره‌ای از نتیجه‌گیری‌ها و شیوه‌های تحلیل نویسنده‌ی محترم این مقاله موافقت نداشته باشد، اما از آنجا که طرح چنین مباحثی را به نفع فرهنگ، باورها و ارزش‌های این ملت و دفاع از تمامیت ارضی، منافع ملی و استقلال کشور می‌داند، متن را با مختصری اصلاحات مفهومی تقدیم می‌کند. در اینجا قابل ذکر است که چاپ این‌گونه آثار به منزله‌ی نادیده گرفتن حقوق اقلیت‌ها که در طول تاریخ در جامعه‌ی اسلامی همیشه با آزادی و احترام و رعایت حقوق دینی و مذهبی خود بیش از آن چیزهایی که در غرب مطرح می‌شود زندگی کرده‌اند، نیست، بلکه تذکر این نکته‌ی حساس تاریخی است که هیچ جریان، گروه، حزب و اندیشه‌ای در موضع اقلیت و اکثریت، حق وارونه نویسی و تحریف تاریخ را نداشته و اگر اقدام به چنین عملی کند آن را به منزله‌ی تفرقه انگیزی و خیانت به آرمان‌های ملت ایران تلقی می‌کنیم.

مقاله‌ی حاضر بی‌تردید مقدمه‌ای است بر یک تحقیق گسترده‌ی تاریخی که ضرورت دارد در آینده مستند بر اسناد تاریخی به شکل جدی صحت و سقم سؤالات، فرضیه‌ها و نظریه‌های خود را در معرض آزمون و داوری پژوهشگران تاریخ ایران قرار دهد.

فصلنامه ۱۵ خرداد

◆ مقدمه

تاریخ‌نگاری و ثبت وقایع تاریخی همواره محل جدل و بحث تاریخ‌نگاران و راویان تحولات تاریخی در طول سال‌های گذشته بوده است، چرا که هر فرد و یا جریانی بر مبنای منافع و سلایق شخصی یا جریان فکری، برداشت خاص خود را از وقایع داشته است. این موضوع در کشور ایران به ویژه در خصوص تاریخ معاصر از عینیت بیشتری برخوردار است. ثبت وقایع تاریخی در خصوص دوران قاجار، انقلاب مشروطیت، کودتای ۲۸ مرداد، انقلاب اسلامی و دیگر وقایع، همواره محل مناقشه‌ی افرادی بوده است که این وقایع را ثبت نموده‌اند. گرایشات حاکم بر جریانات چپ و کمونیستی، سلطنت‌طلب، ملی‌گرا و اسلامی سبب شده تا وقایع تاریخی بر مبنای تفکرات متفاوتی بازگو شود. اگر چه این امر تا حدودی طبیعی می‌نماید، اما آنچه محل مداقه می‌باشد، جریان‌سازی و تحریف وقایع تاریخی است که پسندیده نمی‌باشد. زیرا نویسندگان این‌گونه مباحث، سعی می‌نمایند تا به گونه‌ای در وقایع گذشته دست برده و آن را بر مبنای سلایق و امیال خود دچار تحریف و یا انحراف نمایند و یا آن وقایع را طوری ترسیم نمایند که نقش جریان‌های وابسته به خود در آن، بیش از آنچه بوده، نمود یابد.

یکی از این جریاناتی که در حال حاضر با این روش به سراغ تاریخ معاصر رفته و در این مسیر به ایفای نقش می‌پردازد، بخشی از یهودیان ایران می‌باشند. یهودیان همواره به عنوان اقلیتی کوچک در جامعه‌ی ایران زندگی کرده‌اند، بی‌تردید تأثیر این اقلیت بر تاریخ کشور باید در حد و اندازه‌های آنها مورد بررسی قرار گیرد. به عبارتی، وقایع تاریخی منتسب به یهودیان و یا تحولاتی که یهودیان در آن تأثیرگذار بوده‌اند، باید متناسب با وضعیت جمعیتی و مشارکت آنها در تحولات سیاسی و حضور آنها در عرصه‌های تصمیم‌گیری باشد. در حالی که آثار و کتب منتشر شده از سوی یهودیان، خلاف این امر را آشکار می‌سازد. جملگی این

آثار بر یک نکته تأکید دارند و آن اینکه تاریخ ایران مرهون نقش آنها بوده و یهودیان در آن تأثیر بسزایی داشته‌اند و از این آثار این طور استنباط می‌گردد؛ که اگر یهودیان نبودند چه بسا مسیر تاریخ ایران به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. لذا برای روشن شدن این نقش در تاریخ کشور به بررسی این موضوع از نگاه آثار منتشر شده از سوی یهودیان پرداخته می‌شود.

◆ طرح موضوع

اگر چه عده‌ای معتقدند که در یک نگاه کلی، مهم‌ترین جریان پدیدآورنده‌ی بیماری بدعت و تحریف در تاریخ بشر، قوم بنی‌اسرائیل بوده و به تدریج این شیوه‌ی ناپسند و پر آفت از حوزه‌ی اندیشه و زندگی محدود آنان تجاوز کرده و به دیگر محافل، نژادها و جوامع بشری سرایت کرده است. بنی‌اسرائیل ابتدا شیوه‌ی تحریف‌گری را در مورد حقایق دینی و کتاب‌های آسمانی در پیش گرفته بودند و در نتیجه‌ی این کار و شیوه‌ی ناپسند و زشت آنان است که اکنون تورات و انجیل موجود، دچار آفت تحریف شده‌اند[1] و حتی برای اثبات این نقش در تحریف تاریخ به گونه‌ای به قرآن کریم نیز استناد کرده و اطلاق واژه‌ی **یحرفون الکلم** در سوره‌ی نساء آیه‌ی ٤٦ را مصداق این موضوع می‌دانند. اما مراد طرح پژوهشی حاضر، استناد به روایت‌های دینی و مباحثی شبیه مباحث مذکور برای اثبات ادعای خود نیست.

در سال‌های اخیر آثار منتشر شده از سوی یهودیان، جملگی به بزرگنمایی نقش این اقلیت پرداخته و تلاش شده تا با تحریف و یا تغییر وقایع به نفع یهودیان، این نقش بیش از آنچه که بوده نشان داده شود. این جریان‌سازی، حوزه‌های مختلفی از قبیل : تاریخ، فرهنگ، ادبیات، دین و اقتصاد را شامل می‌شود. در هر یک از این حوزه‌ها سعی شده است تا به گونه‌ای ردپایی از یهودیان ترسیم شود. هدایت این جریان‌سازی از دو ناحیه در حال پیگیری می‌باشد.

الف) داخل کشور

از آنجا که امکانات و مقدورات یهودیان داخل کشور در اشاعه‌ی این روند محدود می‌باشد، در نتیجه آثار و پیامدهای حاصل از این موضوع در مقایسه با آثار یهودیان ایرانی ساکن در خارج از کشور به مراتب کمتر است. در خصوص چرایی این امر دلایل چندی را می‌توان برشمرد:

۱. زندگی در داخل حاکمیت مسلمان.

---

۱. ابوالفضل شکوری، جریان شناسی تاریخ‌نگاری‌ها در ایران معاصر، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی،۱۳۷۱، ص ١٦٥.

۲. داشتن جمعیت اندک.

۳. در اختیار نداشتن امکانات رسانه‌ای گسترده.

٤. داشتن روحیه‌ی محافظه کاری به دلیل حساسیت جامعه‌ی مسلمان نسبت به آنان.

موارد ذکر شده سبب گردیده تا این دسته از یهودیان، سنجیده و با در نظر گرفتن مصالح خود (زندگی در جامعه‌ی ایران) به اجرایی نمودن این سیاست مبادرت ورزند. انجمن کلیمیان تهران، به عنوان متولی رسمی جامعه‌ی یهودیان ایران، بخشی از این حرکت را هدایت می‌نماید. این انجمن در حال حاضر نشریه‌ی افق بینا را منتشر می‌کند و دارای سایت اینترنتی نیز می‌باشد که هر دو آنها قدمت چندانی ندارند. البته باید به این نکته اشاره کرد که در اوایل انقلاب اسلامی، یهودیان نشریه‌ای را تحت عنوان تموز منتشر می‌نمودند که پس از مدتی، انتشار آن متوقف گردید. بررسی محتوایی مطالب منتشر شده‌ی یهودیان در حوزه‌ی داخلی در بر گیرنده‌ی محورهای خاصی می‌باشد که در زیر به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. ارائه‌ی چهره‌ای مظلوم از یهودیان.

۲. بزرگنمایی این موضوع که همواره در ادوار مختلف تاریخی به یهودیان ایرانی ظلم و ستم شده است.

۳. یادآوری این نکته که یهودیان نقش بسزایی را در عرصه‌های مختلف کشور داشته‌اند.

٤. بزرگنمایی نقش یهودیان در پیروزی انقلاب اسلامی و مشارکت آنها در سرنگونی رژیم گذشته.

در این میان نشریه‌ی افق بینا به روش خاصی در شماره‌های مختلف ضمن تحریف تاریخ معاصر به القا و بزرگنمایی و تأثیرگذاری یهودیان بر عرصه‌های مختلف کشور مبادرت نموده است. برای روشن شدن موضوع به مواردی چند اشاره می‌شود.

یکی از این موارد، مقاله‌ی **ماجرای مرموز مستر حییم** می‌باشد که در شماره‌ی ۸ بینا چاپ شده است. مستر حییم نماینده‌ی یهودیان در دوره‌ی پنجم مجلس شورای ملی بود که به دلیل تلاش برای براندازی حکومت رضاخان به دست وی اعدام گردید. نویسنده‌ی مقاله کوشیده تا چهره‌ای مثبت و بی‌گناه از نامبرده ترسیم و موضوع را به اختلافات داخلی یهودیان مرتبط سازد.

نکته‌ی جالبی که در این زمینه وجود دارد، عدم اشاره‌ی نویسندگان یهودی به واقعه‌ی صورت گرفته می‌باشد. اگر واقعه‌ی صورت گرفته آن چنان می‌باشد که نویسنده‌ی مقاله بدان

پرداخته است، چرا سایر نویسندگان یهودی که در خصوص بسیاری از مسائل جزئی تاریخ معاصر به اظهار نظر پرداخته‌اند، در این زمینه سکوت نموده‌اند؟ نویسنده‌ی مقاله، پاسخ این سوال را این‌گونه توجیه نموده است: **اعدام مسیو حییم به دست رضاخان و به اتهام نیت در براندازی پهلوی بوده است. بدیهی است اثر حبیب لوی، زاده‌ی دوران پهلوی دوم است، در حضور تعلق خاطرها و حفظ جانب‌ها چگونه سایه‌ی بعضی مصالح، چهره‌ی برخی حقایق را خواهد پوشانید.**

و یا در جای دیگری از مقاله، نویسنده اظهار می‌دارد:

> **... خوب به خاطر دارم تنها کسی که این مطالب را حدس می‌زد یک نفر کلیمی بسیار باهوش و بسیار با استعداد به نام حییم بود که تازه وکیل کلیمی‌ها شده و با کمک مدرس به مجلس آمده بود.**

طرح ادعای حمایت مرحوم مدرس از نماینده‌ی کلیمیان، موضوعی می‌باشد که به تحقیق بیشتری نیاز دارد و باید دید چه کسی و با چه هدفی این موضوع را طرح نموده است؟

ب) خارج از کشور

حجم عمده و محور اصلی هدایت جریان‌های تاریخی که در آنها موضوع حضور یهودیان در تاریخ معاصر و تأثیرگذاری آنها بر تاریخ، به شکل گسترده‌ای مطرح شده است، توسط سازمان‌ها، نهادها و افراد یهودی ایرانی ساکن در خارج از کشور که عمدتا در امریکا و اسرائیل ساکن می‌باشند، صورت می‌گیرد. گستردگی این اقدامات دلایل متعددی دارد:

۱. ضدیت با جمهوری اسلامی به دلیل از دست دادن موقعیت ممتاز در رژیم پهلوی.

۲. داشتن جمعیت بیشتر.

۳. نداشتن محدودیت زندگی در ایران، به لحاظ زیر سؤال بردن برخی از مسلمات تاریخی و حمله به نظام اسلامی.

٤. نداشتن روحیه‌ی محافظه کاری.

٥. بهره‌گیری از امکانات و کمک‌های افراد و سازمان‌های صهیونیستی.

٦. در اختیار داشتن امکانات و کمک‌های رسانه‌ای متعدد.

۷. حمایت دولت‌های امریکا و اسرائیل.

در این مقوله عمده‌ترین محور هدایت جریان‌سازی تاریخی از سوی سازمان‌های متعددی

صورت می‌گیرد که توسط یهودیان ایرانی ایجاد گردیده‌اند که جهت آشنایی به برخی از این سازمان‌ها اشاره می‌گردد:

- مرکز تاریخ شفاهی یهودیان
- فدراسیون یهودیان ایران ـ امریکا
- انجمن یهودیان ایران ـ امریکا (سازمان سیامک)
- شورای سازمان‌های یهودی ایران و امریکا
- بنیاد حبیب لوی
- جامعه‌ی دانشوران

و...

سازمان‌های مورد اشاره، هر یک به فراخور خود به ایفای گوشه‌ای از این جریان تاریخی می‌پردازند. اقدامات این سازمان‌ها را می‌توان در ابعاد مختلف تقسیم نمود. به عبارتی حوزه‌هایی را که یهودیان در جریان تاریخ‌نگاری وارد آن شده‌اند را می‌توان در زوایای مختلف مورد کنکاش قرار داد. بخشی از این حوزه‌ها در عرصه‌های علمی و مکتوب قابل تعریف می‌باشد که به اختصار به برخی از این موارد اشاره می‌گردد:

۱. انتشار کتاب
۲. انتشار مجله و روزنامه (نظیر چشم انداز، شوفار، عالم یهود و...)
۳. برپایی سمینارها و کنفرانس‌ها
٤. سخنرانی در محافل علمی و دانشگاهی

برای روشن شدن ابعاد و ماهیت این اقدامات به بررسی تعدادی از آثار منتشر شده از سوی این سازمان‌ها که در قالب کتاب صورت پذیرفته می‌پردازیم.

۱. کتاب گنجینه‌های طلایی یا هزار و یک خاطره

این کتاب توسط فردی به نام روح‌الله کهنیم و توسط انتشارات بنیاد فرهنگی روح‌الله کهنیم در سال ۱۹۹۳ در لس‌آنجلس چاپ گردیده است. این کتاب در برگیرنده‌ی شمای کلی وضعیت یهودیان در ایران و همچنین فعالیت‌ها و اقدامات آنها در خارج از کشور می‌باشد. بخش مربوط به ایران این کتاب عمدتا دوران پیش از انقلاب را شامل می‌شود و بخش مربوط به خارج آن در برگیرنده‌ی زندگی یهودیان ایرانی می‌باشد که عمدتا پس از انقلاب به امریکا مهاجرت

نموده‌اند. در بخش مربوط به ایران، نویسنده با بررسی اجمالی تاریخچه‌ی سازمان‌های یهودی ایرانی کوشیده تا یک شناخت کلی را از وضعیت یهودیان به خواننده ارائه دهد. تلاش عمده‌ی نویسنده در کتاب مورد بحث، القای این موضوع می‌باشد که شکوفایی فرهنگ، اقتصاد، ادبیات، هنر و تاریخ ایران، متکی به یهودیان بوده است و یهودیان کمک چشمگیر و شایانی را به ایران نموده‌اند. نویسنده در کتاب مذکور به تحولاتی در عرصه‌ی تاریخ معاصر ایران اشاره داشته است که جملگی این موضوعات فاقد منبع می‌باشند و از این حیث اعتبار کتاب زیر سوال می‌رود. در این خصوص می‌توان مصادیق چندی را برشمرد:

یکی از این موارد، معرفی آیت‌الله بهبهانی به عنوان نماینده‌ی کلیمیان در مجلس شورای ملی و طرفدار یهودیان معرفی نمودن وی می‌باشد:

نماینده‌ی منتخب کلیمیان مرحوم (عزیزالله سیمانی) پس از یکی دو ماه از رفتن به مجلس خودداری نموده، لذا زعمای قوم و حبرا مصلحت دیدند یکی از آیت‌الله‌های مؤمن و با تقوا و اوهب اسرائیل را به نمایندگی جامعه‌ی کلیمیان به مجلس معرفی نمایند و در بین آنها قرعه به نام مرحوم آیت‌الله سید عبدالله بهبهانی اصابت کرد و از جانب کلیمیان نمایندگی مجلس را احراز کردند و حتی المقدور و خداپسندانه از حقوق یهودیان دفاع کرده‌اند.[1]

نوع متن به گونه‌ای است که گویا علمای مسلمان، مشتاق یهودیان بوده‌اند که در این بین قرعه‌ی فال به نام مرحوم بهبهانی می‌افتد. از طرفی معرفی ایشان به عنوان دوستدار یهودیان، نکته‌ی قابل تأمل دیگر در این متن می‌باشد. بی‌تردید علمای اسلام در دفاع از حقوق اقلیت‌ها همواره کوشا بوده‌اند و در راه تأمین حقوق حقه‌ی آنان همانند دیگر شهروندان ایرانی طبق وظیفه‌ی اسلامی از هیچ فداکاری پروا نمی‌کردند لیکن هیچ‌گاه به گروهی از اقلیت‌های مذهبی گرایش ویژه و دوستی خاصی نداشته‌اند.

مصداق قابل ذکر دیگر، نقل قولی از امام می‌باشد:

... بعد از انقلاب همیشه با مردم بوده [منظور نویسنده، حاخام شوفط می‌باشد] و پیشاپیش صف تظاهرات کنندگان یهودی حرکت می‌کرد و با ورود (آیت‌الله خمینی) طبق دستور مذهب یهود به استقبال ایشان رفته و بعد هم با عده‌ای برای دیدار ایشان به قم رفته و از [ایشان] استدعای عطف لطفی درباره‌ی حفاظت از جان و مال یهودیان نمودند که در جواب آیت‌الله فرمودند (در پاریس به رؤسای یهودیان قول داده‌ام که نسبت به

۱. روح‌الله کهنیم، گنجینه‌های طلایی، بنیاد فرهنگی روح‌الله کهنیم، لس‌آنجلس، ۱۹۹۳، ص۱۷.

کلیمیان خوش‌رفتاری کنم) و با این گفته آرامشی برای کلیمیان فراهم گردید. همچنین در نماز روز جمعه‌ی عید غدیر نیز به دانشگاه رفته و از آیت‌الله طالقانی استدعا نمودند که در نطق خود از جماعت کلیمی و دولت اسرائیل بدگویی نکنند که این هم مورد موافقت ایشان قرار گرفت.[1]

گفتن ندارد که امام خمینی روی رسالت اسلامی خوش‌رفتاری و نیکی نسبت به همه‌ی انسان‌ها را وظیفه‌ی خود می‌دانست و در این مرحله به قول و قرار، نیازی نمی‌دید. امام این نکته را بارها اعلام کردند که همه‌ی گروه‌ها، اقلیت‌ها و جمعیت‌ها در اظهار عقیده آزادند و تا وقتی که به توطئه دست نزده‌اند، می‌توانند در نظام اسلامی به فعالیت‌های خود ادامه دهند.

ادعای نویسنده در نوشته‌ی بالا مبنی بر اینکه از آقای طالقانی استدعا نمودند که در نطق خود «... از دولت اسرائیل بد گویی نکنند» پیوستگی و ارتباط نویسنده و این جمعیت را به رژیم صهیونیستی به درستی آشکار می‌سازد و تحریف آشکار در این نوشته این است که ادعا می‌کند این استدعا «مورد موافقت ایشان قرار گرفت»!!

آیا مرحوم آیت‌الله طالقانی که عمر خود را در مبارزه با ظلم و ظالم صرف کرده بود، می‌توانست در برابر ظلم و جنایت صهیونیست‌ها در فلسطین اشغالی دم فرو بندد؟

آشفتگی نویسنده در جعل تاریخ و همراه نشان دادن رهبران خود با انقلاب ایران به گونه‌ای است که گویا نویسنده فراموش کرده در چند سطر قبل از قول رهبران دینی خود آورده است:

... هر ساله دوبار به نمایندگی کلیمیان ایران از سال ۱۳۲۶ تا ۱۳۵۷ برای عرض تبریک شرفیاب می‌شدند و سخنان ایشان مورد توجه مقام سلطنت قرار می‌گرفت.[2]

۲. کتاب یهودیان ایرانی در تاریخ معاصر

این کتاب در پنج جلد توسط مرکز تاریخ شفاهی یهودیان در کالیفرنیای امریکا چاپ گردیده است. کتاب مورد نظر در برگیرنده‌ی مقالات مختلف تاریخی، ادبی، فرهنگی و اجتماعی است که با نگاه تأثیرگذاری یهودیان بر این حوزه‌ها مورد نگارش قرار گرفته است. مطالب کتاب شامل ادعاهای مختلفی است که نویسندگان مقالات بدون ارائه‌ی منابع معتبر و مستند به ارائه‌ی آن پرداخته‌اند ودر این خصوص تحریف‌های متعددی در این کتاب به چاپ رسیده است. جهت

۱. همان،ص ٤٥٣ و ٤٥٤.

۲. همان، ص ٤٥٣.

آشنایی بیشتر به مواردی چند اشاره می‌گردد:

الف) مقاله‌ی **بررسی تطبیقی یهودستیزی در کشورهای اروپایی و ایران**، به قلم شیرین‌دخت دقیقیان که در آن اتهامات متعددی را متوجه مسلمانان ایران، به جهت آنچه که نویسنده از آن به عنوان ظلم و ستم به یهودیان یاد کرده، نموده است.

ب) مقاله‌ی **انقلاب مشروطه، نخستین گام برای مبارزه با یهودستیزی در ایران قرن بیستم**، نوشته‌ی ژاله پیر نظر.

ج) مقاله‌ی **یهودیان ایرانی و موسیقی**، نوشته‌ی آلن شائولی.

د) مقاله‌ی **فیلم یهودیان مشهد** این مقاله به صورت گسترده‌ای به طرح تحریف‌های متعددی در خصوص مسلمان شدن یهودیان ساکن در مشهد در سال‌های گذشته پرداخته است. این مقاله در پی آن است که عنوان کند، مسلمان شدن این دسته از یهودیان به اجبار و به دلیل ترس از مسلمانان بوده است. این مقاله به گونه‌ای می‌کوشد تا موضوع یهودستیزی در ایران را به خواننده القا کند. آمنون نتصر، استاد ایران شناسی دانشگاه عبری بیت المقدس[1] در این مقاله می‌نویسد:

> **تحقیقات نشان می‌دهد که وقتی در ۲۷ مارس ۱۸۳۹ این فاجعه‌ی بزرگ در مشهد روی داد (قتل عام یهودیان) عده‌ی زیادی از وقوع آن بی‌خبر ماندند و مدت‌ها پس از این قتل‌عام، کسی از آن با اطلاع نشد. یهودیان دنیا از این رویداد فجیع تنها در دهه‌ی سوم قرن بعد آگاه شدند، اما از قرار معلوم تعداد معدودی از این ماجرا خبر داشتند.**[2]

نکته‌ی جالب اینکه نویسنده، خود اذعان می‌دارد که کسی از این ماجرا خبردار نشده است. سوال اینجاست که در صورت صحت ادعای دروغین نویسنده در خصوص این چنین قتل عام فجیعی، چطور این واقعه انعکاسی نداشته و کسی از آن باخبر نشده است؟ منبع و استناد نویسنده برای طرح این ادعا چه می‌باشد؟ جز اینکه این واقعه توسط یهودیان نقل شده است.

هـ) نمونه‌ی تحریف آشکار دیگر، مقاله‌ی **نقش یهودیان در ایران انقلاب مشروطیت** می‌باشد که توسط آمنون نتصر به رشته‌ی تحریر درآمده است. وی در این مقاله کوشیده عنوان کند یهودیان نقش مهمی را در انقلاب مشروطیت داشته‌اند. وی با طرح نام دو تن از

---

۱. آمنون نتصر (ناصر سلوکی) در سال ۱۳۱۳ (۱۹۳٤) در رشت متولد گردید و در سال ۱۳۲۹ (۱۹۵۰) در سن جوانی به فلسطین اشغالی رفت. او از سال ۱۳٤۹ (۱۹۷۰) تا کنون استاد ایران شناسی در دانشگاه عبری بیت‌المقدس است.

۲. یهودیان ایرانی در تاریخ معاصر، مرکز تاریخ شفاهی یهودیان، کالیفرنیا، ۱۹۹٦، ص ۲٤۳ و ۲٤٤.

یهودیان و تعمیم آن به انقلاب مشروطیت بیان می‌دارد که یهودیان نقش بسزایی را در این تحول تاریخی داشته‌اند. وی در بخشی از این مقاله می‌نویسد:

... انقلاب مشروطیت در ایران یکی از بزرگترین تحولات تاریخی قرن اخیر برای ایرانیان و برای اقلیت مذهبی این کشور به شمار می‌رود. علت اساسی این امر را باید در فقدان منابع کتبی و شفاهی دانست. دکتر حبیب لوی، قریب نیم قرن پس از انقلاب مشروطیت گزارشی کوتاه در جلد سوم تاریخ یهود ایران خود آورده است که جمعا بیش از دو سه ورق از حجم کتاب را نمی‌گیرد. جای تعجب و تأسف است که چنین پدیده‌ی مهم نتوانسته است حتی موضوع یک مقاله‌ی تحقیقی در جراید یهودیان باشد. قریب ده سال پس از انقلاب مشروطیت، یهودیان نخستین روزنامه‌ی خود را به نام شالوم در تهران منتشر ساختند و چیز قابل توجهی در این مورد در جریده‌ی خود نیاوردند.[1]

نکته‌ی جالب در مطالب نویسنده‌ی سطور فوق این است که علی‌رغم ادعاهای مکرر، نویسنده (نتصر) خود اذعان می‌دارد که مطلب قابل توجهی در خصوص نقش یهودیان در شکل‌گیری انقلاب مشروطیت حتی در منابع یهودیان نیز وجود ندارد. تلاش نویسنده جهت تاریخ‌سازی و جعل تاریخ در این مقاله به خوبی مشهود می‌باشد.

تلاش نتصر جهت طرح نام دو تن از یهودیان و همراهی آنها با انقلاب مشروطه‌ی ایران در حالی صورت می‌پذیرد که حبیب لوی در کتاب خاطرات خود در خصوص یکی از این دو نفر چنین می‌نویسد:

عزیز آشر یکی از جنگندگانی است که افتخار فتح تهران از آن است. وی پس از پیروزی مشروطیت در تهران به شغل عکاسی پرداخت و چون به سال‌های پیری رسید در اسرائیل سکنی گزید.[2]

فرجام فردی که به ادعای نتصر در انقلاب مشروطیت نقش داشته و خود را فدایی ایران می‌کند، با مطالب مطرح از سوی لوی، نکته‌ی جالبی است که چگونگی جمع شدن این دو موضوع و قضاوت آن را به خوانندگان واگذار می‌کنیم.

---

۱. همان، جلد اول، ص۳۲.

۲. حبیب لوی، تاریخ جامع یهودیان، بازنوشته هوشنگ ابرامی، بنیاد فرهنگی حبیب لوی، لس‌آنجلس، ۱۹۹۷، ص ۴۷۳.

۳. کتاب پادیاوند

این کتاب در ۳ جلد توسط جامعه‌ی دانشوران در سال ۱۹۹٦ منتشر شده است. این کتاب که در قالب مقالات مختلف ارائه شده، گام دیگری در جهت تحریف تاریخ از سوی یهودیان می‌باشد. برای نمونه در جلد اول این کتاب از دو فرد یهودی به نام شاهین و عمرانی به عنوان شاعران بزرگ که تأثیر عمده‌ای را در ادبیات ایران داشته‌اند، یاد شده است.[۱]

در مطلب مورد نظر عنوان شده است که این دو شاعر به زبان فارسی و خط الرسم عبری شعر سروده‌اند. این سوال در اینجا مطرح می‌شود، چطور فردی که به خط الرسم عبری شعر سروده، توانسته بر ادبیات فارسی تأثیر بسزایی داشته باشد؟ اصولا چه ارتباطی بین خط عبری و ادبیات فارسی وجود دارد که نویسندگان کتاب سعی در طرح و بزرگنمایی آن دارند.

۴. کتاب خاطرات حاخام یدیدیا شوفط

این کتاب توسط بنیاد فرهنگی حاخام یدیدیا شوفط در امریکا منتشر شده است. کتاب شامل خاطرات یدیدیا شوفط (رهبر مذهبی یهودیان ایران در سال‌های گذشته) می‌باشد. کتاب مورد نظر به شکل گسترده‌ای به طرح مطالب کذب و دروغ در رابطه با مسائل تاریخ معاصر مبادرت ورزیده است که از آن جمله:

۱. تناقضات متعدد

۲. ایجاد نقشی کاذب از یهودیان در فرآیند تحولات تاریخی

۳. اتهام و افترا به انقلاب اسلامی و رهبران آن

در خصوص تحریف‌های موجود در کتاب می‌توان به مواردی اشاره داشت:

نویسنده در جایی در خصوص امام می‌نویسد:

> **هرگز یادم نمی‌رود، وقتی آقای خمینی به پلکان هواپیما آمد، به دستور بلندگو همه‌ی استقبال کنندگان زانو زدند، خود من، راو داوید و بقیه همه به ناچار زانو زدیم و در همان حال زانو زده به سخنان او گوش دادیم.**[۲]

در قسمت دیگر کتاب آمده است:

> **تیرباران شخص لایق، فداکار، بی‌گناه و خدمتگزاری مثل مرحوم حبیب القانیان که**

۱. پادیاوند، جلد اول، انتشارات مزدا، لس‌آنجلس، ۱۹۹٦، ص٥٤ و ٥٨.

۲. منوچهر کوهن، خاطرات حاخام یدیدیا شوفط، بنیاد فرهنگی حاخام یدیدیا شوفط، لس‌آنجلس، ۲۰۰۱، ص ۲۹۳.

عاشق ایران و حامی بدبختان و بیچاره‌ها بود... یکی از تلخ‌ترین خاطرات دوران زندگی حقیر می‌باشد.[1]

تحریف دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد، نقل قول نویسنده در خصوص امام می‌باشد:

موقعی که من در پاریس بودم، بزرگان یهودیان پاریس و نماینده‌ی کلیمیان یک روز آمدند نزد من و گفتند حضرت آیت‌الله، شما یک روزی تشریف می‌برید به ایران و صاحب قدرت می‌شوید. لطفا از یهودیان ایران توجه بفرمائید و آقای خمینی گفت: من پیش بینی شما را هرگز فراموش نمی‌کنم.[2]

۵. کتاب تاریخ جامع یهودیان

این کتاب توسط حبیب لوی تألیف و به وسیله‌ی هوشنگ ابرامی بازنویسی و در امریکا در سال ۱۹۹۷ به چاپ رسیده است. نویسنده در این کتاب به تشریح تاریخ یهودیان ایران از ازمنه‌ی تاریخی پرداخته است. نویسنده در عین بررسی تاریخچه‌ی یهودیان در ایران، به طرق مختلف به تحریف تاریخ پرداخته و اتهامات متعددی را متوجه مسلمانان به دلیل آنچه که نویسنده از آن به عنوان یهودستیزی یاد کرده، نموده است. محورهای کلی این کتاب را می‌توان در موارد زیر بیان داشت:

الف) ترسیم چهره‌ای مظلوم از یهودیان در تاریخ ایران

ب) بیان این نکته که در اعصار مختلف تاریخ ایران، ظلم و ستم فراوانی به یهودیان روا داشته شده است.

ج) متهم نمودن مسلمانان به آزار و اذیت یهودیان و فشار به آنها جهت پذیرش دین اسلام

د) توهین به روحانیت و معرفی آنها به عنوان مسببین کشتار یهودیان

نویسنده در خصوص ادعاهای خود در متن کتاب به هیچ منبع و یا سند معتبری استناد نکرده و صرفا به ذکر منابعی به صورت کلی در انتهای کتاب بسنده کرده است.

◆ انقلاب اسلامی و یهودیان ایران

یکی از مباحث مهمی که جای تحقیق و بررسی بیشتری را از سوی محققین می‌طلبد، تبلیغات

۱. همان، ص۳۱۳.

۲. همان، ص ۲۹۶.

گسترده‌ی یهودیان ایران مبنی بر همراهی آنها با انقلاب اسلامی و حمایت آنها از مبارزات مردم در پیروزی انقلاب اسلامی می‌باشد. ولی واقعیات و اسناد موجود جملگی خلاف این موضوع را ثابت می‌کند. به عبارتی باید گفت با مطالعه‌ی اسناد منتشر شده بین اقدامات و مواضع یهودیان در پیش و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تفاوت فاحشی مشاهده می‌شود. در این بخش به جهت آنکه متهم به یکسونگری نشویم، ابتدا به بیان مواضع یهودیان در پیش از انقلاب اسلامی با استناد به آثار چاپ شده‌ی آنها می‌نماییم و سپس به پاره‌ای از اسناد منتشر شده‌ی ساواک در خصوص یهودیان ایران اشاره می‌کنیم.

باید گفت مواضع یهودیان در پیش از انقلاب در موارد زیر قابل بیان می‌باشد:

۱. حمایت از حکومت پهلوی

۲. پشتیبانی و حمایت از اسرائیل به طرق مختلف:

الف) حمایت نظامی با حضور در ارتش این رژیم

ب) پشتیبانی مالی و ارسال کمک‌های نقدی در جهت تقویت اقتصادی این رژیم

◆ ارتباط یهودیان ایرانی با اسرائیل در منابع یهودی

در این خصوص مطالب فراوانی وجود دارد که به ذکر چند مورد بسنده می‌شود:

۱. تنها چند روز پس از وقوع حادثه‌ی بهمن ۵۷ بود که آقای پ.ی اطلاع داد که خبر یافته است تعداد کثیری از پرونده‌های اداری نمایندگی یهود (سوخنوت) در آن اداره روی هم ریخته است و با نهایت رشادت اعلام کرد که کسانی را فرستاده است که این اسناد را جمع‌آوری و بسوزانند و موجب تأسف فراوان است که آقایان خودخواه [منظور نویسنده، کارکنان سفارت اسرائیل است] تا این حد احساس مسئولیت نداشته‌اند که این اسناد را که با جان و حیثیت عده‌ی زیادی بازی می‌کرد، قبلا و پیش از فرار، معدوم نمایند.[۱]

۲. در اواسط اسفند ماه ۵۷، شادروان حبیب القانیان تلفنی با من تماس برقرار نمود. به دنبال اعدام‌های دسته جمعی و مکرر همه روزه، سخت ناراحت بود. به من اظهار داشت نگرانی عمده‌ی من خرید ملک سفارت اسرائیل به نام انجمن کلیمیان است که مورد تصرف فلسطینی‌ها واقع و تبدیل به سفارت فلسطین شده است. به او پاسخ دادم که سند خریداری را شما امضا نکرده‌اید بلکه مرحوم عطاءالله یومطوب به نمایندگی و وکالت از طرف انجمن، در دفترخانه

۱. گزارش خاطرات یوسف کهن، بنیاد یوسف کهن، امریکا، ۱۹۹۳، ص۳۱۶.

حاضر و امضا نموده است و ظاهرا به شما ارتباطی ندارد و اگر سؤالی شد، اظهار بی‌اطلاعی کنید.[1]

در خصوص دو مطلب فوق الذکر سؤالات چندی مطرح می‌باشد که لازم است خوانندگان از آن مطلع باشند:

الف) فردی که نویسنده از آن با نام مختصر پ.ی که به احتمال زیاد یهودی می‌باشد، چه شخصی است که نویسنده حاضر نشده نام کامل آن را ذکر کند؟ جز اینکه این احتمال وجود دارد که نامبرده در حال حاضر در کشور به سر می‌برد؟

ب) چه ارتباطی بین اسناد مذکور و اسرائیل بوده که باقی ماندن آن می‌توانسته برای جامعه‌ی یهود ایران مضر باشد؟ اگر چه نمی‌توان به صورت دقیق در این خصوص اظهار نظر کرد، ولی این نکته مسلم است که این اسناد از عمق روابط بین یهودیان ایران و اسرائیل حکایت داشته است.

ج) نقش انجمن کلیمیان و فراهم آوردن امکانات حضور اسرائیل در کشور با در اختیار گذاشتن ملک برای این رژیم، خود سند روشن دیگری از روابط عمیق جامعه‌ی یهود ایران با اسرائیل می‌باشد.

۳. یهودیان ایران پیرو درخواست من در یاری رسانی به نیازهای بیمارستان تل هشومر دست به کار شدند و در ماه اوت ۱۹۷۲ ابراهیم موره، یکی از رهبران آنان سی و هفت هزار و هفتصد و ده دلار امریکایی و سپس یکصد هزار دلار را برای بیمارستان شیبا گردآوری نمود و به اسرائیل فرستاد. یاری‌های بی‌پیرایه‌ی یهودیان ایرانی به دستگاه‌های پژوهشی اسرائیل، همواره نمونه‌ی گویایی از پاکدلی و از خودگذشتگی آنان بوده است.[2]

٤. فروتنی و افتادگی را همپای آگاهی و پختگی، باید از ویژگی‌های اخلاقی رهبران صهیونیست در ایران بدانیم. همه‌ی این رهبران با بزرگان کشور اسرائیل چه پیش از دوره‌ی خودفرمانی (استقلال) و چه پس از آن همکاری‌هایی تنیده و همکاری‌هایی فرهنگی داشتند.[3]

٥. سند مربوط به ارتباط انجمن کلیمیان با سفیر اسرائیل در تهران[4]:

---

۱. همان.

۲. مئیر عزری، یادنامه، دفتر دوم، برگردان به فارسی ابراهام حاخامی، اورشلیم، ۲۰۰۰، ص٤٤.

۳. همان، ص ۱۹٤.

٤. همان، ص ۲٦٦.

منیر عزری ۳۳۶

انجمن کلیمیان ایران
بیت دین، (محکمهٔ شرعی)
به نام خداوند
پنجم سپتامبر ۱۹۷٤

راستی و درستی از زمین برمیخیزد
زمان میگذاریم و آنچه را که باید میگوییم
از مردی که به تلا برمیخیزد
با ویژگیهائی برتر و برگزیده از تبار بزرگان
بر فرازمین جایگاه

مردی که خوبی ی مردمش را خواهان است
مردی که برادرانش خواهان او هستند
سفیر پیشین کشور خوب و مقدس بهود در ایران
آقای منیر عزری
مردی که خداوند وی را پاس دارد

ما بدینگونه گواهی میدهیم که آقای منیر عزری سفیر دولت اسرائیل در ایران، به راستی در راه دوستی میان ملتهای این دو کشور کوشیده و در انجام این کار بزرگ و ستودنی از هیچ تلاشی کوتاهی نکرده است. نامبرده با دوراندیشی و پختگی همیا با درستی و پاکی ی فزون بر گوبه اش در سایهٔ رفتاری خوش و پسندیده توانسته بر همهٔ دشواریها چیره گردد و گره های پیچیده را یکی پس از دیگری بگشاید.
منیر با نگاهی پخردانه بر فراسوی پاره ای ناسازگاریها میان گروهها، دست ها و رده های گوناگون ایرانیان یهودی، توانسته با شکیبائی و بردباری همهٔ آنها را از میان بردارد و همبستگی ی مل را میان این قوم پیروزمند سازد. این مردم را بر سر پاهای خود نگاه دارد و اندیشهٔ خودنگهدارندگی را در میانشان توانسته شاید. او نیاز بزرگ مردم را به نیکی دریافت، با خردمندی و پشتکار و به دستیاری ی خود آنان انگیزه و ریشهٔ آن نیاز را یافت و پاسخی شایسته فراهم آورده است. منیر به مردم یهود ایران سربلندی داده و آنان را یاری نموده تا میان همزبانان خویش به بهروزی بودنشان بیابند. او آنگارا زندگی ی تازه ای به این قوم درددیده بخشیده است. او در راستای پیشهٔ خویش با وفاداری به مردم خویش به دست آوردهای فراوان به سود کشور اسرائیل دست یافت. جان و تندرستی اش را درازگاه گرانقدرین نموده تا بهترینها را برای مردمش به چنگ بیآورد.
ما سالهای شکوفائی را که او به نمایندگی ی از سرزمین پاک شیر و عسل (کشور نوین اسرائیل)، همدم کلانسان بوده، سالهای شکوه و سرفرازی میخوانیم. سالهای کامیابی و درخشندگی میدانیم و از خداوند بخشندهٔ مهربان میخواهیم نیایشهای ما را در پشتیبانی از او و خانواده اش بپذیرد.
آمرزیده باشند آنانکه در راه تو و یاری به مردم تو به جان میکوشند و انجام دستور تو را فراسوی هر بینشی میبینند. از سوی ما که پاسدار توراتیم، کار مقدس را به دوش میکشیم، به دستور خداوند گام میزنیم، به فرمان او در تهران لنگر انداخت و در این سرزمین آرمو زده ایم.

(۱۸)

حاخام یدیدیا هشوفط — حاخام اوری آل داویدی

٦. دکتر لوی که از همان آغاز نوجوانی، در دل پیوندی استوار با سرزمین اسرائیل بسته بود، طی سالیان دراز با کسانی چون وایزمن، بن صوی، سوکولو، ژابوتنسکی، اوسیشکین، شارت، بن‌گورین، دایان و چند تن دیگر از بزرگمردانی که رهبری احیای اسرائیل را به عهده داشتند، در ارتباط بود. آتش عشق لوی به خاک نیاکانش، اسرائیل، همیشه در وجودش زبانه می‌کشید.[۱]

۷. کشش به سوی سرزمین مقدس میان یهودیان ایران، پس از صدور اعلامیه، بالفور کمابیش رو به تزاید گذاشته بود.[۲]

۱. تاریخ جامع یهودیان، همان، ص ١٤.
۲. همان، ص ٥٠٦.

۸. بزرگترین حادثه‌ی تاریخی برای یهودیان ایران مانند دیگر یهودیان دنیا در این عصر، استقلال کشور اسرائیل بود که در نخستین دهه‌ی پادشاهی محمدرضا شاه بود.[۱]

◆ ارتباط یهودیان ایرانی با اسرائیل در اسناد ساواک

در این بخش نیز اسناد متعددی منتشر گردیده است که به لحاظ اختصار به مواردی چند اشاره می‌گردد:

۱. در تاریخ ۱۳۳٦/٤/۲۱ مراسم افتتاح بازی‌های ورزشی جوانان یهود جهان، از تلویزیون اسرائیل که به خوبی در اردن دیده می‌شود، پخش شد. یکی از تیم‌های شرکت کننده، تیم یهودیان ایران بود که بر خلاف اکثر تیم‌ها که پرچم ملی خود را حمل می‌کردند، پرچم اسرائیل را در دست داشت.[۲]

۲. شب گذشته در قهوه‌خانه‌ی چشمه اعلا، جوانان یهودی که عده‌ای از آنها همه شب در آنجا اجتماع می‌کنند، یکدیگر را خبر می‌نمودند که برای فردا ساعت ۱٦ در کلوب اسرائیل جمع شوند. از یکی دو نفر از آنها تحقیق به عمل آمد و معلوم شد جوانان یهود در تهران اتحادیه‌ای را برای کمک به یهودیان فلسطین تشکیل داده‌اند و جلسه‌ی فردا هم برای همین منظور می‌باشد.[۳]

۳. روز ۱۳۵۲/۷/۲۲ جلسه‌ی انجمن کلیمیان با حضور کلیه‌ی اعضا و لوبرانی، نماینده‌ی سیاسی اسرائیل در ایران و معاون وی و عزری نماینده‌ی سابق اسرائیل در ایران و با شرکت اعضای کمیته‌ی مگبیت تشکیل گردیده است. در این جلسه ابراهیم راد و حبیب القانیان از تجار معروف یهودی پیشنهاد نمودند، همان‌طوری که قبلا کمیته‌های جمع‌آوری اعانه جهت کمک به اسرائیل به سرپرستی لطف‌الله حی تشکیل گردیده بود، مجددا تشکیل و سریعا نسبت به جمع‌آوری اعانه اقدام نمایند. در جلسه‌ی مزبور ابراهیم راد در زمینه‌ی جمع‌آوری پول و کمک به اسرائیل سخنان مهیجی ایراد نمود. ضمنا در روزهای اعیاد مذهبی یهودیان (روزه‌ی بزرگ) حدود ۲۵ میلیون ریال پول از یهودیان برای کمک به اسرائیل جمع‌آوری گردیده است. آقای لوبرانی اظهار داشت که تل آویو اطلاع داده‌اند که همزمان با سایر ممالک دیگر، یهودیان ایران

---

۱. همان، ص ۵۳۸.

۲. سازمان‌های یهودی و صهیونیستی در ایران، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، ۱۳۸۱، ص۹۳.

۳. همان، ص ۸۲.

هم بایستی به اسرائیل کمک نمایند و بایستی مبلغ سی میلیون تومان جمع‌آوری شود. آقای عزری، نماینده‌ی پیشین اسرائیل در ایران، ارقام روزانه‌ی جنگ را بیان و اظهار داشت این جنگ برای اسرائیل گران تمام می‌شود و بایستی هر چه زودتر دست اندرکار جمع‌آوری اعانه شد. سپس القانیان اظهار داشت من کمک قابل توجهی به اسرائیل خواهم کرد و آقایان هم بایستی کمک نمایند. سپس آقای کرمانشاهچی و ابراهیم راد در زمینه‌ی جمع‌آوری پول و کمک به اسرائیل سخنان مهیجی ایراد نمودند.[1]

٤. روز ۱۳۵۲/۷/۲۳ حدود ٦٠ نفر از یهودیان سرشناس تهران که ضمنا اعضای کمیته‌های مگبیت نیز می‌باشند، در محل انجمن کلیمیان تجمع نموده‌اند. در این جلسه لطف‌الله حی، نماینده‌ی اقلیت یهود در مجلس شورای ملی که سرپرستی کمیته‌های مگبیت را به عهده دارد، اظهار داشته: شما بایستی در نهایت خفا و پنهانی به طوری که کسی متوجه نشود، اعانه و پول جمع‌آوری نمایید تا از طرف مسلمانان و افراد مخالف مزاحمت‌هایی ایجاد نگردد و احیانا با مخالفت بزرگ مردم رو به رو نشوید و در این مورد بایستی کمال احتیاط را به کار ببرید که خدای نخواسته برای دولت دردسر ایجاد نشود. حاضرین در این اجتماع، سوالاتی در زمینه‌ی طرز جمع‌آوری اعانه از لطف‌الله حی نمودند که پاسخ لازم داده شده است.[2]

اسناد مذکور تنها بازگو کننده‌ی گوشه‌ای از پیوندهای عمیق یهودیان ایرانی با اسرائیل می‌باشد. در واقع این روابط ابعاد گسترده‌ای را در حوزه‌های مختلف سیاسی، اطلاعاتی، امنیتی، اقتصادی و... داشته است که اسناد موجود و منتشر شده تنها زوایای کوچکی از این عرصه را بازگو می‌کنند. تو خود حدیث مفصل خوان از این مجمل.

وجود روابط بین یهودیان ایران و اسرائیل در حالی بوده است که امام خمینی (ره) از شروع نهضت خود در سال ۱۳٤۲ همواره خطر اسرائیل را برای ایران و مسلمانان در سخنرانی‌ها و اعلامیه‌های متعدد بازگو نموده بود. لذا در این رابطه هیچ‌گونه جای ابهام و یا توجیه وجود نداشته است. بنابراین اقدامات جامعه‌ی یهود ایران در یاری رسانی به رژیم غاصب اسرائیل با آگاهی و اطلاع آنها بوده است و این بخش از تاریخ که مبتنی بر واقعیات و اسناد معتبر می‌باشد، در آثار منتشر شده از سوی یهودیان ساکن در ایران که مدعی حضور آنها در به ثمر رساندن انقلاب اسلامی بوده، در بعد از انقلاب هیچ بازتاب و یا نمودی نداشته است.

۱. همان، ص‌ص ٥١٤ و ٥١٥.

۲. همان، ص ٥١٦.

در این میان انتشار کتاب ارزشمند سازمان‌های یهودی و صهیونیستی در ایران، نقطه‌ی عطفی در تاریخ معاصر ایران، جهت شناخت اقلیت یهودی در کشور و آشنایی با اقدامات و فعالیت‌های آنان در رژیم سابق می‌باشد و جا دارد که پژوهشگران عرصه‌ی تاریخی در پژوهش‌های خود توجه بیشتری را به این کتاب داشته باشند.

◆ نتیجه

با بررسی آثار منتشر شده از سوی یهودیان می‌توان ویژگی‌های این آثار را در موارد زیر بیان نمود:

۱. اکثر آثار و مطالب منتشر شده فاقد منبع می‌باشد.

۲. منابع معرفی شده در آثار ارائه شده، جملگی به نقل از یهودیان مطرح گردیده است.

۳. در اکثر این آثار سعی شده تا مطالب تاریخی و حوادث به گونه‌ای نقل شود که امکان تحقیق و ارزیابی آن از سوی منابع غیر یهودی فراهم نگردد.

٤. جملگی این آثار بر یک نکته تأکید دارند و آن تأثیری است که فرهنگ، ادبیات، تاریخ، هنر و اقتصاد ایران از یهودیان پذیرا شده است.

٥. بیشتر این آثار در قالب خاطره نویسی آورده شده است، به گونه‌ای که به راحتی بتوان بدون ذکر منبع به تحریف وقایع پرداخته و بافته‌های خود را به عنوان یافته‌های تاریخی به خواننده القا نمود.

٦. عمده‌ی این آثار پس از انقلاب اسلامی و در خارج از کشور منتشر گردیده است.

۷. وجه غالب آثار چاپ شده در خارج از کشور، حمله به نظام جمهوری اسلامی و متهم نمودن آن به یهودستیزی و تمجید از رژیم گذشته و یادآوری دوران پرشکوه یهودیان در دوره‌ی پهلوی می‌باشد.

۸. بیان مظلومیت یهودیان و ظلم و ستم روا شده به آنها در ادوار مختلف تاریخ ایران از جمله ویژگی آثار چاپ شده می‌باشد.

با تطبیق و بررسی مطالب منتشر شده از سوی یهودیان در داخل و خارج از کشور باید گفت جملگی این آثار یک هدف واحد را دنبال می‌نمایند، لیکن در داخل کشور، این مطالب با در نظر گرفتن ملاحظات سیاسی منتشر، ولی در خارج از کشور این ملاحظات وجود ندارد. به طور مثال هر دو گروه از یهودیان داخل و خارج از کشور سعی در طرح موضوع ظلم و ستم روا

شده علیه یهودیان در ایران را دارند. با این تفاوت که آثار چاپ شده در داخل از واژه‌ی نادیده انگاشتن حقوق یهودیان در طول سال‌های گذشته استفاده می‌نمایند، در حالی که آثار چاپ شده در خارج از کشور از واژه‌ی یهودستیزی در ایران استفاده می‌کنند.

در جمع‌بندی از مباحث طرح شده، باید گفت تمام هم و غم شماری از قلم به دستان و نویسندگان یهودی ایرانی در ارائه‌ی آثار خود یک هدف می‌باشد و آن ایجاد یک تاریخ مصنوعی و تحریف شده در آثار منتشره می‌باشد، به گونه‌ای که این آثار به عنوان منابع و مرجعی برای تحقیقات دیگران به ویژه بخش‌های دانشگاهی و مطالعاتی مورد استفاده قرار گیرد. لذا تاریخ‌پژوهان و محققین باید در استفاده از آثار و نوشته‌های یهودیان موضوع تحریف، جعل و جریان‌سازی تاریخی را از سوی آنان مد نظر قرار دهند.

دیروز چه می‌گفتیم و امروز چه می‌گوییم

وقتی در شماره‌ی اول، دوره‌ی جدید فصلنامه از سوابق انتشار پانزده خرداد نوشتیم، تعدادی از خوانندگان محترم اظهار تمایل کردند تا از شماره‌های قبل از انقلاب، مطالب و خط مشی آن، اطلاعات بیشتری داشته باشند.

متأسفانه به دلیل شرایط خاص چاپ نشریه در نجف اشرف و موقعیتی که نویسندگان آن در جریان مبارزات در عراق داشتند، نسخ کاملی از نشریه به دست نیامد. یعنی شرایط خفقان‌بار حاکم بر عراق و ایران آن روز به گونه‌ای بود که هیچ کدام از نسخ چاپ شده، در نزد مبارزان آن دوره باقی نماند. به ویژه اینکه هجرت امام از عراق به پاریس، ناگهانی و همراه با شتابزدگی بود. از این رو، همراهان امام فرصت این را که نشریات و نوشته‌جاتی را بتوانند با خود بردارند و از عراق بیرون بیاورند، نیافتند. پس از انقلاب اسلامی بخشی از نسخه‌های ناقص در پرونده‌های ساواک به دست آمد و بخشی دیگر در کشورهای عربی در نزد پاره‌ای از مبارزان مسلمان پیدا شد. در هر صورت برای آشنایی اجمالی خوانندگان محترم با خط مشی نشریه‌ی پانزده خرداد و آنچه که دیروز می‌گفتیم و آنچه که امروز می‌گوییم، نسخه‌هایی از شماره‌های مختلف نشریه را از خردادماه ۱۳۵۲ تا اسفند ۱۳۵۳ به همراه پاره‌ای از اسناد

ساواک در مورد فعالیت‌های نشریه مزبور به چاپ می‌رسانیم.

پانزده خرداد همانطوری که در طول فعالیت‌های خود در دوره‌های گذشته و امروز نشان داده است، در خدمت نهضت اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی بوده و خواهد بود و رسالت خود را دفاع از آرمان‌های انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی و نظریه‌ی ولایت فقیه که دستاورد عظیم امام خمینی در حوزه‌ی سیاست است، می‌داند. ما از همه‌ی کسانی که انگیزه‌ی دفاع از آرمان‌های امام خمینی را دارند و از برچسب‌های جریان‌های رنگارنگ چپ و راست تحت عناوین تندرو، خشونت‌طلب، راست‌گرا، مرتجع و از این قبیل هراسی در دل ندارند، دعوت می‌کنیم که در این راه مقدس ما را یاری دهند.

همچنین از کلیه‌ی مبارزانی که نسخه‌هایی از نشریه‌ی پانزده خرداد در دوران قبل از انقلاب را در دست دارند، تقاضا داریم که برای حفظ مقاومت‌های تاریخی پیروان مکتب امام خمینی و حفظ سوابق تاریخی فصلنامه پانزده خرداد را از آن محروم نسازند.

ماهنامه ۱۵ خرداد

دوازده

بسم الله الرحمن الرحیم
هذا بلاغ للناس ولینذروا به ولیعلموا انما هو اله واحد ولیذکر اولوا الالباب

خرداد ماه ۱۳۵۲ — شماره‌ی اول — جمادی الاولی ۱۳۹۳

« پانزده خرداد که مصادف بادوازده محرم میباشد سند زنده‌ی مخالفت شجاعانه ملت ایران در مقابل استبداد عمال اجانب ودر قبال استعمار : : : واز شعله‌های فروزان نهضت سید مظلومان در مقابل دستگاه استبداد بنی امیه است فداکاری ملت شجاع ومتدین ایران درسایه‌ی فداکاری حضرت سید الشهداء است .

مصیبت جانسوز دوازده محرم وپانزده خرداد باید دربناء قضیه‌ی بزرگ عاشورا زنده وجاوید بماند » :

« إمام خمینی »

۱۵ خرداد

مظهر نهضت اسلامی امام خمینی

« وای بران تند باد نیمه‌ٔ خرداد
کان همه سرو بلندرا زبن افکند
تنگ بجلاد آن پلید که ری را
کرد بخون شهید سرخ چو یاکند
مویه بران کشتگان دشت ورامین
سجده بران مردمان پاك خردمند »

آوای وحش ، عربده‌ٔ دزدان ، پارس سگهای زنجیری ، قهقهه‌ٔ جغد شومیکه بر ویرانه‌های زندگی زحمت‌کشان تیره‌بخت مسکن گزیده ، در فضای تاریك وخفقان‌بار ایران طنین افکنده بود ، سیاهی جانکاه ، تاریکی مدهش ووحشت‌زا ، سکوت مرگبار انسانها همه‌جا دامن گسترده ، نفس‌ها قطع شده ، زبانهابریده قلمها شکسته وازمردمی ومردم‌خواهی نشانی دیده‌نمیشد جامعه‌ی اسلامی براثر تبلیغات وتزریقات سوء دشمنان‌اسلام ونقشه‌های اسارت بار ودرازمدت استعمار درخواب غفلت غنوده ، ازمیانی درخشان اسلام بی‌خبر مانده ازبرنامه‌ٔ زندگی‌بخش وانقلابی قرآن دورگردیده وجز « تسبیح وسجاده ودلق » وظیفه ومسئولیتی برای‌خود احساس نمیکرد ، قوانین درخشان وآزادی‌بخش اسلام بدست فراموشی سپرده‌شده ، برنامه‌ٔ امر بمعروف ونهی‌ازمنکر ازجامعه‌ٔاسلامی رخت‌بربسته وآئین مقدس قرآن دستخوش امیال واغراض رژیم‌ضداسلامی ودربارظلم وجنایت دودمان پهلوی قرارگرفته بود ، هرگونه جنایت وخیانتی بنام‌اسلام انجام‌میپذیرفت وقوانین‌قرآن طبق مقتضیات شهوت وغضب هیئت‌حاکمه‌ٔ فاسد تفسیر وتأویل میگردید ، اهریمن‌صفتان خونخوار ددمنشان ودیوسیرتان‌تبهکار از تاریکی‌فضا واستتار خورشیدفروزان اسلام درپس ابرهای‌تیره استعماری وجهل ونادانی کمك گرفته ، شب‌پره‌وار بازیگر میدان گردیده‌بودند وچهار اسبه براسلام تاخته ، درراه تحقق بخشیدن‌بمنافع واغراض‌استعماری وضدبشری امپریالیسم وصهیونیسم میخواستند یکباره ریشه‌ی اسلام را ازایران کنده بساط کهنه وارتجاعی آتش پرستی وبت‌پرستی را دوباره درایران زمین بگستراننند ، چنگال عفریت خوانخوار استعمار تامرتق درشریان حیاتی واقتصادی ملت ایران فرورفته وسرزمین ایران میدان تاخت‌وتاز بلامعارض غارتگران بین‌المللی قرار گرفته‌بود ، سازمان ضد بشری صهیونیسم وآژانس یهود بافعالیت دامنه دار وهمه‌جانبه‌ٔ خود میخواست ایرانرا بصورت فلسطین دیگری درآورد ، ستم‌کشی ، بادربری ، تیره بختی گرسنگی وزنجیر اسارت وبندگی ، رنگهارا زرد وچهره‌هاترا‌یه وپژمرده ساخته وبردیوار شکسته‌ٔ اجتماع ایران درد ورنج نقش بسته بود (اوضاع ایرانست دربین سالهای نکبت‌بار ۳۲ - ۴۰) .

ضحاك ایران که طبق اعتراف خودش در ۲۰ شهریور ۱۳۲۰ باموافقت وصلاحدید متفقین تجاوزکار برملت ایران تحمیل کردید وباز در۲۸ مرداد ۳۲ بعداز آنکه ملت آزادیخواه ایران اورا ازایران بیرون راندند بادستیاری سازمان سیای آمریکا دوباره بتاج وتخت رسید وبر خلق‌ایران مسلط کردید بعداز آنهمه جنایت وخیانت ووطن فروشی وقتل وغارت وآدمکشی ، یکباره عابد وزاهد ومسلمان‌شده ، لباس انقلاب بتن کرده با۶ قلم توالت (لوایح ششگانه) خودرا ببازار جامعه‌ٔ ایرانی عرضه داشته بعشوه‌گری ونیرنگ‌بازی پرداخته بود ، برای دهقانان ستمدیده نوحه‌سرائی میکرد برای زن محروم ایران اشك‌تمساح میریخت ، ازکارگران یاد مینمود ، از اصلاحات وآزادی دادسخن میداد ، ظلم وجنایت رانکوهش میکرد ! ، از ثروت‌اندوزی ومال ملت بری بیزاری میجست ! ، سرمایه داران وزر اندوختگان را ملامت میکرد ! ، ستمدیدگان ورنجبران را ستایش مینمود ! ، برای‌اسلام یقه چاك میزد ، با امام زمان

بقیه در صفحه ۲

نطق تاریخی

بیانات تاریخی حضرت آیة الله عظمی خمینی درروز عاشورای ۸۳ - ۱۳ خرداد ۴۲ (دو روز پیش از قیام خونین ۱۵ خرداد) از برجسته ترین خطابه‌های تاریخی معظم له میباشد که درراه روشنگری ، انقلاب فکری وبیداری توده‌ها ایراد فرموده‌اند .

اهمیت این نطق تاریخی علاوه برآنچه ذکر شد دراین است که حضرت آیة الله رسماً به بت شکنی پرداخته وعامل بدبختیها وعقب ماندگیهای ملت محروم ایران شاه جنایت کار را مورد عتاب وانتقاد قرار داده ، بلجن کشیده اند .

با در نظر گرفتن این نکته که تا آنروز سابقه نداشته که یك مقام برجسته‌ی‌روحانی وملی نسبت باین بت تراشیده‌ی استعمار وفرعون روزگار چنین شدید اللحن وعتاب آمیز سخن براند ، بلکه در موقع آوردن نام او « حق از طرف رهبران مبارز » همیشه کلمه‌ٔ مبتذل « اعلیحضرت » بکار میرفته است ، اهمیت‌این نطق بحد شگفتانه بیشتر روشن میگردد .

ملت غیور ومسلمان ایران بدنبال این نطق‌جامه‌ای به رهبر ضد استعماری وبزرگ مرجع تقلید ملل اسلامی لقب « بت شکن » داد .

برای مابسی مایه‌ٔ افتخار است که سر آغاز ماهنامه‌ٔ ۱۵ خرداد را باقسمتی از این نطق تاریخی (خرداد خونین) که متأسفانه تاکنون نشر نیافته است ، زینت بخشیم .

« اعوذ بالله من الشیطان الرجیم »

بسم الله الرحمن الرحیم

الآن عصر عاشورا است . . .

گاهی که وقایع روز عاشوراء را از نظرمیگذرانم این سؤال برایم پیش میآید که اگر بنی امیه ودستگاه یزید بن معاویه تنها باحسین سرجنگ داشتند آن رفتار وحشیانه وخلاف انسانی چه بود که در

بقیه در صفحه ۳

ماهنامه ۱۵ خرداد

دوازده محرم

بسم الله الرحمن الرحیم
هَذَا بَلاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ

« پانزده خرداد که مصادف بادوازده محرم میباشد سند زنده‌ی مخالفت شجاعانه ملت ایران در مقابل استبداد عمال اجانب ودر قبال استعمار . . . واز شعله‌های فروزان نهضت سید مظلومان در مقابل دستگاه استبداد بی امیه است فداکاری ملت شجاع ومتدین ایران درسایه‌ی فداکاری حضرت سید الشهداء است .

مصیبت جانسوز دوازده محرم وپانزده خرداد باید درپناه قضیه‌ی بزرگ عاشورا زنده وجاوید بماند » .

« امام خمینی »

تیر ماه ۱۳۵۲ | شماره‌ء دوم | جمادی الثانی ۱۳۹۳

فراورده های

نهضت امام خمینی

عوامل وایادی امپریالیسم وارتجاع ، سست عناصر کوته اندیش وآسوده طلب ، سازشکاران مرموز ودیگر نیروهای ضد انقلاب ، دست بدست هم داده با سمپاشیها ، دروغ پردازیها ، منفی بافیها ووارونه جلوه دادن حقایق تلاش دارند که کابوس نکبت بار « یأس » وناامیدی‌را بر روح واندیشه‌ء توده‌ها مسلط ساختـــه ، چراغ پر فروغ امیدرا در دلها خاموش سازند ومیکوشند که رژیم ایران‌را شکست ناپذیر وقلعه‌ء غیرقابل تسخیر جلوه داده مبارزه با آنرا بی ثمر بنمایانند ومرتب اهریمن صفتانه در گوشها زمزمه کرده وبر قلبها وسوسه میکنند که « قیام امام خمینی نادرست بود ، دست خالی بجنگ رژیم رفتـــه بود واساسا اعلامیه وسخن‌رانی در مقـابل توپ وتانک ومسلسل چـه نتیجه‌ای میتواند در پرداشته باشد ؟ ، از این نهضت چه چیزی عاید ملت ایران گردید » ؟ البته این یاوه سرائیها ومنفی بافیها رسواتر ازآنستکه بتواند کسی‌را فریب داده اغفال نماید ، ملت ایران بخوبی میداند که امام خمینی در مبارزات مقدس خویش هیچگاه بجنگ توپ وتانک نرفته بلکه در آنمرحله از مبارزه بروشنگری ، افشاءگری ودریدن ماسکها پرداختند ، نقیـه را در موارد خطیر حرام و « اظهار حقایق » را واجب ولازم شمردند وهرکس که از الف‌باء مبارزه سر در بیاورد وانقلابات ونهضتهای جهانرا ـ هر چند بطور کوتاه ـ مورد بررسی قرار دهد بخوبی میداند که آغاز هر جنبش وانقلابی با روشنگری وانقلاب فکری بوده واصولا اعلامیه ، سخن‌رانی ، اظهار حقایق وخلاصه مبارزه‌ء تبلیغاتی ، مرحله‌ء اول هر جنبش رهائی بخش وانقلاب ملی ومردمی میباشد ؛

بقیه ص ٤

پاسخ قائد بزرگ اسلام حضرت آیة الله عظمی خمینی

به رنجنامه‌ء دانشجویان مسلمان

بسمه تعالی

خدمت عموم دانشجویان مسلمان مقیم اروپا ، آمریکا وکانادا ایدهم الله تعالی

رنجنامه‌ء شما که بحق بازگو کننده‌ء برخی رنجها ومصیبت‌های کنونی ملت اسلام وجامعه‌ء روحانیت بود واصل شد .

حس مسئولیت نسل جوان وکوششهای بی‌شائبه‌ء آنان در راه دفاع از اسلام ونوامیس قرآن مجید درخور تقدیر وامیدواری است .

اینجانب دراین تبعیدگاه ثانوی چشم امیدم به‌جوانان روحانی ودانشگاهی مسلمان بوده وانتظار دارم که باتهذیب نفس واخلاص ، مطالعات وتحقیقات وسیع ودامنه داری‌را در زمینه‌ء شناخت احکام اسلام ومبانی نورانی قرآن آغاز نمایند ، اسلام واقعی‌را بشناسند وبشناسانند : ملت اسلام‌را بیدار وآگاه ساخته نبایان اسلام پیغمبر خدا واولیاء اورا از اسلام ساختگی امثال معاویه وحکومتهای غاصب وجائر ودولتهای دست نشانده‌ء استعمار ـ که از تلویزیونها ، رادیوها ووزارتخانه‌ها بخورد مردم میدهند ـ بآنان برسانند وبدنیا بفهمانند این اسلامی که دولتهای دست نشانده ازآن دم میزنند وکنفرانس باصطلاح وحدت اسلامی تشکیل میدهند اسلام ساخته وپرداخته‌ء سلاطین اموی وعباسی میباشد که در برابر قرآن وآئین مقدس پیامبر بزرگ اسلام درست شده است ولذا می‌بینیم که استعمار گران وهمانهائیکه قرآنرا بالای دست بلند میکردند واظهار میداشتند که تا این قرآن در میان مسلمین حکمفرما است ما نمیتوانیم بر آنان دست

بقیه ص ۲

دهه‌ء سیاه

روز گاری بود که استعمارگران جنایت پیشه ونفتخواران بین المللی برای غارت ثروت کشورها ودسترنج ملتها وتأمین منافع غیرانسانی واستعماری خویش فقط بقدرت سرنیزه ونیروی نظامی تکیه کرده بصورت مستقیم ، بایدست سگهای زنجیری وغلامان حلقه بگوش وچکمه پوش خویش ملتهای عقب مانده ومحروم‌را باسارت میکشیدند ، بسیاری از کشورهارا اشغال نظامی کرده رسماً تحت اسارت خود در میآوردند وباستثمار آن میپرداختند ، دربسیاری از کشورها چکمه پوشان خون آشام ودیکتاتورهای قداره بند همچون رضا خان وآتاتورک را برجان ، مال ، ناموس ودین مردم مسلط میساختند وبدست جنایت بار آنان کشورهارا بصورت کشتارگاهی مخوف ، قبرستانی خاموش وزندانی وحشت‌بار در میآوردند تا بتوانند باخیال آسوده دار وندار توده های رنجدیده ومحروم‌را به یغما برند .

ولی آنروز که ملتها بیدار شدند وعلیه رژیمهای خائن ومستبد ودست‌نشانده‌ء بیگانه بپا خاستند ، استعمار دریافت که دیگر با ، تنها ، زور وقلدری واستبداد واختناق نمیتوان ملتهارا در زنجیر اسارت نگهداشت

بقیه ص ۳

ماهنامه ۱۵ خرداد

دوازده محرم

بسم الله الرحمن الرحیم
هذا بلاغ للناس ولینذروا به ولیعلموا انما هو اله واحد ولیذکر اولوا الالباب

« پانزده خرداد که مصادف بادوازده محرم میباشد سند زندهٔ مخالفت شجاعانه ملت ایران در مقابل استبداد عمال اجانب ودر قبال استعمار : ؟ ؟ واز شعله‌های فروزان نهضت سید مظلومان در مقابل دستگاه استبداد بنی امیه است فداکاری ملت شجاع ومتدین ایران درسایهٔ فداکاری حضرت سید الشهداء است .

مصیبت جانسوز دوازده محرم وپانزده خرداد باید درپناه قضیهٔ بزرگ عاشورا زنده وجاوید بماند » .

« امام خمینی »

شهریور ۱۳۵۲ | شمارهٔ چهارم | شعبان ۱۳۹۳

شاه پاسدار منافع

امپریالیسم وصهیونیسم

در خاور میانه

شاه جنایت پیشهٔ ایران از شهریور ۱۳۲۰ ـ که طبق نقشه وسلاح دید اشغالگران جنگ دوم جهانی به تاج وتخت رسید ـ تاکنون جز خدمت وپاسداری برای امپریالیسم وصهیونیسم وظیفه‌ای برای خود ندانسته ونمیداند : پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ، اولین قدمی که شاه بنفع اربابان ، بعنوان ابراز حق شناسی برداشت نفت ملی شدهٔ ایران‌را ـ که باجانفشانی ومبارزات پیگیر ملی بدست آمده بود ـ به نفتخواران بین المللی بازگردانید وامپریالیسم بیرون رانده شده‌را باجشن وچراغانی بایران باز آورد ودر شرایطی که جنبش آزادیخواهی در کشورهای عربی اوج گرفته بود برای مقابله با جنبش وحفظ منافع امپریالیسم وموجودیت اسرائیل بافیصل عراق پیمان بغدادرا منعقد ساخت ولی باسرنگونی رژیم سلطنتی عراق وسقوط فیصل ، این پیمان استعماری درهم نوردید شاه واربابان استعمارگرش که خطررا جدی‌تر احساس میکردند بی‌درنگ پیمان سنتورا جایگزین آن ساختند ودرسایهٔ این پیمان نامقدس استعماری ، رژیم شاه از هیچ خدمتی بامپریالیسم وصهیونیسم واز هیچ خیانتی بملت

بقیه ص ٤

شعبان

زادماه پیشوایان بزرگ اسلام

شعبان ماه تجلی حق ، نزول رحمت ، خیر وبرکت بر بندگان صالح وپاك سرشت خداوندگاریست .

سوم این ماه مصادف بازاد روز سالار شهیدان ، سرور آزادگان ، سومین پیشوای عالیقدر شیعیان حضرت حسین بن علی (ع) وچهارم آن برابر باميلاد سلحشور انقلابی ، فرزند برومند امیرمؤمنان حضرت ابی الفضل العباس (ع) وپنجمین روز آن مطابق با تولد پرشکوه چهار مین پیشوای شیعیان جهان حضرت زین العابدین علیه السلام میباشد .

ودر نیمه ی آن یگانه مصلح جهانی ، مبشر عدالت وآزادی ، واژگون کننده‌ی کاخ ظلم وبیدادگری ، کسلنده زنجیرهای استعمار خارجی ، طبقاتی ، فکری واخلاقی دوازده‌مین جانشین پیامبر گرامی اسلام حضرت

بقیه ص ۳

دههٔ سیاه

از زبان « روزپنامه ! » های ایران

سیمای کرسنگی در ایران :

چند نامه وگزارشی که در زیر از روز نامه‌های رسمی وغیررسمی‌ایران آورده میشود ، سیمای گرسنگی‌را در ایران بهشکل هراس آوری ترسیم کرده ونشاندهندهٔ این حقیقت است که مردمی که باید جزو پیشرفته ترین ومرفه ترین ملت‌های جهان باشند چگونه بدنبال « انقلاب‌سفید » !!! یکباره ازپای درآمده ودر مرز مرگ وزندگی قرار گرفته وکابوس فقر وگرسنگی‌جان آنانرا تهدید میکند .

روز نامهٔ کیهان شمارهٔ ۸۲۲٤ در تاریخ ۲۰ / فروردین / ۵۰ زیر عنوان : « سیستانرا در یابید » نامهٔ زیررا آورده است :

« آقای سر دبیر ـ مدتها است که سیستانیها »

بقیه ص۲

بیام خمینی

قائد بزرگ اسلام

بسمه تعالی

« . . . بدوستان عزیزم طبقهٔ جوان روحانی ودانشگاهی وبازاری ودهقان وسایر طبقات پس از ابلاغ سلام تذکر دهید نیروهائیکه خداوند تعالی بشما عطا فرموده در راه رضایت او صرف کنید شما اکنون دارای نیروی عظیم جوانی هستید ، نیروئی که میتوانید اسلام ومیهن خودرا باوج عظمت وسر فرازی برسانید ودست جنایتکاران را از ممالك اسلامی قطع کنید نیروئی که اگر در راه حق صرف شود ابدیت دارد وبقـــدرت لا یزال ، می‌پیوندد واگر درباهوده وشهوات ، هدر رود در این عالم ذلت وپردگی ودر آن عالم عقوبت وشرمساری ببار آورد :

بیدار شوید وخفتگانرا بیدار کنید ، زنده‌شوید ومردگانرا حیات بخشید ودر تحت پرچم توحید برای درهم پیچیدن دفتر استعمار سرخ وسیاه وخود فروختگان بی‌ارزش فداکاری کنید . این نفتخواران بی شرف وعمال بی حیثیت آنهارا همانند زباله از کشورهای اسلامی بیرون ریزید ، از چشمهای پایان ناپذیر آنها که درحقیقت چراغهائی است که درکورستان میافروزند دوری نمائید :

امید است شما عزیزان من جشن مرگ استعمار وعمال آنرا بزودی بگیرید ، اگر ماپیران نبینیم شما جوان ها به‌بینید . از نیروی لا یزال وحدت نیروی عظیم مسلمین‌را خواستارم .

سلام وتحیت من بجوانان مسلمین وعزیزان کشور امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام .

روح الله الموسوی الخمینی

۱۹ صفر ۹۳

ماهنامه ۱۵ خرداد

دوازده محرم

بسم الله الرحمن الرحیم
هذا بلاغ للناس ولینذروا به ولیعلموا انما هو اله واحد ولیذکر اولوا الالباب

«پانزده خرداد که مصادف بادوازده محرم میباشد سند زنده‌ی مخالفت شجاعانه ملت ایران در مقابل استبداد عمال اجانب ودر قبال استعمار ... واز شعله های فروزان نهضت سید مظلومان در مقابل دستگاه استبداد بنی امیه است فداکاری ملت شجاع ومتدین ایران درسایه‌ی فداکاری حضرت سید الشهداء است .

مصیبت جانسوز دوازده محرم وپانزده خرداد باید درپناه قضیه‌ی بزرگ عاشورا زنده وجاوید بماند » .

«امام خمینی»

بهمن/اسفند / ۱۳۵۲ — شماره ششم — محرم/صفر / ۱۳۹۴

ازخون ملت اسلام شفق سرخ فام است

پیروان قران در فیلیپین قتل عام میشوند .

اقلابیون مسلمان آلتیره در خاك وخون غلطانند .

رز مندگان ظفار در محاصره‌دژ خیان قرار گرفته اند دلاوران مسلمان وآزاده ایرانی بانش وخون کشیده میشوند .

مسلمانان جهان یا خیزید .

« آنکه فریاد مدد خواهي کسي را بشنود ویاری او نشتا بد مسلمان نیست . » پیا مبر اسلام (ص)

پاسد اران بردگي وبندگي وچکمه پوشان خون آشام دست بدست هم داده تاریشه آزادی وآزاد یخواهي را بسوزانند ، آزاد یخواهان واقلاب آفرینان را نابود کنند ، از پیروان راستین قرآن اثری باقي نگذارند موشه دایان در فلسطین ، ملك حسین در اردن ، شاه سفاك در ایران ومنطقه ، سلطان قابوس در ظفار ، هیلا سلا سي در آلیتره ، مارکوس در فیلیپین ودیگر چکمه پوشان قداره بند جهان ، بریختن خون مسلمانان وآزاد یخواهان ادامه میدهند .

در زد وخورد اخیر اقلابیون مسلمان فیلیپین با ار تش رژیم خون آشام مارکوس بنا بگذارش خبر گذاریها حدود ده هزار نفر بقتل رسیدند !! ، اجساد شهیدان وکشته شدگان‌این فاجعه در میان جاده ها وبیاباتها در حال پوسیدن است وامکان دفن آن میسر نیست ، یك شهر مسلمان نشین بنام « جولو » از طرف رژیم فیلیپین زیرآتش بم قرار گرفت وقسمت زیادی از آن با خاك یکسان گردید .

دیکتاتور آتیوپي « هیلاسلاسي » بطور وحشیانه وبي رحمانه ای بقتل ــ آزاد یخواهان کمر بسته ودست اوتا مرفق بخون اقلابیون آلیتره آغشته است وبا بمباران وآتش زدن دهها ، دهکده آلیتره هزاران پیرو جوان وزن وکودك را قرباني کرده مزارع وگاو وگوسفندان آنهارا ازبین برده است ، علاوه بر اینکه بر ارتجا ولگریهای بي حساب این دژخیم خو نخوار قحطي وگرسنگي سراسر آتیوپي وآلیتره را فرا گرفته وده ها هزار

بقیة در صفحة ۳

روحانیان وارسته و روحاني نمایان وابسته

امام صادق ششمین رهبر شیعیان جهان (ع) علماء، ودانشمند انرازنظر جا معه شا سي برسه دسته تقسیم میکند . ۱ ــ کسانیکه علم رابرای شهرت ، خود نمائی ، تشخص طلبي ، عقده گشائی ، فریفتن وگولزدن مردم میآ موزند . ۲ ــ گروهی که علم را وسیله ارتزاق پرکردن شکم تفوق وبرتری بردیگران، رسیدن بریا ست منصب ومقام قرار داده‌اند . ۳ ــ مردان وارسته وپاکی که‌علم را برای درك حقائق ، شناختن وظائف انسانی خویش ، روشن ساختن افکار، بشر رسانیدن استعداد های باطنی ، ارشاد وهدایت انسا نها آ موخته اند .

ازاین رده بندی بخوبی درمییابیم که دوگروه اول ، همان روحانی نمایانی هستند که همیشه نانرا بنرخ روز خورده ، بهر سازی میرقصند وبرای رسیدن بهد فهای غیر انسانی خود هر عنصر آلوده وجنایتکا ری را فرشته معرفي میکنند وبرای کثیف ترین شاهان ایران « خلدا ... ملکه » میگویند . امام (علیه السلام) دردنباله حدیث میفرماید « یکی از مشخصات این گروه اینست که : « فهو لحلوائهم هاضم و لدینه حاطم » حلوای شیرین وغذای گرم ولذیذ غارتگران وستمکارانرا بلمیده ، دربرابرآنان کرنش نموده ، زبان بتملق ، مداحی ، ثناخوانی ، ودعا گوئی میگشایند وبهمان نسبت دین خود رااز

بقیة در صفحة ۲

آئیر خطر

دودمان پهلوی از جان زن ایراني چه میخواهند ؛ ... واز جان مرد ایراني نیز ؟ ... چه غرضي دارند ؟ ... وچه نقشه ای در سر پرورانده اند ؛ رضا خان لندني از دریدن چادرها وکشیدن چارقدها ولچکها (که لباس ملي زنان ایرانیست) واصرار باینکه زنها بلباس اروپائیان در آیند چه غرضي داشت ؟ وچه میخواست بکند ؟ وامروز فرزند خلف آن روسیاه منفور باد امهائیکه مرتب سر راه زنها وخانواده ها میگستراند چه نقشه ای در سر دارد ؟ وچه خواب خطرناکي برای زنان این مرز وبوم دیده است؟ این کافه تریاها ، دانسینگها ، پارتیها ، کاباره ها ، تآترها ، فیلمهای شرم آور وعکسهای مبتذل ومجلات وروزنامه های سراپارسواکه همه مستقیما زیر نظر در بار اداره میشود روی چه غرض وانگیزه ای میتواند باشد ؟ محمد رضا خان با انتشار (زن روز) ها ، (جوان) ها و (این هفته) ها وبا تأسیس کاخ جوانان چه دام جدیدی برای خانواده ها گسترانیده است ؟ وبالاخره یورش اخیر دژخیمان

بقیه در صفحه دو

یاسداران نهضت امام خمینی در تبعید وزندان

نام	محل تبعید
آقایان	
منتظری	طبس
مشکینی	دزفول
صالحی نجف آبادی	ابهر
خز علی	بندرکناوه
جنتی	اسد آباد همدان
مروارید	ماهان کرمان
محفوظی	رفسنجان

بقیة در صفحة ۴

هذا بلاغ للناس ولینذروا به

ماهنامه ۱۵ خرداد

ارگان

روحانیان مبارز

گروه ۱۵ خرداد

خرداد ۱۳۵۳ — شماره ۸ — جمادی الاولی ۱۳۹٤

۱۵ خرداد
عاشورای دیگر

میان عاشورای حسینی وعاشورای خمینی (۱۵ خرداد) همگونی زیادی بچشم میخورد ودر حقیقت ۱۵ خرداد تجدید عینی عاشورا است، ونهضت عاشورا هم بازیابی از نهضت پیامبر اسلام میباشد :

قیام سرور شهیدان امام حسین بن علی (علیهما السلام) علیه طبقه‌ی حاکم متجاوز ودژ خیمی بود که میخواستند اسلام را از طریق اسلیش منحرف کنند وباسم خلافت وحکومت اسلامی ، رژیم پوسیده ومنفور اکاسره وفراعنه را زنده ساخته ، حکومت زورزور را در جامعهٔ اسلامی ، جانشین دولت حق وعدالت سازند ، بنای اسلام را بنام عدل اسلامی ویران ساخته کاخ ظلم وتجاوز بتوده‌های محروم را پایه ریزی کنند .

قیام خونین «۱۵ خرداد» نیز علیه طبقهٔ حاکم متجاوز ودژخیمی بود که بنام اسلام ودولت اسلامی بر تخت سلطنت فرعون ها ، شدادها ، معاویه‌ها ویزیدها ودیگر سلطه گران ضد اسلامی تکیه زده میخواستند با منحرف ساختن اسلام از مسیر اسلیش مردم را فریفته ، زنجیر اسارت وبردگی دست وپای آنان را عمکمتر کرده کار اسلام ومسلمانانرا یکجا برسند .

حضرت حسین (ع) در شرایطی قیام کردند که سلطان ستمگری بنام یزید دست تجاوز به جان ، مال وحقوق مسلمان دراز کرده از خون شهدای اسلام ودسترنج توده‌های مسلمان برای خود کاخ وحرم ساخته ، بعیاشی وفحشاء وفساد دست یازیده بود . زحمت کشان در اقصی نقاط بلاد اسلامی برای تأمین معاش جان میکندند ، رنج میبردند وبسیاری از تهی دستی وگرسنگی جان میسپردند . ویزید سفاك از بیت المال مسلمین بآروسپی‌های رومی وشامی بخوشگذرانی ورقاصی سرگرم بود :

امام خمینی نیز در شرایطی بپاخاستند که سلطان دژخیم وخون آشام ایران از دسترنج ورنجبران وزحمت کشان ایرانی کاخ هاوقصرها روی هم انباشته دار وندار مردم ایران را به پای عشوهٔ روسپی های آمریکائی واروپائی میریخت ودر بانک های خارجی انباشته میساخت . توده‌های ستمدیده وعروم ایران در شهر وروستا ، درکار گاهها وکار خانه‌ها ، در بیابانها

دنباله ص ۲

« پانزده‌ی خرداد که مصادف بادوازده‌ی محرم میباشد سند زنده‌ی مخالفت شجاعانه‌ی ملت ایران در مقابل استبداد عمال اجانب ودر قبال استعمار . . . :

واز شعله‌های فروزان نهضت سید مظلومان در مقابل دستگاه استبداد بنی امیه است ، فداکاری ملت شجاع ومتدین ایران در سایه‌ی فداکاری حضرت سید الشهداء است .

مصیبت جانسوز دوازده محرم وپانزده خرداد باید درپناء قضیه‌ی بزرك عاشورا زنده وجاوید بماند » .

« امام خمینی »

از فتوای تاریخی فروردین / ٤۲
تافتوای انقلابی ۱٦ رمضان / ۹۳

آنروز که رژیم دست نشانده‌ٔ شاه مأموریت یافت که باپیاده کردن رفرم آمریکائی باصطلاح « انقلاب سفید » وباشعارها وتبلیغات بظاهر اصلاحی ومترقیانه ملت ستمدیدهٔ ایران را برای حد اقل نیم قرن دیگر اغفال وگمراه ساخته بخواب سنگینی فروبرد واز جنبش وحرکت رهائی بخش وضد استعماری بازدارد وایرانرا بصورت جزیرهٔ امنی جهت غارت ، چپاول وتاخت وتاز امپریالیسم وصهیونیسم در آورد ، قائد بزرگ اسلام حضرت امام خمینی با الهام از تعالیم وفرامین نورانی قرآن کریم که دانایان امت را از سکوت در قبال دروغ پردازیها وگزافه گوئیها و « قول اثم » حکام ستمگر منع میکند ، در آن موقعیت حساس که خطر گمراهی ، خواب ربودگی وافتادن در دام جدید استعمار ، ملت مارا تهدید میکرد ، باتمام نیرو وامکانات بپاخاستند وهمچو فروغ نقره فام صبح دامن سیاهی را شکافته ، در میان توده‌های ستمدیده وعمومی که در تاریکی وتا آگاهی نگهداشته شده بودند ، نور پاشیدند وباقتوای تاریخی وانقلاب آفرین «تقیه حرام واظهار حقایق واجب ولوبلغ مابلغ » که در فروردین سال / ٤۲ بدنبال فاجعهٔ خونین فیضیه صادر فرمودند ، مبارزهٔ منفی شدیدی را علیه توطئه ها ودسیسه‌های پشت پردهٔ رژیم که باسم اصلاحات ، ترقی ، پیشرفت ، رفاه وآزادی وزیر سرپوش « انقلاب » میخواست علیه ملت پیاده واجراء کرده ، آغاز کردند .

این فتوای تاریخی در آن برهه از زمان که جامعهٔ اسلامی ایران از حقایق وبرنامهٔ زندگیساز

دنباله ص ٤

نقش اسلام در جنبش توده‌ها

شگفتی در این نیست که چگونه یك بانکی خون آشام : (نیکسون) ، یکباره سر از مصر وسوریه در میآورد وروی جمجمه‌های صدها هزار انسانیکه قربانی بمب ها واسلحه های مدرن و خانمانسوز آو هستند ، پاسران آنکشورها ، بعیش ونوش می نشیند . . .

زیرا در تاریخ ، بویژه در تاریخ معاصر ، زیاد دیده شده که امپریالیسم جهانخوار ونیرنگ باز که از دروازهٔ کشوری ، بیرون رانده شده ، از دیوار بداخل باز گردیده است ! از این روی خیلی دور از حقیقت نیست ، اگر بگوئیم ، کشور مصر که روزی سنگر مقاومت در برابر امپریالیسم وصهیونیسم بود چه بسافردائی که بپایگاه آنان بدل گردد واگر امروز نیکسون جنایت پیشه ، بمصر وسوریه می آید ومورد استقبال گرم سران آنکشورها ، قرار میگیرد ، ممکن است روز دیگر نوبت موشه دایان ـ قاتل صدها هزار مسلمان عرب ـ باشد که از این کشتارگاه های خود دیدن نماید وجام شراب را بسلامتی هم پیمانان ساز شکار وفرصت طلب خود ، سربکشد ! .

لیکن آنچه مایه‌ی شگفتی ودر خور اهمیت وبررسی است ، موضع مبهم وتاریك مردم عرب ، در قبال این دگرگونیها وجزر ومد های ارتجاعی میباشد ! ، توده‌های مصر وسوریه که بیش از ۲۰ سال است ، از این بانکی‌های خونخوار ، ضربه‌ها خورده ، دردها کشیده ، تلخی‌ها چشیده وبدبختی‌ها دیده اند وبمب های امریکا ، عزیزان ودلاورانشانرا پی درپی بآتش وخون کشیده ، خانه‌ها پشانرا ویران ساخته وکشور شانرا بماتم سرا بدل ساخته است . چگونه در قبال ورود نیکسون بکشورهایشان و۱۸۰ درجه عقب گرد دولتهایشان ، بی تفاوت میمانند وخروش برنمیدارند؟ چرا نیکسون وهمراهانش در کشور ایران ـ که دستگاه تبلیغات شاه آنانرا کبوتران صلح میخوانند!!! وایالات متحده را بهترین دوست ایران معرفی میکنند از طرف مردم ، با بمب‌های دستی مورد استقبال قرار میگیرند وباسنگ بدرقه میشوند ولی در مصر وسوریه

دنباله ص ۲

هذا بلاغ للناس ولینذروا به

ماهنامه خرداد ۱۵

ارگان

روحانیان مبارز

(گروه ۱۵ خرداد)

دیماه ۱۳۵۳ — شماره‌ی ۱۰ - سال دوم — ذیحجه ۱۳۹٤

« پانزده خرداد که مصادف بادوازده محرم میباشد سند زنده‌ی مخالفت شجاعانه‌ی ملت ایران در مقابل استبداد عمال اجانب ودر قبال استعمار . . . واز شعله‌های فروزان نهضت سید مظلومان در مقابل دستگاه استبداد بنی امیه است ، فداکاری ملت شجاع ومتدین ایران در سایه‌ی فداکاری حضرت سید الشهداء است .

مصیبت جانسوز دوازده محرم وپانزده خرداد باید در پناه قضیه‌ی بزرگ عاشورا زنده وجاوید بماند » .

« امام خمینی »

کنگره‌ی بزرگ اسلامی ونقش استعمار

از آنجا که آئین زندگیساز و روشنی بخش اسلام ، به وحدت ، هم آهنگی وتشریك مساعی پیروان خویش بایکدیگر ، صحت اهمیت میدهد وبه حق ، رمز موفقیت وپیروزی ملتها ، وعامل اصلی شکست وتباهی جوامع بشری را در چهار چوب وحدت وتفرقه ، می‌بیند ، برنامه‌ها وطرح های

اوج گیری نهضت امام خمینی

نهضت امام خمینی ، بر خلاف دیگر قیام هائیکه در ایران بوقوع پیوسته ، محدود به چهار چوب کشور نبوده بلکه تمام اقطار کشور های اسلامی را در بر گرفته است ، بویژه در کشورهای همجوار ، اثر شگرفی داشته است بطوریکه وقتی اولین جزوات درسهای « حکومت اسلامی » بافغانستان رسید ، با استقبال پرشور وبی سابقه‌ی محصلین مدارس دانشجویان وطبقات روشنفکر آنسامان روبرو گردید تاجائیکه حسینیه‌ها ومساجد در روزهای تعطیل مملو از محصلین ودانشجویان میشد ودرسهائی از « حکومت اسلامی » تدریس میگردید وتنها دریك حسینیه ، / ٤۰۰ محصل ودانشجو برای فرا گرفتن درسهای حکومت اسلامی ، گردهم میآمدند وهمین درسها در پاکستان وهند بزبانهای اردو وانگلیسی ترجمه وپخش گردید ونیز در کشورهای عربی تر۳ عربی آن با استقبال گرم دانشگاهیان مواجه شد

این موجی که نهضت امام خمینی ، در جوامع مسلمان ، خصوصاً در طبقه‌ی تحصیل کرده وجوان ایجاد کرده است ، رژیم شاه را چنان بوحشت افکنده که انواع دیگر کشورهای اسلامی را بجرم داشتن روح انقلابی دستگیر ساخته روانه‌ی شکنجه گاه مینماید . زیرا بخوبی در یافته است که بیداری هوشیاری ، حرکت وخروش توده‌های مسلمان-در هر کجای جهان-درنابودی اربابان امپریالیسم او وواژگونی تاج وتخت لرزانش اثر مستقیم وغیر قابل اجتنابی دارد

طبق خبر رسیده از ایران ، افغانستان ، پاکستان ، حدود چهار صد نفر از روحانیان ،

دنباله ص ۳

زنده ، ژرف وشگرف ، جهت توحید جامعه ی اسلامی ، ارائه داده وتوده‌های مسلمانرا به اجرا وانجام آن ، فراخوانده است .

اجتماع جمعه ، جماعت وحج ، از برنامه های زنده وسازنده‌ی اسلامیست که همراه جنبه های عبادی ومعنوی ، در تشکل واتحاد پیروان قرآن ، بصورت نیروئی استوار ودژی محکم وخلل ناپذیر ، نقش سازنده وبسزائی دارد . « . . . بسیاری از احکام عبادی اسلام ، با اینکه عبادت است ، عبادت توأم باسیاست است ، اجتماع حج وجمعه وامثال آن ، در عین معنویت ، از سیاسیات اسلام است . اسلام این اجتماعات را فراهم کرده تا از آن ، استفاده‌های دینی بشود . . . » (امام خمینی) تا ملل اسلامی ، از دور دست ترین نقطه‌ی عالم ، واز اطراف واکناف دنیا ، راه افتاده در نقطه‌ی معینی ، گردهم آیند ، باهم بمذاکره بنشینند ، تبادل نظر وتفاهم کنند ، اوضاع ، حوادث وجریاناتی را که در کشورهای اسلامی ، میگذرد ، مورد بر رسی قرار دهند ، از مصایب ومشکلات یکدیگر آگاه شده ، در حل آن بکوشند ، در جهت پوشیدن آرمانهای مقدس اسلامی ، طرحهای سازنده‌ای ارائه دهند وبکار بندند ، باهم دست اتحاد وبرادری داده ، بصورت تنی واحد ، بپاخیزند ، در راه استقلال ، آزادی وجلو گیری از تجاوزات بیگانگان وسوداگران بین المللی به سر زمین پهناور اسلامی وسرمایه‌ی بیکران ملت های مسلمان ، کوشش کنند واز هیچ فداکاری ، دریغ نورزند .

لیکن اعادی وعوامل استعمار ونفتخواران بین المللی ، از آنجا که از توحید وبیگانگی پیروان قرآن ، صحت بیمناکند وبخوبی ، در یافته اند که اگر توده‌های اسلامی ، بخود آیند ، در صف واحد ومتشکل ، قرار گیرند وحقایق اسلام را در یابند وبکار بندند ، غارت ثروت های بیکران کشورهای اسلامی واشغال واستعمار سر زمینهای زر خیز مسلمانان ، مشکل ، بلکه غیر ممکن است ، به کار شکنی وسم پاشی پرداختند ، از را همای مختلف وبرنامه‌های گوناگون ، در مقام انحراف جامعه‌ی اسلامی ، از مسیر انقلابی ونجات بخش اسلام

دنباله ص ٤

حربهٔ شکستهٔ شاهان در دست شاه

رژیم شاه ، که از قیام ونهضت امام خمینی علیه « رفرم » آمریکائی باصطلاح « انقلاب سفید » سخت وحشت زده وبیمناك است ، وبخوبی میداند که این نهضت مقدس اسلامی ، دیر یازود ، بساط ننگین این باصطلاح « انقلاب » را بر میچیند وطومار جهنمی دودمان ننگین پهلوی را - که بحریان بی اراده‌ی این رفرم رسوا ، میباشند - درهم می‌پیچد ، بشدت تلاش میکند که باچماق تهمت وافترا - علاوه بر حربه‌ی سر کوبی واعمال پلیسی - این نهضت مقدس را آلوده ساخته ، درهم بشکند .

اخیرا در مصاحبه ای با خبر نگار ارباب قدیمی خود (B , B , C - لندن) ، بار دیگر لبه‌ی تیز حمله‌ی خود را متوجه روحانیت اسلام ساخته ، واظهار داشته است که روحانیونیکه با « انقلاب سفید » ! مخالفت کردند ، از ملاکین پول گرفته بودند ! ! ! .

البته این ، اولین بار نیست که رژیم دروغ پرداز شاه ، به رهبران وارسته‌ی نهضت ضد « انقلاب سفید » ! چنین نسبت سر ایا رسوائی را میدهد ونیز او تنها پادشاهی نیست که در مقابله باپیشتازان سترك نهضت وانقلاب ، به چنین حربه ی ننگینی متشبث میشود ، بلکه همه ی تاج داران وکاخ نشینان ، آنگاه که باقیام وجنبش رهبران انقلابی روبرو میشوند ، دو حربه ی ارتجاعی وننگ آلود : تهمت وجنایت را ، جهت مقابله ومبارزه با آنان ، بکار گرفته ، میکوشند که بادادن نسبتهای ناروا وزدن وبستن وکشتن ، صدای آن آزادیخواهانرا در سینه خفه سازند .

شاه شاهان ! فرعون ، آنگاه که باتهام دینی وتوده‌ای حضرت موسی (ع) ، مواجه گردید ، بی درنگ ، به حربه‌ی افترا ، متشبث شده . اعلام داشت : « موسی جادوگر زبر دستی است که بمنظور بیرون راندن مردم ، از سر زمینهایشان ، توطئه میکند » ! (قرآن کریم) . ابراهیم بت شکن نیز بجرم بت‌شکنی ومبارزه با امپراطوری نمرود

دنباله ص ٤

هذا بلاغ للناس ولینذروا به

ماهنامه خرداد ۱۵

ارگان
روحانیان مبارز
(گروه ۱۵ خرداد)

بهمن / ۱۳۵۳ — شماره ۱۱ - سال دوم — محرم ۱۳۹۵

مکتب حسین (ع)

« ... آنحضرت ، مسلم را فرستاد از مردم بیعت بگیرد ، تا آن حکومت فاسد را سرنگون سازد وحکومت اسلامی تشکیل دهد ... »

امام خمینی

قیام امام حسین بن علی (ع) تنها یك حادثهٔ تاریخی وواقعه‌ای از وقایع گذشته نیست ، بلکه مکتبی است زنده ودارای ابعادی ژرف وپاینده ومظهر نهضت نجات بخش اسلام واز جان اسلام سر چشمه گرفته است . اسلامی که ۱۴ قرن است در برابر ظلم وتجاوز ، استعمار واستثمار وبردگی وبندگی ، ایستاده ، سرسختانه مبارزه میکند .

این مکتب انقلابی حسین ، عالیترین وانقلابی ترین مکتبی است که میتواند جوامع بشری را از زیر یوغ استعمار وسلطه‌گران تجاوزکار ، رهانیده ، به آزادی واستقلال وآرمانهای مقدس انسانی ، برساند . روی همین اصل است که عوامل استعمار وارتجاع ، دست بدست هم داده ، کوشیده ومیکوشند که این مکتب انقلابی خونرنگ را ، در زیر گرد وخاك سفسطه بازی ومکتب های رنگارنگ وانحرافی ، پنهان داشته ، توده‌های اسیر را از شناخت ماهیت این مکتب ومرام وپیمودن راه رهائی بخش حسین ، بازدارند وبه قیام حسین ، جنبه‌ی افسانه‌ای وغیر عادی بدهند ، تا آنجا که امروز می بینیم ، آنچنان مکتب ومرام آنحضرت ، بر ملت اسلام پوشیده مانده وهدف مقدس آنحضرت در میان جوامع اسلامی ، کم شده است ، که بسیاری اصولا نمیدانند حرکت حضرت امام حسین (ع) از مدینه بسوی مکه واز آنجا به‌عراق روی چه پایه وانگیزه‌ای بوده است ؟ !

فرار از چنگال رژیم اموی ؟ !

فرو رفتن در کام مرگ ؟!

یا نهضت رهائی بخش ؟

دستگاههای تبلیغاتی ارتجاع واستعمار ، میکوشند وانمود سازند که حسین ، در این حرکت ، هدف ومرامی نداشته است ! در خواب ، یا او امر شده که تن بکشتن دهد وخداوند میخواهد او را کشته ببیند !

دنباله ص ۳

« پانزده خرداد که مصادف بادوازده محرم میباشد سند زنده‌ی مخالفت شجاعانه‌ی ملت ایران در مقابل استبداد عمال اجانب ودر قبال استعمار ... واز شعله‌های فروزان نهضت سید مظلومان در مقابل دستگاه استبداد بنی امیه است ، فداکاری ملت شجاع ومتدین ایران در سایه‌ی فداکاری حضرت سید الشهداء است .

مصیبت جانسوز دوازده محرم وپانزده خرداد باید در پناه قضیه‌ی بزرگ عاشورا زنده وجاوید بماند » .

« امام خمینی »

غفاری ماکشته شد !

رهروی ازرهروان راستین راه خمینی ، به خاك وخون طپید ! - گلی از گلزار روحانیت ، پرپر شد ! - چنگال خونین شاه خون آشام ، باردیگر ، به خون پیشوائی روحانی آغشته گردید ! - عاشورای حسینی باخون حسین غفاری ، فروغی تازه یافت :

طبق خبر رسیده از ایران ، حضرت حجة الاسلام والمسلمین ، علامهٔ مجاهد ، آقای شیخ حسین غفاری آذر شهری ، زیر شکنجه‌های توانفرسای دژخیمان خون آشام شاه ، درسن ۶۰ سالگی ، بشهادت رسیده است ! .

طبق این خبر ، یکی از شکنجه های وحشیانه ودر حقیقت شاهانه ایکه باین پیر مرد قهرمان داده‌اند ، پاهای اورا میان دیك روغن زیتون جوشان گذاشته ! که گوشت وپوست آن ، ذوب شده وریخته است ! که پس از شهادت ، هنوز آثار آن بخوبی نمایان بوده است ! وطی آخرین شکنجهٔ آن مرحوم ، دژخیمان شاه ضربه‌های سخت وشدیدی بر سرش وارد ساختند که منجر به‌خونریزی وشهادت ایشان گردیده است ! .

علامهٔ مجاهد آقای غفاری آذر شهری ، ازفرزندان برومند آذربایجان است که همانند دیگر تربیت یافتگان راستین مکتب انقلابی اسلام ، در مقابل زورگوئیها ، ستمگریها ووطن فروشیهای شاه مسلمان کش ، سر سختانه مبارزه ومقاومت نمود .

در آغاز نهضت ضد استعماری امام خمینی ، بعتبات عالیات سفر کرد ودر نجف اشرف ، طی ملاقاتی با مقامات بر جستهٔ روحانی ، آنعده از عناصری را که در قبال جنایات شاه وخیانتهایش باسلام وایران ، سکوت ، پیشه ساخته بودند ، مورد نکوهش قرار داد ، وظایف ومسئولیتهای سنگین اسلامی ، ملی ، وانسانی آنانرا گوشزد کرد ومواقب وخیم قرار از مسئولیات را بآنان یاد آورشد .

سازمان جاسوسی شاه ، که از مجاهدات وفعالیتهای پیگیر این قهرمان پر افتخار روحانیت ، سخت نگران وبیمناك بود ، کوشش فراوانی بعمل آورد که او را با تهدید وتطمیع ، از کار بازدارد وبصف خاموشان وافسردگان در آورد ، حق رئیس سازمان امنیت آذربایجان ، در ملاقاتیکه

دنباله ص ۲

نامه‌ای از تبعید گاه

درود به پاسداران نهضت خمینی ورهروان راستین راه او ، که همانند رهبر وپیشوای عظیم الشأن خویش ، در زندان وتبعید ، در هرجا ودر هر شرایط ، از رسالت مقدس خویش ، باز نمی‌ایستند وهربدهٔ دزدان تاج بسر ! ، نیش وگزند درندگان جنگل شاهنشاهی وخونریزی وجانستانی دژخیمان خون آشام در بار پهلوی ، نتوانسته ونمیتواند آنانرا بسکوت وسکون وتسلیم ورضا ، واداشته از مبارزه وحرکت وخروش ، باز دارد .

حضرت آیة الله آقای منتظری نجف آبادی وحضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای ربانی شیرازی دو مجاهد قهرمان وراد مردی میباشند که همواره در سنگر انقلاب اسلامی ، در راه واژگونی تاج وتخت شاهنشاهی وپیشبرد آرمانها واهداف مقدس امام خمینی ، دلیرانه وسرسختانه مبارزه میکنند وبافریادهای جاودانه وروشنگرانه‌ی خویش ، حماسه‌ها آفریده وطوفانهائی بپاساخته ومیسازند با اینکه از آغاز نهضت امام خمینی تا بامروز ، میتوانگفت که هیچگاه از اذیت وآزار دستگاه غیر انسانی آریاکین در امان نبوده وهر روز از زندانی به زندان دیگر واز تبعیدگاهی به تبعیدگاهی بدتر وتوانفرساتر در نقل وانتقال بوده ومیباشند .

این حماسه آفرینان سترك ، از کنج زندان ومحل تبعید ، در زیر برق سر نیزه وصدای دخراش چکمه های دژخیمان شاه ، باتوده‌ها سخن میگویند انقلاب فکری ایجاد میکنند ، با تشکیل مجالس درس وسخنرانی وبرپا کردن جماعت وجمعه ، توده‌ها را به خروش وامیدارند وبا فرستادن پیامها ونامه‌های سر گشاده به مقامات قیصلاح جهانی ، مراجع اسلام ومقامات دولتی ، رسالت مقدس خویش را دنبال کرده ، جنایات وقانونشکنی های رژیم را

دنباله ص ۴

هذا بلاغ للناس ولینذروا به

ماهنامه خرداد

ارگان

روحانیان مبارز

(گروه ۱۵ خرداد)

اسفند / ۱۳۵۳ — شماره ۱۲ ـ سال ۲ — صفر / ۱۳۹۵

« پانزده خرداد که مصادف بادوازده محرم میباشد سند زندهی مخالفت شجاعانهی ملت ایران در مقابل استبداد عمال اجانب ودر قبال استعمار . . . واز شعلههای فروزان نهضت سید مظلومان در مقابل دستگاه استبداد بنی امیه ، است فداکاری ملت شجاع ومتدین ایران در سایهی فداکاری حضرت سید الشهداء است .

مصیبت جانسوز دوازده محرم وپانزده خرداد باید در پناه قضیهی بزرگ عاشورا زنده وجاوید بماند » .

« إمام خمینی »

سخنی چند، بابرادران روحانی

درود گرم وپرمهر مابفرزندان روحانی وانقلابی اسلام ، پاسداران نهضت خمینی ، روحانیان وارستهٔ حوزههای علمیه بویژه حوزهٔ علمیهٔ قم که با مبارزات پیگیر وخستگی ناپذیر خود ، مشعل انقلاب اسلامی وضد استعماری ملت ایران را فروزان نگهداشته ، حوزه های علمیه بویژه حوزهٔ قم را بصورت دژ استوار وسنگر تسخیر ناپذیری در برابر مطامع واغراض پلید وضد اسلامی دربار پهلوی و اربابان استعمارگر او در آوردهاند .

ما بشما فرزندان روحانی وسربازان رشید وفداکار اسلام درود میفرستیم وپایداری ، فداکاری ودلاوریهای قهرمانانهی شمارامیستائیم . هما نگونه که شما برادران مبارز ما میدانید ، جامعهٔ روحانیت شیعه ، در طی تاریخ اسلام ، باالهام ازتعالیم وبرنامههای انقلابی قران ودستورالعملهای سازندهٔ پیشوایان دین (علیهم السلام) در جهت بیداری تودهها ، حرکت وخروش ملتها علیه استعمار ، عمال اجانب ودستگاه ظلمه، نقش مهمی داشته ومعماره بارسانیدن مکتب ومرام زندگیساز ورهائی بخش قران بتودههای محروم ورنجدیده ، آنانرا در مقابل کاخ نشینان غارتگر، میهن فروشان تاج بسر وبیدادگران خودکامه ، بعصیان، طغیان، مقاومت وقیام واداشته واز سنگر عدالت ، آزادی واستقلال دفاع کردهاند ودر این دوقرن اخیر جنبش تحریم تنباکو، نهضت شروطه ، مبارزات استقلال طلبانهٔ ملت عراق علیه امپریالیسم انگلیس ، حرکت ضد استعماری سید جمال الدین ، قیام خیابانی ، قیام جنگل ، مبارزهٔ ملت ایران برای ملی کردن صنعت نفت وبالأخره نهضت اسلامی امام خمینی ، همه در سایهٔ انقلاب فکری ، تبلیغات اسلامی وروشنگریها ورهبریهای داهیانهٔ رهبران عظیم الشأن وعلماء عالیقدر اسلام ، بوقوع پیوسته و انجام پذیرفته واکنون نیز فقط جامعهٔ وارستهٔ روحانیت است که باروشنگری ، آگاهگری و افشاگری وبفرمودهٔ امام خمینی « اظهار حقائق » میتواند نهضت اسلامی ایران را همکانی سازد وبافرصتی که در ماههای رمضان ومحرم وصفر بدست میآورد ، مشعل انقلاب را با خود به دور دست ترین نقاط ایران، در سطح دهات وروستاها برده ، دهاتی وروستا نشینان را ، بجیرهٔ انقلاب بسیج سازد ، زاغهها ، دخمهها، درهها ، تاریک دشتها وجنگلها را روشن سازد ودر میان فرزندان کوه ودشت وصحرا فروغ افکند ، وظایف اسلامی یک نفر دهقان ، زارع وروستانشین را در قبال مصیبتها فشارها ورنجهای توانفرسائیکه برادر شهر نشین او ، در راه دفاع از اسلام ، استقلال ایران ، بدست آوردن آزادی وتأمین حقوق رنجبران وزحمت کشان ، تحمل میکند ، به او بازگو سازد ، وظیفهٔ اسلامی

دنباله در صفحه ٤

نماینده صهیونیسم در مصر

موجودیت رژیم ضد اسلامی شاه ، بستگی کامل به موجودیت کیان صهیونیسم در فلسطین دارد ، هرگاه موجودیت اسرائیل در فلسطین ونفوذ سرطانی آن در منطقه ، درمعرض خطر قرارگیرد ، بی شک تاج وتخت شاه نیز در شرف سقوط وزوال قرار میگیرد واگر ریشهٔ سرطانی صهیونیسم از فلسطین کنده وبیرون افکنده شود ودست آن، از منطقهٔ قطع گردد ، وازگونی و سقوط رژیم ارتجاعی شاهنشاهی در ایران نیز قطعی خواهد بود واین ، روی همان بستگی وارتباط صهیونیستها، شاه و دیگرسگهای زنجیری استعمار، به حلقههای زنجیر واحدی میباشد که امپریالیستهای جهانخوار ، به دور دنیاوملل اسیر و محروم جهان ، کشیدهاند .

ازاین رو ، رژیم شاه ، باتمام نیرو وامکانات ، از موجودیت اسرائیل در فلسطین ، حمایت میکندو مرتب از قطعنامههای سازمان وابسته باستعمار باصطلاح « ملل متحد » (که در آن روی حفظ موجودیت اسرائیل در فلسطین ، تکیه شده است) پشتیبانی مینماید ، با برقراری پیمانهای نظامی ،سیاسی واقتصادی بااسرائیل وبا قرار دادن ایران بصورت پایگاه نظامی صهیونیسم، اسرائیل را درادامهٔ اشغال فلسطین ، تجاوز بکشورهای عربی قتل عام مردم مسلمان عرب وهتک اماکن مقدسه ، یاری می بخشد ، علاوه براینکه در راه حفظ موجودیت صهیونیسم ،باهر دولتی که با اصل

دنباله در صفحه ۳

از بر این انقلاب ، دهقانها نابودشد

اکنون که دوازده سال از رفرم آمریکائی باصطلاح « انقلاب سفید » ! و اجرای دست وپا شکستهٔ اولین اصل آن : « اصلاحات ارضی » ! میگذرد ، می بینیم که برخلاف وعدههای طلائی رژیم شاه ، نه تنها زندگی کشاورزان ، بهبود نیافته ووضع کشاورزی ایران رشدی پیدا نکرده است ، بلکه روز بروز نابسامانی وبیچارگی روستانشینان افزوده گردیده حجم تولیدات کشاورزی بطور فاحشی تنزل کرده است و در حقیقت رژیم شاه با پیاده کردن رفرم آمریکائی باصطلاح انقلاب سفید ، زنجیر اسارت ونابودی رابر دست وپای طبقهٔ دهقان وکشاورز وکارگر وپیشهور محکم تر بسته، وزمینهارا جهت خرد کردن استقلال اقتصادی کشور ونابودی تولیدات کشاورزی ودامی فراهم ساخته است بطوریکه امروز — که فقط یک دهه واندی از باصطلاح انقلاب شاه میگذرد — می بینیم که روستا نشینان ایران بیش از پیش ذلیل وسرگردان گردیده آواره شهرها وشهرستانها شدهاند وایران برای تأمین مواد مصرفی از قبیل گندم ، گوشت ، تخم مرغ ، شکر وچای تامیوه جات وسبزی جات، بایددست نیاز بسوی کشورهای امپریالیستی دراز کند ومیزان واردات را روزبروز بطور سرسام آوری افزایش دهد .

فقط میزان افزایش واردات برخی اجناس در سال ۱۳۵٤ نسبت بسال جاری که از طرف هیئت حاکمه بازگو گردیده ، بشرح زیر میباشد :

موادغذائی	سال۱۳۵۳	هزارتن	سال۱۳۵٤	هزارتن
روغن نباتی	۳۰۰	//	۵۰۰	//
شکر	۷۰	//	۲۷۰	//
گوشت	٤۰	//	۸۰	//
میوه	٦۰	//	٤۵۰	//
گندم	۱/۲۰۰	//	۲/۵۰۰	//

این ، یکی از ثمرات انقلاب تحمیلی آمریکای جنایت پیشه برکشورما ، میباشد که رژیم شاه را بپاسداری آن گماشته وبا اجرای آن تولید کشاورزی

دنباله در صفحه ۲

هذا بلاغ للناس ولینذروا به

ماهنامه ۱۵ خرداد

ارگان

روحانیان مبارز

(گروه ۱۵ خرداد)

شوال / ذیقعدة / ۱۳۹٤ — شماره ۹ - سال دوم — آبان / آذر / ۱۳۵۳

« پانزده خرداد که مصادف بادوازده محرم میباشد سند زنده‌ی مخالفت شجاعانه‌ی ملت ایران در مقابل استبداد عمال اجانب ودر قبال استعمار ... واز شعله‌های فروزان نهضت سید مظلومان در مقابل دستگاه استبداد بنی امیه است ، فداکاری ملت شجاع ومتدین ایران در سایه‌ی فداکاری حضرت سید الشهداء است .

مصیبت جانسوز دوازده محرم وپانزده خرداد باید در پناه قضیه‌ی بزرگ عاشورا زنده وجاوید بماند » .

« إمام خمینی »

بمناسبت دهمین سال تبعید امام خمینی :

ادامهٔ مبارزه در تبعیدگاه

ازره‌آوردهای برجسته ا « انقلاب سفید » احیای رژیم اسارت آور کاپیتولاسیون وتبعید قائد بزرگ اسلام ، حضرت امام خمینی ، میباشد که در تاریخ آبانماه/۱۳٤۳ ـ درست دهسال‌پیش ، انجام پذیرفت .

رژیم شاه که امام خمینی راسد محکم واستواری در برابر اجرای « رفورم » آمریکائی باصطلاح « انقلاب سفید » میدید ودر یافته بود که بابودن معظم له در ایران ، تأمین اغراض ومنافع امپریالیسم آمریکا ، امکان پذیر نمیباشد ، وطوفان مهیبی که بدنبال حرکت ونهضت اسلامی امام خمینی ، سراسر ایران رافرا گرفته ، دیر یازود ، کاخ شاهنشاهی را وآزادیخواهان جهان سخن گفتند ، به پیروان راستین وانقلابی خویش درس استقامت ، پایداری ، فداکاری وسازش ناپذیری بادشمن را آموختند ، مصائب ومشکلات جامعه وخطرات سهمگینی که جهان اسلام را تهدید میکند ونقشه‌های شومی را که دشمنان اسلام ، بمنظور اسارت بیشتر وتباهی

بقیه در صفحه ۳

نقش شاه

در تأمین نفت امپریالیسم غرب

رژیم نیرنگ باز شاه ، به عبث میکوشد نقش ارتجاعی وضد ملی خود را ، از نظرها پوشیده

یادی از :

فاجعهٔ فیضیه

« ... حملهٔ کماندوها ومأمورین انتظامی دولت ، بالباس مبدل وبامعیت وپشتیبانی پاسبانها بمرکز روحانیت ، خاطرات مغول را تجدید کرد با این تفاوت که آنها بمملکت اجنبی حمله کردند واینها بملت مسلمان وروحانیین وطلاب بی پناه !.

در روز وفات امام صادق علیه السلام ، باشعار جاوید شاه بمرکز امام صادق وبه اولاد جسمانی و روحانی آن بزرگوار حمله‌ی ناگهانی کردند ودر ظرف یك ، دو ساعت تمام مدرسهٔ فیضیه ـ دانشگاه امام زمان صلوات الله علیه ـ را با وضع فجیعی ... غارت نمودند ودرب‌های تمام

الطليعه -

صحيفتان ثوريتان

صدرت فى الفترة الاخيرة صحيفتان ثوريتان ناطقتان باسم جماعة من رجال الدين التقدميين ، الاولى باسم (اطلاعية خبرى) وتهتم بالاخبار وتنشر اهم انباء النضالات التى تخوضها الجماهير الايرانية ضد الحكم الشاهى ، والثانية باسم (١٥ خرداد) خاصة بطرح وجهات نظر وآراء رجال الدين التقدميين حول المسائل الهامة التى تواجه الحركة الثورية فى ايران

هذا ومن الجدير بالذكر ان هناك العديد من الصحف السرية التى تصدر عن المنظمات الثورية الايرانية ومنها صحيفة ((مردم)) ومجلة ((دنيا)) الناطقتين باسم اللجنة المركزية لحزب الشعب الايرانى - توده - .

وصحيفة ((ستارهٔ سرخ)) الناطقة باسم المنظمة الثورية لحزب الشعب الايرانى - توده - وصحيفة ((باختر امروز)) لسان حال حزب الجبهة الوطنية الايرانية - منظمات الشرق الاوسط - وتصدر عنها ايضا بالعربية ((ايران الثورة)) وصحيفة ((طريق الاتحاد)) لسان حال جبهة القوميات المتحدة فى ايران وتصدر بالعربية والفارسية والكردية والتركية الاذربايجانية ، وصحيفة ((الجبهة الشعبية)) باللغة الانكليزية والناطقة بلسان الحزب الديمقراطى البلوشستانى وصحيفة (١٩ بهمن) لسان حال جبهة التحرير الوطنى الايرانى ، وصحيفة ((الشيوعى)) الناطقة بلسان منظمة الشيوعيين الثوريين الايرانيين ، والعديد من الصحف والمجلات بمختلف اللغات تساهم فى فضح السياسة الشاهية، وتنمى الوعى لدى الجماهير ، وتدعو للنضال وللثورة .

۱ ۳۳٤	۷ نشان شده ۱۰۲۱ — ۵٤/۱/۲۸
۲ آکـــــرون	۸ پست
۳ ۱۰۶۸	۵٤/۳/۱۹
٤ ۵۴/۳/۴	۱۰ ۵٤/۳/۱
۵	۱۱ ۵٤/۳/۳
٦	۱۲

پنج نسخه نشریه ۱۵ خرداد شماره نهم سال دوم توسط شخص ناشناسی از بغداد به نشانی دبی صندوق پستی ٤ * ۳۷ ارسال گردیده که در تاریخ ۵٤/۳/۱ در صندوص پستی مذکور مشاهده شده است نشانی پستی فرستنده بغداد ص ـ ب ۸۰۳۹ میباشد .ـ

نظـــریه

ضمن تائید موضوع ارسال نشریات مورد بحث چهار نسخه از آنها به پیوست ایفاد میگردد .ـ مصطفی

۳۰۱۹٤٤ ۱۵ فروردین

۵٤/۳/۲٤

پایگانی شود
۳۳٤

۱ــ ۳۳٤
۲ــ آکـــــرون
۳ــ ۱۰/۵
٤ــ ۵٤/۳/۱۳
ــ۵
ــ٦

۷ــ نشانشده ۲۱ / ۵٤/۱/۲۸
۸ــ پســت
۹ــ ۵٤/۳/٦
۱۰ــ ۵٤/۳/٦
۱۱ــ ۵٤/۳/۸
ــ۱۲

تعداد شش نسخه نشریه مضره تحت عنوان (بمناسبت دهمین سال احیاء کاپیتولاسیون در ایران و تبعید امام خمینی ، ضمیمه نشریه ۱۵ خرداد) از بغداد به آدرس دبـی صندوق پستی ۳۷۳٤ ارسال شده که در تاریخ ۵٤/۳/٦ در صندوق پستی مذکور مشاهده شده است. فرستنده این نشریات ناشناس است ولی آدرس خود را بغداد ص ــ ب ۸۰۳۹ ذکـر نموده است .ــ

نظـــریه

ارسال نشریات مذکور مورد تائید استو پنج نسخه آن به پیوست تقدیم میگردد .ــ مصطفی

بایگانی شود
۳۳٤

۲۷۴

۱	نیکبخت	۷	۱۱۸۶۷
۲	۳۳٤	۸	پست
۳	۱۱۱۱	۹	اخیراً
٤	۱۱/۶/۵٤	۱۰	۵٤/٦/۵
۵		۱۱	۵٤/٦/۵
٦		۱۲	

دو جلد کتاب تحت عنوان ((موقف الأمام خمینی تجاه اسرائیل)) یا روش امام خمینی در برابر اسرائیل که بزبان عربی چاپ شده همچنین پنج نسخه نشریه پانزده خرداد شماره ۱۲ سال دوم مربوط باسفند ۱۳۵۳ از بغداد بادرس دبی صندوق پستی ۳۷۳٤ محمد باقر اسماعیل ارسال شده است . فرستنده نشانی خود را بغداد صندوق پستی ۸۰۳۹ تعیین نموده است .ـ

نظریه

صحت خبر مورد تائید است و یک جلد کتاب و یک نسخه از نشریه مورد بحث به پیوست تقدیم میگردد .ـ راهجویان

دلیل مدرک ندارد

بموجب مدارک از فعالیت اقدامی ندارد

۱۹۴۴ . ع

۲۵ ر ۵ ر ۵٤

خیلی محرمانه

از ـ فرهوش
به ـ بامداد

شماره ـ ۱۲۹۰
تاریخ ـ ۲۷/۳/۵۴

ازبغداد دوجلد کتاب (تجاه اسرائیل) و ۱ شماره نشریه ۱۵ خرداد بنشانی داروخانه جعفری حاجی سید عبدالرضا فرستاده شده که توسط منبع نمایندگی (۱۱۲۶۹) دراختیا گذارده شد . توضیح اینکه حاج سیدعبدالرضا ازافراد ایرانی الاصل بحرین وفردی است بینهایت ساده ومذهبی ، ارتباطی هم باخمینی درعراق ندارد . ازعراق این قبیل نشریات به عنوان افراد مذهبی که بطریقی ضمن مسافرت بعراق باآنها تماس گرفته شده ارسال میشود . نمونه کتاب ویك شماره نشریه برای بررسی تقدیم گردید .

۴۴/۴/۵۴

نخشب

دایره بررسی ـ عدیب

خیلی محرمانه
کتاب رئیس نگهداری شد
در پرونده ۳۰۱۹۴۴
۱۹/۴/۵۴

از نظر ملاحظات فنی اقدامی ندارد
۱۱/۴/۵۴

اسامی شماری از شهیدان خرداد خونین ۴۲

درباره‌ی شمار قربانیان قیام خرداد ماه ۴۲ دیدگاه‌های گوناگون و متفاوتی دیده می‌شود. رژیم شاه همه‌ی کشته‌های آن قیام را ۸۶ تن و زخمی‌ها را ۱۵۰ نفر اعلام کرد! برخی از خبرگزاری‌های خارجی شمار کشتگان را بیش از هزار نفر برآورد کردند.[۱] مردم کوچه و بازار که در صحنه‌ی قیام و درگیری حضور داشتند و با چشم خود دیدند که چگونه تظاهرات کنندگان جان برکف همانند برگ خزان بر زمین ریختند، شمار شهیدان آن روزهای خونبار را بالغ بر پانزده هزار تن روایت کردند.

در اسناد پشت‌پرده‌ی رژیم تنها نام ۱۲۳ تن از کشته‌ها و زخمی‌های قیام خردادماه آمده است که شمار کشته‌ها بالغ بر ۵۳ تن می‌باشد. در دیگر گزارش‌ها و اسناد پراکنده، نام برخی دیگر از کشتگان آن روزها دیده می‌شود که در لیستِ ۱۲۳ تنِ بالا نیامده است. شهربانی کل

---

۱. «... در حالی که آژانس رسمی پارس تعداد کشته‌شدگان را ۲۰ تن و زخمی‌ها را ۱۵۰ تن قلمداد کرده است، وزارت دادگستری تعداد کشته‌شدگان را ۷۴ تن شمرده است که ۶۰ تن آن در تهران و ۱۴ تن در قم کشته شده‌اند؛ اما به نظر می‌رسد که شمار قربانیان خیلی بیشتر باشد. دولت به خبرگزاری‌هایی که تعداد کشته‌ها را یک هزار تن اعلام کرده‌اند، اعتراض کرد... بیمارستان‌ها از دادن هرگونه اطلاعی درباره‌ی تعداد زخمی‌ها و کشته‌ها امتناع می‌ورزند». روزنامه‌ی لوموند؛ ۷/۶/۱۹۶۳ م.

کشور شمار جنازه‌هایی را که در تاریخ ۱۵ و ۱۶ خرداد به گورستان تحویل داده‌اند، ۸۰ تن گزارش کرده، اما نام‌های آنان را نیاورده است.

گزارش اطلاعات داخلی

موضوع استوارشهربانی بنام رضا (دیوانه) ماه‌مورپخش ٦
محل خیابان مولوی
عطف بشماره
منبع خبر: کیهری
تقویم: ب — ٢

شماره اداره یکم عملیات ٣١١-١٤٩١-٤٣
تاریخ حادثه
تاریخ وصول خبر
تاریخ گزارش ٤٢/٤/١٨

در روز ٤٢/٣/١٥ استوارشهربانی بنام رضا (دیوانه) ابوالجمعی کلانتری ٦ خیابان مولوی بامسلسل درحدود ٦٠ نفرمردم مورد گلوله قرارمیدهد که همگی مقتول میگردند بعد این خبر به رئیس کلانتری داده میشود رئیس کلانتری ازاستوارمزبور علت امررا جویامیگردد نامبرده اظهارمیدارد کهمن ازترس جانم دست بهاین عمل زدم حال درمحل شایع استکه روی این عمل استوارفوق الذکر رامحرمانه بقتل برسانند وگویا رئیس کلانتری ازاین موضوع اطلاع حاصل نموده مراستوارمزبور را به کلانتری ٢١ منتقل نموده فاند .ك

اینجانب دیپلمه ظاهرا ١٥

تعداد نسخه: اداره دوم کل سوم
گیرندگان: اداره سوم کل سوم

٣٦-١٢٨/ت

گزارش مورخ ٤٢/٤/١٨ ساواک نشان می‌دهد که استواری به نام رضا دیوانه از کلانتری ٦ خیابان مولوی به تنهایی ٦٠ نفر از مردم بی‌گناه را کشته است.

به رغم کنکاش و کاوشی که تاکنون انجام شده است، آمار دقیق و درستی از شهیدان و زخمی‌های قیام ١٥ خرداد به دست نیامده و به نظر می‌رسد که در اسناد و گزارش‌های پشت‌پرده اسامی کامل آنان هرگز به ثبت نرسیده است.

این نارسایی در آمار شهیدان و زخمی‌های ١٥ خرداد و ناآگاهی و بی‌اطلاعی از نام و نشان آنان از آنجا ناشی می‌شود که:

١ـ رژیم شاه برای اینکه ژرفای جنایت و قساوت خود را در کشتار بی‌رحمانه‌ی مردم در قیام خردادماه از دید ملت ایران و جهان پوشیده نگه دارد، بسیاری از کشته‌ها و حتی زخمی‌ها را که در خیابان‌ها افتاده بودند، پیش از آنکه به بیمارستان‌ها و یا پزشک قانونی انتقال یابند و مورد شناسایی قرار گیرند، در کامیون‌ها ریختند و در نقاط دوردست، در گورهای دسته‌جمعی مدفون کردند و بدین‌گونه آنان را در جرگه‌ی سربازان گمنام اسلام و ایران درآوردند.

٢ـ برخی از خانواده‌ی شهیدان از بیم پیگرد شدید رژیم شاه و برای اینکه گرفتار زندان، ساواک و بازجویی‌های آزاردهنده و شکنجه‌های توانفرسا نشوند، خبر شهادت یکی از بستگان خود را در قیام ١٥ خرداد، هرگز بازگو نکردند و مرگ آنان را به علت تصادف و دیگر

رویدادهای غیرطبیعی نمایاندند. این پنهانکاری موجب شد که برخی از شهیدان آن قیام تا به امروز ناشناخته بمانند.

۳ـ برخی از شهیدان خردادماه از اهالی شهرها و روستاهای دوردست بودند و خانواده‌های آنان هرگز از سرنوشت آنان نتوانستند خبر یا نشانی به دست آورند، از این‌رو، آنان را از افراد مفقود الاثر به شمار آوردند؛ و بدین‌گونه تنها از شهیدانی نام و نشانی به جا ماند که مردم توانستند آنان را از صحنه‌ی درگیری بیرون ببرند و به بیمارستان‌ها برسانند و یا به گورستان تحویل دهند که نام آنان در دفتر بیمارستان و یا گورستان به ثبت رسید و یا برخی از خانواده‌های شهید، نام آنان را اعلام کردند.

اکنون نام‌های برخی از شهیدان قیام خرداد ٤٢ که تاکنون به دست آمده است در پی می‌آید، با اعتراف به اینکه شهدای آن قیام خونین به مراتب بیشتر از آن است که در این فرگرد نشان داده شده است:

نام	نام خانوادگی	شغل
حکیمه	ابوالحسنی	
زهرا	ابوالحسنی	
جواد	اجاقیان	شیشه‌بر
ملکه	احیائی	
ابوالقاسم	اردستانی کهنگی	کشاورز
شریفه	ارمیده	
علی	استادهاشمی	نجار
عبدالله	اشعری	خیاط
محمود	اعرابی‌جوشقانی	فروشنده
بتول	افخمی‌قمی	
حسین	افسر	کشاورز
عباس	اقلیمی	کارگر
سکینه	بدیری	
علی‌اصغر	برج	
عباسعلی	برخورداری	بنا و معمار

قاسمعلی	برخورداری	بنا و معمار
امرالله	برزین	
سکینه	برومندپاک	
کبری	بهرامی	
بتول	بیگدلی	
ارسلان	بیگلری	کشاورز
باختر	بیگلری	کشاورز
حیدر	بیگلری	کشاورز
زراره	بیگلری	کشاورز
زیاد	بیگلری	کشاورز
علی	بیگلری	کشاورز
نصیر	بیگلری	کشاورز
محمدعلی	پرمور	گل‌فروش
اسدالله	پروا (قنادی)	دانش‌آموز
اسماعیل	پروانه	
محمدعلی	پروانه	دانش‌آموز
مرتضی	پهلوانی	دانش‌آموز (چهارده ساله)
نصرالله	پهلوانی	
محمدحسین	تشکری	کارگر
ملوک	تکثیرزن	
عباس	توانا	دانش‌آموز
روح‌انگیز	جاویدی	
فاطمه	جدالی‌سلطانی	
عنایت‌الله	جراپنان	کاسب
فاطمه	جهانگیری	
محمدرضا	حاج آخوندی	
مرصع	حاج قنبری	

اصغر	حاج محمدزاده	مبل‌ساز
اسماعیل	حسنی	درشکه‌چی
سیدیونس	حسینی غوزینی	روحانی
حسن	خانی	کشاورز
شکرالله	خبازها	دانش‌آموز (سیزده ساله)
یحیی	خمسه‌ای	خیاط
عبدالرحیم	خوش‌تقاضا	کارگر (نانوا)
محمد	خوش‌لهجه	دانش‌آموز
احمد	دسترس	دانش‌آموز
خلیل	دستغیب‌سربی	دانش‌آموز
صدیقه	دهقانی	
عزت‌الله	رجبی‌انارکی	کشاورز
کریم	رحیمی	کارگر
شهباز	رسولی	کشاورز
عبدالرحمن	رسولی	کشاورز
عبدالله	رضائی‌نادرخانی	
ناصر	زادقناد	راننده تاکسی
علی	زارعی	
احمد	زالپایی سه‌گانه	دانش‌آموز (سیزده ساله)
مولود	زلفی‌بلگیجانی	
عبدالله	زوارفرد	نقاش
کاظم	زوارفرد	
مسعود	ستوده‌نیاکرانی	کفاش
احمد	سروری	
رحیم	سلیمانی	
محسن	سلیمانی	کفاش
نورالله	سلیمانی	آهنگر و جوشکار

سارا	سیاح	
سید رسول	شاه جعفری	عطار
غلامحسین	شاه‌قلندری	بنا و معمار
مجتبی	شجری	کارگر
حسن	شمشیری تهرانی	فروشنده
علی‌اکبر	شیرخدا	کارگر
هوشنگ	صادق	
محمد	صفائی	فروشنده
زهرا	طاهر رفتار	
سید مرتضی	طباطبائی رفیعی	کشاورز
حسن	طوسی	بنا و معمار
حاج محمدرضا	طیب	بارفروش میدان
محمدعلی	عباسی	حلبی‌ساز
محمود	عباسی‌زاده	بنا و معمار
حسن	عباسی‌فرد	ریخته‌گر
جعفر	عرب‌مقصودی	کشاورز
علی	عسگریان	کشاورز
مصطفی	علی عسگری	کارگر
صدیقه	فرزینی	
علی	فرهادی‌بجاربنه	
محمدعلی	فیاضی‌نور	
احمد	فیروزی	
غلامرضا	قائینی	دانش‌آموز
غلامحسین	قائینی‌گوارشکی	کارمند وزارت کشاورزی
رستم	قاسمی	کشاورز
ابراهیم	قاسمی‌فخار	کارگر
علی‌محمد	قدیرزاده کاشی	کارگر

عباسعلی	قراگوزلو	فروشنده
علی اکبر	قره‌گوزلو	
ابوالقاسم	کاظم‌زاده	
فاطمه	کامه	
ابراهیم	کرمانی جمکرانی	باتری و دینام‌ساز
رقیه	کلوانی	
حسن	کلهر	کشاورز
عباس	گلرو	پارچه‌فروش
علی‌اکبر	گل‌محمدی	خواربار فروش
صمد	متحیر	راننده
رحیمه	مجاهد	
سیدمرتضی	مجتهدزاده	روحانی
فضل‌الله	محمدخانی	
یدالله	محمدخانی	پلاستیک ساز
مسعود	محمدی	دانش‌آموز (۷ ساله)
غفار	مددی	
امیر	معصوم‌شاهی	خواربار فروش
قاسم	مکاری	نجار
ابوالحسن	ممتازآباد	کفاش
عادل	موتعلمیان	
مظفر	موسوی‌لاری	روحانی
سکینه	مهابادی	
اسماعیل	مهدویان	کارگر
محترم	مهدی ملایری	
فخری	میرزا حسن	
محمدقلی	نادری	کارگر
محمد	نصیراسلامی	

کاظم	نصیرزاده	
احمد	نیکومنظر	
محمدحسین	وطن‌پرست	کفاش
خدیجه	وقایعی	